

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU\_228957**

UNIVERSAL  
LIBRARY









عوضاً بحکمین و فضل خلا زو ز ما  
بن و ق مین

آقای مصطفی  
و  
سال حرمین

در مطبع می مشی و کتب مطبوعه  
نایب مطبوعه



بسم الله الرحمن الرحيم

شکو و سپاس خالق را که خلقت انسان قانع حکمت اولی یا نیست و همچنین دوشنای برقیاسم آبادی را  
که نعم و جهان او در حق ایشان بیرون از حد بیان است گواه بر کمال قدرت و ابطالع اصول امر به صواب است  
و درین بر حکمت و رافت او احوال امر به ابدانست قادر یک از کمال خاصیت قوی و ارواح و اعضا  
جاری گردانید و صحت مرض را با سبب مقرر و مقدر داشت و از فضل بی متناهی خود بتدبیر حفظ  
ارشاد فرمود و خلعت کریمانه عظمی که فاعل هر حکم بر قاست زیبای انسان از نخت و ساط و زر و قلم  
من الطیبات جهت نزول ایشان مرتب ساخت و اذکم الله ربکم فتبارک الله رب العالمین و تحفه  
سحیات و معلومات مرزاتی را که منتهای او سبب قانون نجات اشارات او ذخیره اعراض کلیات است  
و ارکان خمسہ او چون سسته ضروری زینب غنی توفیق است و چون سبب معنی جامع منفی و حاوی شفاست  
اعنی سید کونین و خواجہ قلاب حسین مقصود و لو اکال لما خلقت الافلاک لکین غاتم و ما ارسلناک الا حتمه  
للعالمین که مکتب معنی هر مصلحت علیهم السلام و فضیلتها و من التعمیات المکملها و برکات الحجاب اتباع او باد  
که برهوان جاهل و یقین راه نمایان شاخ دین مستقیم اند رضوان الله علیهم جمیع آباء بعد نظر صحابیت  
و ابرار با سبب سیرت پوشیده نماند که غرض فعلی و مقصود کلی از انشاء اجرام علوی ابداع جسام فاعلی اثرش  
آدمیت گردیدن و جود زنده موجودی است و تقاد و علیم و عالم حکیم تقدست اسما و او را بشر خلعت و تقد  
کرشایی آدم نودخته و تبرک سبب امر به مختلفه و کسب نیات مضامه آراسته و او را بعدل و سیاست و حکمت  
و عبادت او فرموده و ما خلقت الجن الانس الا ليعبدون و حصول این کمال صدور این فعال بی وجود

[illegible]

صحت بدن که بعد از قابل موضوع کاملست متصور نمیشود پس برین مضمون لازم است که بجا فطرت صحت حاصل  
 و استر در آنکه آن کوشش از سعادت دارین و کمال منزلتین محروم نماند و چون انسان بنا بر اختلاف  
 فصول و از زمان و تغییر و تبدل ماکول و مشروب فی کل الاوان بر یک حال نمی ماند و تسبیل و مخارج از  
 امور دنیوی و اخروی بازمی ماند لاجرم آفریده کار ببارک تعالی و ضمن هر مصنوعی چندین هزار حکمت تعبیه  
 فرموده و در هر او دیده فواید نامحصوره درج کرده هر دروی را دوائی آفریده و باستمال آن امر فرموده چنانکه  
 در اخبار دارد دست که موسی علیه السلام در حالت مرض انقضا بدو ایمنی فرمود با و نذر کرد که ای معیلى  
 میخواهی که بطل حکمت ما کنی و غرائب امر را از خلق پوشیده داری بعد از آن موسی علیه السلام است  
 خود را بعرفت او دیده دلالت فرمود و بدان امر کرد و نیز از حضرت رسالت صلوة الله علیه و آله نقل  
 که فرمود اعلم علمان علم الابدان و علم الادیان و اعلم بدان را که اعلا بارشده و اسناها درجه است مقدم شده  
 زیرا که علم الادیان و اشتغال بدان موقوف است بر صحت بدن و آن موقوف است بر علم الابدان  
 بنا برین مقدمه حکمای دهر و علمای عصر در ترتیب و تحقیق این علم سعی نموده اند و در بیان او بیافزوده  
 و مرکبه نظر ثانی و تا ملکی کرده اند چون حضرت عباد الله و شیخ الاسلام منصور بن محمد بن یونس بن احمد  
 بن الیاس فقیه الناس حسن الله عواقب امریه و غیره و لوالدیه بدین علم و مشا الله کتب این علم اشتغال  
 اشتغال نمود و بکلیف خود و العلم من افواه الرجال مر فواید و غرر فرائد از این علم استادان این فن می ربود  
 متوجه شد با تصور فکر و محمول ذکر و توزع خاطر و تفرقه باطن و طاعت و تقصیر بی جامع که در هر باب اشارت  
 رفته باشد و تقبی نافع کوفیه خاص عام و مطلوب طوالت نام گردد و تا نیست کند بعد از استخراج منافع تعلیم  
 در این شروع نموده آنرا در قید کتابت کشیده و کفایه مجاہدیه موسوم گردانیدیم و بیاجه آنرا مزین کرد  
 با القاب بیا یون حضرت اسکندر ثانی و اضع اساس جهان بینی حای قوانین ملک و ملت ماضی قوی و بعد  
 ظلم و بدعت ایسات آنکه از دور فلک اکنون غرض دوران اوست و آیت اقبال نصرت و انکاد و  
 شان اوست که شرف امر از قضا موقوف بر فرمان اوست عقل کل طفل برستان بعد از آن اوست و  
 جام جم عکسی ز فیض خاطر ز نشان اوست و گوی دولت از قضا اندر خم چو گمان اوست و سلطان اعظم

۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

الا عمل الاکرم افتخار سلطین العرب و العجم المبعوث فی عالم المملکات المبعوث الامم المعویین السماء  
 المنصور علی الاعدا و داعی بلاد الشرق و الغرب و الی ممالک العرب و انصب نخل الله تعالی فی الارض  
 مالک از مت البسط و اقتض مجاهد سلطه و الدین سلطان زین العابدین نظم ستاره جبین هیت  
 زحل سهیل مکان در شهاب رمح و سهانا و کمال مکان در بزرگ هیت و قدر و بلند افشخت و حجسته  
 رایت و رای و گزیده نام و نشان در لازال فی عرصه الممالک مفعول الله بخلد الله ملک و سلطان مظفر  
 علی الاعدا و کفر و رشید رفش بر شارق و مغارب عالم درخشانت و سایه های پهنش جنوب شمال  
 جهان تابان و کوس دولتش بر کنگره قصر سعادت درش جبهه و هفت اقلیم نواخته و صیت معلت و آواز  
 سوتش بر اطراف و کناف راجع سکون انداخته و جناب سلطنتش با شغل جهان داری و دوای  
 کامکاری پیوسته اوقات شریف تربیت اصحاب فضل و تقویت ارباب عقل و اعلام معالم دین و احیاء  
 قوانین سید المرسلین تمهید قواعد دین و تشدید مبانی یقین و افاضت جلال نوال اشاعت آیات فیهال  
 معصوم گردانیده لاجرم السنادانی و اقصای ناطقه مطیع و عاصی بشنای فالج این جاده و دعای صلاح این گاه  
 جاری گشته و اندر افق و نصرت و اعدا و بخت و دولت و خطه فاطمه از حضرت صمدیت فائز شده بنده نیز  
 دست و در ترک سعادت زده این بضاعت مزجرات را وسیله ترقیات ساخته متوجه بارگاه کیوان نبوت  
 شده و ناظر کمیمیا خاسیت حضرت سلطنت پناه که مراد بازار نبوت و نقاد ارباب فطنت است مشرف گشته  
 بشرف قبول تمکن گرد و ماسول از کمال عاملت صحابش آنکه چون بر سهو و ذلل و نسیان و غفلت این مقام  
 بی عمارت اطلاع افتد اشارت رود تا بر قسم اصلاح مزین فرموده برین کمینه مواخذه نفرمایند و ذیل  
 اغماض بر مزال اقدام اقلام ارزانی فرمایند فانی الخطایا معترف و بالتقصیر مقرر و عیون الکرام الممالک  
 محفوظه مغفوه و استغفر عن المعاصی محفوضه و الله ولی التوفیق و منه الهدایه و التحقیق و صلوات الله علی  
 محمد و آله الطیبین و اصحابه الطاهیرین فهرست این کتاب مبنی بر دو فن است فن اول در دو قطب  
 یعنی نظریه و عملی قسم اول شش تالیف مقدمه و چهار مقاله مقاله اول در سبب بادی صحت  
 مشتمل بر چهار باب باب اول در ارکان باب دوم در احوال باب سوم در خلاط

این کتاب در کتب  
 دال و دارستان  
 در ممالک هند و اسلام  
 از ذیل نسخه بدین کتاب  
 نقل و زبان در خوشحال  
 نقل شده و اگر در  
 سراج

باب چهارم در اعضا مقاله دوم در اسباب صوری صحت شتل بر دو باب اول  
 در مزاج باب دوم در قوی مقاله سوم در اسباب فاعلی صحت شتل بر دو باب اول  
 در اسباب بسته ضروری شتل بر شش فصل اول در اسباب فصل دوم در حرکات نفسانی  
 فصل سوم در حرکت و سکون بنی فصل چهارم در خواب و بیداری فصل پنجم در اکول  
 و شرب فصل ششم در متباس و استفراغ باب دوم در اسباب غیر ضروری شتل بر دو فصل  
 فصل اول در اسباب ملحقه بسته ضروری فصل دوم در اسباب جزیه مقاله چهارم در احوال  
 و اعراض و علامات شتله بر دو باب اول در احوال و اعراض باب دوم در علامات شتله  
 بهشت فصل اول در علامات مزاج فصل دوم علامات امتلا فصل سوم در فصل  
 چهارم در قبض و سنان و جناس فصل پنجم در قاروره فصل ششم در برادر فصل هفتم در بحران  
 فصل هشتم در علامات مجوده و ردیسم دوم در طب علمی شتله پنج مقاله مقاله اول در حفظ  
 و بحالجات کلی شتله بر دو باب اول در حفظ صحت شتله در فصل اول در تدبیر موی و حبال  
 فصل دوم در تدبیر فضول فصل سوم در تدبیر اکول و شرب فصل چهارم در تدبیر نوم و نایقه فصل  
 پنجم در تدبیر استفراغ و متباس فصل ششم در تدبیر حمال فصل هفتم در تدبیر حجام فصل هشتم در تدبیر  
 حرکت و سکون فصل نهم در تدبیر شلخ فصل دهم در تدبیر مسافر باب دوم در بحالجات کلی شتله  
 سه فصل فصل اول در بحالجات سود المزاج فصل دوم در تدبیر سهل فی و حقه فصل سوم در قبض  
 و حجامت مقاله دوم در امراضی که حادث شود از سر تا قدم و علاج آن شتله بر سبت باب اول  
 در امراض سرد و داغ باب دوم در امراض چشم باب سوم در امراض گوش باب چهارم در امراض بینی  
 باب پنجم در امراض زبان و لب باب ششم در امراض لثه و دندان باب هفتم در امراض حلق  
 باب هشتم در امراض ریوی سین و آلات نفس باب نهم در امراض قلب و ثدی باب دهم در امراض معده  
 باب یازدهم در امراض جگر باب دوازدهم در امراض طحال باب سیزدهم در امراض اسهال  
 چهاردهم در انواع اسهال باب پانزدهم در امراض کلیه و مثانه باب شانزدهم در امراض تپین و قضیب

باب پنجم در امراض جلد باب ششم در امراض مقعد باب هفتم در امراض شیت باب هشتم  
 در امراض قعر و دوالی و دافیل و عرق النساء و مفاصل مقاله سوم در حمیات شتلمبر باب  
 باب نهم در حمی دوم باب دهم در حمی دق باب سوم در حمیات غفنیه مقاله چهارم در امراض  
 که بر ظاهر بدن حادث شود و معالجات او شتلمبر هفتم باب یازدهم در امراض باب دهم در شوبر باب  
 سوم در جراحات و قروح و آبسه باب چهارم در کسر خلط و مانند آن باب پنجم در جذام  
 و امراض جلد باب ششم در امراض که بموت قتلن دارد باب هفتم در آنچه تعلق بزینت دارد مقاله پنجم  
 در ذکر زهر و حیوانات زهر دار و دفع ضرر آن شتلمبر چهار باب اول در زهر و علاج شارب آن  
 باب دوم در گزیدن حشرات و تدبیر آن باب سوم در گزیدن آدمی و چهار پایان باب چهارم در دفع  
 هوام و طیور و حشرات و این آخر فن اول است و الله اعلم فن دوم در ذکر ادویه مفزده و مرکبه شتلمبر و مقاله  
 مقاله اول در ذکر بعضی ادویه مفزده شتلمبر هفتم باب یازدهم در طبایع و تاثیرات ادویه باب دوم  
 در جوب باب سوم در حموم و البان باب چهارم در فو که باب پنجم در بقولات باب ششم  
 در توابل باب هفتم در ریاحین و طیب مقاله دوم در ادویه مرکبه شتلمبر باب یازدهم در فو  
 ترکیب ادویه و بیان قوه او و امتحان تریاق باب دوم در تریاقها باب سوم در مفرجات و بیان تو  
 بریک باب چهارم در ساجین باب پنجم در اشربه و برنیات و لقوات و ربوبات باب ششم  
 در جوارشات باب هفتم در سفوفات باب هشتم در اقراض سهله و غیره باب نهم در جهای سهله و غیره  
 باب دهم در ایاجات باب یازدهم در طبوخت و لقوات باب دهم در حقنها باب نهم  
 در شیانات و فو زجات باب چهارم در امراض و ابان باب یازدهم در حوطات و سونات و غارغاب  
 شاتر دهم در اطلبه و غارغات باب ششم در ادویه عین باب ششم در امراض و فو زجات  
 باب نهم در مفرجات و حلاوات و مسنات باب دهم در متفرقات فن اول در قشعی طب یعنی نظری  
 و عملی چون قبل از شروع در قشعی لابد است از معرفت و شعور بان شی بوجبی از وجوه اشارتی بقعرین  
 این علم سیر و پس به المطلب علم نیست که به احوال بدن انسان معلوم کنند از جهت صحت مرض یعنی

این فن در کتاب  
 مال و در کتاب  
 از در کتاب  
 نقیصه  
 سینه



علم باستقامت مزاج و حال بدن انسان و تغییر آن حاصل شود تا بدین علم حفظ صحت کنند در حال حصول  
 و استرواد آن در حال زوال و این علم منقسم به دو قسم است از برای آنکه اگر مفید عقداست امور می بیند  
 که مجرد است از بیان کیفیت عمل آنرا نظری گویند چنانچه علم با رکان که چهار است را فرجه که نیست و اگر مفید  
 اعتقاد است با موری چند با بیان کیفیت عمل آنرا عملی گویند چنانکه تصرف در امور مثل با اعتبار زمان و وقت  
 از جهت روح و تحلیل چنانچه گفته شد و پس این علم منقسم به دو قسم میشود نظری و عملی و چون معرفت موضوع هر علم را  
 علم ماهیت او سبب یا ذاتی شعور است بدان علم و موجب امتیاز مسائل این علم میشود از غیر آن علم را عادت  
 بدان جاری شده است که بعد از بیان ماهیت موضوع را بیان میکنند تا از دو جهت شعور بدان حاصل شود پس  
 از جهت موضوع هر یک از این دو قسم چنانکه می شود و معلوم شده که موضوع هر علمی آنست که بحث کنند از  
 عوارض ذاتی او در آن علم پس هر چیزیکه بحث از او کنند از آن جهت که منسوب به صحت است حفظ او را  
 او مایه وقت است و صحت علیه آن چیز موضوع این علم باشد پس بدانکه موضوعات قسم نظری این علم بدان است  
 از جهت صحت و مرض احوال دلائل از برای آنکه طبع بحث از عوارض ذاتی این امور میکنند از جهت  
 که منسوب به بعضی که غایت مطلوب این علم است و موضوعات قسم عملی تصرف است در اسباب  
 سه ضروری و تدبیر آن و اعمال به و علاج به او و به هر یک از این بحسب احتیاج طبع بدان گفته شود  
 انشاء الله تعالی و چون اصل علم است و عمل بی علم کلاما عمل است شروع کنیم در قسم نظری طبع کلاما علمی حکیم  
 تعلیم قسم نظری را بر مقدمه و چهار مقاله مقدمه چون مقصود بالذات از این علم محافظت صحت است و ظاهر  
 دانسته است و معرفت شی بعد از علم این شی بود و علم با سباب او و معرفت در بیان احوال بدن گفته خواهد شد  
 و چون معرفت سباب هر شی موجب تحقیق و جو دان شی باشد حاصل سباب او بیان کرده شود اما بعد از معرفت  
 سبب مطلق چه معرفت عام مقدم بود و معرفت خاص پس بدانکه سبب معرفت عام آن چیزی را گویند که با قیاس  
 کنند برای حصول امری دیگر و در عرف خاص که اصطلاح حکماست مایه وقت علیه اشی بود و علم از آنکه وقت را  
 ماهیت بود یا از برای وجود و این سبب بر چهار قسم است زیرا که سبب از سبب داخل بود یا خارج بود و اگر درون  
 بالقوة آنرا سبب مادی گویند چون چوب سبب است با سر برادر اگر داخل بود بالفعل آنرا سبب موری گویند چون

در علم استقامت مزاج و حال بدن انسان و تغییر آن حاصل شود تا بدین علم حفظ صحت کنند در حال حصول و استرواد آن در حال زوال و این علم منقسم به دو قسم است از برای آنکه اگر مفید عقداست امور می بیند که مجرد است از بیان کیفیت عمل آنرا نظری گویند چنانچه علم با رکان که چهار است را فرجه که نیست و اگر مفید اعتقاد است با موری چند با بیان کیفیت عمل آنرا عملی گویند چنانکه تصرف در امور مثل با اعتبار زمان و وقت از جهت روح و تحلیل چنانچه گفته شد و پس این علم منقسم به دو قسم میشود نظری و عملی و چون معرفت موضوع هر علم را علم ماهیت او سبب یا ذاتی شعور است بدان علم و موجب امتیاز مسائل این علم میشود از غیر آن علم را عادت بدان جاری شده است که بعد از بیان ماهیت موضوع را بیان میکنند تا از دو جهت شعور بدان حاصل شود پس از جهت موضوع هر یک از این دو قسم چنانکه می شود و معلوم شده که موضوع هر علمی آنست که بحث کنند از عوارض ذاتی او در آن علم پس هر چیزیکه بحث از او کنند از آن جهت که منسوب به صحت است حفظ او را او مایه وقت است و صحت علیه آن چیز موضوع این علم باشد پس بدانکه موضوعات قسم نظری این علم بدان است از جهت صحت و مرض احوال دلائل از برای آنکه طبع بحث از عوارض ذاتی این امور میکنند از جهت که منسوب به بعضی که غایت مطلوب این علم است و موضوعات قسم عملی تصرف است در اسباب سه ضروری و تدبیر آن و اعمال به و علاج به او و به هر یک از این بحسب احتیاج طبع بدان گفته شود انشاء الله تعالی و چون اصل علم است و عمل بی علم کلاما عمل است شروع کنیم در قسم نظری طبع کلاما علمی حکیم تعلیم قسم نظری را بر مقدمه و چهار مقاله مقدمه چون مقصود بالذات از این علم محافظت صحت است و ظاهر دانسته است و معرفت شی بعد از علم این شی بود و علم با سباب او و معرفت در بیان احوال بدن گفته خواهد شد و چون معرفت سباب هر شی موجب تحقیق و جو دان شی باشد حاصل سباب او بیان کرده شود اما بعد از معرفت سبب مطلق چه معرفت عام مقدم بود و معرفت خاص پس بدانکه سبب معرفت عام آن چیزی را گویند که با قیاس کنند برای حصول امری دیگر و در عرف خاص که اصطلاح حکماست مایه وقت علیه اشی بود و علم از آنکه وقت را ماهیت بود یا از برای وجود و این سبب بر چهار قسم است زیرا که سبب از سبب داخل بود یا خارج بود و اگر درون بالقوة آنرا سبب مادی گویند چون چوب سبب است با سر برادر اگر داخل بود بالفعل آنرا سبب موری گویند چون





که مجاور آن باشد در حال احتیاج دوم آنکه استحیل شود بجز عضو مجتنب آن سوم آنکه بمنزله طلق و منتکاش  
است چهارم آنکه اقیام و اتصاق اعضا بواسطه آنست اکنون بدانکه غلط جمعی طریقال است که  
ایستاد و دل بدانکه استحیل شود و آن چهارست زیرا که آنچه نفع تمام یافته است آنچه از وظایف بود و صفت آنچه  
اسبب شد و سود است و آنچه متوسط شود و خون و آنچه نفع تمام یافته نباشد بلغم و هر یک از این اقسام  
طبیعی و غیر طبیعی بود اما خون طبیعی رنگ او سرخ و طعم او شیرین طبع او گرم و تر بود و تغذیه تمام بدن بهر شد  
تسلیا یا باقیست از غلط و دیگر غیر طبیعی از ویانفس خود فاسد شده باشد یا بسبب اردی ویر تقدیرین  
بمنقر و تیه یا سوداوی یا بلغمی مائل بود اما بلغم طبیعی رنگ او سفید و طعم او مائل بشیرینی و طبع او سرد و تر بود  
فائده او آنست که در جمیع بدن موجود باشد و در وقت فساد آن غذا استحیل بخون گردد و غذای بدن شود  
و از آن جهت او را مفرغه نیست و با خون در جمیع عروق جاریست فائده دیگر آنکه ترطیب فاسل کند  
و دیگر آنکه با خون متزنج گشته غذای مانع شود و بلغم غیر طبیعی باعتبار اقوام پنجست زیرا که اگر تشنگی بقوام بود  
سپس قریق بود و آن را گویند و یا غلیظ بود و این غلیظ اگر در و طوبی مانده باشد زجاجی گویند و اگر  
رطوبت تجلیل رفته نباشد گویند و اگر مختلف اقوام باشد اگر اختلاف او محسوس بود خلط بود و اگر  
غیر محسوس بود قوام و غیر طبیعی باعتبار طعم چهارست عفن و مالح و قف و محض و بلغم مالح احرا سناست  
بلغم ست اما صفری طبیعی بون او حمر اصغر طبع او گرم و خشک است و او در کبد بدو قسم است قسمی  
با خون بعروق رود و جهت ترقیق و تمنا فو کند و منافذ ضیق و تقطیع اعلا طخرج و دفع بلغم غلیظ کند  
و غذا بعضی اعضا شود مثل ریه و قشوی دیگر بمراره ریز و جهت غسل معا و تنبیه بر دفع بران و صفرا غیر طبیعی  
آنچه در نفس خود فاسد شده باشد اگر در جگر بود مره و موی گویند و اگر در معده محرق شده باشد کراتی  
گویند و کراتی چون محرق شود زنگاری گویند و آن بمنزله سم باشد آنچه بسبب اردی تغییر شده باشد  
اگر در ریه خون باشد آنرا مره حمر گویند و اگر بلغم قریق بود مره صفرا گویند و اگر بلغم غلیظ بود موی گویند  
و اگر سرد و ایده حمر سوداوی گویند اما سوداوی طبیعی اردی خون طبیعی بود و طعم او عفو صفت و جمودت مائل  
باشد و طبع او سرد و خشک و او در جگر بدو قسم شود قسمی با خون بعروق رود و جهت تغذیه دم و غذا بعضی اعضا

فردی که جسمانی این بدن  
که مجبور شود بجز عضو مجتنب  
تمام بدن شود و در صورت  
تیمار کند در قوام غیر متغیر  
اعضا را در قوام غیر متغیر  
آنرا طبیعت از خون بدن شود  
و این است که در قوام غیر متغیر  
فردی که جسمانی این بدن  
که مجبور شود بجز عضو مجتنب  
تمام بدن شود و در صورت  
تیمار کند در قوام غیر متغیر  
اعضا را در قوام غیر متغیر  
آنرا طبیعت از خون بدن شود  
و این است که در قوام غیر متغیر  
فردی که جسمانی این بدن  
که مجبور شود بجز عضو مجتنب  
تمام بدن شود و در صورت  
تیمار کند در قوام غیر متغیر  
اعضا را در قوام غیر متغیر  
آنرا طبیعت از خون بدن شود  
و این است که در قوام غیر متغیر

مثل عظام ششوی بطحال رود و جهت تنبیه و دفعه غذا به معده ریزد و غیر طبیعی از هر جایی که باشد و محض  
 شود اگر چه سودا و طبیعی بود او را را بدیده و مرده بود و گویند باب چهارم در عضا ششای مقدره و فصول  
 مقدره در تعریف اعضا و تقسیم او بر سهیل حیال آنکه اعضا عبارتست از جسمانی چند غلیظ که از استخراج خلط حاصل  
 و استو برانست که اول منو که تنگن میشود دل است و بعضی گفته اند که دماغ و بعضی گفته اند که جگر و بعضی دیگر  
 برانند که چون ماده که نمیست بمقتضی رحم رسد و غلیظانی پیدا شود و چهار نقطه در او پیدا آید یکی در محل دل یکی  
 و محل جگر و یکی در محل دماغ و یکی بر همه محتوی گردد اما تقسیم اعضا بر دو وجه کرده اند یکی آنکه منو عظم  
 مطلق بود چون دل و بدهب بعضی یا قابل مطلق همچون کمر یا معطی و قابل همچون کبد و یا نه معطی و قابل همچون  
 عظام و وجهی دیگر آنکه اعضا یا رئیس بود یا خادم رئیس یا مروس یا نه مروس و نه خادم رئیس  
 و رئیس بحسب بقا و شخص است و دل دماغ و جگر و بحسب نوع همین سه باشند یعنی که در آن جمیع است  
 زیرا که اگر مبداء و قوی است که محتاج الیه است در بقا و شخص یا نوع چون دل دماغ و کبد و نشین از این  
 گویند و اگر محدود و متمم فعل عضو است آنرا خادم رئیس گویند و این خادم یا مری بود چون ریه قلب و معده  
 کبد را و اسار و قیالات غذا را و شبکه دماغ و آلات تنفس او و عینه منی نشین را و یا مری بود چون  
 شتر این قلب را و آورده کبد را و اعصاب دماغ را و حلیل نشین را و اگر مبداء و قوت و نه محدود بود اگر  
 قابل فعل رئیس بود آنرا مروس گویند چون کمر و اگر قابل نباشد نه رئیس نه مروس نه خادم چون کمر  
 غیر حساس و عظام و جمیع اعضا یا بسیط بود آنرا اعضا متشابه الاجزا گویند یا مرکب بود آنرا اعضا  
 آلی خوانند و بیان هر یک در فصلی گفته شود انشاء الله تعالی فصل اول در اعضا مفردة و تشام آن  
 ده است اول عظم است و آن اساس بدن و دعائم حرکات بود و اقسام آن بر سهیل جمال یاد کرده شود  
 اما بجمیع مخلوق است از هفت عظم چهار منبره در او دارند یکی منبره سطح که آنرا قاعده دماغ گویند و دو منبره زائده  
 آنرا قحف خوانند و فک اعلی مرکب است از چهارده عظم که عظام حنک و جفنه و چشم و گوش است بیکایر متصل  
 و مفصل آنرا در وزر گویند و الف از دو عظم مرکب است و در میان الف و غفر و غیث که او را به قسم میکند و فک  
 از دو عظم در فکین می و دو دندان مرکب است از فوق و دوشینه و دو رابعی جهت قطع اشیاء و باب هجتم کسر

فصل اول در عظام  
 عظام را از جنس غلیظی است که از خلط حاصل میشود و در بدن انسان ده است  
 و در بعضی حیوانات بیشتر است و در بعضی کمتر  
 و عظام را به دو قسم تقسیم میکنند  
 یکی عظام مفصله که در بدن انسان ده است  
 و دیگری عظام مفصله که در بدن انسان ده است  
 و عظام را به دو قسم تقسیم میکنند  
 یکی عظام مفصله که در بدن انسان ده است  
 و دیگری عظام مفصله که در بدن انسان ده است



که ریشابه جوهر عصب است و با اطراف عصب اعضا متصل است جهت تحریک عضلات ششم با اوست آن  
 جمیع است شبیه عصب ابایی حس است و فائده او ربط کردن عظمی یا عظمی یا بعضوی دیگر بود و او را عصب بنام  
 بنفتم شمرانست و آن عروق متحرک بود و مخلوق از لیس و عصب بود از بدن است و حرکت آن با عصب  
 تابع اوست و فائده او ایصال روح حیوانیت به جمیع بدن و جمیع شرائین و طبقه است الاشریان و ریهی که یک  
 طبقه است و بر ریه یزد ششم دریدست و آن عروق ساکنه است که از عصب جگر رسته و روح طبعی جمیع بدن میسراند  
 و تغذیه و تنمیه از آن حاصل میشود و مجموع آورده یک طبقه بود الا و ریه شربانی که دو طبقه است و بر ریه یزد ششم غشا  
 و آن حسی است عصبانی از لیفات منتسج گشته جهت حفظ شکل و سهولت اعضا و تشدید و توفیق و اشتراک  
 آن با دیگر اعضا و افاضت حس در اعضا و عیدیم کس مثل کبد و طحال این سه قسم از منی متکون میشوند  
 و چون منفصل گردند الدیام پذیرند و غلبه از آن در زمان طفولیت و آنچه غیر ازین بود مثل لحم  
 و شحم از خون متکون میشوند چون منفصل گردند الدیام پذیرند و لحم کس است و آن عضو نیست که از دم طبیعی  
 متولد شود و فرج و خلل اعضا را ملحق و خشو گرداند و عاقد او حرارت بود بعضی بدن اقسام ششم و سیمین  
 و شعر و ظفر و لحم کرده اند و از سرده شده اند و در آن غلبه است زیرا که شحم سیمین داخل لحم اند و شعر و ظفر از  
 زوایا و فضلات اند و جلد مرکب است از مفرست و بیان هر یک گفته شود اما شحم جسمی است ایض که از  
 ماده آبی دم در اعضا عصبانی مثل شرب و امعا متولد شود و بواسطه برودت محل نمیدارد و عاقد او برودت  
 و سیمین مشابه لحم و از دم و شحم متولد شود و او مرکب است از شحم و شحم و شحم است که از بخار خالی متولد شود  
 و طبیعت بحسب فضل آنرا دفع کند بطریق مسام و بعضی از شعر زینت را بود همچون حاجب و در بعضی  
 زینت و وقایه را همچون موی سر و مژه و ظفر جسمی است غضروفی عیدیم کس که متصل است بسلاسیات  
 اند و فائده آن از حرکت و لفظ و مانند آن مخفی نیست و جلد عضو نیست منتسج از لیفات و شطایا عصب  
 و خلل آن به لحم محشوشده همچون غشاء بود در جمیع بدن و فائده آن حفظ شکل و سیات و فائده شرب او که  
 محسوسات بود و فصل دوم در اعضا مرکبه و او را اعضا آبی از آن جهت گویند که بعضی آلات حیا  
 و بعضی آلات خلق و بعضی آلات غذا و بعضی آلات شعور و بعضی آلات تناسل اند اما اعضا حیوانیه

۱۵۰ ششم ششمی  
 است که در غشاء عصبانی  
 است و غشاء در غشاء  
 فائده غشاء ششم  
 از فضلات می شود و از  
 اعضا را از پوست ششم  
 ۱۳ منسج و القلوب

نفس قلب و ریه و حجاب است قاصد شرف اعضا و رئیس مطلق محل روح حیوانی بود و او مولف است  
 از لحم صلب و اصناف ایفات و غشا و غلیظ بران محتوی که آنرا علف قلب گویند شکل و سنوبریت  
 و قاعده او از بالا است و آن غرض و نیست بر باطیات و وثیقه مربوط محل ل میان سینه است و مال  
 بطرف چپ و او را دو بطن است بطن ایمن مجازی کبد است و در خون بیشتر از روح است و از کبد  
 و ریه بدین متصل است جبهه رسانیدن خون لطیف و بطن اسیر بزرگتر است و در روح بیشتر از خون بود  
 و آنرا شغاف قلب گویند و از دو شریان طالع شده است یکی شریان ویدی که بر ریه و وجه جذب  
 نسیم از و رسانیدن دم لطیف با و دیگر شریان بزرگ است که بهل جمیع شریانین بود و آنرا ابروی گویند  
 و میان این دو بطن منفذی هست همچون تنقی برای تدلیف دمی که از بطن ایمن بطن اسیر میرود  
 و آنرا دلیز خوانند از طرفین قلب قریب بقاعده او را موضع دخول دم خوانند و از موضع دخول دم  
 دوازده است که آنرا ازونی القاب خوانند در حالت انقباض قلب ترش میشوند و در حالت انبساط  
 کشیده میشوند و این هر دو جذب دم و نسیم میکنند و بقلب میرسانند حجاب عضویست مرکب از جبر  
 لحم و غشا و عصب حساس متحرک و مدبریه است در انقباض و انبساط و خارج است میان آلات غذا  
 و آلات تنفس و برین مخلوق است از لحم و ریه و نخیف از شعب شریان ریه و شعبه ریه شریانی شریانی  
 و غشا و ذوات اس بر مجموع کشیده و او به شق شده است شق طرف ایمن بر سه شعبه تقسیم شده است و  
 شق بزرگ اسیر بدو شعبه مجموع گرد قلب برآمده و فاعده او ترشح قلب است بواسطه جذب نسیم و  
 اسارت آن با کفایتی مناسب مزاج قلب و دفع بخار و خانی و او مبداء حیات است آلات حلق اما حلق  
 عبارتست از جمیع مجرین که آن مری و قصبه ریه است و ذکر مری و اعضای غذا کرده شود و قصبه ریه  
 عضو است فرماری شکل مولف از عضلات و غشا و بران کشیده و او را قدام مری نهاده است و فاعده او  
 آن نفس است که عبارت از جذب نسیم و دفع بخار بود و بالای او حنجره است و آن عضوی غرض و  
 آلات اتمام صوت و حصر نفس بود و او مرکب است از سه غضروف یکی از طرف قدام که آنرا دورتی  
 و ترست نیز گویند و دو دیگر از طرف خلف که ماکل مری باشد و این دو کوچتر اندکی را نام نیست

بنا که گوشت این قلب بخورد  
 شده قاعده آن قاعده است  
 بر ریه و قاعده آن قاعده است  
 در او دو بطن است و ریه  
 که بر او دو بطن است و ریه  
 بطن ایمن مجازی کبد است  
 و در خون بیشتر از روح است  
 و از کبد و ریه بدین متصل است  
 جبهه رسانیدن خون لطیف  
 و بطن اسیر بزرگتر است  
 و در روح بیشتر از خون بود  
 و آنرا شغاف قلب گویند  
 و از دو شریان طالع شده است  
 یکی شریان ویدی که بر ریه  
 و وجه جذب نسیم از و  
 رسانیدن دم لطیف با و  
 دیگر شریان بزرگ است  
 که بهل جمیع شریانین بود  
 و آنرا ابروی گویند  
 و میان این دو بطن  
 منفذی هست همچون تنقی  
 برای تدلیف دمی که از  
 بطن ایمن بطن اسیر میرود  
 و آنرا دلیز خوانند  
 از طرفین قلب قریب  
 بقاعده او را موضع  
 دخول دم خوانند  
 و از موضع دخول دم  
 دوازده است که آنرا  
 ازونی القاب خوانند  
 در حالت انقباض قلب  
 ترش میشوند  
 و در حالت انبساط  
 کشیده میشوند  
 و این هر دو جذب دم  
 و نسیم میکنند  
 و بقلب میرسانند  
 حجاب عضویست  
 مرکب از جبر لحم  
 و غشا و عصب  
 حساس متحرک  
 و مدبریه است  
 در انقباض و  
 انبساط و خارج  
 است میان آلات  
 غذا و آلات  
 تنفس و برین  
 مخلوق است  
 از لحم و ریه  
 و نخیف از شعب  
 شریان ریه و  
 شعبه ریه  
 شریانی شریانی  
 و غشا و ذوات  
 اس بر مجموع  
 کشیده و او به  
 شق شده است  
 شق طرف ایمن  
 بر سه شعبه  
 تقسیم شده است  
 و شق بزرگ  
 اسیر بدو شعبه  
 مجموع گرد قلب  
 برآمده و فاعده  
 او ترشح قلب  
 است بواسطه  
 جذب نسیم و  
 اسارت آن با  
 کفایتی مناسب  
 مزاج قلب و دفع  
 بخار و خانی  
 و او مبداء حیات  
 است آلات حلق  
 اما حلق عبارتست  
 از جمیع مجرین  
 که آن مری و قصبه  
 ریه است و ذکر  
 مری و اعضای غذا  
 کرده شود و قصبه  
 ریه عضو است  
 فرماری شکل  
 مولف از عضلات  
 و غشا و بران  
 کشیده و او را  
 قدام مری نهاده  
 است و فاعده او  
 آن نفس است  
 که عبارت از جذب  
 نسیم و دفع بخار  
 بود و بالای او  
 حنجره است و آن  
 عضوی غرض و  
 آلات اتمام صوت  
 و حصر نفس بود  
 و او مرکب است  
 از سه غضروف  
 یکی از طرف  
 قدام که آنرا  
 دورتی و ترست  
 نیز گویند و دو  
 دیگر از طرف  
 خلف که ماکل  
 مری باشد و این  
 دو کوچتر اندکی  
 را نام نیست

بنا که گوشت این قلب بخورد  
 شده قاعده آن قاعده است  
 بر ریه و قاعده آن قاعده است  
 در او دو بطن است و ریه  
 که بر او دو بطن است و ریه  
 بطن ایمن مجازی کبد است  
 و در خون بیشتر از روح است  
 و از کبد و ریه بدین متصل است  
 جبهه رسانیدن خون لطیف  
 و بطن اسیر بزرگتر است  
 و در روح بیشتر از خون بود  
 و آنرا شغاف قلب گویند  
 و از دو شریان طالع شده است  
 یکی شریان ویدی که بر ریه  
 و وجه جذب نسیم از و  
 رسانیدن دم لطیف با و  
 دیگر شریان بزرگ است  
 که بهل جمیع شریانین بود  
 و آنرا ابروی گویند  
 و میان این دو بطن  
 منفذی هست همچون تنقی  
 برای تدلیف دمی که از  
 بطن ایمن بطن اسیر میرود  
 و آنرا دلیز خوانند  
 از طرفین قلب قریب  
 بقاعده او را موضع  
 دخول دم خوانند  
 و از موضع دخول دم  
 دوازده است که آنرا  
 ازونی القاب خوانند  
 در حالت انقباض قلب  
 ترش میشوند  
 و در حالت انبساط  
 کشیده میشوند  
 و این هر دو جذب دم  
 و نسیم میکنند  
 و بقلب میرسانند  
 حجاب عضویست  
 مرکب از جبر لحم  
 و غشا و عصب  
 حساس متحرک  
 و مدبریه است  
 در انقباض و  
 انبساط و خارج  
 است میان آلات  
 غذا و آلات  
 تنفس و برین  
 مخلوق است  
 از لحم و ریه  
 و نخیف از شعب  
 شریان ریه و  
 شعبه ریه  
 شریانی شریانی  
 و غشا و ذوات  
 اس بر مجموع  
 کشیده و او به  
 شق شده است  
 شق طرف ایمن  
 بر سه شعبه  
 تقسیم شده است  
 و شق بزرگ  
 اسیر بدو شعبه  
 مجموع گرد قلب  
 برآمده و فاعده  
 او ترشح قلب  
 است بواسطه  
 جذب نسیم و  
 اسارت آن با  
 کفایتی مناسب  
 مزاج قلب و دفع  
 بخار و خانی  
 و او مبداء حیات  
 است آلات حلق  
 اما حلق عبارتست  
 از جمیع مجرین  
 که آن مری و قصبه  
 ریه است و ذکر  
 مری و اعضای غذا  
 کرده شود و قصبه  
 ریه عضو است  
 فرماری شکل  
 مولف از عضلات  
 و غشا و بران  
 کشیده و او را  
 قدام مری نهاده  
 است و فاعده او  
 آن نفس است  
 که عبارت از جذب  
 نسیم و دفع بخار  
 بود و بالای او  
 حنجره است و آن  
 عضوی غرض و  
 آلات اتمام صوت  
 و حصر نفس بود  
 و او مرکب است  
 از سه غضروف  
 یکی از طرف  
 قدام که آنرا  
 دورتی و ترست  
 نیز گویند و دو  
 دیگر از طرف  
 خلف که ماکل  
 مری باشد و این  
 دو کوچتر اندکی  
 را نام نیست



وکی را یکی گویند برای آنکه در حالت بلع غذا بران می افتد تا چیزی در قصبه ریزد و در وقت بلع و افتراق  
 خنجره بدو حاصل میشود و در چون خنجره جسمی است شبیه بلسان مزمار که انضمام و انفتاح پذیرد و صوت بدان  
 مایل شود و آلات عضویت لحمی صنوبری شکل از بالای خنجره آویخته و فائده او تصفیه هوا و بازرفان و  
 غبار و مکرر صوت باشد و بوزن دو و نیم و در عضله انداز لحم عصبانی شبیه بحدقه که از مهل بان بسته اند و فائده آن  
 منع هواست از آنکه در وقت بلع از آلات شعور دماغ و چشم و گوش و بینی دماغ عضو کسین و محل نشانی  
 بود و او مرکب است از مخ و اورد و شرابین و غشای قیقین که ملاقی نفس اوست و غشای صلب که  
 همچون بطائن این غشاست و ماس تحف است و کل دماغ شلتی مخروط بود و قاعده او مقدم راست  
 و الین از مو خست زیرا که بنبت اعصاب حس است و راس او موثر دماغ است و او صلاب بود  
 زیرا که محل اعصاب حرکت است و دماغ از جهت عرض که از طرف پیشانی بود تا پس سر سه قسم میشود  
 آنرا بطون دماغ گویند و او سه بطون بطین مقدم است و در زیر بطین او وسط تجوینی است که آنرا معصه گویند  
 و فضلات دماغی آنجا جمع می شود و چون فرو می آید و غشای که ماس جوهر دماغ است مانند تزار است  
 و غشای بیهم افتاده و از آن صورتی همچو کرمی پیدا شده و به سطح حرکت انبساط و انقباض شرابین آن  
 نیز متحرک است و ماس متعصب جوهر دماغ است و غشای اوست و او را سه غشاست و او همچو بنا دماغ بود که  
 در فترت خدر شد و بعضی حصص حیدر چشم از اعضا شرابیه است و مرکب است از سه طوبت و بنبت طبقه  
 و رو اعصاب شرابین و او دره متفرق شده قطعه که در آفریدگار تعالی لطیف خویش و چشمت بهفت پر  
 و سه آب غشیه صلب شرابیه و شبکیه زجاجی و پس عنبکیوت و بعضی غشای قرن و تحم طبقه اول را  
 که ماس جوهر دماغی گویند و جوهر آن کرم هم است و متصل است بعضی متحرک و طبقه دوم را قرنیه گویند و او  
 بعد از طبقه است و غشیه کرم اگر بعد از قرنیه است غشیه کونیه و لون آن مختلف است بعضی شفاف و سیاه و  
 و بعضی شمل و بعضی از آن بود و بعد از این طبقه طوبت بر بنیه است و آن طوبتی سفید و شفاف بود و طبقه  
 چهارم بعد از است از غشیه کونیه گویند و آن غشای قیقین است مانند نسج عنبکیوت و بعد از وی طوبت جلیدی  
 بود و آن جسمیت مانند جلید لجامت شفاف و طرف ظاهر او همین است جهت انطباع مرئیات و طرف

و کی را یکی گویند برای آنکه در حالت بلع غذا بران می افتد تا چیزی در قصبه ریزد و در وقت بلع و افتراق  
 خنجره بدو حاصل میشود و در چون خنجره جسمی است شبیه بلسان مزمار که انضمام و انفتاح پذیرد و صوت بدان  
 مایل شود و آلات عضویت لحمی صنوبری شکل از بالای خنجره آویخته و فائده او تصفیه هوا و بازرفان و  
 غبار و مکرر صوت باشد و بوزن دو و نیم و در عضله انداز لحم عصبانی شبیه بحدقه که از مهل بان بسته اند و فائده آن  
 منع هواست از آنکه در وقت بلع از آلات شعور دماغ و چشم و گوش و بینی دماغ عضو کسین و محل نشانی  
 بود و او مرکب است از مخ و اورد و شرابین و غشای قیقین که ملاقی نفس اوست و غشای صلب که  
 همچون بطائن این غشاست و ماس تحف است و کل دماغ شلتی مخروط بود و قاعده او مقدم راست  
 و الین از مو خست زیرا که بنبت اعصاب حس است و راس او موثر دماغ است و او صلاب بود  
 زیرا که محل اعصاب حرکت است و دماغ از جهت عرض که از طرف پیشانی بود تا پس سر سه قسم میشود  
 آنرا بطون دماغ گویند و او سه بطون بطین مقدم است و در زیر بطین او وسط تجوینی است که آنرا معصه گویند  
 و فضلات دماغی آنجا جمع می شود و چون فرو می آید و غشای که ماس جوهر دماغ است مانند تزار است  
 و غشای بیهم افتاده و از آن صورتی همچو کرمی پیدا شده و به سطح حرکت انبساط و انقباض شرابین آن  
 نیز متحرک است و ماس متعصب جوهر دماغ است و غشای اوست و او را سه غشاست و او همچو بنا دماغ بود که  
 در فترت خدر شد و بعضی حصص حیدر چشم از اعضا شرابیه است و مرکب است از سه طوبت و بنبت طبقه  
 و رو اعصاب شرابین و او دره متفرق شده قطعه که در آفریدگار تعالی لطیف خویش و چشمت بهفت پر  
 و سه آب غشیه صلب شرابیه و شبکیه زجاجی و پس عنبکیوت و بعضی غشای قرن و تحم طبقه اول را  
 که ماس جوهر دماغی گویند و جوهر آن کرم هم است و متصل است بعضی متحرک و طبقه دوم را قرنیه گویند و او  
 بعد از طبقه است و غشیه کرم اگر بعد از قرنیه است غشیه کونیه و لون آن مختلف است بعضی شفاف و سیاه و  
 و بعضی شمل و بعضی از آن بود و بعد از این طبقه طوبت بر بنیه است و آن طوبتی سفید و شفاف بود و طبقه  
 چهارم بعد از است از غشیه کونیه گویند و آن غشای قیقین است مانند نسج عنبکیوت و بعد از وی طوبت جلیدی  
 بود و آن جسمیت مانند جلید لجامت شفاف و طرف ظاهر او همین است جهت انطباع مرئیات و طرف

و کی را یکی گویند برای آنکه در حالت بلع غذا بران می افتد تا چیزی در قصبه ریزد و در وقت بلع و افتراق  
 خنجره بدو حاصل میشود و در چون خنجره جسمی است شبیه بلسان مزمار که انضمام و انفتاح پذیرد و صوت بدان  
 مایل شود و آلات عضویت لحمی صنوبری شکل از بالای خنجره آویخته و فائده او تصفیه هوا و بازرفان و  
 غبار و مکرر صوت باشد و بوزن دو و نیم و در عضله انداز لحم عصبانی شبیه بحدقه که از مهل بان بسته اند و فائده آن  
 منع هواست از آنکه در وقت بلع از آلات شعور دماغ و چشم و گوش و بینی دماغ عضو کسین و محل نشانی  
 بود و او مرکب است از مخ و اورد و شرابین و غشای قیقین که ملاقی نفس اوست و غشای صلب که  
 همچون بطائن این غشاست و ماس تحف است و کل دماغ شلتی مخروط بود و قاعده او مقدم راست  
 و الین از مو خست زیرا که بنبت اعصاب حس است و راس او موثر دماغ است و او صلاب بود  
 زیرا که محل اعصاب حرکت است و دماغ از جهت عرض که از طرف پیشانی بود تا پس سر سه قسم میشود  
 آنرا بطون دماغ گویند و او سه بطون بطین مقدم است و در زیر بطین او وسط تجوینی است که آنرا معصه گویند  
 و فضلات دماغی آنجا جمع می شود و چون فرو می آید و غشای که ماس جوهر دماغ است مانند تزار است  
 و غشای بیهم افتاده و از آن صورتی همچو کرمی پیدا شده و به سطح حرکت انبساط و انقباض شرابین آن  
 نیز متحرک است و ماس متعصب جوهر دماغ است و غشای اوست و او را سه غشاست و او همچو بنا دماغ بود که  
 در فترت خدر شد و بعضی حصص حیدر چشم از اعضا شرابیه است و مرکب است از سه طوبت و بنبت طبقه  
 و رو اعصاب شرابین و او دره متفرق شده قطعه که در آفریدگار تعالی لطیف خویش و چشمت بهفت پر  
 و سه آب غشیه صلب شرابیه و شبکیه زجاجی و پس عنبکیوت و بعضی غشای قرن و تحم طبقه اول را  
 که ماس جوهر دماغی گویند و جوهر آن کرم هم است و متصل است بعضی متحرک و طبقه دوم را قرنیه گویند و او  
 بعد از طبقه است و غشیه کرم اگر بعد از قرنیه است غشیه کونیه و لون آن مختلف است بعضی شفاف و سیاه و  
 و بعضی شمل و بعضی از آن بود و بعد از این طبقه طوبت بر بنیه است و آن طوبتی سفید و شفاف بود و طبقه  
 چهارم بعد از است از غشیه کونیه گویند و آن غشای قیقین است مانند نسج عنبکیوت و بعد از وی طوبت جلیدی  
 بود و آن جسمیت مانند جلید لجامت شفاف و طرف ظاهر او همین است جهت انطباع مرئیات و طرف

باطن او مخروط است تا در طبقه عصبه مجوز که حل الالبصار بدان بود مگر کوز گردد بعد از آن رطوبت زجاجی است که شبیه به آگینت گدخته باشد و طبقه پنجم را شبکیه گویند و اول بعد از رطوبت زجاجی بود و طبقه ششم شبکیه گویند و هفتم غشائیست که بر جمیع محتوی شده است و طبقه هفتم را صلبیه گویند و آن غشای غلیظه است که کلاه عظم عین بود و بحقیقت البصار بر رطوبت جلبیدی حاصل میشود و باقی آلات و مداخل اویند بر رطوبت بعضی خاص است تا بواسطه او شود دفعه و جلبیدی منطبق گردد و در حجاب ضرار او شود و زجاجی معد است و طبقاً از قدام و خلف همچو قناییت او فتیلاک الله حسن الخالقین گوش عضوی غرض نیست و هوای متعوج در مجتمع میگردد و در طبقه عظم حنجری نفوذ میکند و چون مصادم عصبه میشود که در صلخ مفروش است و قوه سامعه در روست ادراک هوات حاصل میگردد و آنست بدانکه منحن چون بیالای بینی رسند به دو تجزیه منقسم میشوند قسمی باقصای نم منتهی شود جهت تنفس و منشا ق هوای قسمی بغضای که شبیه به صفات آلالش است منتهی گردد و جهت دفع فضلات و باغ و تانیه و ایج کنند بدان و عصبه که شبیه به پوستیان اند ادراک و ایج بدیشان حاصل شود اما اعضا و آلات غذا اول حنجری و این است که فله و آن ظاهر است و بدان جهت صحت و طعم در آن موجود زبان مولف از لحم امیض و شرابین و او در دو عصب است و در اصل قطعه لحم عذدی است جبهه السکاب لعاب بالیغوم مختلط گردد و زبان در اشاعت و از در او و ثقلب مضغوم نم نم است و حس ذوق و تکلم به و حاصل شود و کتب مخلوقست از عصب لحم و عضل شریان و ورید و فائده او سرد و این است و حفظ مضغوم و حبس لعاب و اعانت کلمه حنجری مرکب است از لحم و غشای و و طبقه است متصل به نهایت نم و هدایت شده و چون برابر عظم حنجری رسد فروخ تر گردد و از آنم معده گویند و حس او بغایت بود معده و طبقه است داخل آن عصبانی جبهه حس و خارج آن کمانی جبهه مد و هضم و کمون حراره و از نم معده بتدریج فروخ تر شود تا نهایت او که نزدیک نافست و شکل کدو باشد و نغز او روتجیل بکیلوس شود و معا مخلوقست از غشیه و آورده و شرابین و لیفات عصبانی و امعاشش قسم است اول آنرا اثنا عشری گویند متصل بقعر معده و بواب نیستند گویند زیرا که در وقت هضم منطبق بود و چون هضم تام شود مضغوم گردد و دوم را صام گویند و آن بعد از هواب

عقل و فکر را از قناییت  
فله و آن ظاهر است و بدان جهت صحت و طعم در آن موجود زبان مولف از لحم امیض و شرابین و او در دو عصب است و در اصل قطعه لحم عذدی است جبهه السکاب لعاب بالیغوم مختلط گردد و زبان در اشاعت و از در او و ثقلب مضغوم نم نم است و حس ذوق و تکلم به و حاصل شود و کتب مخلوقست از عصب لحم و عضل شریان و ورید و فائده او سرد و این است و حفظ مضغوم و حبس لعاب و اعانت کلمه حنجری مرکب است از لحم و غشای و و طبقه است متصل به نهایت نم و هدایت شده و چون برابر عظم حنجری رسد فروخ تر گردد و از آنم معده گویند و حس او بغایت بود معده و طبقه است داخل آن عصبانی جبهه حس و خارج آن کمانی جبهه مد و هضم و کمون حراره و از نم معده بتدریج فروخ تر شود تا نهایت او که نزدیک نافست و شکل کدو باشد و نغز او روتجیل بکیلوس شود و معا مخلوقست از غشیه و آورده و شرابین و لیفات عصبانی و امعاشش قسم است اول آنرا اثنا عشری گویند متصل بقعر معده و بواب نیستند گویند زیرا که در وقت هضم منطبق بود و چون هضم تام شود مضغوم گردد و دوم را صام گویند و آن بعد از هواب





به دوازده روز تمام شود و بعد از آن پنج دگوری و اثنای ظاهر نبود و اعضا اصلی تمام شود و اگر حالت خاص  
 گویند بیه روز تمام شود و بعد از آن اعضا تمام خلقت شده و عروق و مجاری و مفاصل اصلی ظهور یابند و این  
 حالت سادس گویند و پنج روز تمام شود و این حالت مذکوره در دگور یکده هجده و اثناس بدست اهل پناکم  
 گویند خلقت پس پس تا چهل روز تمام شود و اثناس به چهل و زیبا چاه روز بعد از آن میواید آمدن شش ماه  
 که اقل مدت حمل است و جنین در وقت ایام تمام خلقت تحرک شروع در سه ضعیف ایام حرکت بر جود آید بشکلی  
 اگر بی و پنج روز تمام شود و به هفتاد و روز تحرک و به دویست و ده روز که هفت ماه باشد بر جود آید و غالب آن باشد  
 که ماند و اگر به چهل روز تمام شود و به هشتاد و روز حرکت کند و به دویست و چهل روز که هشت ماه باشد آید  
 و مانند دلیل گفته اند که معبود و ماه بیشتر در خط اب آید و حرکت کند اگر صحیح المزاج و قوی الحال باشد و فرقی  
 اغشیه کند و بزمن آید اگر ضعیف بود و به شش و هفت ماه در آن حرکت تمام کرد و اگر ضعیف بود  
 تا ماه نهم تنگی او زایل شود و قوت گیرد و راه ظهور یابد و مانند اگر اینها به ضعیف بود و زود بود و شکم میرد  
 یا و ماه هشتم برآید و ازین حرکت تنگی او زایل شود و زیاده خود در بی خلوت است با و غریب بود پس  
 هلاک شود و اگر و چهل روز تمام شود و راه ظهور یابد و اثناس که اکثر جنین و وقت میشد و اثناس اصلی  
 مقاله دوم در اسباب ووری و موت و آن رو بابت باب اول در مزاج و آن که بقیست المومنین  
 امتزاج ارکان حادث شود و در مفضل المفضل اگر انسان صحت رسوا و مستعد از ارکان می شود و قوی  
 صولت حدت و مشورت هر یک را که یکدیگر را تسکین می بخشد و میانی متوسطه حاصل شود و از مزاج گویند که آن صورت  
 یا در حاق وسط افتاده باشد چنانکه هیچ احد از کیفیات مائل نباشد از اعتدال یعنی گویند که اگر کیفیات  
 اعتدال این باشد و معتدل بالفعل گویند مری اگر وجود او در مزاج محالست و یا آنکه مائل باشد به  
 کیفیتی از کیفیات و این قسم ثالثی نیست که یک طرف مائل بود یا به طرفین و آنچه یک طرف مائل بود و با  
 قسم است حرمانی یعنی یا ابر و یا پس با غضب یا بده و طریقت مائل بود و این نیز چهار قسم است اما ابر و پس ابر و غضب  
 ابر و یا پس ابر و غضب و این هشت قسم را غیر معتدل گویند زیرا که خارج از اعتدال حقیقی اند و اگر معتدل  
 المومنین که بدین سه قسم آمده است بحسب اعتدال عدم اعتدال یا اعتبار قسمه عقلیات اما اعتدالی که به هشت قسم است

۱۰  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۱۱  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۱۲  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۱۳  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۱۴  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۱۵  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۱۶  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۱۷  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۱۸  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۱۹  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۲۰  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۲۱  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۲۲  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۲۳  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۲۴  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۲۵  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۲۶  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۲۷  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۲۸  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۲۹  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۳۰  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۳۱  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۳۲  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۳۳  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۳۴  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۳۵  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۳۶  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۳۷  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۳۸  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۳۹  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۴۰  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۴۱  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۴۲  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۴۳  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۴۴  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۴۵  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۴۶  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۴۷  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۴۸  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۴۹  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۵۰  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۵۱  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۵۲  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۵۳  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۵۴  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۵۵  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۵۶  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۵۷  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۵۸  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۵۹  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۶۰  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۶۱  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۶۲  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۶۳  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۶۴  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۶۵  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۶۶  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۶۷  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۶۸  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۶۹  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۷۰  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۷۱  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۷۲  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۷۳  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۷۴  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۷۵  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۷۶  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۷۷  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۷۸  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۷۹  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۸۰  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۸۱  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۸۲  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۸۳  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۸۴  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۸۵  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۸۶  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۸۷  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۸۸  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۸۹  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۹۰  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۹۱  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۹۲  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۹۳  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۹۴  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۹۵  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۹۶  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۹۷  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۹۸  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۹۹  
 کیفیت در جنین کردن  
 ۱۰۰  
 کیفیت در جنین کردن











محقق حرارت هر چه با سبب غائی نیست که گفته و تباعد از ممکن باشد یا نه اگر ممکن نیست ضروری و اگر ممکن  
غیر ضروری و این قسم یا مضاد طبیعت بود همچو غرق و قتل و تفرق اتصال یا مضاد بنوعی همچون تضیی یا تاب  
و استحکام پیش شروع کنم در بیان اسباب ضروری باب اول در بیان اسباب ضروری و اورا از ان  
سبب اسباب ضروری گویند که مادام که انسان در حیوة باشد از ان لابد بود و سبب عامه نیز گویند از بر  
آنکه احتیاج بدان عمومی دارد در حالت صحت و مرض این اسبابش اند زیرا که اگر دار و نفس شود عرض  
انسانی ست و اگر دار و راح میشود و هست و اگر دار و اعضا سگردد اگر این حواض بالذاتست ماکول  
و مشروب و اگر بالغرض است استفرغ و احتیاس است و اگر دار و راح و عضو هر دو میگردند اگر به شعور باشد  
خواب بیداری و اگر با شعور باشد حرکت و سکون بدنی مجموع درش فصل گفته شود فصل اول در رتبه  
بدانکه هوای محیط است بایمان محتاج الیه است از جهت ترویج و تعدیل روح با مستنشق آن و دفع فضلات  
و خانی از وجه به این باندرون سیر و موجب تقویت و ترویج روح میشود و بسبب حرارت روح میسوزد  
و خان میگرد پس بیداری آید و بهترین هوا آنست که صافی بود و با بخار دریه نیامخته باشد از مواضع  
و خنادق و مقابر و مباحث و پیشل پیاز و گند نادجرب و کرنب از معاون ردیش که بریت در پنج و از شجایر  
مثل انجیر و جوز و بیدانجیر و درود در میان سقوط و جدران مجوس نباشد که رقیقه هوا را فساد و عام پیدا  
شود و موجب و با گرد و لغو باشد که در آن وقت هوای مجوس بهتر از هوای کشاده بود و تغییراتی که تعوار احداث  
شده طبیعی بود یا غیر طبیعی غیر طبیعی یا نه مضاد طبیعی بود یا مضاد اما تغییرات طبیعی آنست که بواسطه  
فصول و انتقالات آن لاحق شود و پیشین همچنان هر فصلی عبارت از سیر آفتاب است در ربعی از افلاک  
چنانچه از اول حمل تا آخر جوزا بیع بود و از اول سرطان تا آخر سنبله صیف و از اول میزان تا آخر قوس  
خریف و از اول جدی تا آخر حوت شتا اما پیش اطباء بیع آنرا آنست که هوا معتدل بود و حرارت و  
برودت و در اشجار شکوفه و نشو و نما ظاهر شود و خریف زمانست که در مقابل بیع بود و تخراب اشجار و  
و سقوط اوراق ظاهر شود و شتا آن زمانست که سرما غالب شود و صیف آن زمانست که گرما غالب کند و  
شاید که فصول طبعیان با فصول بنحمان موافق بود یا شاید که تقدم و تاخر کنند اما هوای بیع چون

۱۰  
اتقنی سالدن - کوز  
ماجب و قیبت شدن ۱۲  
کوزلی اصل ۱۳  
فروری است کزان  
بدون وی حیات مکن خود را  
بی ازان تهروری  
چو است از کز انسان را چو  
بما شد بهر بهر بهر  
آورد زلفین بود و شکست  
کز تقابلین دم ۱۴  
همه سبک به جای

اما در این صورت دست در بخت  
 اعتبار بخاطر ارباب ریاضت  
 طول از صحت جان نماندنی  
 نادم که معده در درد میزد  
 در کشتن بجای که در کشتن  
 ششها را از تن جدا می کرد  
 و هم می کرد که مثل آب زده  
 سینه است که چون آب زده  
 در زمان تبس و غلظت  
 اما در این صورت دست در بخت  
 اعتبار بخاطر ارباب ریاضت  
 طول از صحت جان نماندنی  
 نادم که معده در درد میزد  
 در کشتن بجای که در کشتن  
 ششها را از تن جدا می کرد  
 و هم می کرد که مثل آب زده  
 سینه است که چون آب زده

المشاور المشهور في الطب والصيداء

بطبیعت خود باشد اعدل فصول بود و اقرب زمان با اعتدال حقیقی و مناسب مزاج روح و موجب  
کثرت خون بود و اخلاط که در بدن بود بواسطه سرما و زمستان بسته باشد و برین بحکمت آید و بهترین  
رطوبت است که معتدل بود و باران با اعتدال آید اما هوای تابستان چون طبیعت خود باشد گرم خشک  
بود و موجب تحلیل روح و اخلاط گردد و اگر حرارت با فراط نباشد موجب کثرت خون و حرمت وجه و شدت  
است تا شود و اگر فطرط بود موجب صفرت لون و کثرت صفرا و امراض صفراوی بود و بهترین صیفت  
آنست که هوای صافی بود و در ویر و بخار و باران نباشد و گرم در غایت شدت نبود اما هوای خریف  
چون طبیعت خود بود سرد و خشک باشد و در ابدترین فصول نهاده اند از آن جهت که در مقابل  
برین افتاده است و او موجب ترکید اخلاط و خفاف بدن و کثرت سودا و امراض سوداوی و جمیع  
خفیه بود و بهترین خریف آنست که باران بسیار آید و باد او شبانه نگاه بغایت سرد نباشد و پیشگاه  
بغایت گرم نبود اما هوای زمستان چون طبیعت خود بود سرد و تر بود و موجب تکاثف و عدم  
تحلل بود و اگر تری و دت بر رطوبت غالب بود و موجب کثرت اشتها و تقویت قوی و سلامت فعال بود و  
امراض بارده نیز حادث شوند و اگر رطوبت بر برودت غالب بود موجب بهمال و پنهان عصاب و نزلات  
و زیادتی بلغم و امراض رطوبتی شود و بهترین زمستان آنست که باران بسیار آید و با جنوب کمتر اما تغیرات  
غیر طبیعی که مضایط طبیعی نبود و لاحق هوا شود بواسطه امور سماوی بود یا ازین که بدان سبب فصول  
بر طبیعت خود مانده چنانکه مثلاً رطوبت هوا میشتا گردد و یا صیفت بطریق برع و بالعکس اما امور سماوی مثل  
اتصالات و اقترانات کواکب و کثرت و کمی فوق الارض و انکشاف هوا و عدم آن بود و امور ارضی  
است اول آنکه بواسطه غرض بلد بود اگر بلد قریب بود بمجاوات احد المتقلبین یعنی نقطه صیفی خشتی  
در جنوب و شمال آن بلد در غایت سخونت بود و اگر ازین مجاوات دور بود اگر بخط استوا قریب بود  
معتدل باشد و الا بار بود دوم آنکه بواسطه وضع بلد باشد اگر مجد بود یعنی مرتفع باشد بار بود  
و اگر غور باشد گرم بود سوم آنکه اگر بواسطه مجاورت جبال بود و این به دو وجه باشد یکی آنکه جبل  
موجب زیادتی و تغیر باشد و موجب کثرت سخونت و بالعکس این واقع شود و موجب





و بیداری مشابه حرکت است و موجب انهداد خواب و افراط در و موجب اختلاط و خفت عقل و مبالغه  
 و خفقان و احتراق و اختلاط و نقصان هضم بود از آن امر اضی سوداوی تولید کند فصل پنجم در ماکول  
 مشروب و آن دو قسم است قسم اول در ماکول بدانکه هر چیزیکه وارد بدن میگردد در میان او و حرارت  
 بدن فعل و انفعال پیدا میشود و آن شیش قسم بیرون نیست یا غذای مطلق یا غذای دوائی یا دوائی  
 یا دوائی معتدل یا دوائی سیم یا سیم مطلق یا غذای مطلق آنست که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر  
 نگرداند بتغیری که خارج از طبع بود و مشابه بدن شود و غذای دوائی آنست که از بدن متغیر شود  
 و او را متغیر گرداند بکفایت حسن مشابه او شود و غذا نیست او بر دو ائیت غالب داناکر دوائی نام  
 بود دوائی غذائی نیز گویند و دوائی مطلق آنست که از بدن متغیر نشود و بدن را متغیر نکند مشابه او نشود  
 و دوائی معتدل آنست که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر نکند و مشابه او نشود و دوائی سیم آنست که از بدن  
 متغیر نشود و او را متغیر گرداند و فساد و بدن کند و سیم مطلق آنست که از بدن متغیر نشود و او را متغیر نکند و فساد  
 بدن کند اگر حار باشد تجلیل روح و اگر بار بود با جهاد موجب هلاک شود و ماکول را بر وجهی دیگر تقسیم کرده اند  
 که اگر اثر آنچه وارد بدن شود بکفایت فقط بود آنرا دوا گویند و اگر کاده فقط بود غذا و اگر بصورت فقط بود  
 دوا و انحصار آن دوا انحصار آن که بر مکی موافق طبیعت بود و تریاق و اگر مفردی موافق بود فاذ هر فرخنده  
 و اگر مخالف طبیعت بود و اگر اثر آن بکفایت و ماده بود دوائی و اگر بکفایت صورت بود دوائی و دوائی ائیمیه  
 و اگر کاده و صورت بود غذای دوا و انحصار آن باده کیفیت و صورت بود و آنرا غذای دوائی و انحصار آنست که  
 بدانکه غذا سیم میشود لطیف کثیف و متدل هر یک این بکثیر غذا و تلیس غذا و متدل ازین مجموع بحسن الکیموس  
 و ردی الکیموس معتدل پس مجموع سست هفت قسم بود اصل از ضرب سه در نه قسم دوم و در مشروب در دو و سبب  
 ست اول در آب بدانکه چون غذا وارد بدن گشت ناچار او را مبد رقی و مرقی باید تا مصلحا حیث  
 قبول هضم و دفع در او پیدا آید و در مجاری نفوذ تواند کرد و آن چیزیکه از او ازین فائده حاصل شود آب باشد  
 و آنرا فوائده دیگر است مثل محافظت و طوبی و اصلی و تضار و وصفه و لون بدن و ترطیب و تبرید اعضا  
 و تطفیه حرارت و منع عفونت و آب غذا نشود و افراط او موجب ضعف اعصاب قوی و شسته شود

و بیداری مشابه حرکت است و موجب انهداد خواب و افراط در و موجب اختلاط و خفت عقل و مبالغه و خفقان و احتراق و اختلاط و نقصان هضم بود از آن امر اضی سوداوی تولید کند فصل پنجم در ماکول مشروب و آن دو قسم است قسم اول در ماکول بدانکه هر چیزیکه وارد بدن میگردد در میان او و حرارت بدن فعل و انفعال پیدا میشود و آن شیش قسم بیرون نیست یا غذای مطلق یا غذای دوائی یا دوائی یا دوائی معتدل یا دوائی سیم یا سیم مطلق یا غذای مطلق آنست که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر نگرداند بتغیری که خارج از طبع بود و مشابه بدن شود و غذای دوائی آنست که از بدن متغیر شود و او را متغیر گرداند بکفایت حسن مشابه او شود و غذا نیست او بر دو ائیت غالب داناکر دوائی نام بود دوائی غذائی نیز گویند و دوائی مطلق آنست که از بدن متغیر نشود و بدن را متغیر نکند و مشابه او نشود و دوائی سیم آنست که از بدن متغیر نشود و او را متغیر گرداند و فساد و بدن کند و سیم مطلق آنست که از بدن متغیر نشود و او را متغیر نکند و فساد بدن کند اگر حار باشد تجلیل روح و اگر بار بود با جهاد موجب هلاک شود و ماکول را بر وجهی دیگر تقسیم کرده اند که اگر اثر آنچه وارد بدن شود بکفایت فقط بود آنرا دوا گویند و اگر کاده فقط بود غذا و اگر بصورت فقط بود دوا و انحصار آن دوا انحصار آن که بر مکی موافق طبیعت بود و تریاق و اگر مفردی موافق بود فاذ هر فرخنده و اگر مخالف طبیعت بود و اگر اثر آن بکفایت و ماده بود دوائی و اگر بکفایت صورت بود دوائی و دوائی ائیمیه و اگر کاده و صورت بود غذای دوا و انحصار آن باده کیفیت و صورت بود و آنرا غذای دوائی و انحصار آنست که بدانکه غذا سیم میشود لطیف کثیف و متدل هر یک این بکثیر غذا و تلیس غذا و متدل ازین مجموع بحسن الکیموس و ردی الکیموس معتدل پس مجموع سست هفت قسم بود اصل از ضرب سه در نه قسم دوم و در مشروب در دو و سبب ست اول در آب بدانکه چون غذا وارد بدن گشت ناچار او را مبد رقی و مرقی باید تا مصلحا حیث قبول هضم و دفع در او پیدا آید و در مجاری نفوذ تواند کرد و آن چیزیکه از او ازین فائده حاصل شود آب باشد و آنرا فوائده دیگر است مثل محافظت و طوبی و اصلی و تضار و وصفه و لون بدن و ترطیب و تبرید اعضا و تطفیه حرارت و منع عفونت و آب غذا نشود و افراط او موجب ضعف اعصاب قوی و شسته شود

و بهترین آب چشمه است که بر گل خالص یا بر سنگ جاری گردد و منبع آن دور بود و از بلندی منحد  
 شود و نیز زود زود سرد و گرم شود و زود که روصاتی گردد و باد شمال یا باد صبا بدان زود آفتاب بدان نماید  
 و هر چه در بوجوشانند نود مهر شود و موجب ثقل معده نشود و یکبار که بیاشامند تشنگی نباشاند و مجموع این  
 صفات در آب مثل موجود است و آب باران لطیف است خصوصاً که در تابستان از آبرو غدارد  
 اما از جهت کثرت رطوبت و لطافت زود متعفن شود و اصلاح آن بطنج است و آب کامیز آتقیل بود  
 و آب چاه از آن آتقیل و مضر بود و آب نری و اجابی مضر بود و آب معدنی اگر چه صیدی بود و تقویت  
 احشاکند و شبی شیخ سیلان و نفث دم کند و نوشادری مرطابق محلی بود و قوی و ذی طبیعت معده  
 و دل و احشاکند و برقی و لاهی نزال و شفت آرد و کبریتی ملین طبع و تقویه جلد کند و آب گرم مرخی  
 و مفسد معده و غاسل و دیو و قویج یکشاید و طبع نرم کند و آب سرد و مقوی معده و منبه شوه و مسکن  
 عطش بود و آب برین پنج اعضا عصبانی را منفر بود و بخت ده هم در شش و یکبار که بکلام حسیب  
 بر منع و تحریم بان نازل گشته است و سبب شربت آن از جمله کبار است و اخبار و احادیث در فضیلت  
 او وارد شده اما چون طبیب در معالجات و قضا بدان محتاج میشود و خصوصاً که در شرح شریف نیز شریعی  
 مخصوص حضرت فرموده اند و اکثر خلایق در آن شروع نمایند و دلیل و منافع آن اسطفا منفعات اند  
 و او را مضر است بسیار است بنا بر این مقدمه در انواع و حسب زمان و طعم و لون در آنکه دو قسم شروع  
 میروند اما حسب زمان بدانکه از ابتدا ظهور سکر او تا ششماه که نو دارد و تا ثانی سال متوسط گویند  
 و بعد از آن سال حکم کنند دارد و شراب نو غذا بسیار دهد و فریب کند و مناسب محروم و اوقات حاره باشد  
 اما کبدر از میان دارد و سهال و نفخ از تو لک کند و کمنه زود نفوذ کند و تلطیف و تقطیع اخلاط کند و  
 امراض بارده و بلغمی را منفر بود و جو اس و تقویت کند و متوسط و جمیع احکام متوسط بود و اما باعتبار  
 لون تبرین لون شراب چهار صنف است پس یا قوی و آنچه زود بود و حاو غذا باشد و زود نفوذ کند و  
 نمار آورد و آبض نیکو غذا دهد و تر طبیب کند و اسودد با ترین نوع بود اما باعتبار طعم شراب شیرین  
 مستوی و مقطع بلغم بود و دیگر که در شش و یکبار و سپهر را مضر بود و شراب تلخ حار باشد و زود

کتاب فی مضر  
 را که مضر را  
 در این کتاب  
 است  
 تقصیر است  
 در شش شش  
 کلامی است  
 بجز این است



توت متخلفه و بانشه شهوا نیست و متحرکه تدیه عضلات میکند و توت حیوانی که ارسال حرارت و ریج بدان  
عضله میکند و توت طبیعی که تولید ماده سنی و احوالت آن و دفع آن می کند و انشیان خود مخصوص این  
عضل است بنا بر این باید که درین اعضا نوعی از امراض نباشد و جمیع افعال که بهر یک متعلق است  
بر پنج طبیعی بی آفت صادر شود چه سرفشتی ازین موجب ضعف این توت بود و جمیع چون بحسب  
اعتدال و حسن اوضاع و اشکال استعمال کنند موجب اعتدال حرارت غریزی و قفرج و تقویت  
اشتهار و دفع وسوسه و امراض سوداوی و رطوبی بود و دفع اشتها و ثقل بدن و کلال عا س کند  
و ترک آن موجب حدود اشهاد این شود و افراط در آن موجب ضعف قوی و ذبول بدن امراض  
بارده شود و اعضای عصبانی را مضرب بود اما حمام فعلی آن تخمین است بوسه هوا و ترکیب بوسه  
آب و استعمال حمام و افعال بدن از آن بحسب بیوت و امکانه تدریج دارد و بیت اول او مسرد و سرد  
بویوت دوم سخن مرطوب بویوت سوم سخن و محففت بود و استعمال حمام اگر باعتدال بود موجب  
نفع فضلات و دفع آن و تقویت مسام و تعدیه تسهیل بدن و اعتدال حرارت غریزی و شهوت غذا  
و تسهیل جلد و دفع کلال و خفت بدن بود و ترک آن موجب اشهاد این بود و افراط در تمام موجب  
تحلیل ضعف قوی و عدم شهوة جمیع و الضیاب مواد با اعضا ضعیفه گردد و استعمال آب سرد موجب تریه  
و ترطیب و نشاط و قوت اعضا و قوی و حرارت غریزی بود و مناسب جوانان و محوری مزاج باشد  
باب دوم در باب غیر ضروری شمل در فصل اول در باب ملحقه بسته ضروری  
و آن پنج است استخوان و جناس و عادات و صناعات و آوارات خارجی استخوان از انجمه است که او را  
تاثیر در احوال بدن بیشتر است چنانچه بعضی از اشخاص در سنی صعیف و در بعضی پسند و چون تقال کنند  
بسنی دیگر قوی و صحیح گردند و بالعکس چنانکه محوری مزاج و در سن شباب ضعیف بود و در سن کولت قوی گردد  
و سرد مزاج و بالعکس این بود و درجات سن چهار است اول سن نمواً از آن سن حدیث گویند ابتداء آن  
سن طفولیت است و آن زمان نیست که مولود را استعداد حرکت نباشد بعد از آن سن صبی و آن بعد از  
نوجوش بود و قبل از رخشدن اعضا بود و بعد از آن سن تنزاع و بعد از آن سن غلامیه

[illegible]



و آنرا باق گویند و این قریب بلوغ باشد و بعد از آن سن فتنی تا قریب بیسی سال که مبداء سن  
 شباب است دوم سن وقوف و آنرا سن شباب گویند و بعد از انقضای سن نمو باشد تا قریب چهل  
 سال و حرارت و رطوبت در صبی و شباب برای افلاطون و جالینوس در کمیت متساوی باشد اما  
 در صبی بواسطه کثرت رصوبت شدید نباشد و در شباب بسبب قلت رطوبت شدید و عاده باشد  
 چنانچه هیزم خشک و تر را علحده مشتعل گردانی در نارین متفاوت در کیفیت متساوین در کمیت یابی  
 سوم سن کهنوت بود و آن از انقضای سن وقوف تا قریب شصت سال بود و درین سن حرارت  
 در نقصان و یسوست و تنزلیه بود چهارم سن شیخوخت و آن از انقضای سن کهنوت تا آخر عمر بود و در آن سن یسوست  
 غالب بود و در وقت سبب طبیعت غریبه و این مجموع گفته شد بحسب غالب باشد اما بحسب منافع و مبداء تفاوت گردد  
 چنانچه گویند در حبه و رنگبارنهان تا می چهل سال تنقضی میشود اما اجناس از آن که در بجزارت و یسوست مایل بود  
 و مزاج آنها ثابرت و رطوبت مائل باشد و این نیز باعتبار اغلب بودن آنکه کله احد از ذکر نسبت با کله  
 از انات چنین بود اما صناعات هفتگی از آن موجب مری شود مثل آنکه صنعتی که مجاور و بسیار آب بود همچون  
 قصارت موجب ترطیب شود و صنعتی که مجاور آتش بود همچون صنایع و تحفین و تحفین و افراط در آن سبب  
 بکثرت تحلیل موجب تریزید بود و صنعتی که مجاور گل باشد موجب یسوست گردد همچون آکاری طیانی  
 اما عادات از آن جمله است که ترک و غیر مزاج بود و حرعاعات او حافظ صحت و استقامت مزاج بود  
 اما عادات مذمومه مثل آنکه کسی عادت بخیزه کرده باشد که موجب مواد فاسده خواهد بود و اگر  
 بکله از آن دفعه باز آید موجب ضرر و غیر مزاج شود پس بتدریج از آن باز آید و از خجبت گفتار بدعا  
 طبیعت خامسته اما واردات خارجی مثل ضادات و اطلیه و کمادات و شمولات که هم حافظ صحت و هم غیر مزاج  
 باشد و تغیر که از مشمولات حاصل میشود از دیگران نمیشود و آنچه طبیعت است بواسطه مناسبت با روح  
 و سعت نفوذ و قوه و حافظ صحت بود و آنچه کریم بود بالعکس و از آن جمله فضیحه بافتاب است  
 که موجب تحلیل رطوبات و استقاب و و صداع بار در امفید افتد و همچنین اندفان در ملغم  
 امراض رطوبتی را نافع بود و استقلع در زیت تشنج و اعیاد امفیست و مثل رش آب بر سر

۱۰۰  
 از این ترکیب  
 کوبک پیوسته  
 خود فرط در آن  
 ۱۰۰  
 ای و نسک با حرارت  
 تحلیل شود و موجب تریزید  
 بدان که در این  
 گل و آب کار بکنند  
 معارف گویند



که متاثر شود اسباب رمل استلا از اخلاط است یا از ماده ریگی یا مائی و قوت عضو و دفع عضو  
قابل یا اتساع مجاری یا وجعی شدید بود و اسباب خلط شاید که بدنی بود مثل قلیکه که از رطوبتی مرضیه  
پیدا شود یا امری خارج باشد مثل ضرب و سقوط اسباب وجع که عبارت از احساس ادراک منافی بود  
من حیث هویناف یا سوا الزاج مختلف بود یا تفرق اتصال و چون در وجع مختلف و متعدد است  
اسباب آن نیز متعدد و مختلف بود و ادیاع مشهوره پانزده است اول حکاک و سبب آن غلطی حرکت  
یا مالج بود دوم خشن و سبب آن خلط خشن بود سوم ناخن و سبب آن ماده تیز بود یاری که ممد و غشا بود  
از جهت عرض چهارم ممد و سبب آن غلطی یاری بود که ممد و عصب یا عضل باشد از جهت طول پنجم ضاغط  
و سبب آن ماده ریگی بود که جای بر عضو تنگ کند ششم منقبض و سبب آن ماده ریگی بود که میان عضل و  
غشاء و احوادث شود هفتم کسر و سبب آن ماده ریگی بود که میان عظم و غشاء و احوال شود هشتم رنج  
و سبب آن ماده بود که ممد و عظم و عضل باشد نهم ثاقب و سبب آن ماده غلیظه یاری بود که میان طبقات  
اعضا واقع شود دهم تسلی و سبب آن بهین سبب ثاقب و فرق میان او و ثاقب آنست که ماده ثاقب  
نفوذی بود چنانچه محسوس شود که عضوی را سوراخ میکند و ماده تسلی در آن موضع محبتس بود یا زده  
خدریست و سبب آن غلطی بار بود یا انسداد منافذ روح نفسانی و زده دهم ضربانی و سبب آن ورنه  
بود حار و عضوی حساس نیز دهم اعیان و سبب آن یا ثقب بود از اعیانی تعبیری گویند یا غلطی ممد بود از  
اعیانی ممدی گویند یا غلطی لا ذع و از اعیانی قوی گویند یا بسبب ریگی باشد از اعیان ریگی گویند چهاردهم  
لا ذع و سبب آن خلط حار بود یا زده دهم ثقیل و سبب آن ماده بود که در عضوی غیر حساس که از غشا  
متعلق است یا غشا گرد او در آمده بواسطه انجذاب غشاء حساس ثقل کند یا بسبب ورم بود که  
در اعضا و حساس واقع شود و حس عضوی را باطل کند همچون سرطان نفوذ باشد و اسباب سکون  
وجع قطع سبب وجع بود بحکامات و مستفرغات یا مخدرات و خواب هم از مسکنات وجع بود و بحقیقت سکون  
وجع قطع سبب است و اسباب تخمه و استلا از سیر و بیرون نیست یا امری خارجی بود مثل استعمال طبقات  
یا توفیر رطوبت فصلی و موانع تحلیل یا امری داخلی بود مثل ضعف یا ضمه یا دافعه باشد یا مسکه یا ضیق مجاری

۴  
نصف از رطوبتی مرضیه  
پیدا شود یا امری خارج  
باشد مثل ضرب و سقوط  
اسباب وجع که عبارت  
از احساس ادراک منافی  
بود



که خارج بود از اعتدال و این سوء المزاج سازج بود یا مادی خفیس دوم امراض ترکیب است و آن  
 چهار قسم است امراض خلقت و مقدار و عدد و وضع اما امراض خلقت چهار است اول مرض شکل آن است  
 که شکل عضو از مجری طبعی متغیر شود بحیثیتی که مضر باشد مثل اعوجاج مستقیم و هتقا است متوج دوم مرض  
 مجاری بآنکه فراخ شود مثل آساع عصبه مجوفه یا تنگ گردد مثل خناق که تنگ شدن منافذ نفست میهند  
 گردد مثل انسداد عرق کبد و غیره سوم امراض تجاویف بآنکه بزرگ شود همچون کیس انشین یا کوچک گردد همچون  
 صفر معده یا حالی شود همچون تجاویف قلب و در فرج ملک و یا ممتلی و فسد شود همچون صرع و سکه چهارم  
 امراض مصلح است همچون ملاست معده و خشونت قصبه ریه اما مرض مقدار بزیادتی عضو خاص  
 بود همچون غلظت لسان و داء الفیل و زیادتی عام بود همچون سمن مفرط یا نقصان خاص بود همچون ضمور لسان  
 و یا عام بود همچون هزال مفرط اما مرض عدد بزیادتی عدد طبعی بود همچون اصبع زائده یا غیر طبعی همچون سلع  
 یا نقصان بود همچون قطع اصبع یا نقصان در اول خلقت اما مرض وضع همچون زوال عضوی بود از  
 موضع خود بخلع و غیر خلع خفیس سوم از امراض مفروقه تفرق اتصال است و اسم این مرض بحسب موضع  
 مختلف بود اگر تفرق اتصال در جلد باشد خدش و سحج گویند و اگر در لحم باشد جراحت گویند اگر تشقا  
 و تنقیع شده باشد قرعه گویند اگر در عظم واقع شده باشد کسر گویند اگر بعرض بود صرع گویند و کسر  
 اگر بطول بود و تفرق در غضروف اگر بعرض فتح گویند اگر بطول بود نفت و در عصب شق و شخ گویند  
 و در عروق تشریق خوانند اما مرض مرکب آنست که از اجتماع امراض حادث شود همچون سل که از جمیع  
 و قرعه ریه مرکب است و تسمیه بعضی امراض یا بحسب مشابهت بود همچون داء الفیل و داء النعلب یا بحسب  
 محل همچون ذات الجنب و ذات الصدر یا بحسب عرض همچون صرع و داء آنکه مرض اصلی باشد و بشرکت  
 باشد آنچه اولاً حادث شود اصلی بود و آنچه بکون اول ساکن گردد بشرکت بود و این که بشرکت  
 یا بواسطه مجاورت باشد یا بواسطه آنکه از عضوی مأوف طریق بدو بود یا آنکه میان دو عضو خادم و  
 مخدوم بود چون عصب و داغ یا سبب فعل او بود چون حجاب و ریه یا محاذی عضو مأوف بود چون  
 داغ معده را یا منسوب مواد عضو بود چون غلظت قلب را و پس گویند داغ را و ریه کبد را و آبد آنکه

۱۴ امراض ترکیب است  
 ۱۵ امراض خلقت  
 ۱۶ امراض مقدار  
 ۱۷ امراض وضع  
 ۱۸ امراض شکل  
 ۱۹ امراض عدد  
 ۲۰ امراض طول  
 ۲۱ امراض عرض  
 ۲۲ امراض عمق  
 ۲۳ امراض سطح  
 ۲۴ امراض حجم  
 ۲۵ امراض وزن  
 ۲۶ امراض مقدار  
 ۲۷ امراض وضع  
 ۲۸ امراض شکل  
 ۲۹ امراض عدد  
 ۳۰ امراض طول  
 ۳۱ امراض عرض  
 ۳۲ امراض عمق  
 ۳۳ امراض سطح  
 ۳۴ امراض حجم  
 ۳۵ امراض وزن

اوقات و از منته در مرضی که بسلامت منتهی شود چهارست ابتدا او ترزاید و انتها و الخطاط ابتدا و مرض را  
 زمان ابتدا گویند و مادام که در ترزاید بود زمان ترزاید و چون واقف باشد که نرزد شود و نه کم زمان  
 انتها گویند و چون نقصان یابد زمان الخطاط باب دوم در علامات و دلایل مشتمل بر مقدمه  
 و هشت فصل مقدمه بدانکه علامت آنست که بدان استدلال کنند باحوال بدن که از عضوی صادر  
 میشود و این علامات و امارات یا دلالت بر نفس مرض کنند همچون سرعت و اختلاف نبض که دلالت  
 بر حمی کنند یا دلالت بر محل مرض کنند همچون نبض منشاری که دلیل درم حجاب بود یا دلالت بر سبب مرض  
 کنند همچون علامت استملا یا علامت لازم مرض بود و چون تب حار و ضیق نفس و وجع نخس در برسام  
 یا دلیل امراض ظاهری بود و چون لون و لمس یا دلیل امراض باطنی بود و این نوع مشکل تر بود و موثوق  
 بر معرفت تشریح است و استدلال در آن بچند چیز کنند اول افعال اگر نه بر مجری طبیعی بود و دلیل آفتی بود  
 در مبداء افعال که قوی است و آفت قوی دلیل آفتی آن عضو بود که منظر اوست چنانچه دلالت افعال  
 ارادی و حسی بر حال دماغ و دلالت نبض بر احوال قلب دلالت بول بر کبد و براز بر معده و امعاء و دم  
 موضع مرض چنانچه وجع در طرف همین که دلیل درم کبد بود و طرف اسیر که دلیل درم طحال بود و سوم شکل  
 مرض همچون دلالت ورم بالای شکل بر آنکه درم بر مجرب کبد است چهارم استفرغ همچون بول و براز که در جا  
 خود میگذرد آید چون استدلال با نولع در هشت فصل یاد کرده میشود ان شاء تعالی فصل اول  
 در علامات مزاج بدانکه علامات و امارات مزاج ده است اول لمس است اعتدال آن  
 دلیل معتدل مزاج بود و دلیل آن کیفیت از کیفیات اربعه دلیل آن کیفیت باشد دوم سمن است  
 سمن کمی دلالت حرارت و رطوبت بود و سمن شحمی دلیل برودت و رطوبت جزا که از لحم دلیل برودت  
 و یوبست و از شحم دلیل حرارت و یوبست سوم لون است بیاض لون دلیل برودت بود و حرمت  
 دلیل حرارت و صفرت دلیل صفرا و کمودت دلیل سودا چهارم سوی است کثرت سودا وجودت  
 آن دلیل بر حرارت مزاج کند و شقرت و حرمت بر اعتدال و صلبت و ریاض بر برودت پنجم سیت  
 اعضاست سعت عروق و سینه و غظم و تمامی خلقت دلیل بر حرارت بود و ضد آن دلیل برودت

علامه بدین خط  
 در صفت چنانست  
 که گفته اند که  
 از دست بر مالتی  
 از حالات بدن  
 چون صفت باطن  
 یا حالات اطباء  
 علامت و دلیل  
 در من امراض  
 اندک از مبداء  
 یکسان و قوی  
 گفت  
 نزد متفکران  
 علامت جسم  
 از دلیل است  
 و این در دماغ  
 از موضع اندک  
 اینها هم صفت  
 است و اینست  
 از من اخلاص  
 که در من  
 که در من









دوم مختلف و او در مقابل ستوسه بود و این مختلف بود و ششم منتظم و غیر منتظم  
مختلف منتظم است که اختلافات او را نظامی باشد یعنی در چند دور که کند بران یک اختلاف باشد  
و مختلف غیر منتظم است که اختلاف او را هیچ نظامی نباشد بلکه در هر دور او اختلافی ظاهر شود پس  
نهم ماغوست از حال وزن آن جیدافون باشد یا زدی الوزن باشد جیدالوزن است که  
بر مخرجی طبیعی بود یعنی وزن آن نبض مناسب مزاج سن صاحب نبض بود و بی الوزن سه قسم است اول  
متغیر الوزن و آن نبضی باشد که از وزنی که لایق سن صاحب نبض بود تجاوز کرده باشد چنانکه وزن  
نبض صبی مثلاً همچون وزن در نبض شباب بود و دوم میان الوزن و آن نبضی بود که از وزنی که لایق  
سن صاحب او بود قاصر باشد چنانکه وزن نبض شباب مثلاً همچون نبض وزن صبی باشد سوم خارج الوزن  
و آن نبضی بود که وزن او مشابه هیچ وزنی از اوزان نباشد و باید دانست که در حرکات نبض طبیعی  
موسیقی قیاسی موجود است زیرا که همچنانکه تالیفات با و ارا اقیاع و تقدیر از منته که میان نقرات مختلف  
مسکود و تمام میشود نسبت از منته نبض نیز در سرعت و تواتر نسبتی ایقاعیست اگر این نسبت متفق بود  
چنانکه در از منته آن هیچ اختلافی نباشد آنرا منتظم گویند و الا غیر منتظم و از انواع نبض که او را  
نهمی نهاده اند و مشهوره اول غزالی است و آن نبضی بود که مختلف بود در سرعت و بطور چنانچه اول  
بطی باشد پس ثانی بسرعت را می بود و تجدید هر سه بار سریع تر بود نسبت به حرکت غزال دوم موسی  
و آن نبضی باشد مختلف در عظم و صغر و شوق و عرض و امتداد بطریق موج آب محسوس شود سوم  
دو دوسه و آن نبضی بود همچو موسی اما در اعراض و امتداد نباشد و ضعیف تر بود چهارم نلی بود و او  
ضعیف تر از دو دوسه بود و پنجم فشاری و آن نبضی بود که مختلف باشد در عظم و صغر و صلابت و این  
و شوق و انقباض چنانکه بعضی انداز جزا را و شامتی بود و بعضی ششتم ذنب الفار و او است  
که نبض متحرک شود و تجدید ضعیف و ضعیف میشود باز درجه اول خود کند و بدین و تیره ضعیف شود  
هفتم تسلی و او همچو ذنب الفار است الا آنکه خود درجه اول تجدید بود چنانکه بتدریج ضعیف شد  
و ذنب الفار دفعه خود کند ششم ذوالفترة و او آنست که در زمانی که توقف سکون باشد متحرک گردد

نهم واقع در وسط او آنست که زمانی که توقع حرکت باشد سکون گردد و نهم ترشش و او آنست که حرکت او  
 همچون عشته بود یا زدهم مله می او آنست که همچو سیمانی پیچیده محسوس شود و دوازدهم مطرئی که ذرات  
 نیک گویند و او آنست که دو قرح کند چنانچه حرکت انقباضی او محسوس نشود و شبیه ب حرکت مطر قه  
 سیزدهم مرقد او آنست که حرکت او همچو حرکت ری محسوس شود و این مجموع دلالت بر سهو حال مرض  
 کند **فصل چهارم در نبض انسان و اجناس فصول و اعراض اما نبض باعتبار جناس**  
 نبض مذکور عظیم و اقوی بود از نبض اناث اما نبض حیوانی عظیم و سریع و متواتر بود اعتبار انسان  
 نبض صبیان بلین مائل بود و نبض شبان مائل بعظم و قوت و وزن لائق بهر دو آنست  
 که در صبیان زمان انقباض از انبساط مساوی باشد و در شبان زمان انقباض از انبساط اندکی  
 زائد بود و نبض کول بصغر و بطو مائل بود و وزن لائق بایشان آنست که زمان انقباض از انبساط  
 کمتر بود باندکی و نبض مشایخ صغیر و لطی و متفاوت بود و وزن لائق بدیشان آنست که زمان انبساط  
 بیشتر از زمان انقباض بود اما اعتبار فصول نبض در بیع معتدل بود و در صیف سریع و متواتر و در خمر  
 مختلف و ضعیف و در شتاء بطی و متفاوت و نبض باعتبار بلدان متناسب فصول بود اما باعتبار احوال و احوال  
 در ابتدا خواب نبض صغیر و متفاوت بود و در بیداری اگر بطبع خود بیدار شود سریع و عظیم بود و اگر نجات  
 بسی خارجی بیدار شود نبض سریع و متواتر و مختلف بود و با شد که مرشش بود اما باعتبار ریاضت اگر  
 بحد تعب رسد نبض قوی و عظیم و سریع و متواتر بود و اگر بجای تعب رسد نبض در عظم و قوت ناقص شود  
 و در سرعت و تواتر زائد اگر با فراط بود و نبض دودی و غلی شود اما باعتبار استقام اگر آب گرم بود و با اعتدال  
 باشد و بحد تحلیل رسد نبض سریع و قوی گردد و اگر تحلیل رسد صغیر و متفاوت و اگر تحلیل با فراط بود  
 سریع و متواتر باشد و استقام و شراب نبض را در قوت زائد کند و در سرعت و تواتر ناقص و اگر با فراط  
 بود ضعیف و لطی و صغیر و متفاوت بود اما باعتبار عوارض نفسانی در حالت غضب نبض عظیم و سریع  
 و متواتر شود و در خوف و خجالت عظیم و لطی و متفاوت بود و در غم صغیر و لطی و ضعیف و متفاوت  
 بود و در خمر مرشش و غیر منتظم بود اما نبض در اوجاع و در ابتداء وجع عظیم و سریع باشد و اگر تندی شود

و در نبض مذکور  
 آنست که نبض  
 در زمان قوی و عظیم  
 و متفاوت بود  
 و در شتاء  
 و در صیف  
 و در خمر  
 و در شتاء  
 و در صیف  
 و در خمر  
 و در شتاء  
 و در صیف  
 و در خمر

ضعیف و متواتر شود پس دو سه و نعلی بود اما نبض در ورم اگر در ورم چار بود نبض منشاری صلب  
 و مرتعد بود و در انتها در سرعت و تواتر افزاید و در ورم چار و نبض بطی و متفاوت بود  
 و در ورم لپین مویج و در ورم صلب منشاری بود و الله اعلم بجمع الاسرار فصل پنجم  
 در قاروره و از انفسه نیز گویند و استدلال بدان باعتبار استقرار هفت جنس بود جنس  
 اول نوست و طبقات آن پنج باشد اول صفت ست و مراتب آن شش است اول تبیی  
 و او دلالت بر حضور نضج کند دوم اترجی و او دلیل حسن حال نضج باشد سوم اشقر و او دلیل  
 حرارت بود چهارم نارنجی و او دلالت بر شدت حرارت کند پنجم ناری و او زائد از نارنجی بود ششم  
 زعفرانی و او دلیل حرارت مفرط باشد جنس دوم مرتست و مراتب او چهارست اول صلب  
 و او دلیل غلبه دم باشد دوم وردی و حرمت او زائد از صلب بود سوم احمر قانی بود چهارم  
 احمر قسم و او در حرمت کمال بود و مجموع دلیل غلبه خون باشد جنس سوم حضرت و مراتب  
 پنج است اول فستقی و آن دلیل برودت بود دوم آسمانخونی و آن دلیل برودتی سخت یا شرب  
 در هر باشد سوم تلخی و آن دلیل برودت با فراط بود و این هر دو در صبیان و مشلخ دلیل شنج فالج  
 بود چهارم کراشی و آن دلیل احتراق و غلاط بود پنجم زنگاری و او دلالت کند بر احتراق شدید  
 و دلیل هلاک بود جنس چهارم اسود است و مراتب و چهار بود اول اسودی که ماخوذ از معطرانی  
 باشد یعنی زعفرانی که بسیا هی زند و او دلالت کند بر یرقان و کثافت صفرا دوم اسودیکه از انجم  
 بسیا هی زند و دلیل غلبه خون و احتراق آن باشد سوم اسودیکه از خضرت حاصل شود و آن دلیل  
 سودا صرف باشد چهارم اسودیکه از بیاض ماخوذ باشد و آن دلالت بر احتراق بلفم کند و  
 بول اسودنی اجمله دلیل حرقت مواد با قوت حرارت غریزی بود و بغایت بد باشد خصوص  
 در مشلخ و نسا و ابتداء جمیات اما اگر از تناول چیز سیاه مثل آبکامه و آتش یا مویز بود  
 آنرا اعتباری نباشد جنس پنجم بیاض و آن دو قسم است اول رقیق شفاف است و آن  
 دلیل برودت بود و نو میدی سخت از نضج و دم ابض حقیقی و آن احصا نیست اگر غلط بود

در قاروره و از انفسه نیز گویند و استدلال بدان باعتبار استقرار هفت جنس بود جنس اول نوست و طبقات آن پنج باشد اول صفت ست و مراتب آن شش است اول تبیی و او دلالت بر حضور نضج کند دوم اترجی و او دلیل حسن حال نضج باشد سوم اشقر و او دلیل حرارت بود چهارم نارنجی و او دلالت بر شدت حرارت کند پنجم ناری و او زائد از نارنجی بود ششم زعفرانی و او دلیل حرارت مفرط باشد جنس دوم مرتست و مراتب او چهارست اول صلب و او دلیل غلبه دم باشد دوم وردی و حرمت او زائد از صلب بود سوم احمر قانی بود چهارم احمر قسم و او در حرمت کمال بود و مجموع دلیل غلبه خون باشد جنس سوم حضرت و مراتب پنج است اول فستقی و آن دلیل برودت بود دوم آسمانخونی و آن دلیل برودتی سخت یا شرب در هر باشد سوم تلخی و آن دلیل برودت با فراط بود و این هر دو در صبیان و مشلخ دلیل شنج فالج بود چهارم کراشی و آن دلیل احتراق و غلاط بود پنجم زنگاری و او دلالت کند بر احتراق شدید و دلیل هلاک بود جنس چهارم اسود است و مراتب و چهار بود اول اسودی که ماخوذ از معطرانی باشد یعنی زعفرانی که بسیا هی زند و او دلالت کند بر یرقان و کثافت صفرا دوم اسودیکه از انجم بسیا هی زند و دلیل غلبه خون و احتراق آن باشد سوم اسودیکه از خضرت حاصل شود و آن دلیل سودا صرف باشد چهارم اسودیکه از بیاض ماخوذ باشد و آن دلالت بر احتراق بلفم کند و بول اسودنی اجمله دلیل حرقت مواد با قوت حرارت غریزی بود و بغایت بد باشد خصوص در مشلخ و نسا و ابتداء جمیات اما اگر از تناول چیز سیاه مثل آبکامه و آتش یا مویز بود آنرا اعتباری نباشد جنس پنجم بیاض و آن دو قسم است اول رقیق شفاف است و آن دلیل برودت بود و نو میدی سخت از نضج و دم ابض حقیقی و آن احصا نیست اگر غلط بود



خبرش فی قسم رسوب است و رسوب جوهری باشد که از مائیه غلیظه تر بود و از او متمیز شود خواه  
 مترسب شود خواه معلق بایستد و استدلال بدو از چند وجه کنند اول جوهر او آن یا طبیعی بود  
 یا غیر طبیعی اما طبیعی سفید باشد یا زرد متصل الاجزا و متخلل و بے متن و راسب بود و چون تحریک  
 کنند زرد و منبسط شود و متفرق گردد و زرد راسب نشود دلالت کند بر قسم طبیعی و نفع تمام اما  
 غیر طبیعی یا زده قسم است و هر یکی را همی هست اول خراطی و آن همچو صفاً بود و کبار باشد یا منفاً  
 باشد اما کبار انچه سرخ بود از قروح کلیه باشد و اگر باتپ بود دلیل خراشیده شدن اعضا بر او  
 بود و اگر کم بود یا شبیه فلووس مایه بود و انچه سفید باشد دلیل قروح و جرب مثانه بود و انچه  
 اگر سفید بود نخالی گویند دلیل جرب مثانه بود یا ذوبان اعضا اگر سرخ بود در گسنگی گویند از کبد  
 یا از کلیه آید یا دم محترق بود دوم دشیشی و سولقی نیز گویند و از نخالی خرد تر بود اگر سفید باشد  
 دلیل ذوبان یا جرب مثانه بود و اگر سرخ یا سیاه باشد دلیل احتراق خون بود سوم حمی و آن شبیه  
 بوجه گوشت باشد و سبب آن سبب گرسنگی بود چهارم دمی او همچون چربی باشد دلالت کند  
 بر ذوبان شحم یا سینخ چشم مذی و آن دلیل انفجار و رمی یا قرصه بود ششم نخاطی و آن دلیل از خلط  
 خامی بود هفتم شعری و آن همچو تارهای موی باشد و آن از اخلاط خام و انعقاد رطوبت و حرارت  
 غریبه باشد هشتم نقطه مایه خمیر و آن از ضعف معده است یا اسعایا از تناول لبنیات هشتم  
 رملی و آن دلیل حصات و رمل بود اگر سرخ بود و کلیه و اگر سفید یا زرد باشد و مثانه دهم رمادی  
 او همچو خاکستر نماید و دلالت بر احتراق بلغم کند یا مده که لبطول لبث منعقد شده باشد اگر با مائیه  
 متزنج باشد دلیل ضعف کبد باشد یا زده هم علقی شبیه نخون بسته باشد اگر با مائیه متزنج باشد  
 دلیل ضعف کبد و الا قروح مجاری بود دوم استدلال در مکان رسوب و آن سه قسم است اول  
 غمام و او آنست که طافی بود و بر سر آمده باشد دلالت کند بر قلت نفع و کثرت ریج دوم معلق  
 و او آنست که در وسط باشد و دلیل توسط حال نفع باشد سوم راسب اگر طبع بود نیک باشد  
 و اگر غیر طبیعی بود بد باشد زیرا که دلالت بر استحکام سبب کند سوم استدلال از وضع رسوب بود و استوار

رسوب محمود دلیل نیک بود و رسوب مذموم بعکس این بود و تشنگی آن از ضعف هضم  
و کثرت ریح بود چهارم استدلال از بهیئت شدت مخاطط و مزاجت آن با بول دلالت بر آن  
کند که اگر کبده و حوالی آن باشد و اگر متمیز بود و متمیز نباشد دلالت کند از مثانه و مائلی اوست  
نخشم استدلال از زمان رسوب اگر عت ظهور رسوب باشد دلیل هضم نیک باشد و اگر دیر بود بعکس این  
باشد و باید دانست که بول زنان سفید و غلیظ تر بود از بول مردان و بول زنان آبستن صافی بود  
و در وسط آن چیزه‌های پیچیده سفوفش ظاهر بود و بول ایشان در ابتدای حمل مائل بر قوت بود و در تنها  
مائل بر کثرت و بول نفساء مائل بسو و باشد و بول صبیان سفید و غلیظ و بول شبان مائل بناری و  
و معتدل القوام بود و بول کبول به بیاض مائل بود و بول شاخ سفید و رقیق باشد فصل ششم  
در بر از استدلال بدان از چند وجه که نشانه اول از کمیت آن اگر زائد بود از فضله طعام دلیل کثرت  
اخلاط یا ذوبان اعضا بود اگر کمتر از آن باشد سبب ضعف دافعه بود یا احتباس کرد و معا، قویون  
یا امور حادث شده باشد دوم از قوام آن اگر رقیق بود و لزج دلالت بر اخلاط از جهه که در  
تب حار دلیل ذوبان باشد و اگر رقیق غیر لزج باشد دلالت بر سده یا ضعف مجاری یا شوشم  
یا تناول مرطبات کند اما غلیظ اگر با رطوبت تیا میخته باشد از خلل و حرارت یا بیس اغذیه یا طول  
مکث بود و اگر بر طوبت مخلوط باشد دلیل بر کثرت رطوبات و قلت مراد بود ششم استدلال از لون  
بدانکه لون بر از طبیعی است که ناری بود و شدت آن دلالت بر غلبه صفر کنند و نقصان او دلیل ضعف هضم  
باشد و بیاض آن دلیل غلبه بلغم و سده مجاری مراد باشد و سیم یرقان بود و اگر بوسه یرم  
از آن آید دلیل انفجار قرح بود و خضرت آن از مرار زنجاری یا کراتی باشد و باقی دیگر لوان بران  
همچو لوان بول بود چهارم استدلال از بهیئت آن بهیئت طبیعی او آنست که جلی بود پس  
اگر نفع بود همچو زل گا و دلیل کثرت سبج بود و نخشم استدلال از وقت آن اگر شیش از وقت  
تقاضا کند و در خسوع سریع باشد دلیل کثرت صفر بود یا ضعف ماسکه اگر تاخیر کند و بطی  
الخروج باشد از ضعف یا شمه یا دافعه یا بر و امعا یا تناول قایض بود ششم استدلال از رنگ

علامه همام استدلال  
بر بهیئت بر از و این از  
دیر درون نیست یا قرح  
سبب است یا کثرت  
خروج است باشد

دو نیمه

اگر متن آن زائد باشد از آنچه معتاد است از عفونت اخلاط یا ذوبان اعضا بود و باقیه همچو  
اعتبار روح بول بود هفتم است دلال از زبدان وز بدالات بر غلیان یا کثرت ریا کند و بر از  
طبیعی آنست که مشابه الاجزا بود و معتدل باشد در وقت غلظت و از قراقر خالی بود و مستقیم  
المرأه نباشد و سهل الخروج بود و غیر لایع فصل هفتم در بحران بد آنکه بحران عبارتست  
از تغیر عظیم که در فتنه واقع شود از مقاومت طبیعت بامرض و تشدید کرده اند طبیعت را سلطان  
و مرض را دشمن یا غی و بدن را مملکت و روز بحران را بروز قتال پس اگر درین روز سلطان طبیعت  
است دشمن را که مرض است بشکند و بر و غالب آید و از مملکت براند از بحران تمام جید گویند و  
این بحران موجب صحت بود و زودی و اگر سلطان غالب شود لیکن نه چنانکه دشمن را بکلی دور کند  
بلکه محتاج باشد بمقاومت دیگر آنرا بحران ناقص جید گویند و لعل طول مرض باشد و اگر دشمن غالب  
نوع و بانه سلطان را بشکند و مملکت بدست فرگیرد آنرا بحران تام ردی گویند بغایت بد باشد و اگر  
دشمن غالب شود اما محتاج باشد که یکبار دیگر مقاومت کند تا مملکت را تمام سخر گرداند آنرا بحران  
ناقص ردی گویند و بد آنکه انتهای مرض یا بحران باشد یا تجلیل ماده بتدریج بی وقوع بحران یا انتقال  
ماده از عضو به عضو و این را بحران انتقالی گویند پس اگر ماده از عضو ششین نقل کند تهاجم  
و اگر از عضو ششین به عضو بیس نقل کند ردی گویند و بحران محمود آنست که بعد از نضج تمام در روز با حوری  
واقع شود و بحران بدفع ماده باشد نه با انتقال و در عقب آن خفت و راحت واقع شود بحران مذموم  
عکس این باشد و همچنانکه در روز جنگ و مصاف از طرفین تبیه سباب جدال مشغول میباشند و  
امور را مکه شل صیاح و عجاج و خوف و تحیر می باشد در روز بحران نیز امور را مکه شل مضطرب و سوسو حال  
مریض واقع شود و بحران که بدفع ماده باشد بقی یا اسهال یا رعات یا در ریا عرق دفع ماده کند  
و هر یکی را ازین علامتی است که دلالت کند بر آنکه طبیعت بکدام جهت دفع ماده کند اما علامات  
ضیق انقبض و غثیان و تلخی دهن و اختلاج لب و وجع معده و نقل آن و تاریکی چشم بود و علامت  
اسهال نقل بدن و قراقر و در پشت و عدم علامات قی بود و علامات رعات صم و طنین گوش

۴۵  
نور بحران چنانکه گفته بحران  
بیانی است از سبب بیانی  
این غلظت از دست فعل  
خطاب در مصلح اعیان است  
است اگر تشدید طبیعت  
بجاست بدین سبب بیان  
بیا از تغیر عظیم ظاهر شدن بحران  
بیشتر بدتر ۱۲ و ۱۳ و ۱۴  
آواز کردن ۱۵ و ۱۶ و ۱۷  
بافش عین مملو دفع تبیه سباب  
الف و جسم مذموم و تبیه سباب  
کدانی بحران را بخواهر











و لیکن تا چهل روز شیر مادر ندهند بلکه کسی دیگر شیر دهد تا چهل روز بگذرند و اگر خواهند که دایه بگیرند  
اختیار مریضه کنند که خوش شکل و نیکو خلق که بقوت بود و دو سال او میان بیست و پنج و سی و پنج بود  
و معتدل مزاج و بزرگ پستان و بسیار شیر بود و شیر او معتدل القوام باشد و شیر سپهر تر از  
و خترست چنانکه گفته شد چهل روز از وضع حمل او گذشته باشد و غذا با می معتدل لطیف تناول کند  
و در بامداد پستان را اندکی بدوش پس در دهن طفل نهد و از حرکت مفرط و ریاضت اجتناب کند  
و باو مجامعت نکنند و اگر شیر غلیظ بود و ملطافات تناول کنند مثل سکنجبین ساده یا بزوری و صغیر  
و ناخواه و ریاضت معتدل مفید بود و اگر شیر رقیق بود و غذای غلیظ مثل هر شیوه و خردینا دل کنند  
و اگر شیر بسیار بود و چنانچه مودے بفساد شود تقلیل غذا کنند و تضمین پستان بر زیره و عدس و کمر که  
نمایند و اگر امر سے خارجی شود و شیر طفل ندهند تا اثر آن عارض زائل شود مدت رضاع  
دو سال است چون نزدیک فطام باشد آب بدنند و بتدریج مقدار بطعام گردانند و شیر و برنج و  
نان و شیر و غسل آغشته میدهند و چون اثر بر آمدن ثنایا و ظاهر شود روغن با بونه و غسل کنند  
او بمالند و به مرغ و مغز خرگوش در گردن و بن دندان او مالند و اگر انگشت بسیار خایید دهن  
او را بعبسل و نکاس بشویند و قطع پنج همک بپست او دهند و در وقت سخن گفتن بن زبان او را  
می مالند و در امراض که او را عارض شود معالجه طفل مریضه هر دو باید کردن مریضه که طفل را  
بسیار عارض می شود ذکر میکنم اما در استطلاق شکم او را کلمون و انیسون و ورق گل سپهر که  
گرم کرده طلا کنند چنانچه از ان ستاؤے نشود و زرده تخم مرغ نیمبشت بدنند و پست چوب  
مفید است و اگر متادای شود دانگ پیر مایه بزرغاله باب سر و بدنند و در احتیاج شایانی  
از غسل و پودینه و سرگین موش استعمال کنند و روغن زیت در شکم مالند و در واد تنفس  
بن گوش بروغن زیت چرب کنند و آب گرم بدنند تا بیا شام و در زکام سر طفل را  
گرم دارند و اندک غسل بدنند و سعی کنند که تانی کنند یا آنکه انگشت یا پر مرغ چرب کرده  
بیکو او فر و برند چنانچه از تپه با و نرسد و در حال صبح و شب و کثیرا یا روغن بنفشه

در روزهای  
است  
بزرگ  
را

بدیند و در وج گوش حشض و صغر و زنجوش در و غن بچوشانند و در گوش چکانند و اگر  
از گوش طوبی بریدن آید پاره صوت بعسل و شب یامی و زعفران آلوده کرده در گوش نهیند  
و در قی کردن بسیار شراب سیب و اندکی پوست بیرون پیسته بدیند و معده را به حاسبات طلا  
و در حشید شکم آب گرم بدیند تا بیاشامد و بر شکم تر ریزند و روغن زیت و شکم بالند و در قلاع  
که عبارت از شترانی بود که در دهن حادث شود و از آن هر چه سیاه باشد قتل بود باید که قهرن با  
بما و عسل بشویند و بنفشه و کشنیز بسایند و بر آن افشانند و سماق و گلنار و پوست انار نیز مفید بود  
و اگر عطسه متواتر کند علامات ورم دماغ یا حوالی آن ظاهر بود علاج آن باید کرد اگر علامات ورم شام  
با در وج بسایند و در بینی او دمنند و اگر از قطع ناف در آن موضع ورم حادث شود شنگال و علك البطم  
در روغن بچوشانند و اندکی در حلق او چکانند و در ناف نیز بالند و اگر در سیدل شود عرق خفرو  
خون سیاوشان از زروت و حر و آتشنه بسایند و بر آن افشانند و در خطراب و بخوابی او روغن خشخاش  
و سر بالند یا پوست خشخاش که با سودا بچوشانند و در سر بالند و شراب خشخاش بدیند یا عوق کنند و در نواح  
جوز هندی و شکر بدیند و در ورم حلق طبعین شیان کنند و رب قوت و شراب بنفشه بدیند و در خرخره خواب بزرگ بکوبند  
و با عسل بدیند و در ورم امه بیهان که عبارت از سیتیست شبیه بصر صغر و جف بیدر و کون و کون و کون و کون  
بسایند و بدیند و در خروج مقعد جفت بلوط و گل سنخ و مورد و گلنار و پوست انار و شب یامی بچوشانند  
و در آن آب نشانند با آن آب بر کوی یا پارچه بان تر کرده بر آن جاس نهند یا آب و روغن بارتنگ بر مقعد  
بمالند و در ترخر که از سردا بود و کون و سپندان بار و غن کا و بدیند و آجر که گرم کنند  
و در بر سر آن اندازند و بر آن نشانند یا زرد تخم مرغ نچته بر سر نهند و بر سر آن نشانند  
چنانچه آن زرده بقعد او رسد و در تولد که مها که خورد و نواسه مقعد رسن و عروق و شکر  
بدیند و شیان و مغرخته زردا و کوسه تلخ و آتشنه و شفتا و با برگ آن احتمال نمایند و در  
کرم دراز که در شکم پیدا شود فسنقین و در رسته و زهره کا و تخم خنظل بر شکم طلا کنند و چون طفلی را  
از شیر باز گیرند که است با طعمه لطیف لین کنند تا قوت بگیرد و بجام بزند و از خوف

شنگال دفع اول و کون  
ثانی دفع کات فارست  
شورند و افغانه و دیه  
زرد و دیه و عوق  
دیشتران و امه و عوق  
گیند و امه و عوق  
ناری و اول و عوق  
بندی اسی و عوق  
افغانه و دیه و عوق  
کزیت افغانه و عوق  
سارقاسم و در ورم و دیه  
بجوند و در ورم و دیه  
اند و در ورم و دیه  
عقبات و در ورم و دیه  
روغن گل و در ورم و دیه  
که گرفته بیرون و در ورم و دیه  
چوب و در ورم و دیه  
سرخ و در ورم و دیه  
خارجی یا با طعمه و در ورم و دیه  
افغانه و دیه و عوق

و حشض

و غصب و اخلاق بد و عیوب و نجوایی نگذارند چون وقت دیدن و بازی کردن پدید آید را بکنند تا بوقت مشغول شدن  
چه آن ریاضت ایشانست و چون شش ساله شود و بهر دو سه بپارند و در آسایش دادن بتدریج کمی کنند  
و بر ریاضت می افزایند بحدیکه اگر کارشغل نیز ملول شود و خیر الامور رعایت کنند تا با اخلاق حمیده سپیده  
شود **فصل دوم در تدبیر فصول و فصل بر بیع موادیکه در زمستان بسته باشند در حرکت آید و منبسط**  
**گردد و تدبیر آنست که آنرا کم کنند بقلیل قلیل غدا و استفرغ آن بقی یا فصد یا اسهال کنند**  
**بمحسبات و غلبه خلط و از مخففات و سخفات شدیده و کثرت حرکات و استجمام و از کثرت اکل و**  
**حلاوی و شراب و حتر از باید کرد و اگر پیش از شراب حماض و لیمو و صندل و ریاس کنجین قهقار کنند و از**  
**اغذیه زرشک و سماق و انار و امثال آن سنا سبب و فصل تابستان با سایش و رفاهیت مشغول**  
**باید بود و در مصب شمال قریب باب روان که از بخار و دخان دور باشد مسکنین زند و از حرکات غلیظه**  
**و خواب و زو کثرت مجامعت و اکل شراب بصر و سخفات و تنبلی نمایند و بجای که بغایت گرم نباشند و**  
**و از اغذیه و شراب و فواکه آنچه برود و مرطب باشد خورند و از جامه های گران پوشند و استفرغ بقی کنند و در فصل**  
**خريف از سر و باد و از گرما میانه روز خود را بگذارند و از خواب و زو و مجامعت و کثرت اکل شراب و**  
**اکل فواکه و استجمام بآب سرد و تنبلی باید کرد و اگر بدن متملی باشد در ابتدا خریف استفرغ بقی نماید کرد و در**  
**وسط آن استفرغ به سهول و فصل زمستان خود را پوشیده باید داشت و حرکات ریاضت کثرت اغذیه و حرم**  
**و شراب درین فصل سفید بود و قوی و استجمام و استعمال سخفات باید کرد و اگر جامه موئینه و پشمینه باید پوشید و از باد**  
**نغزو باشد منحا که هوا از مجرای طبعی بگذرد تدبیر آنست که قلیل خلط و طوبت کنند بقلیل غدا و استعمال**  
**مخففات و صلاح هوا مسکن کنند بر یا صین طیب مثل سیب ترنج و بهر شوام مثل صندل که کافور و غیره مشک بخورند**  
**مثل عود و غیره و سست و قرفل لادن و شمشاد و زعفران و ابل پوست انار و مورد و آبنوس و غیره**  
**و باید که خانه را بهر که دگلاب سرکه با گلوze جوشانیده مرشوش دارند و گوشت و غذا و شراب کثیر خورند و از قی**  
**و فصد و مجامعت و ریاضت و استجمام حتر از نمایند و در موضع کاشوفیه ساکن شوند و قطعات توهم بخورند و نه بنده از**  
**اشر به شراب حماض و لیمو و ریاس صندل تناول کنند و اغذیه قهقار بمجموعات کنند و آب سرد بسیار**

باین ترتیب  
فصل خلط و سعال  
نگاه کرد  
خوار و شالی  
چهار و از او  
از او

نخوردن گل امینی با شراب و در بعضی آورده اند که مفید بود و ترایق فاروق و شراب و دیوسین شیش از غلبه با  
 مفید بود و صبر و موزعفران بکوبند و با عسل قرص سازند باید ادا از آن یکدم بخورند فصل سوم و در تدریس  
 ماکول مشروب در روحت است اول و ماکول حافظ صحت را لازم است که از غذای بگندم و گوشت و  
 شراب ملو و ریحانی و غیره اقتصار نمایند زیرا که بهترین غذا آنست که از خون نیک حاصل شود و لذیذ بود  
 چون نان گندم آفت نارسیده و گوشت گوسفند یکساله و از میوه آنچه قریب بقصد باشد انگورست و تخم و طبع  
 و از مریه ماکولات در فن دوم گفته خواهد شد نه شام باشد تعالی و بهترین وقت غذا آن باشد که شتهها صادق بود  
 و بعد از ریاضت باشد و بی شتهها چیزی نباید خورد و شتهها باید که دفع نباید کرد و از احوال تطویل مان کل  
 احتیاط باید نمود و اندک شتهها باقی ماند ترک طعام کنند و موافق ترین غذا آنست که غذا لطیف لذیذ باشد  
 و جمع میان الوان طعمه کنند که موجب تحیر طبیعت نشود و بیک غذا نیز عادت نباید کرد و عادت بجموع ضعیف  
 و سخافت آرد و عصاب مضر بود و غذا و تله موجب کسالت باشد و شتهها بر دوشیرینی و چربی شتهها باطل کنند  
 و بدن را گرم گردانند و غذا مالع نهال و خشونت آورد و چشم را مضر بود و دفع مضرت حلو و هم معین کنند و باس  
 و از آن تله باح و حرین و بکس عادت با حتماء و کم مزاج ضعیف کند و در رستان غذا باید خورد که بجماعت  
 مائل بود بفعل حار باشد و در تابستان باید که بفعل بار دود و در ربیع و خریف غذا معتدل باشد و در مناسبت  
 صفراوی اغذیه مرطبه بارده مثل قلیه که گوشتک و جموضات غیر یا سته مثل سبزی و نارنج و غوره باشد و دومی  
 مزاج را سردی که قاع طوبات بود مناسب تر بود و همچو مغزات ترش مثل حموضات و لبنی مزاج را سفید مثل  
 گوشت کج شک کبک تیمو یا دارچینی و زیره و دوشوی مزاج را مرطبی مثل در حرارت مثل مرغ گوشت بره و زرد پنبه  
 و بهترین نوبت غذا آنست که روزی در نوبت در روزی یک نوبت اتفاق افتد و آب میان غذا و عقیقه اتفاق افتد  
 نخورند خصوص که بسیار بود و عقب غذا خواب جهت بهضم مفید بود و حرکت خفیف جهت بخوابیدن است اما حرکت  
 عقیقه نباید کرد و شراب شربتی بر سر غذا بهضم شده مضر بود و هم سده بود و در وقت اگر بر دانه غالب در طبیعت  
 مناسب باشد غذا غلیظ لطیف مقدم باید داشت و حسب سده ناری را اغذیه لطیف نباید خورد و  
 صاحب سکون و دعت و سده ضعیف را گوشت اغذیه غلیظ کمتر باید خورد و بجماعت مراض که او را

الطبعه منقوی ترایق  
 می باشد مرطبین شکست  
 می را زیاده کند و سمن  
 است ماکول و ریحانی  
 ای را دغال و ماکول است  
 ابتدا نباید غذا خورد  
 غلیظ و مرطبه و باح و حرین  
 و بی شتهها چیزی نباید خورد  
 و شتهها باید که دفع نباید کرد  
 و از احوال تطویل مان کل  
 احتیاط باید نمود و اندک شتهها باقی ماند ترک طعام کنند  
 و موافق ترین غذا آنست که غذا لطیف لذیذ باشد  
 و جمع میان الوان طعمه کنند که موجب تحیر طبیعت نشود  
 و بیک غذا نیز عادت نباید کرد و عادت بجموع ضعیف  
 و سخافت آرد و عصاب مضر بود و غذا و تله موجب کسالت باشد  
 و شتهها بر دوشیرینی و چربی شتهها باطل کنند  
 و بدن را گرم گردانند و غذا مالع نهال و خشونت آورد  
 و چشم را مضر بود و دفع مضرت حلو و هم معین کنند  
 و باس و از آن تله باح و حرین و بکس عادت با حتماء  
 و کم مزاج ضعیف کند و در رستان غذا باید خورد که بجماعت  
 مائل بود بفعل حار باشد و در تابستان باید که بفعل بار دود  
 و در ربیع و خریف غذا معتدل باشد و در مناسبت صفراوی  
 اغذیه مرطبه بارده مثل قلیه که گوشتک و جموضات غیر یا سته  
 مثل سبزی و نارنج و غوره باشد و دومی مزاج را سردی که قاع  
 طوبات بود مناسب تر بود و همچو مغزات ترش مثل حموضات  
 و لبنی مزاج را سفید مثل گوشت کج شک کبک تیمو یا دارچینی  
 و زیره و دوشوی مزاج را مرطبی مثل در حرارت مثل مرغ گوشت  
 بره و زرد پنبه و بهترین نوبت غذا آنست که روزی در نوبت در روزی  
 یک نوبت اتفاق افتد و آب میان غذا و عقیقه اتفاق افتد  
 نخورند خصوص که بسیار بود و عقب غذا خواب جهت بهضم مفید  
 بود و حرکت خفیف جهت بخوابیدن است اما حرکت عقیقه نباید کرد  
 و شراب شربتی بر سر غذا بهضم شده مضر بود و هم سده بود  
 و در وقت اگر بر دانه غالب در طبیعت مناسب باشد غذا غلیظ  
 لطیف مقدم باید داشت و حسب سده ناری را اغذیه لطیف نباید خورد  
 و صاحب سکون و دعت و سده ضعیف را گوشت اغذیه غلیظ کمتر باید خورد  
 و بجماعت مراض که او را





مکمل را صحت باید خورد و در رستمان و بلاد باره بیشتر تحمل باشد و در تابستان و بلاد حاره بعکس و در بهار  
 صحت و اندک باید خورد و در خریط کشته مجروح و شراب آنکه خورند که غذا همضم شده باشد و بعد از غذا  
 روی الیموس نخورند و غذای که مناسب آنست از شک و ساق انار و آب گوشت شمال آن بحسب مزاج  
 و در میان غذا و عقب آن پیش از شروع و مضغ نباید خورد و اگر برای اعانت مضغ بر آن متباد باشد اندکی نباید خورد  
 و ادام که سرد و نشاط و ترزاید باشد و دهن سلیم عقل کمال خود باشد از کثرت شراب غنی نبود و حد ارتفاع او  
 این بود که بگنداند که طالع نشو و چون غلبه کند و غشیان پیدا شود و داغ و بدن ثقیل گردد و دهن مشوش شود و  
 حرکت دست گردنی باید کردن ترک شراب بخوابش غفل شدن بر سر شراب اندکی نباید کرد و شراب بکاسهای کوچک  
 مناسب بود و پیای نخورند و یک دفعه خوردن مضرب باشد مگر کسی که بدان معتاد بود و کسی خوابه که شراب بیاتنا کند  
 او را غذا اندک باید خورد و در غذا او باید یک چیزی از مدرات باشد و از چیزهای شیرین تر از باید کرد و کسی که بگوید  
 مست شود و در عفران و جوز بواشته در شراب کند تا عقل و شراب کما از آن منع کرده اند لیکن اگر بدان متاد محتاج  
 باشد محوری مزاج را سبب و به او آمد و در آن روز عود و حمام و روبات حاضره و قرص لیمو و نمکین از قبول کاسه بخار  
 و کاسنی مناسب بود اگر مزاج در غایت حرارت بود و قرص کافور و صندل داده اند و سرد مزاج را عقل بگوشتن صطکی و عود  
 و زعفران گلقد و فندق و پسته و جوز مناسب بود و در طبعی مزاج را بخورد رشته و فندق و پسته و بادام بریان کرده  
 تنگ شود ساخته و آبس مزاج را بنوا که در طبابت نقل باید کردن و در میان شراب غذا نباید خورد و شراب در مجلس  
 فراخ و روشن و در بتانها در کنار جویها خورند با صدقا و اجابا و کسانیکه از ایشان تنفری نباشد بنشینند و آب  
 صحبت آنست که تنهین بدن کنند با آنکه اندام را از وضع پاک کنند و جاسه های لطیف پاک شوند و ناخن بچینند  
 و اصلاح ریش کنند و بوی خوش بکار دارند و در مجلس چیزی که موجب تفر باشد مثل قی و لغت و مینی پاک کردن از  
 نمایند و اگر غشیان شود از مجلس فرار شوند و چون قی کنند باز مجلس را ودت نمایند و کلمات لطیف حکایت لاف  
 کنند و از حکایتی و سخنی که موجب علم و حزن باشد احتراز کنند و اگر مجلس بهم بر آید از متفرق شوند و اگر جماعت  
 شوند و یکی هنوز مست نشده باشد خود را مست نماید و در مجلس میامیر و یا همین طایفه حاضر باید کرد و مرطب باید  
 که خوش شکل و خوش طبع و خوش آواز باشد و خلوق و الواف و تمیز بود و دوستی افراط نباید نمود و دوستی مجاست

طالع است و در  
 که شراب در سینه  
 بنشیند و غشی  
 چنین نقصان  
 که در تابستان  
 طالع خاص  
 که در بهار  
 در رستمان  
 و در خریط  
 و در عفران  
 و در بتانها  
 و در کنار  
 و در مجلس  
 و در عفران  
 و در بتانها  
 و در کنار  
 و در مجلس





خواب کنند پس اول بطون است خسپند تا غدا دفعه معده قرار گیرد و در خشم شروع کنند پس طرف چپ گردانند تا کتبها به سر  
 مشتکل گردد و بوی طعمه تخمین و در خشم کامل شود و بعد از به خیم بطون است باید خفت تا انحراف غذا بکشد سهل باشد و پیش از  
 خفتن دفع فضلات غذا باید کرد و بر شکم خفتن معده خیم باشد و بر شکم باز خفتن موجب ضرر باشد و مثل نزل و سل  
 و در و پشت و کابوس و صرع و خواب بر خلو معده مضر باشد و ضعیف گرداند و آواز آب و آواز آسیا که نزدیک شنید  
 و حکایت کردن و کتاب خواندن خواب را در فصل پنجم در تبستر فراغ و احتباس بدانکه مستغرق طبعی نیست  
 که هر روز در نوبت طبیعت مجیب گردد تا فضله لیلی و نهاری منقطع گردد پس اگر طبیعت محسوسه شوق شود مثل سفید چها  
 چرب یا اسفناخ و حلیم گندم و جسد شمال آن طبع را نرم باید کرد و از قاضیات احتراز باید کرد و اگر احتیاج افتد  
 اشیای قات و قهقهه های نرم مدد دهند مخصوص شایخ را که قوی ایشان ضعیف باشد محتاج بدد بود و اگر طبیعت زیاده  
 مستقام مجیب شود و سبب ابتلا از خلط یا غدا یا تناول افذیه مختلفه بود می باید کرد که زاید نشود مثل سماق و زرشک  
 قلیه سیب بخورند و حبس کنند و خیر الامور رعایت کنند و باقی علاج اسهال و طبیعت در باب غلبه گفته شد و نشاء  
 الله تعالی فصل ششم در تبستر جمیع بهترین وقت جمیع آنگاه است که غذا هضم شده باشد و در وقتی بود که قتل  
 بود و بدن متمسک نبود و جمیع و خلط معده مضر از آن بود که در استلا معده باشد باید که آنگاه شروع کنند که شوه و  
 شوق بحد کمال نباشد نه آنکه تکلف و تصور تخمیل خود را بدان دارند و مجامعت با عجا از ذکر یا لقا کسی که از تو مفر باشد  
 و با حاضن و خیره نباید کرد و افراط جماع نباید نمود که موجب ضعیف شدن و عصب و عصب و فوج و غم و طبعین  
 اسهال و فصد و حجامت نباید کرد و کسی را که یا پس راج باشد یا قلب یا معده یا احشای چشم یا عصاب او ضعیف بود و حجت  
 نباید کرد یا کمتر باید کرد و جماع موجب سرت بود و ضعف نیاز دارد و جسد مستغرق منی و بهترین مکان جماع آنست که زن  
 بزم بر در آید و بدترین هیات آن یکس این بود زیرا که منی تمام مستغرق نشود و شاید که منی زن در حلیل مدفوع رود و  
 موجب تعفن و دم قشیم گردد و بهل و خفته هم نشاید و بر پایی ایستاده ضعف آورد و نباید آنست که در این فعل بجرارت باشد  
 که فاعل است در طوبی که منفعل است پس اگر هر دو نقصان یا بهند تنارک این شکل بود و اگر یکی باقی بود یکی ناقص گیر  
 آسان تر باشد و آنچه بواسطه پیری باشد تدبیر آن نتوان کرد پس اعانت حرارت طوبی بطریق اعتدال و تقویت  
 این امر باشد و شاید که ضعف این فعل از ترک استعمال نسیمان بود چنانچه در نظام یا تحمیلات فاسده او بام بود چنانکه

از در بطون خفتن  
 اسهال خواب بر پشت  
 سگانه نفسانی را  
 بسوی عاری از خیم  
 پس هارک میگوید  
 دید که مصطفی یاد کرد  
 و معلوم یافت که از غم  
 از جمله خصوصیات دنیا  
 و ادبیات را تا نشین  
 که چون ابدان ایشان  
 اکثر خصوصیات پاک  
 بهشت است و از دنیا  
 فصل ششم در تبستر  
 و صعب بکل  
 حاضن و خیره نباید  
 و صعب بکل  
 فوج و غم و طبعین  
 اسهال و فصد و حجامت  
 نباید کرد یا کمتر  
 باید کرد و جماع  
 موجب سرت بود و  
 ضعف نیاز دارد و  
 جسد مستغرق منی  
 و بهترین مکان جماع  
 آنست که زن بزم  
 بر در آید و بدترین  
 هیات آن یکس این  
 بود زیرا که منی  
 تمام مستغرق  
 نشود و شاید که  
 منی زن در حلیل  
 مدفوع رود و  
 موجب تعفن و دم  
 قشیم گردد و بهل  
 و خفته هم نشاید  
 و بر پایی ایستاده  
 ضعف آورد و نباید  
 آنست که در این فعل  
 بجرارت باشد که  
 فاعل است در طوبی  
 که منفعل است پس  
 اگر هر دو نقصان  
 یا بهند تنارک این  
 شکل بود و اگر یکی  
 باقی بود یکی ناقص  
 گیر آسان تر باشد  
 و آنچه بواسطه پیری  
 باشد تدبیر آن نتوان  
 کرد پس اعانت حرارت  
 طوبی بطریق اعتدال  
 و تقویت این امر  
 باشد و شاید که  
 ضعف این فعل از  
 ترک استعمال نسیمان  
 بود چنانچه در نظام  
 یا تحمیلات فاسده  
 او بام بود چنانکه













و در عقب سمل شیش از آنکه در عمل آید خواب نباید کرد اما اگر مسهل قوی بود پیش از آنکه در عمل آید مضر نباشد و بعد از شروع عمل  
قطعا خواب نشاید کرد تا مسهل در معده با غذا نخورد و آب گرم بر سطح قوت آنرا ازل کند تا اگر شکم جدا شود که آنکه آب گرم  
نخورند و دو سه قدمی نهند و بعد از جمیع اینها آب گرم مفید بود و کسی را که از شرب سمل غشیا ن آید تقویات معده مثل  
شراب سیب و به و ریاس نامکی تناول کنند و کسی را که مسهل قوی کردن است باشد پیش از شرب سمل در روز قوی کند  
تا معده پاک گردد و بعد از قطع سمل شربتی از نباتات با نباتات میاشند و در محرومی نایح تخم بنگو بر سر آن فامه کند و بگوید  
تخم رو و معتدل میزان تخم شاه مسفرم چون این شربت بگذرد و غذا لطیف تناول کنند و نان نخورند و چون سمل قوی  
عمل کنند شب این یاخته نرم یک یا یک در وقت حال صطک با سینه و بر سر جلاب گرم تناول کنند و در روزی که مسهل نایخورد  
و اگر مسهل اغراض منکره حار باشد شوی با سینه یک گاهه بعضوین مال گردد و فصد باید کرد گاهه باشد که مسهل قوی شود سمل  
ضحت معده یا تخم یا سوسن قوی اگر آب است و آب باشد چون سمل از حد تجاوز کند و عطش غاشق دوزخ استغفر بگرد قطع  
باید کرد تا که اطراف سینه و در باضات تناول کنند و معده ضما سازند و تقویت بشو و تقویت بحام مفید بود و شراب  
ریاسن خورده و بیرون کنند و نخورند و سوسن بود و اگر از تنگ شیر بچوشانند و نخورند و سوسن بود و اگر سمل نشود و آب نشود  
بریان کنند و با دغ بدست پیچ قوی نیز سال با نوزاد و اگر از افراط سمل فراق حادث شود بنگو بر غن گل چرب کنند  
و آب سرد و خورند و طسه رند و نباید نیست که در سمل بعضی تلکین عمل کنند مثل آب نموشه و برنجین بعضی با زلال مثل پستان و خط  
و بعضی با شربط لیلیه و بلبله و بعضی با صیت شل شیم خط و سقمونیا اما استفراغ قوی صحیح المزاج را مناسب بود و مفاصل و  
الفرس نشسته و قیاح و با نچولیا و خدام رسود و در ماهی دور و زیاسانی کنند و از هر قوی کردن ماهی مختلف باید خورد و یا  
شرابهای مختلف یا مقیاس شل شربت بچ مکه تخم در برگ ترب اندکی غسل نمک بلغی مزاج را و بچین آب گرم صفراوی نایح  
در سمل قوی کردن شکم چشیم را بنده البته و بعد از فراغ قوی را با آب سرد بشوید و شراب سیب با گلاب تناول کنند و اندکی  
معده پاک نمایند و غذا نخورند تا اشتها صادق نشود و اگر از ستم حال قیاس اغراض در شل کرب عرق و قطاع صو پیدا  
ما و سمل قوی گرم میاشند یا حقه کنند و اگر از قی سوزش معده حادث شود و در ماهی چرب رخزند اگر فواق حادث شود  
آب نمک اندکی گرم خورند سمل کنند که عطسه آید و قوی کردن بسیار معده را ضعیف کند و قابل فصول گردد و در آن چشم گوشت  
را سوزد و کسی را که در مطلق ضیق معده و ضیق معده و ضیق معده و در آن با یکدیگر و کسی که لغایت فربه باشد

فامه در عقب سمل شیش از آنکه در عمل آید خواب نباید کرد اما اگر مسهل قوی بود پیش از آنکه در عمل آید مضر نباشد و بعد از شروع عمل قطعا خواب نشاید کرد تا مسهل در معده با غذا نخورد و آب گرم بر سطح قوت آنرا ازل کند تا اگر شکم جدا شود که آنکه آب گرم نخورند و دو سه قدمی نهند و بعد از جمیع اینها آب گرم مفید بود و کسی را که از شرب سمل غشیا ن آید تقویات معده مثل شراب سیب و به و ریاس نامکی تناول کنند و کسی را که مسهل قوی کردن است باشد پیش از شرب سمل در روز قوی کند تا معده پاک گردد و بعد از قطع سمل شربتی از نباتات با نباتات میاشند و در محرومی نایح تخم بنگو بر سر آن فامه کند و بگوید تخم رو و معتدل میزان تخم شاه مسفرم چون این شربت بگذرد و غذا لطیف تناول کنند و نان نخورند و چون سمل قوی عمل کنند شب این یاخته نرم یک یا یک در وقت حال صطک با سینه و بر سر جلاب گرم تناول کنند و در روزی که مسهل نایخورد و اگر مسهل اغراض منکره حار باشد شوی با سینه یک گاهه بعضوین مال گردد و فصد باید کرد گاهه باشد که مسهل قوی شود سمل ضحت معده یا تخم یا سوسن قوی اگر آب است و آب باشد چون سمل از حد تجاوز کند و عطش غاشق دوزخ استغفر بگرد قطع باید کرد تا که اطراف سینه و در باضات تناول کنند و معده ضما سازند و تقویت بشو و تقویت بحام مفید بود و شراب ریاسن خورده و بیرون کنند و نخورند و سوسن بود و اگر از تنگ شیر بچوشانند و نخورند و سوسن بود و اگر سمل نشود و آب نشود بریان کنند و با دغ بدست پیچ قوی نیز سال با نوزاد و اگر از افراط سمل فراق حادث شود بنگو بر غن گل چرب کنند و آب سرد و خورند و طسه رند و نباید نیست که در سمل بعضی تلکین عمل کنند مثل آب نموشه و برنجین بعضی با زلال مثل پستان و خط و بعضی با شربط لیلیه و بلبله و بعضی با صیت شل شیم خط و سقمونیا اما استفراغ قوی صحیح المزاج را مناسب بود و مفاصل و الفرس نشسته و قیاح و با نچولیا و خدام رسود و در ماهی دور و زیاسانی کنند و از هر قوی کردن ماهی مختلف باید خورد و یا شرابهای مختلف یا مقیاس شل شربت بچ مکه تخم در برگ ترب اندکی غسل نمک بلغی مزاج را و بچین آب گرم صفراوی نایح در سمل قوی کردن شکم چشیم را بنده البته و بعد از فراغ قوی را با آب سرد بشوید و شراب سیب با گلاب تناول کنند و اندکی معده پاک نمایند و غذا نخورند تا اشتها صادق نشود و اگر از ستم حال قیاس اغراض در شل کرب عرق و قطاع صو پیدا ما و سمل قوی گرم میاشند یا حقه کنند و اگر از قی سوزش معده حادث شود و در ماهی چرب رخزند اگر فواق حادث شود آب نمک اندکی گرم خورند سمل کنند که عطسه آید و قوی کردن بسیار معده را ضعیف کند و قابل فصول گردد و در آن چشم گوشت را سوزد و کسی را که در مطلق ضیق معده و ضیق معده و ضیق معده و در آن با یکدیگر و کسی که لغایت فربه باشد

























و کثرت بزاق جستن چشم و برود و صعوبت اشتباه از خواب علاج آن هر روز جلای زباله گویج همکاو را با نان و روغن  
و نبات تناول کنند و غذا نخورند و آب با شیر و خسکدان و فلفل و زیره و دانه چینی و شراب با انگلیق کنند و بعد از نفع تنقیه  
بسیاب یاره و روغن افیون کنند استعمال این حقنه خشک شبت با بونه سنابر یک هفت و در پنج همکاو زایه تخم کرفس هر یک  
سه درم حلیه بنجد هم شفته قل هر یک بنجد هم سکیم و انگلی در شش طل با بونه شانند تا بعد و طل ایصافی کنند و بونه نمک هر  
نیم درم آب گامه و بن غن زیت هر یک ه درم آن هم کرده بدفعات استعمال کنند و بعد از تنقیه طریقل صغیر و کثیر تناول کنند  
و معتد و من بنجوش و تمام میوند و بن غن نگرش و بنجوش و بنجوش کنند و اگر سودا مزاج سازج بود و بواسطه او میرود بنجد  
مثل فیون شود که آن که از در میان خارج استعمال کرده باشند یا سهرای که بدفع رسد علامت آن سبوق سابع کوره و برود  
باشد و کم و دستا و بن و بیاض قاروره و حالتی تشبیه بخمری علاج آن همین لجات مذکوره باشد اما درین تنقیه احتیاج  
نباشد و در هیچ بر بنجوش با بونه شبت ز بنجوش مفید بود و تناول شود و طویلت سبقت و اگر سبات بواسطه بخارات معده  
باشد علامت آن سبوق متلاطم و دوی طنین و خفت آن در سبوق بود و علاج آن تنقیه معده کنند بقی و اسهال حیا  
و قندرای و اگر سبب ضربه یا سقطه باشد که بر سر واقع شود بر ادعای مقویات مثل ساق و فاش کل و مندل طلاء کنند و علاج  
ضربه و سقطه کنند و در سبب سبوق و غمیل شو نیز غسل نیز مفید بود و مویز و جویز و جویز و قلا یا که در آن ابل سیاه بود و نافع است  
سهر بیداری و پنجابی با نراط بود و سبب آن سحر الفرج یا کین با ماه یا بی ماده علاج آن در سبوق تبریط و بنجوش  
و خشتاش و شیدن شیر زنان بر سر و تنه بن بر و بنجوش و کد و و غذا بنوماش شبیه خشتاش و سها فاش خورد و بخار و کد  
و کاهو خوردن و بوبیدن مفید بود و بنجوش و کاهو و پوست خشتاش بچوشانند و بر سر بریزند و تمام طرب و کاهو و آب  
و آسج جفت اسب بود و اگر قنوان و شبت و شنه و زعفران و شاه فرم و زیر کش نهند بخا صیغ آب و در سودا مزاج  
مادی اول تنقیه بدن باید کرد از مواد و العبد از آن استعمال طبابت نسبت سهری مرضی باشد که از اجتماع اسباب  
سبات و سهر حادث شود علامت او آنست که گاهی خوابیل بشا و گاهی سهر منفرط و روی برآید باشد و رنگ آن مائل  
بسرخ یا بسیاهی بود و علاج آن تنقیه مزاج کنند از غلطی که غالب باشد و بعد از آن استعمال شتمومات و سبوقا  
کنند و درین مرض این حب مفید بود و صفت آن بنفشه و درم تربیدیکر و ملیدیکر و تخم رازیانه تخم کرفس و تخم  
هر یک نیم درم سقمونیا بریان کرده نیم دانگ بکوبند و آب رازیانه حب سازند و بعد از نفع ماده بلیع کنند

بهر آن با انفسم آید  
و بنجوش با نفع معده و سبوق  
بسیاب لقا  
باید داشت گاه باشد که  
علامت آن در سبوق بخار است  
که مایع شود در غار از او  
و علامت آن سبوق و غمیل  
شو نیز غسل نیز مفید بود  
و مویز و جویز و جویز و قلا  
یا که در آن ابل سیاه بود  
و نافع است سهر بیداری  
و پنجابی با نراط بود  
و سبب آن سحر الفرج یا کین  
با ماه یا بی ماده علاج آن  
در سبوق تبریط و بنجوش  
و خشتاش و شیدن شیر  
زنان بر سر و تنه بن بر و  
بنجوش و کد و و غذا بنوماش  
شبیه خشتاش و سها فاش  
خورد و بخار و کد و کاهو  
خوردن و بوبیدن مفید بود  
و بنجوش و کاهو و پوست  
خشتاش بچوشانند و بر سر  
بریزند و تمام طرب و کاهو  
و آب و آسج جفت اسب بود  
و اگر قنوان و شبت و شنه  
و زعفران و شاه فرم و زیر  
کش نهند بخا صیغ آب و در  
سودا مزاج مادی اول تنقیه  
بدن باید کرد از مواد و العبد  
از آن استعمال طبابت نسبت  
سهری مرضی باشد که از  
تجمع اسباب سبات و سهر  
حادث شود علامت او آنست  
که گاهی خوابیل بشا و گاهی  
سهر منفرط و روی برآید  
باشد و رنگ آن مائل بسرخ  
یا بسیاهی بود و علاج آن  
تنقیه مزاج کنند از غلطی  
که غالب باشد و بعد از آن  
استعمال شتمومات و سبوقا  
کنند و درین مرض این حب  
مفید بود و صفت آن بنفشه  
و درم تربیدیکر و ملیدیکر  
و تخم رازیانه تخم کرفس  
و تخم هر یک نیم درم  
سقمونیا بریان کرده نیم  
دانگ بکوبند و آب رازیانه  
حب سازند و بعد از نفع ماده  
بلیع کنند













وسک بپوشید و با بومرز خوش بچشانند و سر بخاران فرو آورند و احیاناً مادّه الحیاءه و دج و زنجبیل و روده که غشقی است  
تناول کنند و مصلح کند بخانند و غشقی بخورند و از آب سرد و قبول باره هرگز نزنند و اگر بجای آب ماء غسل  
با شرباب بجای خورند بهتر باشد و بحث در این مجادله و استعمال آوازهای بلند و مفید بود و در این میان این صفت  
آن طفل در طفل دار چینی و زنجبیل هر یک درم و سنایچدم جز بویاست درم و زعفران و حبه هر یک درم و مشک انگلی کوفته  
و ختیه جسل بسرشد و یک شقال تناول کنند آخری کند و دج سحر یک درم و طفل و زنجبیل هر یک چند گرم کوفته و ختیه و خند  
عسل بسرشد و نسیان بسبب و انیز واقع شود علامت آن هر غشقی تخمین کمودت آن بطوریکه و علاج آن بجای از نیلوفر  
و گاو زبان و انگو و نبات تناول کنند و ختیه دماغ بحبه فیتون و مطبوخ آن کنند و غذا بنوشانند و خواب بامو بادام خورند  
استحمام و مین بر خون نبفشه و کسر سفید بود و نسیان بسبب و زعفران گرم سافج حادث شود و غذا آن غشقی تخمین و  
در هر گرمی ملس و شخیل و تش و شعله و چیزهای نگیمن بود و علاج آن شرباب نبفشه و نیلوفر باقر گل سفید آب سرد یا شامند  
و غذا بنوشانند و با مغز بادام و سفالناخ یا حیره انشیره و سکون نبات و خون نبفشه و مطبوخ باغ و غنیماتی و نطولهای با برده  
بود و فاجعه هر غشقی بود که در شقی از بدن حادث شود و سبب آن غلطی مغزی بود که در مسالک مع لفسانی منسد گردد و غذا آن  
بطحان من حرکت بود و غشقی بطی تفاوت قاروره سفید بود و اگر کوان و حشو مفلج تنفس نشود و لاغر و شرمه گردد و اسید و زهر  
توان شد علاج آن آنست که چهار روز تا او را تغذیه طعام کنند و از ادویه قوی هیچ نهند و مانند آن گشت باز و ادویه  
بسانند و بجای آب ماء غسل خورند و بعد از چهار روز بجای از رازیانه و انگو و نسیون و پنج مکه و کلنگین خرد و غذا  
نخود آب با شیر خشک و لطف و دار چینی باشد بعد از رفع تمام این حبه و بر صفت آن هر غشقی پنج شقال زید  
های زهره و تر بخرشیده کوفته و ختیه بر خون بادام چرب کرده هر یک درمی غالیون تخم غطل نسیون هر یک نیم درم و مسند  
دانی و نیم قطن انگلی کوفته و ختیه آب رازیانه بسرشد و حبه از نود و نوزده و از این حبه استعمال کنند صفت آن هر یک  
درق سید انجیر و سلق شبت ناخواه مرز خوش خشک کلیل المک طلیه حمله هر یک چندماده درم و بچشانند و صافی کنند  
و شکر سرخ و عسل الگامه هر یک ده درم و در آن حل کرده با خون زیت پانزده درم استعمال کنند و اگر مزاج قوی بود حقه که در  
با سبکته در رفت مناسب و در تریاق کبیر و شر و دیون جوارش بلادی هر یک که باشد شقالی چهار تا تناول کنند نبات را  
بالتکو و طفل دار چینی و پنج از فرو عاقر حامی نمایند و چون آمار بر ظاهر شود و غن قسط و مارین و شوین و سوسن و

لله تعالی که سوزان  
روغن زیتون و آن لطف  
از جود برادران که در دماغ  
معدن آنست که کفایه  
جسد را بپوشد







گردد و بسبب حرارت آفتاب تناول شیارها در فیه علامت آن حرمت و حرقت شمع خاییدن بینی بود علاج در ابتدا بر قصد  
 کنند اگر سن در خارج مقصود باشد و شراب غلبه و غلبه تناول کنند و غذا بنوشان با مغز بادام و پسته باغ غنچه و اگر گشت  
 و شیرینی و بهجات احتراز کنند و اگر علامت آنها باشد بقرص بنفشه یا بطلخ فواکه تلخین کنند یا شراب بنفشه و زنجبیل شیرین  
 با خیارشور سرکه و دم و بعد از تغذیه تمام کنند و در غن بنفشه استنشاق نمایند و اگر سیلان طوبت تمام شود و بسبب  
 سرکه با صندل کشنیر بخور کنند و اگر کسب اعلی یا خارجی عارض شود و علامت آن می خرن کمال عا  
 و نقل کول بود علاج آن هوای گرم است حرمت کنند و سر را پستایی شپین غیر گرم دارند و جلایی از پنج مکه سیاه  
 و بالنگ و نبات تناول کنند و غذا نخورد آب باغ و مغز بادام خورند و اگر طبیعت متعین شد سیاه پنج دم بنفشه و بلوغ و سیاه  
 و پنج مکه هر یک سه دم شکر سرخ و خیارشور سرکه دم بکار دارند و شربت با بون و پنج مکه کلیل المملک و زنجبیل و شکر  
 و سرخاربان فرو دارند و اگر حرام روند و آب تیز بر سر نریزند و مفید بود و آنچه از منخین آید اگر قرق بود و شیر و میوه را بجنبند  
 و خرقد بندند می بوبیند و سر را آتش نهند و اگر سیلان طوبت تمام شد با بکند و سندرس کاغذ بخور کنند و در زمانه غرض  
 کنند و بر پشت باز بچسبند تا ماده بسینه نریزد و اگر احساس غده در حلق کند و بیخنج آنرا دفع کنند و شکر کم کنند آن سرکه را  
 نیز نریزد و بینی بمان فرو دارند اما در زلزله از محوضات چیزهای شور و تیز را بجنبند و اگر جلایی از شراب بنفشه یا زنجبیل  
 خورند و آب با قلا یا روغن بادام و حریره از شیر و سبب نبات غن بادام و تخم شاهسقم مناسب بود و اگر آب آن حال  
 بود علاج آن کنند چنانکه گفته شود در باب امراض صدر ائمه الله تعالی باب دوم در امراض چشم صحیح  
 واجب است که از جماع و سکرت و از تناول عدس با قلا و بادجائ قدید و گوشت های طعم های شور و بصلها و آب کاهما  
 احتراز کند و چشم را از نهوای سرد و گرم و دود و غبار نگذارد و از دمان کساست و بخوابی و گرید بجنبند و نقطه  
 و ماشیای بترق کنند و استحام معتدل تد بین سر بر غن بنفشه و که و کنند و روشنائی کمال بجا بیاورند و چشم را بضممت  
 اگر بواسطه غلبه خون باشد علامت طاهره قیضال کنند و شراب بنفشه و بلوغ را بترکبین جلایا زنده و غذا بنوشان  
 با مغز بادام و پسته باغ غنچه و بنفشه کنند و تو تیا و غوره و که و بکشند و اگر از ماده بارد و طوبت و علامت آن  
 وسیع و در بی حرمت و وجع و عقب خواب کمال زائد بود علاج آن بر رو جلایی از از زایانه و پنج مکه نبات تناول  
 کنند و بعد از رفع تنقیه بایاره فیه اقرص بنفشه یا ترید و سقمونیای بریان کرده و غرغره با لعل مرانی کنند





با هم بسایند و بسایه خشک کنند و بعد از آن آب رازیانه یا سداب شلیف سازند و بوقت حاجت بکلاب  
بسایند و چشم کشند و آب چون تحکم شود منع ابصار کند آنرا بغیر از قرح علاج نباشد چنان باشد که بر روی  
و سبب آن قلت روح با صره یارقت آن بود و علاج آن ترطیب تقویت دماغ کند باغذیه مرطبه و تخلیض فحل با غده  
از جوشل هر سه و پانچ و از میوه با انجیر و انگور مناسب بود و در هر دو چشم کشند عشا آن بود که شب بیند  
و سبب آن بخاری غلیظ باشد که بدماغ مترفع شود و روح با صره را غلیظ گرداند و در روز بواسطه حرکت خضو افتاب  
بخاری لطیف گردد و ابصار حاصل شود و علاج آن هر روز جلای آن از رازیانه و بونج همک گلفند و تناول کنند و غذا نخورد آب  
یا مرغ جوان و کبک خزند و فلفل زنجبیل و داجینی بر آن کنند و بعد از رفع تقویه سبب ایاده و قویا یا کنند و عطسه نهد و بوسیدن  
کندش و چند بید تر فلفل یا بونه و شنبه و رازیانه و خشک کشانند و سر بخار آن فود و آنرا در این شیان چشم کشند  
صفت آن مسکن عفران زهره کلنگی هر و شبوط تساو می کشند و آب رازیانه شیان سازند و بوقت حاجت  
آب بسایند و چشم چکانند یا صنف سفیدیست که در طبقه قرینه حارث شود اگر بعد از قرمه و مرده آید و بود و علاج آن  
تفتیه دلی و غبغب نشسته و ایاده جالینوس کنند و زبانی در آن سفیدی مالیدن و حمام یا بعد از حمام مفید بود و در این  
بکار برند صفت زهر زرد البجر انزروت نبات هر یک چهار درم بوره یکدرم سخی کرده استعمال کنند و اگر با صنف غلیظ بود این  
شیان بکشد صفت آن سکنج شق انزروت هر یک چهار درم زرد البجر بوره نان هر یک شش درم زنجار نکالنی رانی  
هر یک می سخی کرده آب رازیانه یا سداب شیان سازند و در وقت حاجت بچکانند و شیان بر آن بجل کرده چشم  
کشند و صبیان را بعد از زرد بوطه اتصاف صنف و بختن بود که چشم حارث شود بواسطه عدم تکمیل شکلش و آنرا به شیان  
علاج کنند صفت آن کند انزروت و بمرم الا خون کل قلیما فوضه تساو می بکیند و آب رازیانه شیان سازند و سلا  
است که بجن غلیظ و سرخ شود بواسطه ماده غلیظ اکال که بر آن ریزد و باشد که مره رختیه شود و بیشتر از زرد حارث شود  
علاج آن اولاً تفتیه دماغ کنند از غلیظ که غالب باشد و حمام مفید بود و عدس را بکلاب و آب توک که جوشانند  
تا موه شود و نما سازند یا سفیده بوضه و روغن گل با هم بزنند و بر آن نهند و انچه غرضش باشد قصد روق پیشانی و  
حماست نقره باید کرد و نخاس خسته نیم درم زاج سه درم عفران فلفل هر یک می بسایند و غراب بشند و نما سازند  
شرناق طعمی ناید و در دهن علی حارث شود و آنرا قلیل گردانند و بیشتر صبیان مرطوبی مزاج را حارث میشود و علاج

ابرمرد و دای سه را  
برو و گویند اکثر استمال  
آن و چشم باشند اکثرانی  
کسب و کواهم چشم را  
بیش را مانند سکنج و داجینی  
و در فلفل یا رازیانه و بونج  
بزنند و آب رازیانه و بونج  
سوزگون و در داجینه و سداب  
بده و جگر و دهن و صحنی که شیان  
بیش را گویند یا بملک و در آن  
کند از فلفل و گوشت  
پودان بر سر سکنج  
تا و سبب حارث را در وقت  
خوب کشند پس آن در آن  
زنجار نکالنی رانی  
بزنند و چشم کشند  
مانند سکنج  
فلفل یا رازیانه و بونج  
بزنند و آب رازیانه و بونج  
سوزگون و در داجینه و سداب  
بده و جگر و دهن و صحنی که شیان  
بیش را گویند یا بملک و در آن  
کند از فلفل و گوشت

















و مطبوخ ترب کنند و عاقر قره حاد تخم ترب در سرکه بچوشانند بدان منضمه نمایند و اگر از ماده مسودا بود  
 علامت آن سودا دلسان و لذغ و جفاف آن و عدم لعاب بود و علاج آن تنقیه بمطبوخ افیمون و  
 حب آن کنند و مغز ساق گاو و سپید دروغن بنفشه با هم بیا میزند و بر زبان و دهن مالند و در ابتدا کمی من  
 کلنار و سماق و ماز و در سرکه بچوشانند و بدان منضمه کنند و در آخر با تخم و شبت و بابونه و اکلیل الملک  
 و اگر این شراب شفعن شود و از آن تنقی حاصل شود و اهل و جوهر سرد و فودنه در سرکه و گلاب بچوشانند و بدان  
 منضمه کنند و زاج سفید و زرد و فودنه و کلنار و ورق گل سماق و شبت یا نی سق کنند و بدان نشانند و بخر  
 کنند و دهن اگر از حرارت معده باشد علامت آن این بود که چون طعام بارده تناول کنند ساکن شود و دغلو مسوده  
 زانند و در علاج آن آب انارین با تره مندی یا نبات و ترنجبین یا آب خیار و کدو یا کبجین با تقویم نو که تناول کنند  
 و غذا ساق یا انار یا غوره خورند و معده را خالی نگذارند و از میوه هاشفتا و لوز و زردا و لوز و دود خیار و کدو سفید بود  
 و حب که نافع است صفت آن سودا و خرمنبل و عود کلنار و صندل سفید پوست تاج را مک تا قاعه تسادی بگویند  
 و گلاب نبات بسترشند و حب سازند و بعد از خوردی در دهن گیرند و اگر ترش بلب باغی باشد که در دماغ رسیده شفعن  
 شده باشد علامت آن کثرت بزاق و بی طعمی میان بود و در خللا و استلا یکسان باشد و علاج آن در فته و دبارتی  
 کنند بطین شبت و ترب تخم خرپره و اندکی عمل نمک و بعد از آن کلقتند و از یانه بخورند یا کبجین بوق کنند  
 و اگر احتیاج باشد بصب صبر یا مطبوخ ترب تنقیه کنند و از اغذیه غلیظه لبنیات هتتاب نمایند و حیوانات فلفل  
 یا صغیر و تخمیل طبله پرورده خورند و صطک و کندر و قاقلا و قرقفل بخامند و عود و تخمیل و سعد و کباب بگویند و  
 بصل بشینند و حب سازند و در دهن گیرند و اگر بسبب فساد گوشت بن دندان باشد فصد چهار رگ  
 یا فصد قیفال کنند از عناب و اجاص و تره مندی و نبات جلاب سازند و از گوشت و شیرینی هتتاب نمایند  
 و قیص بنفشه مطبوخ لیمه تلخین کنند و ماز و کلنار و در سرکه بچوشانند و بدان منضمه کنند و اقا قیاص  
 صندل و کلنار و گل مرغ و سعد و کز ماز و در اک و صطک و عود و فلفل و مک قرقفل و لیمه زرد هر یک نیم  
 رشک کافور هر یک انگلی بگویند و دهن دندان بریزند و اگر بسبب کل هتتاب بود علاج آن کشته آکل همچون  
 قلاع باشد اما فساد او بیشتر و انتشار او زودتر بود و او را ریج که ریاست علاج او فصد و سهال طبعیت

ع  
 رک بفتح بی  
 س آن خیر  
 است از ماند  
 و بیست از  
 فک بیکه  
 منع علی و دفعه  
 و بطنان طبع  
 رده س ساز  
 در دغ مغز  
 ع خیر  
 بفتح و صد و  
 و بوقا بجا  
 و نیک که از دهن  
 یا نبی آید کل  
 و بیکه

ببطوخ آیتمون بود و مضغه بکرد آب غوره کنند تا زانکه نشود و بعد از آن فریون یا اماقیا استعمال کنند  
و باقی علاج او همچون علاج فلاء بود سیلان لعاب رفتن آب از دهان در خواب یا در غیر آن اگر از ترش  
و طوبت بود علامت او آن باشد که در حالت جوع و خامو معده بیشتر باشد علاج آن شراب سیب و بنبر سیب  
تناول کنند و آب درق سیب به مضغه کنند و کاسنی ناشسته با نمک بخورند و اگر علامت غلبه خون ظاهر  
بود فصد کنند و اگر سبب موت و طوبت بود علامت آن علامت غلبه بلغم باشد علاج آن تنقیه معده بقی  
کنند و اطرف فلک کنند و رازیانه و گواش مصطکی و عود تناول نمایند و قلا با و اغذیه که در آن طوبت چند آن  
نباشد با توایل خوردن نان و عمل نیز سفید بود و از نو که مرطبه بقول بارده است تر از نایند و لعابی که از دهن بیاید  
آید اما قیاسا بنده و درین باشد و اگر در خواب سیلان لعاب بیشتر بود دلیل کم بود علاج آن گفته شود و در مرض  
امسا و اورام لسان و رم زبان اگر دوسوی باشد علامت آن حرمت و حرقت لسان و کثرت لعاب و علاج آن  
فصد و قیال آیتمون طبیعت بطوخ فواکه یا ترنجبین شیر خشک یا حقنه های نرم و اگر صفراوی بود علامت  
آن موج شدید و سیب عطش و صفت لون بود علاج آن شراب بنفشه و عناب تناول کنند و با لارین یا ترنجبین  
و آب خیار و کدو یا ترنجبین قلیین طبیعت کنند با این بطوخ صفت آن سنا بنجدم اجاص است عد و عناب عدد  
سپستان بست عدد بنفشه چهار درم نیلوفر و تخم کاسنی هر یک درم پوست هلیله زرد و هفت درم ورق گل و باه تر که یک  
بنجدم ترهندی و تخم خیار شنبلیله یا زرده درم صفت حقنه سنا بنجدم ترهندی تخم کاسنی هر یک درم عناب عدد  
سپستان سی عدد و سوسن و خطمی و جوقه شیر نیم کوفته هر یک درم و ورق چقندر رسته خیار شنبلیله یا زرده درم و شکر سرخ درم  
روغن کنجد و آب گامه هر یک درم نمک بوره هر یک نیم درم و در هر دو قسم مضغه باب لاق و قوت و از آن سنا بود  
با عناب عدد عدس و در و باه ترکیب هر یک بنجدم بخورشانند با کشمش و شراب توت یا میزند و مضغه کنند و اگر بلغمی بود  
علامت آن کثرت لعاب و بیاض زبان و قلت عطش بود علاج آن هر روز جلای از رازیانه و بنج و کدو کافند  
تناول کنند و تنقیه بحب ایاره و حقنه های حاده نمایند و شربت و با بونه و بزرگ و ما و اعلی بخورشانند و مضغه  
کنند و یا صغیر و فودنه بخورشانند و اگر سوداوی بود علامت آن سیاهی زبان و خشکی آن و قلت لعاب بود  
علاج آن تنقیه بحب ایاده و بطوخ آیتمون کنند و مضغه بشیر خرو و شیر تر یا روغن بنفشه و کدو

سیلان لعاب از دهان  
در خواب یا در بیداری  
در آن رغن را دو کسب  
است یک حرمت و طوبت  
فاصله که در معده باشد و در  
معدت و طوبت کثرت  
در معده و کثرت

و لعاب بزرگ و حلب و آب انجیر کنند و پیله و روغن سوسن روغن بنفشه و زربان بالند و اگر دم بسبب سحر  
 باشد علاج آن کنند **ثقل** استرخا زربان اگر بسبب غلبه خون باشد فصد کنند و تلیمین طبیعت بمطبوخ فواکه  
 و مضمضه آب غوره و فقلاج و ذره و اگر بسبب فاکمی بود که عارض زربان شود علامت او آنست که زربان سست  
 بود و حکم نتواند کرد و لعاب فرو و آید و بنفشه حادث شود و علاج آن تنقیه بدن باشد بحمل یاره و قوقا یا و غیره  
 و مضمضه بونیزج و سرکه غصیل جوشانیده با کبر و خردل و صغره و عاقر قرحا و آب جوشانیده و صبی چون در سخن  
 زربان او بسبب ذکاوت لبطلان و قوقا گاه باشد که حسن فو و ناقص شود یا باطل گردد و چنانچه حساس  
 هیچ طعم نکند و آن بسبب فضلات رطوبی باشد که لعصبهای زربان خاکیه نیز و علاج آن تنقیه فاع باشد  
 با یاره و فیترا و حقی قایا و غره و مضمضه لب که و خردل و مونیزج و عاقر قرحا و فو و قوقا گاه باشد که حس  
 ذوق فاسد شود چنانچه طعم دهان مجموع طعمها را تلخ حساس کند و این لالت بر غلبه صفرا بود یا شیرین حساس کند  
 و لالت بر غلبه دم کند یا تلخ طعم یا شور یا ترش حساس کند و این است بر غلبه بلغم باشد و علاج آن تنقیه بدن باشد  
 از ان اخلاط و غره و بخیرهای سناست و جفاف اسان اگر خشکی زربان بسبب حرارت بیست بود و لعاب  
 و بیدانه بالند و مضمضه آب تو زک خیار و کدو یا رکنند و اگر بسبب غلبه ارج باشد که بختین می کنند و گاه باشد که  
 بسبب بخارات حریفه زربان خشک تقشقر شود چنانکه چون بخور و بالند از ان پوستی سفید تنگ همچون پوست پیاز  
 جدا گردد و بان هیچ الم نباشد علاج آن فصد و تلیمین طبیعت بمطبوخ فواکه و مضمضه لب که و در آن روغن گل گلاب  
 جوشانیده باشند بکنند شقوق اسان علاج ترقیدن زربان آنست که کنگو و بیدانه و کتیرا در دهان گیرند و  
 آغذیه لزج مثل پانچ و سرسیه خوردند و رام شفت علاج آن فصد و قیفال چهارگ بود و تناول شر بنفشه  
 و عناب تلیمین طبیعت فواکه یا بلبلیه و رو باه ترکیب فوکل گلاب و روغن کل و جوز سر و بکوبند و با سرکه و  
 گلاب طلا کنند و از شراب و گوشت و شیرینی اجتناب نمایند قروح و شوره شفت علاج آن فصد و قیفال  
 و تلیمین طبیعت و مرهم سفیداج بران نهند یا مرهم و ناز و بکوبند و با موم روغن بیا میزند و نهند و آب  
 شفت آنست که لب بپزد و در میان آتوقی غاها گرد و گاه بود که بران شیره میچو توت پیدا شود و علاج  
 او آنست که فصد و اسهال کنند و تلیمین طبیعت بمطبوخ فواکه و فیترا و حقی قایا و غره و مضمضه لب که و خردل و مونیزج و عاقر قرحا و فو و قوقا گاه باشد که حس

و فوکل و مضمضه لب که و خردل و مونیزج و عاقر قرحا و فو و قوقا گاه باشد که حس  
 ذوق فاسد شود چنانچه طعم دهان مجموع طعمها را تلخ حساس کند و این لالت بر غلبه صفرا بود یا شیرین حساس کند  
 و لالت بر غلبه دم کند یا تلخ طعم یا شور یا ترش حساس کند و این است بر غلبه بلغم باشد و علاج آن تنقیه بدن باشد  
 از ان اخلاط و غره و بخیرهای سناست و جفاف اسان اگر خشکی زربان بسبب حرارت بیست بود و لعاب  
 و بیدانه بالند و مضمضه آب تو زک خیار و کدو یا رکنند و اگر بسبب غلبه ارج باشد که بختین می کنند و گاه باشد که  
 بسبب بخارات حریفه زربان خشک تقشقر شود چنانکه چون بخور و بالند از ان پوستی سفید تنگ همچون پوست پیاز  
 جدا گردد و بان هیچ الم نباشد علاج آن فصد و تلیمین طبیعت بمطبوخ فواکه و مضمضه لب که و در آن روغن گل گلاب  
 جوشانیده باشند بکنند شقوق اسان علاج ترقیدن زربان آنست که کنگو و بیدانه و کتیرا در دهان گیرند و  
 آغذیه لزج مثل پانچ و سرسیه خوردند و رام شفت علاج آن فصد و قیفال چهارگ بود و تناول شر بنفشه  
 و عناب تلیمین طبیعت فواکه یا بلبلیه و رو باه ترکیب فوکل گلاب و روغن کل و جوز سر و بکوبند و با سرکه و  
 گلاب طلا کنند و از شراب و گوشت و شیرینی اجتناب نمایند قروح و شوره شفت علاج آن فصد و قیفال  
 و تلیمین طبیعت و مرهم سفیداج بران نهند یا مرهم و ناز و بکوبند و با موم روغن بیا میزند و نهند و آب  
 شفت آنست که لب بپزد و در میان آتوقی غاها گرد و گاه بود که بران شیره میچو توت پیدا شود و علاج  
 او آنست که فصد و اسهال کنند و تلیمین طبیعت بمطبوخ فواکه و فیترا و حقی قایا و غره و مضمضه لب که و خردل و مونیزج و عاقر قرحا و فو و قوقا گاه باشد که حس



نخستین نشانه تا خون بیاید و نمک بماند و بعد از آن بجللات یا قابضات ملامت کنند انشقاق شفت لب  
ترقیده را بلعاب کثیر او بماند و بنگو ملامت کنند و کمی که از خیار طاهر میشود چون قطع می کنند در نیاب مفید بود  
و در غن نفیسه و سپید بگرم کنند و شامخ گاو کوهی سوخته با آن ضم سازند و ملامت کنند و پوست تنک که بر برفیه کشیده است  
بر آن نهند یا ششم در امراض اسنان لثه حافظ صحت اسنان لازم است که از فساد طعام و شراب معذور  
اجتناب نماید و از کثرت تی و غنایند چیزهای کدوشنده باشد مثل حلوی کلان گن قرصی بکنجین احتراز کنند و چون  
آب سرد از قطب گرم و از چیزهای ترش و آن کنند احتراز کنند و چیزهای سخت مثل بادام و جوز بدندان نرسکنند  
و هتال سواک کنند و بهترین سواک چوب راک زیتونیست در وقت خواب احیاناً بر غن گل یا زردین  
بمسجک در دندان بماند بگناه بعسل نمک دندان را بماند و سیر بریان کرده بر دندان نهند و هر لثه اگر  
ببباده عاده عاده باشد علامت آن حرمت و لبضض بران باشد علاج آن فصد قیال چهارگانه کنند و شراب  
و عناب با شراب با صحن آب نازین با نبات تناول کنند و ترنجبین هم دخل کنند و غذا ترسندی یا آکوایی خورد  
تلمیص طبیعت بطیخ فواکه با لیس که کنند و کلاب آب سماق ضمضه کنند و کلنا و جوز سرد و از ترش و طبع  
و در کل طراشیت فوخل تسادی بکوبند و بر لثات بریزند و از گوشت شیرینی احتراز کنند و با نادر و دوزخ  
و سیب شفتا تو مثل قروح لثه علاج آن همچو علاج قلاع باشد و اگر متعفن شود فلدیون بران نیز نماند گوشت  
فاسد زائل شود و لثه را نیک بماند پس کشنده فوخل و سماق و جوز سرد و سرکه بچوشانند و بدان ضمضه کنند و اگر کثرت  
گرد و نشو و اف کنند و اگر خون از لثه آب شب یا فانی بسوزانند و سرکه بران بریزند و یکدم از آن یاد و دم نمک درم  
تخم گل بکوبند و بران بریزند و اگر گوشت لثه کم شود کنند و زراوند مرجم و خون سیاوشان کرسند و خج همک کنند  
و سرکه غصص لیس برشند و بران نهند و جج اسفندان اگر از سودا و مزاج گرم باشد علامت آن جج شدید و بران بود  
و علامات اشیا و بارده ساکن شود و علاج آن فصد قیال چهارگانه و تلمیص طبیعت بطیخ فواکه با لیس کنند و شراب  
عناب ترسندی و نبات خوردند و غذا حموضات یا بنوماش یا بنفزا و ام باشد و از گوشت شیرینی احتراز کنند و  
سرکه و کلاب در دهن نگه دارند و اگر و جج بغایت بود اندکی کافور یا سرکه و کلاب یا میزند یا آکوایی و خیار و نشو و اف  
بگیرند با جبه افیون ضمضه کنند و اگر و جج از سودا و مزاج سرد باشد علامت آن هم ضربان بود و سکون جج علامات

ف با دوزخ است که را  
باید که بر دست ظاهر است  
نمکان چیز با ساقی گناید  
و از ترش و فساد طعام  
ضاده و نباتات  
و غیره و سرکه





و شنباده درم بسایند و بر دندان بمانند و مضغه بسره که غلبه الشلب کنند خمر اسنان جسی باشد شبیه  
 بسفال کردن دندان تخریر شود و آن سبب بخارات معده باشد علاج آن تقیه معده کنند قی و لطین طبیعت مطبوخ  
 فوکه با بلبله و بجلیات مثل نذر الجود و اکثر صدف و نمک سیمانند و سوا کنند و آنچه غلیظ باشد با سبب از دندان  
 جدا کنند حکم اسنان خاریدن دندان سبب بهای مختلف یا تناوال اشیا و حریره حادث می شود و علاج  
 آن آب توک بشیره تخم آن آب بنیاد که و با خمیرین بثراب بنج تناول کنند و بنواشتن با مرغ و زغال بخورند  
 یا جلابی از عناب اجاص و تخم کاسنی و نبات تناول کنند و تقیه طبیعت فوکه یا بلبله یا زنده بسره که گلاب <sup>سبب غصه</sup> بنجین  
 مضغه کنند صبر اسنان آنست که در خواب دندان با هم بسایند اکثر صبیان منشی و نسوان احداث شود  
 علاج آن تقیه بحباباره و قوقا یا کنند و گردن بر غن زینق و خیری چرب سازند و گند و رازیانه و شراب با سنگه  
 تناول کنند اما صبیان را تعرض نباید شد فترت آب دندان چنان باشد که چیزی بای سخت مضغه شوند که در تحمل  
 چیزی بای گرم در نباشد و آن سبب به دست ماغ باشد علاج آن گند و رازیانه تناول کنند یا جلابی از رازیانه  
 و بنج نمک کلک بنج مرغ و تقیه بحباباره صبر ایاره کنند و مرغ و زنده یا زنده بغصه غیصل بریان کنند و بر دندان نشاند  
 و حب غار و شب راوند بکوبند و بر دندان بمانند و گاه باشد که سبب حارت بود علت او آنست که طمس دندان باشد  
 بنایت گرم بود و گوشتها کن دندان رخ باشد علاج او آنست که دندان بر غن گل پیغمبر و صندل اندکی که فوکه  
 بمانند و بقله الحقا بنجین یا بنجین در امر من حلق از بنج خنق است آن ضعیفی باشد ماغ تقفس و بلبله و سبک  
 تورم نو تین عضلات مرغی حنجره باشد پس اگر درم صفراوی باشد علامت آن جمع شد عیش و شوش خشکی قطنی در من  
 بخوابی بود و اگر درموی باشد علت آن حمرت روی زبان است صبر زبان باشد و تهلا بدن صلاوت در من و علاج  
 هر دو نوع و فمغیان حجامت باق و میان شانه باشد و شراب بنجین و نیلو فرو غناب و ل کنند با غناب اجاص و بنجین  
 نیلو فرو و بنجین نبات جلابی زنده و غذا و آب با نیلو فرو غناب زنده و مرغ و غناب و اجاب و ترک توت تخم کاسنی و  
 آب کشیده کنند و لطین طبیعت مطبوخ فوکه یا کنند یا با بنجین و تقیه صفت آن سنا هفت درم بنفشه بنجین و نیلو فرو چهار درم <sup>سبب غصه</sup> کاسنی  
 هر یک پانزده عدد و پستان بست عدد عناب عدد تخم کاسنی عدد تخم طی بوسنی یک کفی ورق چغندر بنجین یا بنجین  
 بست تر بنجین پانزده درم رفون کخید و آب کامه هر یک ده درم نمک ندرم و یا بشیره یک م سوسون خطمی بنفشه کنند

سبب غصه  
 لایحه و منشی طاکات  
 حلقه شانی و شربست  
 سبب غصه و آن عبارت از  
 خوردن در من و غناب

و خون لطافت و طلق چکانند و لیسان که بدان ملق نمی گرفته باشد در گردن اندازند و اگر دم ملغی بود و علامت آن  
 وجع و تهیج روی و چشم و کثرت لعاب عدم حرارت بود علاج آن جلابی اینج همکاف و از زبان رازیانه و نبات ناول  
 کنند و غذا نخورد آب با منبر بادام خوردند و طبیعت بختنهای حارده کنند و غرغره با یکاه عسل بکنند یا تخم خربزه  
 با کنجدین عین صلی با آتیه و سوزج و کنجدین عین صلی بچشانند و بدان غره کنند و اگر سوداوی بود و علامت آن سفت  
 و دم و قلت بزاق و کدورت لون بود علاج آن فصد سلیق و حجامت ق کنند و غرغره بشیر و خمر و مر و زرشک  
 و جلاب غذا چنانکه در ملغی گفته شود و یا شویه مکر کنند و احتمال این حقه نافع بود و صفت آن سنا هفت ام  
 رازیانه مر و زنجوش پنج همکاف هر یک سه دم با بونه شبت حله کلیل الملک هر یک سه دم و منطوریون بار یک تر بد  
 هر یک سه دم و غناب ده عدد و سیستان است عدد و خمر ده عدد و سوزج افنی دانه بیرون کرده ده دم و خیار شنبه بزرگ  
 دم یکاه مر و زنجوشیت هر یک سه دم بود و حیدر متهم غنفل دانه گی و بجمه در می حار بود که در طرفین قوم حار است شود و سبب  
 و غلبه خون و از شناول گوشت و شراب شیرینی بسیار علامت او آنست که از خارج حرقی را گوش تا گوش ظاهر شود و مانع  
 بلع و آواز گردد علاج آن فصد قیال کنند و اخراج دم و حقیقت و اگر قوت باشد اعاده فصد کنند و از خون فتن  
 بسیار اندیشه نکنند و تلخیص جمیع مبلوغ فواکه و فتنه که در خاق دموی ذکر رفت بکنند و غرغره بشیر آب توت و  
 آب کشینر کنند یا ربوا به ترکیب عدس بچشانند و خیار شنبه در آن حل کرده بدان غرغره کنند و چون آثار الفجا ظاهر  
 شود و غرغره بشیر و مر و زرشک کنند و چون نفخ شود و تلخیص بنوع فواکه با تخمین شیر خشک طبیعت را مجوس  
 نگذارند و شور حلق از راه دم یا صفر حادث شود علامت آن حج شدید و سوزش بود در حات یا غصه و بلع  
 تر شیه و شیرینیا علاج آن فصد قیال کنند و شراب شنبه غناب لعل کنند و لعاب بنگاو و بهدانه نبات  
 و غذا آشکاب بار و غن بادام خوردند یا حیره از شیر سبکون نشاسته بر و غن و قند و از گوشت شیرینی و آب سرد  
 احتراز نمایند سقوط کمات افتادن ملاذه سبب غلطی بود که بکنک کمات ریزد اگر غلطی حار بود و علامت آن  
 حرقت و لیست و تشوش باشد علاج آن فصد قیال حجامت و سهال طبیعت کنند و غرغره بشیر آب توت و آب که  
 و کلاب اگر غلطی بار بود و علامت آن کثرت بزاق و عدم وجع و استرخاز زبان باشد علاج آن تلخیص طبیعت  
 بمطبوخ تر بد و حب ایاره کنند و غرغره با یکاه و عاقر قرحا یا تخم شبت و رازیانه در آب اصل بچشانند

علامت با جلابی  
 و از غناب ده عدد و سیستان است عدد و خمر ده عدد و سوزج افنی دانه بیرون کرده ده دم و خیار شنبه بزرگ  
 دم یکاه مر و زنجوشیت هر یک سه دم بود و حیدر متهم غنفل دانه گی و بجمه در می حار بود که در طرفین قوم حار است شود و سبب  
 و غلبه خون و از شناول گوشت و شراب شیرینی بسیار علامت او آنست که از خارج حرقی را گوش تا گوش ظاهر شود و مانع  
 بلع و آواز گردد علاج آن فصد قیال کنند و اخراج دم و حقیقت و اگر قوت باشد اعاده فصد کنند و از خون فتن  
 بسیار اندیشه نکنند و تلخیص جمیع مبلوغ فواکه و فتنه که در خاق دموی ذکر رفت بکنند و غرغره بشیر آب توت و  
 آب کشینر کنند یا ربوا به ترکیب عدس بچشانند و خیار شنبه در آن حل کرده بدان غرغره کنند و چون آثار الفجا ظاهر  
 شود و غرغره بشیر و مر و زرشک کنند و چون نفخ شود و تلخیص بنوع فواکه با تخمین شیر خشک طبیعت را مجوس  
 نگذارند و شور حلق از راه دم یا صفر حادث شود علامت آن حج شدید و سوزش بود در حات یا غصه و بلع  
 تر شیه و شیرینیا علاج آن فصد قیال کنند و شراب شنبه غناب لعل کنند و لعاب بنگاو و بهدانه نبات  
 و غذا آشکاب بار و غن بادام خوردند یا حیره از شیر سبکون نشاسته بر و غن و قند و از گوشت شیرینی و آب سرد  
 احتراز نمایند سقوط کمات افتادن ملاذه سبب غلطی بود که بکنک کمات ریزد اگر غلطی حار بود و علامت آن  
 حرقت و لیست و تشوش باشد علاج آن فصد قیال حجامت و سهال طبیعت کنند و غرغره بشیر آب توت و آب که  
 و کلاب اگر غلطی بار بود و علامت آن کثرت بزاق و عدم وجع و استرخاز زبان باشد علاج آن تلخیص طبیعت  
 بمطبوخ تر بد و حب ایاره کنند و غرغره با یکاه و عاقر قرحا یا تخم شبت و رازیانه در آب اصل بچشانند

و بدان غرغره کنند بجهت نفی و کفر فتنی آواز اگر کسب غلبه خون باشد علامت آن طاهر بود و قصد قیال کنند و بجا  
از بنفشه نیلوفر و عناب سیتان تناول کنند و غذا جو آب یا حلیم گندم خورند و اگر کسب تنه آید به ریه یا از زلزله  
و امی علامت آن خشونت قصه ریو لغز و دندان آن بود علاج آن شراب بنفشه و خشخاش و عناب تناول کنند  
یا جلای از بنفشه و عناب پنج مکه کا و زبان خورند و تلخیص طبعیت طبعیخ فو که کنند و اگر بعد از حیات صفراوی  
عادت شود شیر و تخم توک یا تخم خیارین یا آب خیار که و با شراب بنفشه و نیلوفر تناول کنند و غذا بنوباش یا در  
و سفناخ بزرگ خبازی خورند و اگر کسب بلایات هوای سرد و حادث شود و جلای از پرسیا و شان و پنج مکه  
و رازیانه و کا و زبان و گل کنند تناول کنند و خردل بریان و بادام تلخ و فلفل و در فلفل و رازیانه هر یک در  
زعفران نیدرم بگویند و با ل باشد کسب شد و بسیارند و در دیان گیرند و اگر کسب طبعی بود که عارض حنجره  
علامت آن آساس ثقل بود و عدم خشونت الم علاج آن گل کنند و رازیانه تناول کنند و پنج رازیانه پنج مکه  
و شبت و میسون در ماه اول بچشانند و بدان غرغره کنند و زنجبیل برود و بخورند و اگر کسب است قصه ریه یا  
علامت آن خشونت و حج و صلابت و صغر نبض و صفاء قاروره باشد و اکثر از غبار و دو حادث شود و علاج  
آن شراب بنفشه و نیلوفر و کا و زبان یا عناب نیل و مهد تناول کنند و غذا شیر گندم و زرد شیر بخورند و در  
و سینه مانند و اگر بعد از حرکت مثنی حادث شود جامه از تن بکشند و سهو اسر و زنده شراب بنفشه و عناب تناول کنند و  
غذا بنوباش یا مغز بادام و باقلا خورند و بجامه روغن و اگر کسب کجه عظیم باشد علاج آن فصد کنند و تخم حنظل و بنفشه  
و پیستان نبات جلایا زنده و غذا جو آب یا قلا آب یا حسوا شیر و سیوس یا نشاسته و نبات روغن بادام  
و از عا حطی کشیر و روغن بادام و روغن سازند و در سینه باندند و اگر کسب تنه آید و حریفه باشد شیر و تخم توک  
یا نبات یا شراب نار عذب یا ترنجبین تناول کنند و غذا بنوباش یا سفلیا و یا جو زغال و غرغره لغت الم خمونی که  
از دهن بیرون آید بقل بود یا به تخم یا به تخم یا قلی آما بقل از نشات یا از حنک کات بود و علاج آن غرغره و ضمضم  
بقواض مثل گلنار و پوست انار و مورد و لسان کحل تخم گل یا تخم آن بود که از دماغ بخنک و داید پس اگر حرمت  
و بقل هر و علامت غلبه خون باشد فصد قیال حجامت نقره کنند و غرغره بقواض آما تخم آن است که از  
قصه ریه و حنجره باشد و سبب آن ضرب یا صحر یا سعال شدید بود و علاج آن قرص و گلنار و کمر با

تساول کنند و غرغره بقبوا بضع نمایند و آنچه بسعال بیرون آید از زیریه باشد بواسطه انشقاق و انحراف عروق از  
اسباب داخلی یا خارجی بود علاج آن فصد قیفال یا باسلیق کنند و شراب شمشاد یا صمغ عربی و خوشه یا دشتان  
بخورند و شراب انجبار با آب ساسان مخلوط و کرم و این قرص نیز مفید بود صفت آن تخم حاض با رنگ کهنه  
سند درم کل قبر سی شاد و طباشیر لولو زنا سفته هر یک چهار درم کرم باشد یا فی شام کاکوهی سوخته نشاسته کتیه  
هر یک درم کرم بکوبند و با آب ساسان مخلوط لعاب بنگو بشنود و قرص سازند شربت یا کثقال باشد اما آنچه بقی بریزان آید  
از مری و معده بود در جای خود گفته شود نشوئب شوکت و علق و عظام و حلق اگر خاریا استخوان  
و کلو گیر و علامت آن نفث خون رقیق بود و علاج او آنست که اگر نتوان دیدن بکس با بکلیتین گیرند برف  
بیرون آرند الا ریسمان و توکروه فرو برند و سر آن کاهدارند باشد که در آن پیچید و بیرون آید باقیمه بزرگ ریسمان  
نهند و فرو برند و سر ریسمان بکشند و یا حسوپا پوده و چیزهای لقه مثل العبه بخورند و قی کنند اما علق اگر با کوبه  
بود اگر با کوبه در و در حلق آویزد و غرغره کنند بکرم که فک یا سر که مخزول شیر یا شیر و خردل نوشاد و بکوبند و بکوبند  
و مسند یا آب انجبین به که یا شامند یا بجام گرم روند و نجسند چنانکه عطش و کربال لب شود پس قطع رخ درین  
گیرند چنانچه آب آن فروزد و باشد که بواسطه میل آب بیرون آید و غنی که بعد از اینها از خلق آید علاج آن غرغره  
باشد بگلنا رو پوست اندازد و ماساژ و ساق جوشانیده یا گلنا رو نشاسته دوم الا خون بکوبند و در حلق دسند  
بامشتم در امراض صدر و آلات نفس از آن جمله سعال است و آن حرکتی باشد از زیریه بر می افتد معزوی سبب آن  
اگر خوشه می باشد که قصبه ریه را حادث شود بواسطه دخول و دروغبار علاج آن شراب بنفشه و شراب شمشاد با کرم  
حل کنند و یا شامند و غذا بنوشان با مغز بادام و سفناخ خورند یا حریره از شیر کسوس نبات رخا بادام اگر از  
کرم مزله حادث شود بکرم زونا هر یک درم بنفشه و پرسیا و شان هر یک سند درم سپستانه و عدد و با بچه درم  
جلاب سازند و شراب بنفشه می تساول کنند و اگر بسبب طوبی رقیق باشد که از دماغ فرو آید علق آن سعال بی  
باشد و شتم و آن شش بعد از خواب علاج آن شراب شمشاد لعق کنند و کثیرا و نشاسته و مغز بادام و بچه کرم  
بکوبند و بلعاب بعد از بستر شدن و جب سازند و در دمان گیرند و اگر بسبب طوبت قصبه ریه باشد علامت آن  
فرغده سینه و کثرت نفث بود علاج آن هر روز جلای از بچ همک کاه و زمان هر یک درم انجیر ده عدد و بوز طانی

عرق  
آرد تخم  
نفع دارد  
بخاری از نور و بچه و بچه









نفسه کثیرا و دم غلیظی موضع بالان و بعد از تنقیه انحراف مرض تطبیق تبرید باید کرد بشیر که تیزان آب خیار کرد و  
 آبانی ترنجبین و قند شکر آب انار غلبه که هوشاید و غذا بنوازش بامغز بادام و مغناج نورد و دین اراض  
 آب سرد نیاید خورد و اگر ماده غلیظی بود و این کم واقع شود و عادت آن بیاض و غلظت قاروره و بیاض نفث و بطور  
 نبض قلمت نفس کثرت بزاق بود علاج آن فصد بلیق کنند و جلاب ریستان بخرم ملک رو باه ترکیب  
 و نبات و ترنجبین خوردند و غذا جو و تخم و آب و بعد از نفع و تمسک کنند بخرم ملک و بیاض صفت آن سبب خجده مرغ  
 ملک خجده مرغ کاسنی بنفشه نیلوفر تخم خیارین هر یک سه درم میزطافنی ده درم انجیره و در پستان سی عدد و ترنجبین ده درم  
 خیاشنیر یا نوره درم و میان روز شربت از نبات و عرق گل تخم ریحان یا شامند اگر از ماده سوداوی بود و علامت آن  
 سیاهی خشونت زبان و خمل غلظت بزاق و اضطراب بود علاج آن بخرم ملک و بیاض صفت آن سبب خجده مرغ باید کرد  
 و جلاب بنفشه پستان ترنجبین نبات خوردند با بسم و اراض قلب شدی سودا المزاج که عارض قلب شود  
 اگر نار بود علامت آن شدت تشنگی و عرق غلظت نبض و حرارت سینه و سلب قلوب  
 و غضب غم و کرب باشد علاج آن شراب نیلوفر و شراب پیشتابی بگل آب عرق بید مشک کاسنی تشرب کنند  
 و شراب صندل و لیو و محاض و زرشک نیز مفید بود غذا انار دانه بالیمو یا زرشک زکند و شیر خشک چار درم  
 کل مخرج و درم طباشیر که کم بکوبند و با ده درم شراب سیب بخورند و صندلین گلاب سینه بالند و در موضع باره نزل  
 کنند و مخرج بارد تناول نمایند و این مخرج نیز مفید بود صفت آن درق کل طباشیر کا و زبان هر یک ده درم شیرین صندل  
 هر یک ده درم تخم تیز تخم خیالین و کدو شکر هر یک چهار درم زرشک خجده درم بود و ناسفته و دانگ که با لب سبب کثرت تشنگی  
 گرفته و خسته بشرباب سیب بر شند مخرج دیگر تخم کا و تخم خربزه تخم خیارین کا و زبان هر یک خجده درم تخم تیز که درم  
 لولو و بسد که با هر یک شقال قاقا صندل و طباشیر هر یک سه درم و درق کل چهار درم زعفران نیم شقال کا و  
 نیم دانگ مشک و بنبر هر یک انگلی بکوبند و با شیر قند بشنند و شربت ازین یک شقال بود و اگر سودا المزاج  
 بار و عارض شود علامت آن بیاض قاروره و جعفر و بطور و تفاوت نبض و ضعف نفس و قلب و خمال و  
 ضعف قوت و کسل کثرت خواب و بدلی و فرج بود و از هوای گرم و موضع گرم راحت یابند علاج آن  
 شراب بالنگود کا و زبان و کفند تناول کنند و غذا تخم و آب یا قتیق و کبک و زجاج و قلا یا کدو را تناول نمایند

نور علی بن ابی طالب  
 روح با او است و شربت  
 بنفشه و زعفران و انار  
 و جلاب ریستان  
 و ترنجبین  
 و نبات  
 و کدو  
 و تخم  
 و آب  
 و عرق  
 و گل  
 و ریحان  
 و شامند  
 و سبب  
 و خجده مرغ  
 و کاسنی  
 و بنفشه  
 و نیلوفر  
 و تخم  
 و خیارین  
 و هر یک  
 و سه درم  
 و میزطافنی  
 و ده درم  
 و انجیره  
 و در پستان  
 و سی عدد  
 و ترنجبین  
 و ده درم  
 و خیاشنیر  
 یا نوره  
 و درم  
 و میان  
 روز شربت  
 از نبات  
 و عرق  
 گل تخم  
 ریحان  
 یا شامند  
 اگر از ماده  
 سوداوی  
 بود و علامت  
 آن  
 سیاهی  
 خشونت  
 زبان  
 و خمل  
 غلظت  
 بزاق  
 و اضطراب  
 بود  
 علاج  
 آن  
 بخرم  
 ملک  
 و بیاض  
 صفت  
 آن  
 سبب  
 خجده  
 مرغ  
 باید  
 کرد  
 و جلاب  
 بنفشه  
 پستان  
 ترنجبین  
 نبات  
 خوردند  
 با بسم  
 و اراض  
 قلب  
 شدی  
 سودا  
 المزاج  
 که  
 عارض  
 قلب  
 شود  
 اگر  
 نار  
 بود  
 علامت  
 آن  
 شدت  
 تشنگی  
 و عرق  
 غلظت  
 نبض  
 و حرارت  
 سینه  
 و سلب  
 قلوب  
 و غضب  
 غم  
 و کرب  
 باشد  
 علاج  
 آن  
 شراب  
 نیلوفر  
 و شراب  
 پیشتابی  
 بگل  
 آب  
 عرق  
 بید  
 مشک  
 کاسنی  
 تشرب  
 کنند  
 و شراب  
 صندل  
 و لیو  
 و محاض  
 و زرشک  
 نیز  
 مفید  
 بود  
 غذا  
 انار  
 دانه  
 بالیمو  
 یا  
 زرشک  
 زکند  
 و شیر  
 خشک  
 چار  
 درم  
 کل  
 مخرج  
 و درم  
 طباشیر  
 که  
 کم  
 بکوبند  
 و با  
 ده  
 درم  
 شراب  
 سیب  
 بخورند  
 و صندلین  
 گلاب  
 سینه  
 بالند  
 و در  
 موضع  
 باره  
 نزل  
 کنند  
 و مخرج  
 بارد  
 تناول  
 نمایند  
 و این  
 مخرج  
 نیز  
 مفید  
 بود  
 صفت  
 آن  
 درق  
 کل  
 طباشیر  
 کا  
 و زبان  
 هر  
 یک  
 ده  
 درم  
 شیرین  
 صندل  
 هر  
 یک  
 ده  
 درم  
 تخم  
 تیز  
 تخم  
 خیالین  
 و کدو  
 شکر  
 هر  
 یک  
 چهار  
 درم  
 زرشک  
 خجده  
 درم  
 بود  
 و ناسفته  
 و دانگ  
 که  
 با  
 لب  
 سبب  
 کثرت  
 تشنگی  
 گرفته  
 و خسته  
 بشرباب  
 سیب  
 بر  
 شند  
 مخرج  
 دیگر  
 تخم  
 کا  
 و تخم  
 خربزه  
 تخم  
 خیارین  
 کا  
 و زبان  
 هر  
 یک  
 خجده  
 درم  
 تخم  
 تیز  
 که  
 درم  
 لولو  
 و بسد  
 که  
 با  
 هر  
 یک  
 شقال  
 قاقا  
 صندل  
 و طباشیر  
 هر  
 یک  
 سه  
 درم  
 و درق  
 کل  
 چهار  
 درم  
 زعفران  
 نیم  
 شقال  
 کا  
 و  
 نیم  
 دانگ  
 مشک  
 و بنبر  
 هر  
 یک  
 انگلی  
 بکوبند  
 و با  
 شیر  
 قند  
 بشنند  
 و شربت  
 ازین  
 یک  
 شقال  
 بود  
 و اگر  
 سودا  
 المزاج  
 بار  
 و عارض  
 شود  
 علامت  
 آن  
 بیاض  
 قاروره  
 و جعفر  
 و بطور  
 و تفاوت  
 نبض  
 و ضعف  
 نفس  
 و قلب  
 و خمال  
 و  
 ضعف  
 قوت  
 و کسل  
 کثرت  
 خواب  
 و بدلی  
 و فرج  
 بود  
 و از  
 هوای  
 گرم  
 و موضع  
 گرم  
 راحت  
 یابند  
 علاج  
 آن  
 شراب  
 بالنگود  
 کا  
 و زبان  
 و کفند  
 تناول  
 کنند  
 و غذا  
 تخم  
 و آب  
 یا قتیق  
 و کبک  
 و زجاج  
 و قلا  
 یا کدو  
 را  
 تناول  
 نمایند

[illegible]















یا با دام تدبیر کنند و اگر جوع بسبب گرم و حیات باشد علامت آن احساس حرکت ایشان بود  
 و سقوط آن احیاناً علاج آن قتل و اخراج گرم باشد چنانکه گفته شود و اگر بسبب اختلاط حامض بلغمی بود  
 که در معده جمع شده باشد علامت آن ترشی و بطن و جشاء ترش و برآزرب بود علاج آن تقطیع معده  
 کنند بقیه و بگفتند و انیسون و مصطکی و دارچینی خورند و غذا نخورند آب با غلغل و گرد و یا مصطکی و دارچینی  
 کنند و اگر احیاناً احتیاج باشد بجمبر و یا باده اسهال نمایند جوع البقر آن جمع مجموع اعضا باشد  
 با سیرک معده و آرزو بلغمیوس گویند بسبب آن بروقی منفرد باشد که نم معده را عارض شود و قوت  
 حسن جذب از قوت فوت شود و بدن عظیم محتاج بغذا باشد و بیشتر این مرض در زمستان سرد  
 بود و کسی را که در سرمای سخت سفر کند عارض شود علامت آن خفافت بدن و اطمینان اشتها و  
 قوت و وجع معده باشد و اجزای ناخشی نیز حادث شود و طمس معده سرد باشد علاج آن  
 شراب بالنگو و شراب گاو زبان و گلشنه و رازیانه و انیسون هر کدام که باشد و شقال تناول کنند  
 و اغذیه نخود آب با کباب و میوه و در لاج خورند و تا بل گرم در آن کنند و شراب ریحانی و اطهر نیل  
 و بوارش کونی و عود مصطکی مناسب این مرض بود و معده و سک و راکم و ناکم بگویند و بر معده  
 طلا کنند و این علت بسبب ضعف معده باشد یا حرارت جمیع بدن نیز حادث شود علامت آن  
 کرب و لمیب و عطش و بیوست طبع بود و چون گرسنه شود و غذا استخورد غشی کند و قوت ساقط شود  
 علاج آن کنبجین و شراب زرشک و انار و سیب با گلاب تناول کنند و غذا از زرشک  
 و قمر بنده و انار دانه و غوره و میوه خورند و همین که دغدغه اشتها و غذا پیدا شود چیزی باید خورد  
 تا خیر نماید و عطش کاذب تشنگی کاذب اگر بسبب حرارت قلب ریه باشد  
 علامت کرب و لمیب و احراق صدر بود و استراحت بهوای سرد علاج آن شراب حامض و سیب  
 و میوه و مندل هر کدام که باشد با عرق گل و سید ساده یا آب سرد بیاشامند و غذا شیره جویایغ یا زغال  
 خورند و مندل کلاب عرق بید برهنه طلا کنند و خیار و کدو بپزند و این قرص نیز مفید بود و صفت  
 آن صندلین و خر تخم خیارین و کدو و تخم کوزک هر یک نیم درم جاشیر و درم بگویند و با عاب نگو بسر شدند

ع  
 من البقر و این مرض  
 آنست که تمام اعضا  
 غذا بدست و اسهال  
 منتظر در از اغذیه و در  
 کوبیات است از قاعه  
 معده جمع بلغمی  
 گنداقه اندازی و خفافت  
 شد و کف صمغ است و در  
 معده نظر با قاعه  
 جوع و آرزو بلغمی  
 جوع و آرزو بلغمی  
 این مذکور با بلغمیوس  
 گویند و در قه موی  
 است و سبب بلغمی  
 بزرگ و کلاب و خر  
 و عسل و افتاد و صف  
 در نهایت شدت و بزرگ  
 سبب باشد آرزو بلغمی  
 سید بنده و آب کبر

سهمثال ازان تناول کنند با شربت سکنجبین اگر سبب حرارت و یسوست معده بود بواسطه تناول حمیرای  
شور و حریف و حار باشد شیرینیا با فراط یا بواسطه استفراغ مفرط علاج آن سکنجبین با عرق گل بسید  
بیانشاند آب انارین یا آب غوره با شیر تخم توزک یا نبات یا شراب لیمو یا رب سبب تناول کنند و اختیار کنند  
و آب قمرندی نیز مفید بود و غذاهای مناسبت باشد و اگر سبب اجتماع اخلاط شور باشد در سه  
علامت آن باشد که آب خوردن زائل نشود و اگر صبر کنند و نخورند زائل گردد علاج آن آب ترب  
و سکنجبین مکررتی کنند و شراب غوره و مانند آن تناول کنند و غذا از یرباج خورند و اگر بعد از تشرب  
مسهل تشنگی غالب شود بواسطه استفراغ بسیار و افراط عمل شراب غوره خورند و آتش غوره تناول  
نمایند و بجماعت متدل روند و تهین بر وزن بنفشه کنند و اگر بعد از شراب مخمر کنه واقع شود آب خج و  
برن خورند و موصفات بارده مفید بود و اگر از حد بگذرد یک شل آب خیار که و بانیند ام طباشیر بیا شربت  
سور لمضم وضعف لمضم و تخمه سور المضم آن باشد که طعام نیکضم نشود علامت آن متن حبشاش  
سعد و غشیان بود وضعف لمضم آن باشد که در یرباج اندام مضم شود و با این عمل تعدد بود و بعد از زانی در حبشاش  
که آید بوی طعام حساس کند و تخمه آن بود که معده در غذا تطعمه تصرف کند و مضم نگردد سبب این مجموع  
یا سور المزاج معده باشد یا اخلاط فاسده که در و جمع شود علاج آن تقویت و ترقیه معده باشد چنانکه گفته شد و اگر سبب  
تناول کمتر شود یا لطمه دیر باشد تقیه معده باید کرد و تقی و سهال تقویت معده بقویات که مناسب آن بود و در و زردگر  
صبر باید کرد و اگر طبیعت متبیس باشد و ازین فعلی مسهل پنج سهمثال را بیک گرم حلاکده بخورند و در و غن مصطک نادین بر معده  
بالند و اگر تابستان بود و آب بر دستن مفید بود و همیشه عبارت ازان باشد که طعام معده باند مضم نشود و فاسد  
گردد و آنچه لطیف و طافی باشد تقی دفع شود و آنچه غلیظ و سبب باشد با سهال علاج آن است که طبیعت آب گرم و در و غن  
مد کنند تا در و تر پاک شود و چون معده پاک شود تقی و سهال قتی باشد و موصفت بود شراب نار غن یا فلفل یا زردگر  
و بر بانیند م طباشیر بخورند یا سفوف انار در پنج سهمثال با قرص طباشیر کثیرال یا ب به سهمثال یا پوست پسته  
یک سهمثال بگویند با شراب سبب و سهمثال بخورند و صندل کافور و افاقیه و گل ارغنی و آب مهر و بر معده طلاء کنند  
و در موضع درد خواب کنند و در و را با سنگ یا آهن داغ کرده بیانشاند و بنفشه کبریا شستنی صاف باشد

[illegible]









باشیره تخم خیارین و نبات تناول کنند و شراب مندل و صاف نیز شاید غذارشک یا نار دانه یا فروخ خوردند  
 و آب کاسنی و مندلین برجا طه کنند و اگر طبیعت مجتنب است تلین طبیعت کنند بطبخ فوکه یا قریط یا شیرین که متقال  
 با کنجبین ده شقال آب کاسنی بست شقال تناول کنند و اگر علامات صفرا غالب نباشد این مطبخ سیاشا ساند  
 صفت آن سنکلی بنفشه لبلله زرد و ورق گل لبلله کالی هر یک پنجمین است درم و آرد جو بنفشه هر یک سه درم  
 کافور نیم درم یک کوبند با آب کشنیر یا کاسنی یا بستان افزور یا نقه ایحفا طه کنند اگر آب آن سهال باشد با یک شقال ص  
 طباشیر قاضی باده شقال رب بیا سیب بخورند و غدا پنج و ماش بریان کرده یا زرشک یا ساق یا میز را در آب  
 کرده بخورند و اگر سودا المزاج بارد و عارض کبد شود علامت آن سهال و قات عطش و تبیح روی و چنان  
 و بوی و نبض و غلط قاروره بود علاج آن هر باداد جلابی از رازیانه و روبا و ترکیب گلقت تناول کنند و غذا نخورند  
 باشیره شکم دانه و کبک تیو خوردند و این قرص تناول کنند صفت آن سنبل و مصطکی و تخم کرفس و آذرخه و سیون بادام  
 تخم و ابل قسط و مر هر یک درم عصا غاف نیم درم فلفل نیم درم هر یک درم کوبند و آب رازیانه قرص سازند  
 و شقال ازان باین ماء الاصول صفت آن پوست پنجه کرفس و رازیانه پانزده درم کاسنی و تخم رازیانه هر یک  
 سه درم تخم کرفس سه درم انیسون سه درم آذرخه غاف حاشا جده هر یک پنجمین و سوز طالعی است درم در سطل آب  
 بجوشانند تا به طلی و نیم آید با طلی قند بقوام آرند و بست درم تاسی تناول کنند و این قرص نیز مفید بود صفت آن  
 انستیمین بریوند هر یک سه درم گل شرج چهار درم سنبل اسارون و لک مشول هر یک سه درم کوبند و آب کرفس  
 قرص سازند شربت کیشقال بود و آرونی نام بجوشانند و جگر آب آن قلیل کنند و شعل آن تقصید نمایند با بونه و  
 اطمینان ملک قسط سلینخ کوفته بارغن سوسن طه کنند و اگر سهال با فراط و تخم سپندان شا به سفم و صغری  
 هر یک بریان کرده سه درم بگلایا تر کنند و فرو برند و کبک تیو بریان کرده بساق یا زرشک ش گردانند و  
 بخورند و اگر سودا المزاج طب بود علامت آن کثرت لعاب کثرت عطش و تبیح روی و چنان کثرت خواب و بلادت  
 حواس میاض قاروره و سودا المضم بود علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و تخم کرفس پنجمین گلقت تناول  
 کنند و غذا نخورند یا زیر باج یا کبک یا تیو و زیره و داریچنی خوردند و اطریفل کبیر و فلفلند و جوارشات گرم  
 سفید بود قرص مفید خربوب رازیانه تخم کرفس هر یک سه درم سنبل پنجمین کوبند و آب رازیانه یا کرفس

طه کبک با نفم اول صفا  
 سفودات هندی غنی خوانده  
 چمن ساسی گیان پودا  
 رنگه کشته و درین کشیدن  
 آن نکند اما از برب و  
 فاشا کبک کوفته با بونه و  
 زرد و آرونی نام بجوشانند  
 و جگر آب آن قلیل کنند  
 و شعل آن تقصید نمایند  
 با بونه و اطمینان ملک  
 قسط سلینخ کوفته بارغن  
 سوسن طه کنند و اگر سهال  
 با فراط و تخم سپندان  
 شا به سفم و صغری  
 هر یک بریان کرده سه درم  
 بگلایا تر کنند و فرو  
 برند و کبک تیو بریان  
 کرده بساق یا زرشک ش  
 گردانند و بخورند و اگر  
 سودا المزاج طب بود  
 علامت آن کثرت لعاب  
 کثرت عطش و تبیح  
 روی و چنان کثرت  
 خواب و بلادت حواس  
 میاض قاروره و سودا  
 المضم بود علاج آن  
 هر روز جلابی از  
 رازیانه و تخم کرفس  
 پنجمین گلقت تناول  
 کنند و غذا نخورند  
 یا زیر باج یا کبک  
 یا تیو و زیره و  
 داریچنی خوردند و  
 اطریفل کبیر و  
 فلفلند و جوارشات  
 گرم سفید بود  
 قرص مفید خربوب  
 رازیانه تخم کرفس  
 هر یک سه درم  
 سنبل پنجمین  
 کوبند و آب  
 رازیانه یا کرفس

بجوشانند



ده درم تناول کنند و غذا کشکاب خورند و تلیمین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند یا باین حقنه صفت آن ستا  
 هفت م بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک پنجم درم جویند و کوفته بسوسن خطمی هر یک کفی خیارشنبه پانزده درم شکر سرخ  
 ده درم روغن بنفشه آب گامه هر یک ده درم و اگر درم بر مجذب کبد باشد را در اربول سعی بلیغ باید نمود و شیر  
 سه تخم و آب کاسنی و سکجین بزوری خورند و این قرص تناول کنند صفت آن تخم کاسنی و تخم خربزه  
 مقبشر تخم کشوث هر یک سه درم طباشیر یک شقال ریوند نیم درم نکست فسل دمی کبند و آب کاسنی  
 بشینند و شقال بخورند و در ابتدا درم روباه ترک و ورق گل بنفشه و صندلین و ورق کاج و طباطباق  
 بستان افزون و کلاب ضماد سازند و چون از ابتدا تجاوز کند استعمال ضمادات نکنند و اگر درم صفراوی بود  
 علامات آن شدت تب و تشنگی و قلق و عسرت و نفیض و ناریت قاروره و قی و اسهال مراری بود و علاج  
 آن هر یک از دجلابی از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و ترنجبین تناول کنند و تلیمین طبیعت بمطبوخ فواکه  
 یا لیلیه بانقوع فواکه یا شیر خشک و ترنجبین خیارشنبه و غذا کشکاب با شیر و خشکاش خورند و اگر درم  
 بود علامات آن قلت عطش و تب غیر حاده و برادر بلغمی و بیاض قاروره بود و احساس رم کبد اما دمج با فوا  
 نباتات علاج آن دجلابی از روباه ترک و رازیانه و بنج و مرکبات تناول کنند و غذا بخورند و آب بنوشانند و اگر  
 خورند و تلیمین طبیعت بجهنمای نرم کنند یا باین مطبوخ صفت آن سنا پنجم درم و رازیانه نیم درم هر یک  
 سه درم شکر و درم بچوشانند و صافی کنند و بنج شقال همچون خیارشنبه تا هفت شقال در آن حل کنند  
 و بیاشامند و بعد از تنقیه اطریفل و کقند و جوارشات مقوی معده تناول کنند و اگر درم سودای بود  
 آن بوی مطهر شده باشد که سیان کبد و طحال واقع شود علامات آن صلابت کبد تشنگی و خشکی زبان باشد  
 علاج آن هر روز دجلابی از تخم کاسنی و رازیانه و کرنس و گاوزبان نباتات تناول کنند و شراب گلاب و زبان و  
 بانگ و بوق کنند و غذا زیر باج خورند و تلیمین طبیعت بمطبوخ افیتون کنند با سنا هفت درم و بانگ و بوق و مرکبات  
 و تخم کاسنی هر یک سه درم شکر سرخ پانزده درم بچوشانند و صافی کنند همچون بنج شقال در آن حل کرد  
 بیاشامند و غذا بخورند و آب و شیر و خسکه خورند و بعد از تنقیه سکجین بزوری و غصلی مارا اهل و قرص شکر  
 تناول کنند و کبد را ببلایه بزرگ و شمع و پیله و روغن بنفشه و کلیل الملک با بونه و نماد تمضید کنند

فواکه و حبس درم باغی  
 اگر درم و مجذب بود و در تخم  
 درم بنفشه و نیلوفر  
 کدو و بنفشه و ترنجبین  
 کدو و بنفشه و ترنجبین











یا ترشندی یا آلودگی یا بنوماش و مغز بادام تلخین طبیعت کنند مطبوع بلیله زرد و سیاه و بادام کجین سنگین  
 بزوری و این قرص نیز سفید افتد صفت آن ریونیکه درم و نیم زعفران نیم درم و ورق گل پیچیدم طبایع  
 سه درم مغز تخم میوه سه درم تخم توک چهار درم کافور نیم درم گنگ تمام کوفته و بنجیه باب کاسنی بشنود شقالی  
 با کجین تناول کنند صفت صفوی طباشیر ریونیکه سنگین بمل صطک نافه هر یکدی زرشک  
 چهار درم بکوبند و یک شقال تناول کنند و انجیر و کبرک که نافع بود و تخم ترب و سپندان و شیطان  
 هر یک سه درم در سه که بچشانند و ندی بدان ترکند و بر طحال نهند و بادام ورق گز بکوبند و بادام و کرک  
 طلائع نافع بود و اگر تپ و تشنگی مغز باشد شیر و تخم توک یا آب کاسنی یا آب خیار که و با کجین تناول  
 کنند و اگر سودا المزاج بار بود علامت آن سقوط اشتهار و عدم تشنگی و کثرت رین بود علاج آن  
 جلابی از تخم رازیانه و بنج آن و انیسون و گندمند تناول کنند با بست شقال ازین ماء الاصول صفت  
 آن پوست بنج رازیانه ده درم بنج کبر پیچیدم بنج کرفس بنج مهک هر یک سه درم و بنج طائفی دو درم تخم  
 حیارین بنجیدم تخم کشوت و تخم کاسنی و رازیانه و بنج غلبت هر یک سه درم مجموع در سه طل آب  
 بچشانند تا یک طل ماند پس صاف کنند و با غسل یا قند لغوام آردند یا آب صافی کرده غسل یا قند بجای  
 چاشنی نهند یا شامند و غذا بنخود آب با شیر و خسکه اند و خورند و اگر طبیعت مجتبیس باشد باین مطبوع  
 تلخین کنند صفت آن سنا پیچیدم بلیله سیاه هفت درم بنج از خرما فست تخم کاسنی هر یک سه درم  
 بنفشه سه درم الو سیاه و عناب هر یک ده عدد و سپستان بست عدد و خیار شنبه یا زرده درم و بنجین و  
 شکر سرخ هر یک ده درم و طحال را به مدق سداب و گز و بنج کبر و شنه مجموع و در سه که بچشانند و تطیل کنند  
 و اگر سودا المزاج یا بس بود علامت آن غلظ خون و شدة سیاهی رنگ و صلابت طحال و سخافت و  
 کمودت بدن و خبث نفس باشد علاج آن جلابی از بنج کاسنی و بنج کشوت و بنج مهک بنفشه و رها که  
 و نبات تناول کنند و غذا بنوماش و مغز بادام و کدو یا فروغ خورند و ماهی تازه نیز شاید و اگر سودا المزاج  
 رطب بود علامت آن تریال بدن و بیاض لسان و کثرت رین و قلت عطش بود علاج آن کجین و بنج  
 و ماء الاصول مذکور تناول کنند و غذا بنخود آب با شیر و خسکه اند و قلا یا متوبه خورند و تلخین طبیعت کنند

۱۵  
 بچکانست برین بنجین و ان  
 و در بنجی سنا پیچید  
 که در بنج کاسنی  
 ۱۶  
 در علاج آن  
 ۱۷  
 بچکانست برین بنجین و ان  
 و در بنجی سنا پیچید  
 که در بنج کاسنی  
 ۱۸  
 در علاج آن  
 ۱۹  
 بچکانست برین بنجین و ان  
 و در بنجی سنا پیچید  
 که در بنج کاسنی  
 ۲۰  
 در علاج آن







شکر مرغ ترنجبین هر یک ده شقال روغن بنفشه ده درم و اگر با وجع و حرارت شدید و دفع و جگر باشد  
 این حقنه مناسب باشد صفت آن عناب ده عدد و پستان بست عدد خطمی سه درم بجوشانند  
 و صافی کنند و آب خیار کدو و خبازی و شیر که جو لعاب بنگو هر یک پانزده درم روغن بنفشه ده درم با هم  
 بیا میزند و نیم گرم استعمال کنند و اگر قویج بسبب التواء امعاء یا نزول آن بکمیس نیشین حادث شود  
 علامت او آنست که قویج بعد از حرکتی عنیف یا بر جستن یا از بالا بر افتادن حادث شود علاج او  
 آنست که پای علیل را بر زمین بندند و بر بالا کشند و ریمان را تحریک کنند تا امعاء بجا خورد و دجلایی  
 از روباہ ترکیب و بنفشه و رازیانه و نبات بدهند و غذا نخورند و آب باروغن شیر که کعبه باشد و اگر باز  
 بجای خود نرود یک درم یک شقال زریق ناکشته فرو برند و ترد کنند و ببالند تا بیرون آید و اگر  
 قویج بسبب احتباس فضل و میوست آن باشد علامت آن تقدم احتباس و تناول مجففات بود  
 علاج آن جلابی از شراب بنفشه و ترنجبین هر یک دو شقال تناول کنند و غذا نخورند و آب چرب با  
 مرغ فربه خورند یا بنفشه چهار درم و پستان بست عدد بزرگ و حله و حب الرشاد هر یک ده درم و  
 ترنجبین پانزده درم جلاب سازند و اگر بسبب حرارت امعاء باشد علامت آن شدت عطش و  
 دوام التهاب بود علاج آن جلابی از بنفشه و روباہ ترکیب و تخم کاسنی و ترنجبین و نبات  
 تناول کنند با آب خیار کدو و شیر که تخم توک با ترنجبین و بدین حقنه تمییز کنند صفت آن  
 بنفشه و نیلوفر تخم کاسنی و تخم خیارین و بابونه و اکلیل الملک و سبوس جو غلیظ و فلفله و سیاه  
 هر یک هفت درم عناب ده عدد پستان بست عدد بجوشانند و صافی کنند و لعاب بنگو و لعاب  
 بزرگ و روغن بنفشه و خیار شنبه و ترنجبین هر یک ده درم با آن ضم کرده استعمال کنند و غذا شیر که  
 گندم چرب و حسوما سه چرب خورند و شکم بر روغن بنفشه و لعاب خطمی و کثیرا بمالند اما علیا و سلس  
 نوعی از قویج است و آنچنان باشد که فضل در امعاء علیا محبوس گردد و از دهن بیرون آید و با آن  
 ضعف نبض و غشی و اضطراب بود علاج او آنست که اولاً فلو نیای رومی سه درم بدهند  
 و چون وجع ساکن شود با آن معاودت نکنند و جارش سفر حلی سهل یا جارش فلا فله

و اگر با وجع و حرارت شدید و دفع و جگر باشد  
 این حقنه مناسب باشد صفت آن عناب ده عدد و پستان بست عدد خطمی سه درم بجوشانند  
 و صافی کنند و آب خیار کدو و خبازی و شیر که جو لعاب بنگو هر یک پانزده درم روغن بنفشه ده درم با هم  
 بیا میزند و نیم گرم استعمال کنند و اگر قویج بسبب التواء امعاء یا نزول آن بکمیس نیشین حادث شود  
 علامت او آنست که قویج بعد از حرکتی عنیف یا بر جستن یا از بالا بر افتادن حادث شود علاج او  
 آنست که پای علیل را بر زمین بندند و بر بالا کشند و ریمان را تحریک کنند تا امعاء بجا خورد و دجلایی  
 از روباہ ترکیب و بنفشه و رازیانه و نبات بدهند و غذا نخورند و آب باروغن شیر که کعبه باشد و اگر باز  
 بجای خود نرود یک درم یک شقال زریق ناکشته فرو برند و ترد کنند و ببالند تا بیرون آید و اگر  
 قویج بسبب احتباس فضل و میوست آن باشد علامت آن تقدم احتباس و تناول مجففات بود  
 علاج آن جلابی از شراب بنفشه و ترنجبین هر یک دو شقال تناول کنند و غذا نخورند و آب چرب با  
 مرغ فربه خورند یا بنفشه چهار درم و پستان بست عدد بزرگ و حله و حب الرشاد هر یک ده درم و  
 ترنجبین پانزده درم جلاب سازند و اگر بسبب حرارت امعاء باشد علامت آن شدت عطش و  
 دوام التهاب بود علاج آن جلابی از بنفشه و روباہ ترکیب و تخم کاسنی و ترنجبین و نبات  
 تناول کنند با آب خیار کدو و شیر که تخم توک با ترنجبین و بدین حقنه تمییز کنند صفت آن  
 بنفشه و نیلوفر تخم کاسنی و تخم خیارین و بابونه و اکلیل الملک و سبوس جو غلیظ و فلفله و سیاه  
 هر یک هفت درم عناب ده عدد پستان بست عدد بجوشانند و صافی کنند و لعاب بنگو و لعاب  
 بزرگ و روغن بنفشه و خیار شنبه و ترنجبین هر یک ده درم با آن ضم کرده استعمال کنند و غذا شیر که  
 گندم چرب و حسوما سه چرب خورند و شکم بر روغن بنفشه و لعاب خطمی و کثیرا بمالند اما علیا و سلس  
 نوعی از قویج است و آنچنان باشد که فضل در امعاء علیا محبوس گردد و از دهن بیرون آید و با آن  
 ضعف نبض و غشی و اضطراب بود علاج او آنست که اولاً فلو نیای رومی سه درم بدهند  
 و چون وجع ساکن شود با آن معاودت نکنند و جارش سفر حلی سهل یا جارش فلا فله

پاشهر یا ران بدیند و این حقنه استعمال کنند صفت آن بابونه شبت تخم کرفس رازیانه جلین  
هر یک ده درم انجیر ده عدد و قمل سیکنج جاوشیر هر یک دو درم روغن زیت یا سید انجیر ده درم  
شکر سرخ و آب گامه هر یک پانزده درم بوره و نمک هر یک یک درم و باید که در روز غذا نخورند و اگر توانستند  
استعمال ریاضت سفید افتد و روغن بابونه و خیر بر شکم مالند و شراب صفت گرم کنند و  
اندک اندک می آشامند و بابونه و شبت و اکلیل الملک و نام و خشک و سرگ بید انجیر و فودنه و  
روبا و ترکیب بچوشانند و در آن می نشینند و شیانی از بوره و نمک هندی و سیکنج و شخم مختل  
ترتیب کنند و بکار دارند معوض و جوی بود که اسعار حادث شود و شکم می پیچد و آن اگر بسبب  
ریج باشد علامت آن قراقرق و نفخ و تمد و نفخ و خروج ریح تشکین حاصل شود علاج آن هر روز جلین  
از انیسون و رازیانه و روباه ترکیب و گل کنند تناول کنند یا دو درم گوارش کون بخورند و اگر  
بامغص اسهال باشد علاج آن گفته شود و اگر طبیعت محتبس باشد رازیانه و تخم کرفس و سداب  
هر یک سه درم و نانخواه و صقر هر یک چهار درم و قند شل مجموع بکوبند و سه درم از آن تناول  
کنند و شکم بروغن گل و بابونه گرم کرده مالند و اگر بواسطه تناول الطعمه عاده حریفه بود و علامت  
آن حرقت اسعادتنگی و خروج مره صفر بود علاج آن آب امارین بانبات بیاشانند  
و یا لعاب بنگو و بهدانه بر سه شترتیه از نبات بیاشانند یا شیر که تخم تو زک و نیدرم طباشیر  
ده درم بانبات تناول کنند و اگر مغص بواسطه غلطه مایع باشد علامت آن ثقل و تشنگی بود  
و یا بر از بلغم بیرون آید علاج آن تلیین طبیعت کنند بجنه های نرم یا باین مطبوخ صفت  
آن سنا پنجه رم بنفشه سفاج رازیانه تخم کاسنی روباه ترکیب هر یک سه درم غناب  
ده عدد و سپستان بست عدد و تربد و دو درم خیار شیر پانزده درم ترنجبین ده درم شکر سرخ  
ده درم و اگر بسبب غلطی رنج باشد که در اسعادتنگی شود علامت آن قلت عطش و کثرت  
بُراق و وجع از یک موضع متقل شود علاج آن تلیین طبیعت باشد بجنه های نرم  
که در باب قویج ذکر یافت و تنقیه معده کنند بقی و گل کنند و در اسپنج و زعفران و صقر

در آن کنند و بعد از تنقیه جوارش کند و مصطکی تناول کنند و غذا نخورد آب با شیر خشک که خورند و فضل  
آب سرد کمتر خورند و دید آن که نهایی که در امعاء متولد شود بسبب طوبی بفضل باشد که در امعاء بماند و  
بطول کث متعفن شود چون حرارت در وکل کند تا گرم شود و این گرم اگر دراز بود حیات گویند و در امعاء  
وفاق متولد شود علامت آن احساس حرکت آن باشد در حالت جمع و پیچیدن شکم سیلان  
عذاب و برهم سائیدن دندان در خواب علامت آن چهار روز پیاپی رطبی شیر برده شقال شکم  
تناول کنند و غذا نخورد آب با شیر خشک که در امعاء متولد شود و در اجنیه خورند و زچچ در سینه ترکی و برنج کابی قشر  
و قطره و در سینه تر مس و تربید هر یک در می حب النیل نیدرم بگویند و بر شیر ریزند و بیاشامند  
و اگر از آن بقیته بماند و غل تمام نکند آبکامه ده شقال باب گرم بخورند و شخم انخفیل دانگی و نیم نیدرم  
بگویند و زهره کا و اسیر شدند و شیان سازند و بردارند و در آخر روز تربید شکم با شیر تمام بخورند و از  
تناول اغذیه غلیظه بارده احتراز کنند و اگر گرم بین باشد آنرا حب القمع گویند و او در امعاء غلاظت متولد  
شود علامت آن صفرت لون بود و خروج آن احیاناً هر چند که چیزی خورد سیر نشوند علاج آن  
در منه ترکی و برنج کابی مشقش یک شقالی نمک بندی دانگی و نیم تربید یک درم شخم حنظل دانگی بگویند  
و بر شیر کنند و بیاشامند و از لبنیات و اغذیه لزجه احتیاب نمایند و اگر گرم ضعیف و ضعیف شد  
شبهه بگرم پیرو و سرکه علامت آن حکم مقعد و غده ان بود و علاج آن حننه کنند باین نوع  
آن بابونه اکلیل الملک در منه برخواست هر یک گونی درق سداب درق شفتالو هر یک دو درم  
و درق حنتر در دست بچشانند و صافی کنند و روغن مغر خسته زرد آلتیخ و آبکامه هر یک ده درم شخم حنظل  
دانگی بر سر آن کنند و بکار دارند و مقعد بر وزن استخوان زرد آلتیخ چرب کنند و از بوره نمک زهره کا و شخم  
و استخوان زرد آلتیخ شیان سازند و بردارند و اگر اطفال را این مرض حادث شود در منه یک شقال سیر  
سقوط می نیدرم بگویند و باب و درق شفتالو بر نان طلا کنند و حیر حرکتی است از امعاء مستقیم است  
دفع فضل با آن تقاضا اندک چیزی دفع خود باشد که با آن خونی بود و سبب آن اگر غلط مراری باشد  
یا رطوبتی که کما بعد مستقیم ریزد و غده دهد علامت آن حرقت مقعد باشد و خروج این رطوبت





و فرزند و اگر ساکن نشود این حقنه مسک استمال نماید صفت آن برنج و عدس شرب یک کنی پوست انامور  
 بلوط هر یک ده درم بازو و گلنار هر یک پنج درم بچشانند و صافی کنند و کاغذ سوخته و اقا قیاق کل زمینی هر یک شقالی  
 بسیارند و بر سر آن ریزند و استمال کنند بدفعات و این قرص بخورند صفت آن سماق چهار درم عناب و انار  
 منقوع عربی بریان کرده گلنار اقا قیاق هر یک می یکدیند و بر بسترشند و شتهالی بارب سبب تناول کنند و این  
 سفوف نیز مفید بود صفت آن زیره کافوری در هر یک خنیا سببیده و انار دانه هر یک پانزده درم دانه مدور و سنبلی  
 سفید و کرویاد و خرنوب هر یک ده درم منین و تخم کوس هر یک هفت درم بکوبند و دو درم از ان تناول کنند و اگر اسهال  
 مسه اوی بود علامت آن حرقت و لذع معده و خشکی در بان و کثرت آب تهایی هضم تمام و قراقرق و نعنع بود و رنگ گل  
 بسیار باشد علاج آن اولاً تنقیه امعاء بیدکر و بختنه های نرم و بعد از آن که تنقیه تمام کرده باشند و در میان شیرین  
 و قرص کبریا و سفوف متقابلاً و سفوف انار دانه هر کدام که باشد تناول کنند و بنگ و باز تنگ تخم بخیان گل زمینی  
 و منقوع عربی و نشاسته مساوی بریان کنند و بکوبند و پنج مثقال زان بگلایب بخورند و از موصولات و غرضی هزار  
 کنند و مرغ و کبک گرداشیده خورند و انار دانه کوفته و زرشک نیز شاید و اگر اسهال و موی بسبب افتاح عروق  
 امعاء و قاق بود علامت او آنست که اول غائط با خون بیرون آید و بعد از آن خون قیون یا ریاح و قراقر  
 نو زید باخ شود و اگر در امعاء غلاظ بود علامت او آنست که اول غائط با خون بیرون آید و بعد از آن بی خون  
 و با آن علامت بواسیر نباشد علاج آن اگر علامت غلبه خون باشد بحسب قوت مزاج و وقت مقتضی باشد  
 و قصد کنند و بنگ و باز تنگ و تخم بخیان گل زمینی و منقوع عربی سه مثقال بریان کرده بر و غن گل چرب کنند  
 و فرزند و غذا گاو دس مقشر باشد و مغز بادام خورند و قرص طباشیر سپید و قرص کبریا نیز مفید بود و  
 سفوف انار سه مثقال بر و غن گل چرب کرده بخورند و اگر این اسهال بسبب سحر بود و حج آن بکشد که  
 بواسطه اخلاط حار و حریفه که با معاریز و یا بسبب اسهال بسیار امعاء را شیده شود علامت آن تشنگی و چسبیدن  
 شکم و وجع امعاء بود علاج آن سفوف نشاسته بار و غن گل تناول کنند یا منقوع عربی و نشاسته بریان  
 کرده هر یک دو مثقال و طباشیر یک مثقال بریان کرده و با شیرین دانه کرده بسیارند و غذا گاو دس بریان  
 کرده با برنج بریان کرده و با شیرین ریاحی گوشت با مغز بادام خورند و این حقنه مسک استمال کنند

و اگر اسهال بواسیر نباشد علاج آن اگر علامت غلبه خون باشد بحسب قوت مزاج و وقت مقتضی باشد  
 و قصد کنند و بنگ و باز تنگ و تخم بخیان گل زمینی و منقوع عربی سه مثقال بریان کرده بر و غن گل چرب کنند  
 و فرزند و غذا گاو دس مقشر باشد و مغز بادام خورند و قرص طباشیر سپید و قرص کبریا نیز مفید بود و  
 سفوف انار سه مثقال بر و غن گل چرب کرده بخورند و اگر این اسهال بسبب سحر بود و حج آن بکشد که  
 بواسطه اخلاط حار و حریفه که با معاریز و یا بسبب اسهال بسیار امعاء را شیده شود علامت آن تشنگی و چسبیدن  
 شکم و وجع امعاء بود علاج آن سفوف نشاسته بار و غن گل تناول کنند یا منقوع عربی و نشاسته بریان  
 کرده هر یک دو مثقال و طباشیر یک مثقال بریان کرده و با شیرین دانه کرده بسیارند و غذا گاو دس بریان  
 کرده با برنج بریان کرده و با شیرین ریاحی گوشت با مغز بادام خورند و این حقنه مسک استمال کنند

صفحت آن برنج نداشتست جو نیم کوفته و ذره هر یک کفی بریان کنند و لسان محل و پوست خشکاش  
و گلنار و زرد که گل و گل خطمی و ورق مورد بچوشانند و صافی کنند و صمغ عربی و نشاسته بریان کرده  
و خون سیاه و شان و کمر با هر یک درمی بکوبند و زرده تخم مرغ بریان کرده در روغن گل با پیله بزل کنند  
و مجموع با هم آمیخته بکار دارند و ذره و سطر یا اسهال کبیدی باشد و آن با خون صرف بود و سبب  
آن اشتها دم بود یا فرق اتصال کبیدی با واسطه قطع دست و پای واقع شود یا صمدیه بود  
سبب آن احتراق دم باشد یا شبیه بدرمی بود و سبب آن احتراق صفرا باشد یا دلیل که منفجر شود  
یا قیحه یا غسالی بود و شبیه بغساله گوشت اما آنچه دسوی صرف بود اگر قهضم استلا و احتباس نفخی که سیلان این  
مستاد بوده باشد ظاهر بود و با آن علامت حج و مخص الم نباشد علاج او آنست که در ابتدا غذا  
نخورند و حبس مطلق نیز نکنند مادام که قوت باقی باشد و اگر ضعف با قراط بود حبس کنند و شیر و تخم توک  
بریان کرده و نگوبه بریان کرده با شراب مندل یا سیب کنند یا با رنگ بریان کرده در روغن گل چرب کنند  
و فرو برند یا قوص کا فور یا قوص کمر با و شراب سیب بخورند و آب انجیر را بنوعی کنند و غذا بچوب بریان کرده یا  
یا خشکاش بریان کرده بخورند یا انار دانه یا زیر براج یا غوره خورند و کبیر البصل و کلاب آب در هلا کنند اما  
آنچه صفراوی بود و صمدیه و دردی علامت او آنست که با براد فخط بود و از دفع آن سختی و رنجی حاصل  
و با آن پیچیدن شکم نباشد و چون معده خالی باشد بیشتر بود علاج او آنست که حبس کلی کنند و او را که  
مقوی باشد و در دفعی زیاده نباشد تناول کنند مثل شراب صندل حاض و زرشک و سیب و آرزاق و صفا  
صرف چیزی استعمال نکنند و معالجات سوء المزاج کبید بجا آرند تا خلط کلی دفع شود و اما آنچه قیحه غسالی بود  
و آلات بر الفجار و سیله کبید کند علاج آن گفته شده است و در سبب اسهال معده باشد و سبب آن سستی و تری  
باشد بواسطه سوء المزاج طبع که عارض و شود علامت آن قلت تشنگی بود و طعام و معده تغیری بنزد پر کش  
کنند و با آن قی و بر از بلغمی نباشد علاج آن تسخین معده باشد بچوارشات حاره و سفوف و قلیا تا جو شش مطلق  
تقاضی غذا انار دانه با کبک و تیر و وزیر و کشنیز و دارچینی خورند و اگر بسبب کثرت رطوبت باشد که معده  
جمع شده باشد علامت آن کثرت بزاق و غشیان بود علاج آن نفیقه معده کنند بقی و بعد از آن با شام بکوبند

فقد از آب در وقت بیهوشی  
آدمه بیکانند و سرده کلال  
زیت المده و از خدمت در دم  
بجفوت کلاله لسان زب  
ای صمدیه و صمغ عربی  
در کلاله غنی بچوب  
بکوبند و در روغن گل  
و آب سیب و آب انجیر  
و آب زرد و آب کبک



روغن بادام حریب کرده فرو برند و غذا گاو کرس با سرخ بریان کرده با مغز بادام خورند و طباشیر و ورق کدو و عینج  
و نشاسته تخم جامض بکوبند و بلعاب بنگو بپوشند و قرص سازند و یک شقال تناول کنند  
باب پانزدهم در امراض کلیه مثانه سود مزاج کلیه اگر بار باشد علامت آن حرقت موضع کرده و  
لشرت شهوت باده و تشنگی و سرعت بغض و ناریت قاروره باشد و علاج آن آب نازین یا نبات و زنجبین  
با شیر و تخم توزک با قرص طباشیر نرم تناول کنند و غذا انکشاب یا بنوماش یا سفناخ خورند و شراب خشخاش  
در سیاس غوره لعل کنند و صندل و گلشنه و سماق هر یک دودم کافور و انگی طباشیر تخم جامض کشیند  
کل سرخ گل ارمنی هر یک سدر دم تخم کاهو تخم توزک هر یک هفت دم بکوبند و آب کاهو یا توزک بپوشند  
و قرص سازند و شقالی آب زار یا شراب غوره یا شیر و تخم پنجه و صندل کلاب کلیه کلا کنند و اگر  
سود مزاج بار بود علامت آن قلت عطش و بیاض غلط قاروره و ضعف شهوت باده بود علاج آن  
کله قند و رازیانه گوارش کوفی تناول کنند و غذا انخود آب یا کبک تیتو و کبوتر پیچ و فلفل در اسپنج  
خورند و روغن مستحق و زنجبیل و خیری بر کلیه طلا کنند و نازیل و فندق و نسوق یا شکر خورند و از موصفات  
و قه که بارده است از نازیند و اورام کلیه اگر درم کرده از ماده صفر بود یا دم باشد علامت آن تب  
و تشنگی و التهاب و سعال و پیچ و ابی و وجع کلیه بود و علاج آن فصد یا سلق کنند و جلاب از غنای تخم کاهو  
و رو باه ترکیب و نبات تناول کنند و غذا اجویا شیر و خشخاش با العاب بنگو و بیدانه و موضع کلیه یا صندل  
و مغناث و شیاف یا شیاف کاسنی و آب رو باه ترکیب تفصید کنند یا آب کاسنی و آب کشیند و کاهو و روغن بنفشه  
و کدو و صوفی یا هم میامیند و طلا کنند چون ورم فنج یا بد علامت آن است و وجع و سکون تب زیادتی  
ثقل بود از نازان طعمی و کلیل الماک و تخم شبت و حلیه و بنفشه و زنگرک بچوشانند و چنان گرم بر کلیه بنهند  
و چون تب زائل شود و وجع ساکن گردد و ثقل باقی باشد سر گین کبوتر و غبار آسیا و قیق کرسنه با این  
نعم کنند و چون ورم منفرج گردد و دوده و ببول بیرون آید شیر و تخم کاهو یا شراب خشخاش یا شراب حناب و بنفشه  
بخورند و اگر خروج دوده متوادی شود و منفرجه تخم و کدو و هر یک دم خشخاش و نشاسته و صمغ عربی و تخم جناری  
هر یک دودم و ککنج نیمه دیکوبند و سدر دم از ان باده ورم خشخاش تناول کنند و اگر ورم از ماده الحفر

یا سودا بود علامت آن نقل موضع کلیه رتبه و التهاب بی شدت و وجع غشیه بلعونج باشد و فوق بدان  
کند که حقیقت درین محل مفید نیست بلکه زیاده کند بخلاف تونج علاج آن جلای ازین تخم کاسنی و  
رازیانه و نبات تناول کنند و غذا بنوش و مغز بادام باشد و بعد از پنج تلخیص کنند برین مطبوخ صفت  
آن سنا پنجم تخم کرفس کاسنی و رازیانه و فوق گل و بانگو و بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم پنج مهک چهار درم  
دو درم موز طافنی ده درم عناب ده عدد سیستان بست عدد انجیره عدد مغز خیار شنبه پانزده درم  
ترنجبین پنجین با سنا پنجم تخم پنج مهک چهار درم بانگو تخم کاسنی رازیانه هر یک سه درم بچوشانده و صا  
کرد پنج شقال همچون خیار شنبه در آن حل کرده بپاشانند و بعد از آن تفتنه شبت و با بونه هر یک چهار  
درم بزرگ و صلبه هر یک یک درم تخم عظمی جباری هر یک ده درم بکوبند و آب رازیانه بپاشند و ضماد  
سازند یا نقل و آب گرم حل کنند و یا مغز ساق گاو و پیله بطلانند و حج کاهیه اگر از درم یا سودا المزاج  
بود علامتش گفته شد و اگر از حصا و قروح بود علامتش گفته شود و اگر از ریح بود علامت آن وجع  
و ته و بود و با آن نقل و علامت حصا نباشد و در حالت خلومعه ساکن شود علاج آن مدرات  
مثل انیسون و زانخواه و زیره تناول کنند و روغن قسط و زینق در موضع کلیه بپاشند یا نزال کاهیه گاه باشد  
که کلیه لاغر شود و پیله او کم گردد بسبب کثرت جماع یا استفراغ بسیار علامت آن بیاض و کثرت تدریجی در  
پشت و سخاقتیدن و قلت شتوت باه علاج آن اغذیه سمنه مثل هر سیه و کله باشد و هر روز غلی شیر  
میش یا پانزده شقال ترنجبین بر سر آتش نرم نمند تا غلیظ شود و بخورند و پیله مرغ و بطور طعام کنند و مغز  
بادام فستق و فندق و نارجیل باشد تناول کنند و همچون لبوب بخورند و حقیقت مایه سمنه استعمال کنند و مغز بادام  
و فندق و فستق و نارجیل و پیله و پیله و حب فلفل حب الزلم هر یک سه درم ترنجبین از فلفل نارنجک  
هر یک درمی بکوبند و با فانیله بپاشند هر روز سه شقال تناول کنند ضعف کلیه سبب سودا المزاج  
یا نزال بود یا بسبب اتساع مجاری و خلل گوشت و بواسطه کثرت جماع یا استعمال مدرات قویه یا بر پیله  
که بدان رسد علاج آن سمنه سبب بود و تناول سمنه و شیرین شکر و گوشت از آن دارنده و موز یا پیله کرده  
نیز مفید بود و سبب کویل و به شیرین مناسب باشد و همچون مایه حقیقت مایه که مقوی باه باشد مفید بود و حقیقت





گرم تنفید کنند قروح کلیه و مثانه سبب آن تفرق اتصال یا خلط اکال یا انفجار بسیار بود علت  
 آن وجع و خروج دم و مده و متن بول باشد و از بول قشور بیرون آید و فرق میان قرح کلیه و قرح  
 مثانه بموضع وجع کنند و در قرح کلیه سلس البول باشد و در قرح مثانه عسر البول و قشور یکد از کلیه بکند  
 سرخ بود و از مثانه سفید باشد علاج آن هر بامداد یکتقال قرص کاکنج باده شقال شراب بنفشه  
 و خشتخاش تناول کنند و غذای بنوماش و نخود و مغز بادام خوردند و اگر مده بسیار بود و اما غسل بام و زرد  
 تناول کنند و اگر طبیعت محبتش باشد جلابی از رو باه ترکیب و بلبلاب هر یک پنجم درم بنفشه چهار درم  
 ترنجبین ده درم و مغز خیار شنبه پانزده درم بیاشامند و نشاسته چهار درم کثیر صمغ عربی بزرگ  
 هر یک دو درم کل از منی یک درم بکوبند و یک شقال تا دو درم از آن باده شقال شراب خشتخاش  
 بخورند و یا حب صنوبر بست عدد تخم خیار دو درم نشاسته یک شقال سنبل و کرفس هر یک سه درم  
 بکوبند و دو درم از آن تناول کنند و در قرح مثانه شیاف ابيض بسایند و در حلیل چکانند و از  
 الطعمه حریفه و از جماع احتراز کنند جرب کلیه و مثانه علامت آن حرقت بول و رسوب خالی  
 و مکه شدید و وجع موضع کلیه یا مثانه بود علاج آن جلابی از شراب بنفشه و خشتخاش تناول کنند  
 یا عتاب ده عدد بنفشه پنجم درم نبات ده درم بچشانند و با لعاب بنگو و بهدانه بیاشامند و غذا  
 بنوماش و مغز بادام یا حریره از شیر و سبوس و نبات و روغن بادام خوردند و جرب کلیه قوی و  
 فصد و اسهال طبیعت سفید باشد و در جرب مثانه بلعاب بهدانه و شیر زنان و روغن بادام حقیقه  
 مثانه کنند حرقت مثانه اگر سبب مده لایع یا قروح بود گفته شد و اگر سبب حدت بول بود علامت  
 آن حرارت مزاج و ناریت قاروره و تشنگی باشد علاج آن شراب بنفشه با شراب خشتخاش  
 یا شیر تخم توژک و شیر و تخم تناول کنند و غذا جواب بار و روغن بادام یا بنوماش بار و روغن بنفشه  
 و مغز بادام خوردند صفت سفوف مغز تخم که دو سه تخم هر یک سه درم تخم خطمی و خبای هر یک چهار  
 درم و بادام سفید درم کثیرا یک درم بکوبند و سه درم از آن با آب خیار که و یا شیر و تخم توژک  
 تناول کنند و شیر زنان و روغن بنفشه و لعاب خطمی و شیاف امیثا در حلیل چکانند و جرب

و در قرح کلیه و مثانه سبب آن تفرق اتصال یا خلط اکال یا انفجار بسیار بود علت آن وجع و خروج دم و مده و متن بول باشد و از بول قشور بیرون آید و فرق میان قرح کلیه و قرح مثانه بموضع وجع کنند و در قرح کلیه سلس البول باشد و در قرح مثانه عسر البول و قشور یکد از کلیه بکند سرخ بود و از مثانه سفید باشد علاج آن هر بامداد یکتقال قرص کاکنج باده شقال شراب بنفشه و خشتخاش تناول کنند و غذای بنوماش و نخود و مغز بادام خوردند و اگر مده بسیار بود و اما غسل بام و زرد تناول کنند و اگر طبیعت محبتش باشد جلابی از رو باه ترکیب و بلبلاب هر یک پنجم درم بنفشه چهار درم ترنجبین ده درم و مغز خیار شنبه پانزده درم بیاشامند و نشاسته چهار درم کثیر صمغ عربی بزرگ هر یک دو درم کل از منی یک درم بکوبند و یک شقال تا دو درم از آن باده شقال شراب خشتخاش بخورند و یا حب صنوبر بست عدد تخم خیار دو درم نشاسته یک شقال سنبل و کرفس هر یک سه درم بکوبند و دو درم از آن تناول کنند و در قرح مثانه شیاف ابيض بسایند و در حلیل چکانند و از الطعمه حریفه و از جماع احتراز کنند جرب کلیه و مثانه علامت آن حرقت بول و رسوب خالی و مکه شدید و وجع موضع کلیه یا مثانه بود علاج آن جلابی از شراب بنفشه و خشتخاش تناول کنند یا عتاب ده عدد بنفشه پنجم درم نبات ده درم بچشانند و با لعاب بنگو و بهدانه بیاشامند و غذا بنوماش و مغز بادام یا حریره از شیر و سبوس و نبات و روغن بادام خوردند و جرب کلیه قوی و فصد و اسهال طبیعت سفید باشد و در جرب مثانه بلعاب بهدانه و شیر زنان و روغن بادام حقیقه مثانه کنند حرقت مثانه اگر سبب مده لایع یا قروح بود گفته شد و اگر سبب حدت بول بود علامت آن حرارت مزاج و ناریت قاروره و تشنگی باشد علاج آن شراب بنفشه با شراب خشتخاش یا شیر تخم توژک و شیر و تخم تناول کنند و غذا جواب بار و روغن بادام یا بنوماش بار و روغن بنفشه و مغز بادام خوردند صفت سفوف مغز تخم که دو سه تخم هر یک سه درم تخم خطمی و خبای هر یک چهار درم و بادام سفید درم کثیرا یک درم بکوبند و سه درم از آن با آب خیار که و یا شیر و تخم توژک تناول کنند و شیر زنان و روغن بنفشه و لعاب خطمی و شیاف امیثا در حلیل چکانند و جرب

که در کلیه و مثانه تولد کند سبب خلطی ازج بود که حرارت غریبه رطوبت آن را نشفت کند و هر روز زمان متعجب گردد و اگر ماده بسیار بود و در رغایت لزوجت حصات متولد شود و الا رطل تولد کند و حصات کلیه اکثر سنین حادث شود و حصات مثانه نجف را علامت حصات و حج موضع کلیه و مثانه و قطن و تعدد و عسر بول و بیاض و رقت آن باشد علامت رطل قطن و تعدد و صفای بول و خروج رطل و سوزش بول رملی که از کلیه آید سرخ بود و آنچه از مثانه آید سفید یا زرد باشد علل آن هر روز جلایی از تخم کاسنی و رازیانه و پنجه همک نبات تناول کنند یا شیر و تخم نبات خورند یا رازیانه و انیسون بچوشانند و با ده درم شیر و سه تخم و ده درم نبات بخورند و غذا نخورند آب با شیر و خشکانه و کبک تیه بخورند و از اغذیه غلیظه قنطاریه نمانند و شبگاه غذا نخورند و استعمال ریاضت معتدل و احیائاتی کردن مفید بود از میوه های انگور و خربزه شیرین شاید خوردن و اگر بدین تدبیر اثر نداشت و بدین طبع تلخین کنند و صفت آن سنا و جوهشک و مشک و حلا و حاشا از هر یک پنجم تخم خلطی و فرس و خبازی و رازیانه از هر یک سه درم تخم کاسنی و پنجه و پنجه همک هر یک چهار درم عنب ده عدد و سیسای است عدد پنجه پانزده عدد و سیسای و حاشا از هر یک پنجم تخم خبازی و پنجه همک هر یک ده درم و قطن را بر روغن شبت و بابونه و خشک بالند و روغن زیت و روغن خشک جلیل بچکانند و بابونه و عنبیه شبت و خشک کلیل و لعلک مرزنجوش و خشکانه و کرفس و سیسای و حاشا و خلطی و پنجه شبت بچوشانند و در آن نشینند اگر علت تخم باشد اوویه که مفتت حصات باشد استعمال کنند اوویه مفتت پنجه کالنج ده درم و حلیا ناخند بیدستر زنجبیل و فلفل عقارب سوخته هر یک سه درم بکوبند و عسل بشیند و بعد از شش ماه دانگی یا دودانگ بخورند و اگر حرارت مزاج باشد این میوه سفید بود و صفت آن سه تخم و خشکاش هر یک ده درم تخم شلغم پنجم تخم کرفس و رازیانه و انیسون هر یک سه درم بکوبند و سه درم از آن با سکنجبین یا ده یا بزوری تناول کنند یا معجون حجر الیه و یک مثقال با شیر و سه تخم تناول کنند و موضع را روغن بابونه و خشک و روغن مقرب بالند و صفت روغن مقرب پنجه کبرنج کرفس و رازیانه و زراوند و حرج و سعد و سلیمه هر یک ده درم نیم کوفته کنند و با روغن کجد در ظرفی کرده بست روز در آفتاب بنهند یا با آتش نرم بچوشانند پس صافی کنند و ده عدد مقرب زنده بگیرند و در آن اندازند و بست روز دیگر بگذرانند پس در شیرین کنند و بکاهدارند و اگر حصات در یک موضع باشد و قطعاً فرو نیاید جلایی از تخم کرفس و انیسون و رازیانه و تخم کدو



سیر و آید علاج آن هر باشد و يك شقال گوايش كند با فضل كبر تناول كنند و اغذيه و قلايا كه در آن  
 تو ابل بشد خورند و كند و سعد و خولجان و زير كه كرماني و شاه بلوط و حب الاس شمشاد مسامی بگویند و شقالی آن  
 بر سر غذا كنند و حب الاس بلبله كابل و بلبله آمايه هر يك سه درم سعد بخورند و بلوط در سر كوفتند چها درم بگویند  
 و حب الاس بر سر شند و شقالی تناول كنند و اگر فرس شود و چون كلكلج مفيد باشد و از آب سرد اقترابايد كرد و  
 كه يك بول در فرس كند و خورند و خورند و حب الاس هر يك سه درم كند يك درم بگویند و حب الاس بر سر شند و شقالی تناول كنند  
 و از نو كه خصوصاً خريزه و خیار كه و حتر از كنند و خريزه خوس سوزانند و بسايند و دنگی تا دو دنگ بسايند  
 بخورند و كند و بلوط هر يك ده درم و سعد و خون سیا و شان و قوفه و خولجان و حب الاس هر يك بخورند و بلوط  
 و حب الاس بر سر شند و قرص سازند و سه درم از آن تناول كنند و اگر شندانه را بریان كنند و بگویند و عسل بر نيزند و حياناً  
 خورند مفيد بود و زيا بطيس بلغت يونانی و دلاب باشد و انجمن باشد كه در امانت باشد بود و چون آب  
 بياشامند باندك نانی بی تاخير دفع شود و سبب آن ضعف كليده با الساع مجاری او بود يا حرارت قوی باشد  
 كه جذب رطوبت از كبد كند و چون ضعف شود قوت اسكان حمل آتش نبود و لايزال جذب كند و دفع كند و  
 چون اين صفت من شود كبد ضعيف گردد و بيق انجامد علامت آن تشنگی و عدم تب بول رقيق و سفيد دم  
 بی حرقت بود و علاج آن قرص طباشير و قرص كافور بارب سيب و به و زرشك ريباس تناول كنند  
 و غذا از زرشك و غوره و انار دانه خورند و قطن را بصفند و كلاب آب كاسنی طلا كنند و سه بيضه در سكه  
 يك شب نسيانيد و بخورند نافع بود و گاه باشد كه زيا بطيس سيب برودت كليده حادث شود و علامت آن  
 عدم علامت حرارت بود اما تشنگی باشد و علاج آن تنقيه بدن باشد بقی و قهقه های نرم و تناول شود و يك  
 و معاجين حاده و تدهين قطن بر وزن گرم تقطير بول حالي باشد ميان عصر استرسال و سبب آن اگر  
 اختلاط بول باشد با خلاط حاده علامت آن صفت بول و حرقت آن و علامت غلبه اره و علاج آن  
 شيره تخم خياري يا شيره تخم توك يا نبات تناول كنند با لعاب بگو و بهدانه ده درم و خون بادام خيديم  
 يا شير تبی از نبات و عرق سيد مشك بياشامند و غذا بنوش و مغز بادام بلكه و يا فوج خورند و مغز  
 تخم كدو و تخم و خياري و خطمی هر يك سه درم و مغز بادام يك درم و صمغ عربي و آلو كوير هر يك دو درم

لكلكلج نام نمون بنديست  
 كدو قزايين مذکورست ۱۲  
 اسك كدو زيا بطيس بنديست  
 بنجيان برادر بول برون آيد  
 در زندگ زمان بادام آيد  
 بهين وزن كند بادام آيد  
 و سبب اسكان اين علت را  
 چند نام بگويست بنديست  
 ايكيد و سبب اسكان در دلاب  
 و دلاب و اسك كدو بنديست  
 و سبب اسكان اين علت را  
 چند نام بگويست بنديست  
 ايكيد و سبب اسكان در دلاب  
 و دلاب و اسك كدو بنديست









هر یک سه درم کلنگبین ده درم تناول کنند و غذای متوا بانه غریزه و فلفل و در فلفل و تخم بیل هر یک سه درم پنج نمک  
 پنجم درم تخم پیاز و لیمون هر یک چهار درم خود سفیده درم خود و قشر سفید درم بکوبند و لعسل بپزند و شقایق بخورند  
 یا حب ازل و حب فلفل و تخم شلغم هر یک سه درم بکوبند و لعسل بپزند و شقایق تناول کنند و اگر ضعف باه سبب آن باشد  
 که مدتی ترک کرده باشند و دوباره با همیه تناول کنند و اندکی مثل شیر و مشک و زرد تخم مرغ و ماهی تازه و قلا یا جوز و پیاز  
 و کبکف زنده و قیض بباروغن نارین بمانند فلفل و حلیت و چند سیر سر یک نیم درم مشک آنکی مغز نیمه اند و درم بپزند  
 نیم مثقال بکوبند و باروغن بادام تازه بست درم در لیمون بسایند تا نیک بپیم آسینجه شود و در قطرین خاصه بمانند و  
 نظر و ترسافه حیوانات هیچ نمینی باشد و اگر غوطه ضعیف بود این حقنه سه مال کنند صفت آن بزرگ حلبه و تخم نمک  
 شلغم پاره پاره کرده هر یک بست درم خود و کند نیلکوفته هر یک پانزده درم شربت و سلق و جرجیر هر یک کفی تخم پیاز  
 و لیمون هر یک سه درم پنجم ده عدد موزین طافی ده درم جوشانند و روغن جود و چند و شیر تازه هر یک سه درم بر سر آن کنند  
 و بکار دارند و ضعف باه سبب ضعف قلب نیز بود علامت آن خفقان لبین یعنی قلت حرارت بدن بود و علاج آن آنوقت  
 قلب باشد بشراب حاض و لیمو و صندل و سیب گلاب عرق کاذبان و مفرحات مستند و اگر سبب ضعف معده  
 باشد یا کتب قوت آن کنند چنانچه گفته شده است و اگر سبب قلت نفخ باشد علامت آن سلامت اعضا و کثرت  
 سنی و قلت نفخ بود و علاج آن تناول دویه با همیه فائمه مثل خود و شلغم و گز و پیاز و انگور و خیر و جرجیر و شبت بود  
 و گوشتهای بره و مرغ آبی و کبکف بپزند و اگر سبب جراثیم بود علامت آن خافت بدن و ضعف لول و قلت  
 سنی و بطور انزال باشد و علاج آن هر روز طلی شیر باده درم تخم بیل ده درم شکر یا شامند و غذا گوشت بز و بزغاله  
 یا کدو و اسفناخ خورند و روغن بنفشه و کدو و قیض و قطن بمانند و این ادویه سه مال کنند و صان گوشت بز و پیاز  
 بزغاله بست درم لیمون و جوس هر یک ده درم جوشانند و صفائی کنند و روغن گاو و سیر مرغ و لبط هر یک ده درم  
 بر سر آن کرده بکار دارند و سرعت انزال اگر سبب ضعف قوه ماسکه باشد بواسطه برودت و رطوبت علامت  
 آن کثرت و رقت سنی بود و بی ارادت بیرون آید و علاج آن شراب بالنگو و گکفند تناول کنند و غذا بخورند  
 یا گوشت کبکف بپزند و جوشک بخورند و برنج مزعفر بازیره و داجینی و اطریفیل کبیر و مجونات حاره تناول کنند و روغن  
 نرگس و زیتون و بابونه و رخصیه اعجاب و عانه بمانند و اگر سبب سنی باشد علامت آن حدش لذت سنی باشد و علاج آن

صله  
 و از ضعف باه و کتب قوت  
 کار بطبع است استعمال  
 این غل مغز نیمه اند و درم  
 و سبب و قوه و سبب و کتب قوت  
 در لیمون و جوس هر یک ده درم  
 که جبران ضعف شست و با شستن  
 که بدن را از رطوبت و کتب قوت  
 غذا و بدن سبب و کتب قوت  
 خفت که در شستن و کتب قوت  
 که در انزال و کتب قوت

خروج علاج آن شیرۀ تخم توزک سیخچین و شراب حاصل منسل آب خیار و کدو تناول کنند و از ادویه حاره  
 احتراز کنند در رومی و مدی اکثر منی با حلام و غیر آن بسیار دفع شود اگر سبب کثرت آن بود متکثر خروج  
 منی بسیار بود و بی وقوع ضعف علاج آن فصد با سلیق کنند و تقبیل اغذیه که مولد دم منی باشد و شراب غوره  
 و زرشک و ریاس تناول کنند و غذا عدس و سرکه خورند و آب کاه و کشنیزه و توزک عرق گل بید و زعفران  
 بنفشه و کدو یا هم یا میزنند و در قطن بالند و اگر سبب ضعف کلیه باشد علامت آن خفگی کلیه و سوء المزاج کلیه بود  
 علاج آن شراب به دانه شقال یا کلنار گل از منی هر یک سه درم تناول کنند و غذا غوره و میوه و سماق و زرشک  
 و زنده گل از منی و اما قیاط و اشیاء بکوبند و با گلاب قطن بپاشند و سبب به رنج و ناراحتی تناول کنند و  
 تخم کاه و سودا و پنجه کشت هر یک سه درم کلنار و ورق گل و سعد و شندانه و بنسینون هر یک درمی بکوبند  
 و سه درم از آن با آب سرد تناول کنند کثرت شهوت افراط شهوت جماع و قدرت بر کثرت جماعت قلت  
 ضعف از آن سبب کثرت منی و امتلاء بدن باشد و منی از آنجه است که اکثر دم و طالع منی باشد اما اگر خوا  
 که در آن تقبیل کنند و اولاً فصد باید کرد و هر روز شیرۀ تخم توزک سیخچین و شراب غوره تناول کنند و نفوذ فواکه  
 و آب غوره نیز مفید بود و غذا سبک و لیمو و عدس و خرمو کاه و تخم خیار و ناست و دوح و عمل مفید بود  
 و قطعه سر بر موضع کلیه بچاقویت نافع باشد و کافور و گلاب منسل بر کلیه بپاشند و تخم توزک تخم کاه  
 و شندانه و کشنیزه و تخم سداب بکوبند و با آب سداب بپاشند و قرص سازند و سه درم از آن آب ریاس  
 یا نارترش یا دفع تناول کنند و گاه باشد که بواسطه شیره که در ادویه بخاری منی حادث شود و یا که سبب  
 ماده حاده واقع شود و افراطی در شهوت از آن پدید آید علامت او آنست که هر چند جماع کنند شهوت زیاد  
 شود و بعد از جماع المی حساس کند علاج آن شراب غاب نیلو فر تناول کنند و غذا بنفشه و شیرۀ تخم  
 خورند یا غوره و تلپین طبیعت مطبوع بملید یا نفوذ فواکه یا شیر خشت و ترنجبین کنند اگر سبب کثرت نفوذ  
 باشد علامت آن شدت نفوذ و تقدم تناول منقحات بود و علاج آن تناول دویه باشد که کاسر نفست  
 مثل سداب و پنجه کشت و بنسینون غذا زیر باج خورند و از بقول فواکه احتراز نمایند و غذا که باشد که جماع  
 غایب کنند و آن سبب ترخا و عصبانیت و تحلیل روح بود و بیشتر کسانی را حادث شود که شفق عظیم جماع دارند و کد

در شفا و منی  
 و از آن سبب کثرت  
 و دفع خاص و فصد  
 گدایان و شفق  
 کدو و امثال

مفاد ازان باشد علاج او آنست که پیش از جماع خود را بخص کشته تا غایت کند جماع مشغول شوند و گونا  
 گل ارنی و اتفاقا داند و هر یک سه درم صندل سفید دو درم صمغ عربی و کندر هر یک درم بکوبند و آب سیب  
 بسرخند و قهوه را زنده کنند و شال ازان با شراب سیب یا بنه ناول کنند و گونا و را یک اقا قیا و گل ارنی بکوبند  
 باب مورد بشنند و شیات زنده و در از نفع عبارت ازان باشد که بواسطه اشتقاق غشای صفاق یا سیل  
 مجوین که از ملای نشین است همی نفوذ کند و کمیس نشین فرو آید تا در عارضه تبخیر شود و این هم نافذ اگر همانتر  
 با غدا از قلیه الاسکا گویند و آن تمهید حاصل شود و باز گشتن آن جهت باشد بان قرقه و در شراب قرقه بنام  
 علاج او آنست که پیش از دست بران نهند تا باز گردید و آب گرم نشینند و مسکه و انزروت کنند و  
 و جوز سر و روغن گز و اقا قیا و گونا و مرو صبر و اهل حوض و اسرین صمغ اکو و کزنجار و غری اسکا که چوب بلوط  
 و پوست انار و روغن گل و مار و خبث قمل مجموع یا بعضی بکوبند و آب مورد بشنند و بر موضع نهاد و بکشند و بنشیند  
 و سه روز تا بهشت روز نکشاید و اگر اشک کونی و جارش کند و تناول کنند و غذا اقلایا متولد و مسخه غریز  
 و از موضعات و بنیات و بقولات و جماع و دیدن حرکت عنیفه و استلا و قناب نمایند اگر طوب  
 مالی نازل شده باشد آنرا آرد و قرقه و گویند علامت او آنست که نشین مس و براق و قلیل بود و بزرگ  
 شود و بول اندک اندک آید و این نوع قطعاً مر جعت نکند و عکاش آنست اگر آب بسیار بود و بشکافند  
 تا آب بیرون آید و بعد ازان موضع شق را داغ کنند اگر کم باشد خاکستر چوب بلوط و خاکستر شاخ کزب و سب  
 و جوز سر و مار و پوست انار و خبث بلوط و آرد جو و قلا و قفل و حب الفار و زیره و سرگین کا و مجموع یا بعضی  
 با روغن زیت نهاد سازند حب الفار و قفل و بوره ارنی هر یک سه درم و سرگین که بر ترده درم کون یکدرم  
 اشق دو درم زفت یکدرم و خبث سه درم با عوم و روغن زیت مرجم سازند و بالند و جنبید و ستر و مرو  
 بورد و گل ارنی با روغن زیت بالند و گوارش کونی و کندر تناول کنند و جلای ارنج همک و رازیان  
 و انیسون و گلفند یا شاشند و رازیانه و شاه بلوط هر یک سه درم و سعد و سنبل هر یک درم و تخم گز و  
 شلغم هر یک دو درم کوفته و خیمه با و چندان قند یا میزند و مسکه شقال تناول کنند اگر کسب ریح باشد  
 علامت آن قراق بود و چون دست بران نهند و دوده باز گرد و علاج آن هر روز جلای از تخم کرفس از آن

علامت صمغ ارنی و قناب  
 زنده شدن کسب نشین  
 و بعضی از آنرا آرد و قرقه  
 و جوز سر و مار و پوست انار  
 و خبث بلوط و آرد جو  
 و قلا و قفل و حب الفار  
 و زیره و سرگین کا  
 و مجموع یا بعضی  
 با روغن زیت نهاد سازند



بیا میزند و بر مویخ نمند و لمبین طبیعت کنند این مویخ صفت آن شکلی بر سیاوشان بر یک خنجر درم  
 تخم خنجر تخم کاسنی بر یک سه درم نبشته نیلوفر ورق گل هر یک چهار درم عناب ده عدد سپستان بست عدد  
 انجیر پانزده عدد خیار شنبه و ترنجبین هر یک پانزده درم و اگر متعرج شود و جلابی از عناب و انجیر بر یک عدد  
 سپستان بست عدد خیار شنبه ده درم روغن بادام خنجر درم بیا شاشند و بشیاف ایض و شیر زنان و فمبون  
 رحم راحنه کنند قروح رحم علامت آن وجع شدید و ضربان و خروج دم بود و باشد که با آن تب تشنگی  
 باشد علاج آن فصد بایست کنند و شراب نبشته و عناب تناول کنند و غذا بنوماش یا مغز بادام سفید یا  
 خورند و پوست انار و چوب سر و شب یامانی و ورق گل بکوبند و آب کوبیده برشته و استعمال کنند و اگر کنه از رحم بر  
 آمده سیاه و متشن بود و جلابی از تخم کاسنی و عناب بر سیاوشان و نبات تناول کنند و غذا بنوماش و نخود یا مغز بادام  
 خورند و شیر و جوی بل درم و روغن سوسن و حل هر یک ده درم هم با سلیقون نیدم با هم سایند و درم از آن  
 جفته کنند و با ما با غسل آرد و حلیه و عدس و کرسنه استعمال کنند و اگر آنچه که بیرون آید سفید و بی منتن بود و شراب  
 نبشته و ترنجبین تناول کنند و ورق گل سرخ و نبشته هر یک ده درم بچاشند و نیم درم هم با سلیقون در آن  
 حل کرده رحم راحنه کنند و اگر آنچه سفید شود و شبیه بغساله کرم بود شراب سیب و بر یا کلاب تناول کنند و غذا  
 ساق با انار دانه خورند و آرد برنج و عدس پوست انار و گلندار و کنارنج و جفت با موط و دانه مورد و با هم بسایند و  
 بار و عن گل استعمال کنند و اگر دانه از رحم بماند و ریزد شراب نبشته و شراب خنجر یا شیره سه تخم تناول کنند و اگر  
 بعد از مستقیم ریزد و سفوف انار دانه با شراب به تناول کنند و اگر وجع رحم بغایت باشد و درم از شراب کاسنی  
 بسایند و بار و عن گل بفرزجه استعمال کنند و یا فمبون و زعفران شیر و ختران بکار دارند و شقاق رحم بسبب  
 مفروط باشد که در حالت ولادت حادث شود یا کبشیت وجع طلق باشد علامت او آنست که در حالت مجابت  
 حشفه بخون ملوث شود و علاج آن شراب نبشته و خنجر یا شاش تناول کنند و غذا بنوماش و شیر و مغز بادام خورند و  
 پیله بط و مغز ساق گا و هر یک خنجر درم و روغن نبشته ده درم زفت و موم هر یک سه درم هم بسایند و استعمال کنند  
 یا زفت و عسلک لطیف در روغن سوسن بکشد و زنده بردارد و بجا سیر رحم از خلط سوداوی حادث شود و آنرا  
 بحس لیس یا بصرد یا بنید و از آن طوبخی شبیه بدر دی درم آید علاج آن تفقیه بدن باشد از سودا

طایفه بادیه و است که از  
 دهن و نخی است و از  
 آنست که بیست و سه  
 عدد بیا شاشند و بشیاف  
 ایض و شیر زنان و فمبون  
 رحم راحنه کنند قروح رحم  
 علامت آن وجع شدید و ضربان  
 و خروج دم بود و باشد که با آن  
 تب تشنگی باشد علاج آن فصد  
 بایست کنند و شراب نبشته و  
 عناب تناول کنند و غذا بنوماش  
 یا مغز بادام سفید یا خورند  
 و پوست انار و چوب سر و شب  
 یامانی و ورق گل بکوبند و آب  
 کوبیده برشته و استعمال کنند  
 و اگر کنه از رحم بر آمده سیاه  
 و متشن بود و جلابی از تخم  
 کاسنی و عناب بر سیاوشان و  
 نبات تناول کنند و غذا بنوماش  
 و نخود یا مغز بادام خورند  
 و شیر و جوی بل درم و روغن  
 سوسن و حل هر یک ده درم هم  
 با سلیقون نیدم با هم سایند  
 و درم از آن جفته کنند و با  
 ما با غسل آرد و حلیه و عدس  
 و کرسنه استعمال کنند و اگر  
 آنچه که بیرون آید سفید و بی  
 منتن بود و شراب نبشته و  
 ترنجبین تناول کنند و ورق  
 گل سرخ و نبشته هر یک ده درم  
 بچاشند و نیم درم هم با سلیقون  
 در آن حل کرده رحم راحنه  
 کنند و اگر آنچه سفید شود و  
 شبیه بغساله کرم بود شراب  
 سیب و بر یا کلاب تناول کنند  
 و غذا ساق با انار دانه خورند  
 و آرد برنج و عدس پوست انار  
 و گلندار و کنارنج و جفت با  
 موط و دانه مورد و با هم  
 بسایند و بار و عن گل  
 استعمال کنند و اگر دانه از  
 رحم بماند و ریزد شراب  
 نبشته و شراب خنجر یا شیره  
 سه تخم تناول کنند و اگر  
 بعد از مستقیم ریزد و  
 سفوف انار دانه با شراب  
 به تناول کنند و اگر وجع  
 رحم بغایت باشد و درم از  
 شراب کاسنی بسایند و بار  
 و عن گل بفرزجه استعمال  
 کنند و یا فمبون و زعفران  
 بکار دارند و شقاق رحم  
 بسبب مفروط باشد که در  
 حالت ولادت حادث شود یا  
 کبشیت وجع طلق باشد  
 علامت او آنست که در  
 حالت مجابت حشفه بخون  
 ملوث شود و علاج آن  
 شراب نبشته و خنجر یا  
 شاش تناول کنند و غذا  
 بنوماش و شیر و مغز  
 بادام خورند و پیله  
 بط و مغز ساق گا و  
 هر یک خنجر درم و روغن  
 نبشته ده درم زفت و  
 موم هر یک سه درم هم  
 بسایند و استعمال کنند  
 یا زفت و عسلک لطیف  
 در روغن سوسن بکشد  
 و زنده بردارد و بجا  
 سیر رحم از خلط سوداوی  
 حادث شود و آنرا بحس  
 لیس یا بصرد یا بنید  
 و از آن طوبخی شبیه  
 بدر دی درم آید  
 علاج آن تفقیه بدن  
 باشد از سودا

و تدبیر بر وزن نرس موسون و از عروق و مردار سنگ قلیما فضه و روغن بزرگ موم هم سازند و استعمال کنند  
و اگر نه نشود قطع باید که در حکم رحم عبارت از آنست که زن از جماع نشیر شود و هر چند که مجامعت کند شوق زیاده  
و سبب آن غلیظه عاده بورتی باشد که بدان موضع ریزد و موجب این حالت شود و علاج آن آب انارین  
یا تمسندی یا نبات تناول کنند و غذا غوره یا سماق یا انار خورند و دفعه کا و نیز مناسب بود و تنقیه بدن  
ببطیوخ لیلیه نر یا بطیوخ فواکه کنند و تخم خجکشت و تخم کا هو و خفخاش و کشنیزه سه درم بکوبند و سه درم  
از آن آب انار ترش یا آب سیب و بر ترش تناول کنند نفخ رحم بسبب المزاج بارد باشد که رحم را حار  
شود و غذا ای که به و رسد ختم تواند کرد و موجب نفخ شود علامت آن درم عانه و صلابت و وجع و تکرر بود  
علاج آن جلابی از تخم کرفس و رازیانه و انیسون و گلقد تناول کنند یا گوارش کونی شقالی یا سبزه یا قنطاری  
آب سبانه یا نخود بخورند و زیره و پوره و قتل هر یک سه درم انجمیده عدد بکوبند یا شیر بر بر عانه طلا کنند و روغن  
و بابونه یا اندوشیت و برنجاسف و فسنجین و کلیل الملک و مرزنجوش و شمش و سداب بچشانند و در آن  
نشینند احتیاج است اگر بسبب م رحم باشد علاجش گفته شد و اگر بسبب قاعدت م باشد علامت آن  
سختی بدن و صفت لون و قهقهه استفراغ بسیار و تعب با فرط بود و علاج آن تقویت قلب معده کنند  
بر بهبات و صفرحات و اغذیه کثیره غذا خورند و ترک ریاضت کنند و اگر بسبب غلظت دم باشد غلیظ غلیظ  
یا بروتی که مجاری عروق را تنگ گرداند علامت آن بیاض لون و بطیوخ و بنفش و غلظت قاروره و قتل دم باشد  
علاج آن جلابی از تخم کرفس و رازیانه و انیسون و گلقد تناول کنند یا بر سیاه و شان و شکطه شمع هر یک  
سه درم و نبات ده درم برنجاسف و تخم کرفس و کرنب و رازیانه و کلیل الملک و شبت و اسهل سداب بچشانند  
و در آن نشینند و بسبب سبب و قنطاری قاقله و قسطه و جوز بواد و ارچینی و قنقل اذخر بلغور سازند و آب بچشانند  
چنانچه آب نیست شود پس در کیسه کنند و گرم بر ناز و عانه نهند یا بکوبند و با مسکه طلا کنند و شکطه شمع قسط  
وزراوند و اسارون و حما و حار و حبه هر یک سه درم تخم کرفس و رازیانه و انیسون هر یک دو درم بکوبند و شکطه  
قسطه و زراوند اسارون و حبه در روغن زنبقی و غیره بکند ازند و ادویه را بدان سیاه نیند و بصوق باره برارند  
و اگر احتیاج است طشت بواسطه فزهی بود که مجاری را تنگ گرداند قصد صافن کنند و استعمال از ریاضت و تخمین









بب بکی عایط بود در رحم علامت آن تنها خانه و زنیان و قراوت نفوس معده و سوره مضمر و تانازی از طبع نفاذ بود علاج آن  
جلابی از رازیانه و نسیم و تخم کرفس و کلنگین تناول کنند یا با راه اول و غذا نخور آب با شیر و سکه لانه و کباب تنه و غیر  
وزنیاد و در پنج خلعت و چند بید تر و زانو و طباشیر هر یک در می و زنجبیل و دم و مشک الکی بگویند و ببالند منبر  
و مثقالی تناول کنند و طعن خانه قبل بروغن خیری و زریق و ناردین چرب کنند و شکر و زاجیل خورند و اگر مسقط  
بسبب لغری بود چنانچه از غذای او چیزی نراند نماند که غذای جنین شود و علاج آن تناول غلیظه نموده و شل و روغن صندل  
روغن گاو و شکر و دهن بر روغن بنفشه و بادام کنند و بعد از آن غلیظه استحمام بدهند و اگر سبب اجتنابش بود که  
آن غذای جنین میشود و چون مختلش از غذای او نشود و مسقط شود و علاج آن استعمال رات باشد و عسسر لادت  
بب بکی بی زن بود و معرق رحم ضعیف مسلک صنعت فوت و دفعه بود علاج آن جلابی از مشکطرا شمع و سیاهشان  
و نبات کنند و شکم دشت بر روغن بنفشه و پیله و روغن و مغز ساق گاو چرب کنند و با بونه و شکر و نمز و نمز و نمز و نمز  
و نام و روغن کرنبه سلق و بزرگ بچوشانند و در آن نشینند و چند بید تر کنند و شونیز عسله آرد و چون غلیظه آرد  
بنی و دهن بگیرند تا قوت مدد بدو جنین بیرون آید و سوم آب و سر و خرد و کنند و اگر مری سیوز نماند و دو کوزه فیله بود  
و اگر سبب بی بی باشد رحم و نوات و سیکاه و دشت بر روغن بنفشه و پیله و روغن و مغز ساق گاو چرب کنند و اگر سبب بی بی و دهن و دهن  
بود که مویک لفت نم آید و در بجام گرم برند و در آب سبک نشانند و اگر سبب لادت به او بود بر روغن بنفشه و جنین و کلاب  
شکم و دشت را با آب انارین با تر جنین بیاشانند و اگر مقناطیس و روست چرب گیرند یا سید بران روست  
نبدند تا سانی بر آید و گویند که اگر چهار مثقال خیار شیر بچوشانند و بیاشانند فیله بود و چنانچه سید و جنین است  
اگر بچه و شکم میرد یا شیمه باند سخی کنند که بیرون آید تا موجب بلاک نماند و نگردد و علامت موت جنین است که حرکت  
محسوس نشود و اطراف حامله و رشود و نفوس متواتر بود علاج او آنست که جلابی از مشکطرا شمع و سیاهشان و نمز و نمز  
سه و دم تر و مسودینه هر یک در دم نبات و مثقال تناول کنند و با و شیر و چند بید تر و زهره گاو و متساوی  
کوخته بکدرم از آن آب گرم بیاشانند و عسله آرد و بکنند و شونیز معنی بچ گفته غدی بنی و دهن بگیرند و بزل نماند  
و ترس و حرف بگویند و زهره گاو و بیشترند و استعمال کنند و تخم حنظل و مسقط و سداب خشکانه هر یک سه و دم بگویند  
و باز سه و گاو و سیاه نیزند و زنیان و خانه طلا کنند یا مرغ و خیار شنبه و کبکینج ششاد و یک بکینج و سیاه و زهره گاو و زهره

بب بکی عایط بود در رحم علامت آن تنها خانه و زنیان و قراوت نفوس معده و سوره مضمر و تانازی از طبع نفاذ بود علاج آن  
جلابی از رازیانه و نسیم و تخم کرفس و کلنگین تناول کنند یا با راه اول و غذا نخور آب با شیر و سکه لانه و کباب تنه و غیر  
وزنیاد و در پنج خلعت و چند بید تر و زانو و طباشیر هر یک در می و زنجبیل و دم و مشک الکی بگویند و ببالند منبر  
و مثقالی تناول کنند و طعن خانه قبل بروغن خیری و زریق و ناردین چرب کنند و شکر و زاجیل خورند و اگر مسقط  
بسبب لغری بود چنانچه از غذای او چیزی نراند نماند که غذای جنین شود و علاج آن تناول غلیظه نموده و شل و روغن صندل  
روغن گاو و شکر و دهن بر روغن بنفشه و بادام کنند و بعد از آن غلیظه استحمام بدهند و اگر سبب اجتنابش بود که  
آن غذای جنین میشود و چون مختلش از غذای او نشود و مسقط شود و علاج آن استعمال رات باشد و عسسر لادت  
بب بکی بی زن بود و معرق رحم ضعیف مسلک صنعت فوت و دفعه بود علاج آن جلابی از مشکطرا شمع و سیاهشان  
و نبات کنند و شکم دشت بر روغن بنفشه و پیله و روغن و مغز ساق گاو چرب کنند و با بونه و شکر و نمز و نمز و نمز و نمز  
و نام و روغن کرنبه سلق و بزرگ بچوشانند و در آن نشینند و چند بید تر کنند و شونیز عسله آرد و چون غلیظه آرد  
بنی و دهن بگیرند تا قوت مدد بدو جنین بیرون آید و سوم آب و سر و خرد و کنند و اگر مری سیوز نماند و دو کوزه فیله بود  
و اگر سبب بی بی باشد رحم و نوات و سیکاه و دشت بر روغن بنفشه و پیله و روغن و مغز ساق گاو چرب کنند و اگر سبب بی بی و دهن و دهن  
بود که مویک لفت نم آید و در بجام گرم برند و در آب سبک نشانند و اگر سبب لادت به او بود بر روغن بنفشه و جنین و کلاب  
شکم و دشت را با آب انارین با تر جنین بیاشانند و اگر مقناطیس و روست چرب گیرند یا سید بران روست  
نبدند تا سانی بر آید و گویند که اگر چهار مثقال خیار شیر بچوشانند و بیاشانند فیله بود و چنانچه سید و جنین است  
اگر بچه و شکم میرد یا شیمه باند سخی کنند که بیرون آید تا موجب بلاک نماند و نگردد و علامت موت جنین است که حرکت  
محسوس نشود و اطراف حامله و رشود و نفوس متواتر بود علاج او آنست که جلابی از مشکطرا شمع و سیاهشان و نمز و نمز  
سه و دم تر و مسودینه هر یک در دم نبات و مثقال تناول کنند و با و شیر و چند بید تر و زهره گاو و متساوی  
کوخته بکدرم از آن آب گرم بیاشانند و عسله آرد و بکنند و شونیز معنی بچ گفته غدی بنی و دهن بگیرند و بزل نماند  
و ترس و حرف بگویند و زهره گاو و بیشترند و استعمال کنند و تخم حنظل و مسقط و سداب خشکانه هر یک سه و دم بگویند  
و باز سه و گاو و سیاه نیزند و زنیان و خانه طلا کنند یا مرغ و خیار شنبه و کبکینج ششاد و یک بکینج و سیاه و زهره گاو و زهره





[illegible]

۵۱  
 انشاء الله تعالی  
 من باب فیروز در تبریز  
 فیروز در تبریز  
 فیروز در تبریز  
 فیروز در تبریز  
 فیروز در تبریز









و پوست خشکش با گلاب یا سرکه طلا کنند و همین کنند با این طبع و صفت آن سنا هفت درم ورق گل بنجیدرم و باه خشک  
 بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم جناری طبعی هر یک سه درم سوربنجان و دو درم بلبله زرد و سیاه هفت درم مغز خیار شنبه  
 پانزده درم ترنجبین ده درم اگر وجع بغایت بود و مخدرات مثل بیخ فلفل و خشکاش سیاه و فوین زعفران و ورق کاه طلا  
 کنند و آب برف بر آن ریزند و اگر ماده صفراوی بود علامت آن حرارت ملین صفت لون شدت و جوشگی و اشتها  
 و سرعت بغض و صفت قاروره بود و علاج آن از سنگین در آب گرم یا تخم خرپره و آب تربتی کنند و جدا از تخم کاه  
 و بنفشه و عناب و بواه ترکیب نبات تناول کنند آب زارین یا تمر بنندی یا نبات ترنجبین و بلبله و بلبله و کاه  
 یا قورص بنفشه یا از این طبع کنند و صفت آن سنا هفت درم بنفشه شادرو تخم کاسنی هر یک بنجیدرم عناب عدد و پستان لویلی  
 هر یک است عدد و تمر بنندی و ترنجبین هر یک ده درم خیاه شنبه یا زنده درم و استعمال سخاوت باره کنند مثل اردو سفید  
 تخم مرغ و خرمن گل و خطمی مدور و بنفشه نیلوفر و پوست خشکاش و اگر راد و وجع شد و اندک رنگه با سرکه و آب که و خیاه شنبه و فوین  
 طلا کنند آستخوان بوسیده و سوخته با سوربنجان عدد و تخم خشکاش و ورق خشکاش تخم بیخ کاه و بنفشه و باید که راد و وجع  
 اشتها کنند و احتیاج عظیم بنفشه و استعمال کنند و در آن مبالغه نمایند چون وجع ساکن شود حرارت ملین با نبات  
 آرد و جدا طلا و خطمی بنفشه و اکلیل الملک منحل نماد سازند و اگر ماده بلغمی بود علامت آن میاض لون غلط و میاض  
 قاروره و قلت وجع بود و پستان سنگین یا باه علاج آن هر روز جلابی از از رائه و خنک لیسون گنگبین تناول  
 کنند و غذا نخورد آب با شیوه فسله و فلفل و ترنجبیل و زعفران غوره و بعد از نسیج تمام تلیمین طبیعت سبب سوربنجان یا آب  
 شیطریه یا از این طب کنند صبر سقوی سوربنجان و ترید بر خرمن با دام چرب کرده هر یک می بوزیدان یا بنی هر یک  
 بنجیدرم تخم مظل و دوانگ نمک سندی دانگی و نیم مقل و سطله هر یک دانگی بگویند و آب کرفس برشند و حسب سازند  
 صفت حش طریح بلبله زرد و حرید هر یک می و ایا ره فیه اشتغال شحم مظل و لیسون یا نخاوه تخم کرفس و سکنج و  
 مثل هر یک دانگی شیخ فردل و ترنجبیل و ج هر یک بنجیدرم مقل و آب گرم حل کنند و ادویه بگویند و بدان شنبه  
 و حسب سازند و این دوشربت بود و باید که در ابتدا جهای قوی ندهند که ماده قوی وضع شود و لطیف باقی ماند که بتدریج  
 تصرف کنند و از آنکه آب سرد و جماع و متلا شیب احمر از کنند و زراوند و حب الغار و خطیایا نام هر یک درم شربت  
 و صبر و زیره هر یک بنجیدرم بگویند و ضماد سازند آخر رنگ از رشک تخم شادرو سنا هفت درم فلفل و فلفل و فلفل و فلفل

زنجبیل زعفران هر یک نیم درم بر وزن سوسن بشینند لطول صفت برنجاسفد زنجوش حاشا معقوفه خند قوتی  
 بچوشانند در آن نشینند و شتر و بطیون تریاق کشید و تنه این بر وزنهای گرم کنند اگر داده سودای بود <sup>سست</sup>  
 آن صلاکت و کموت و تشفت جلد و قلت وجع و صلاکت و بطیون بود علاج آن هر روز جلای از بانگوار زیاده  
 و پنج مکای کا و زبان و بنات تناول کنند و غذا بخواب با شیر خسکه را نه خورند و بعد از نفع بخت <sup>بشیر</sup> بخت بخت  
 پلایین <sup>بشیر</sup> تنه کنند صفت آن بلیا سیاه و زرد و صبر قوطی را زیاده هر یک درم فلفل فلفل زنجبیل خردل هر یک  
 نیم درم شیخ مک هندوی مثل هر یک دانگی بکوبند و آب کرفس برشند و این دوشربت باشد یا لیمین باقی بطیون  
 کنند صفت آن سنا شاهره هر یک هفتم درم بلیله و سیاه و کالی هر یک نیم درم قنطاریون بار یک پنج مک  
 بانگوار کا و زبان هر یک سه درم سوزن طایفی ده درم بلیله امکه سوط خود س هر یک چهار درم غالیقون نیم درم سوزن  
 مشقالی بچوشانند و چون وقت فراگرفتند باشد فتمیون سه درم در خرقة کتان بسته در آن اندازند تا دوسه روز  
 بزند پس فرو گیرند و صافی کنند و تخمین و خیار شنبه سر کیده درم ایا نه فقیر بکیر درم در آن حل کرده بیا سهند  
 و عاقر قتر چا پنج درم ورق انار ده درم قسط و صبر و زرد و زردی هر یک درم حوت چهار درم بکوبند بعد از غن  
 یسمین طلا کنند و غنهای گرم شحمها و مغزیای مالند و بلیله زرد و سیاه و کالی هر یک نیم درم سوزن طایفی ده درم فلفل  
 در فلفل و پنج کبر هر یک دو درم بکوبند و ادویه با لعسل بشینند و مشقالی بخورند اگر داده این صفت هر یک باشد علامت  
 آن باشد که از اشیا بارده فقط و حاره فقط متاوی شود و بعضی علامت مایه حاره و بعضی علامت بارده باشد  
 علاج آن بحسب مایه مرکب باشد با تعقد و فاصصل اگر مصلصل بسته شود چنانچه حرکت نتواند کرد و علاج آن هر روز  
 جلای از پنج مکای کا و زبان و بنات تناول کنند و غذا بخواب با شیر خسکه را نه خورند و بعد از نفع  
 معطبو حوا و جبهای مذکوره تنه کنند و موضع را بر وزن کتید و یا سمن پیله و طاب طاب بزرگ و خطمی بپزند  
 یا کتید را آب مرزنجوش حق کنند و طلا سازند با طاب و بزرگ و کتید بکوبند و بر وزن سوسن یا فلفل بشینند و حوا  
 سازند از لبنیات فواکه و حموضات و متلا رشب جماع و آب سرد تناول نماید بارده و ستمال آن حراز نماید  
 وقتی بداند که بچوشانند جواشات حاره تناول کنند و گویند اگر گفتاری یا دویای زنده بگیرند و در غن ریت بچوشانند  
 و در آن نشینند و بعد از تمام لطولات و ضماوات از شربت و زایانه و کلیل الملک حاشا و فلفل و ورق غار و





و سر مینی و روی و گردن باریک و گوش کوچک گردد و در بول و چشمتی شده اسید بر نتوان شست اما در ابتدا علاج  
 پذیر باشد علاج او آنست که در ساکن بارده و نه شال و کنارانی مسکن سازند و بروق بید و که نفوخته خنکند و  
 خدیش بکشند و گلاب کافور میش خود نمند و در تبرید و ترطیب که شند و هر روز شربت از شراب نجب خشنواش و صندل  
 باشیره تخم توک بآب پیار و که و با نبات خورد و غذا جواب و اسهال رخ و که و فروغ کوچک ماهیان خرد و در وسط  
 و نیز غار لغایت مفید بود و در بن برغن بنفشه و که و کنند و از بقول کاسنی و کاهو و توک خیار و از نوک انار کنند  
 و شفتالو و سیب مرو و دوا جاصل زرد آلو و خرپزه و انگور خورد و بهین و جگر صندل گلاب آب بتان فرو طلا  
 کنند و از بام و حواض نفسانی و اشعیاء و حاره و محفظات احتران نمایند و می کنند که بهر جلد که بش نجرای و بجام صندل  
 رفتن و با بنفشه و نیلوفر و برگ بید و که و بدشستن مفید بود و جیانا مسفرج بار و تناول کنند و اگر تریب بوط  
 سرفه و طحالت شده باشد شراب خشنواش و بنفشه با عاب بگردد و دهانه و عرق گل بید خورد و تمام و دهن کمر کنند  
 و اگر برب اسهال حادث شود و طبیعت بقرص طباشیر و رب بکنند و این قرص نیز مفید بود و صفت آن که  
 شاه بلوط هر یک چهار دم و روغن گل تخم حاضط طباشیر صغ عربی هر یک می که با دانه مورد هر یک سه دم و تخم کدو  
 و خیار و تخم توک بریان کرده هر یک نیم درم کافور یک درم نشاسته دو درم مجموع بکوبند و با سبب بپزند و شقای  
 تناول کنند تا بیکه مذوق را از هوای گرم و هوا بغایت سرد محافظت کنند و تقویت قلب بکوبد و بعد کنند و حیرت  
 و دعت و لهو و بطل گر و مانند و از بامی خوش و نعمات لذیذ و حکایات ملج و شال آن استماع کنند و از حزن  
 و غضب جو و عطش نگهدارند و قرص کافور تناول کنند صفت آن طباشیر و روغن گل صندل سفید رب السوس  
 هر یک سه دم تخم خیارین و که و و بهدانه مجموع مقشر هر یک نیم درم صغ عربی نشاسته کثیر هر یک دو درم تخم توک  
 یک درم کافور نیم درم بکوبند و با طعاب بکوبند و سبب بپزند و قرص سازند و کیشقال بخورند و چون طلا فاق بول ظاهر شود  
 کافور با شیر زنان و شیر خربند و بهفعات اندک اندک بخورند و از گوشه رخ و کبک دراج و سبب بامرو و  
 کاسنی و عنعنای و قرع و نبق نمند و عرق این بگیرند و هر روز سبت دم از آن تناول کنند و غنیمت مفید بود و شنج  
 یجوسی باشد که بر مزاج غالبی دلی حرارت اکثر شلخ را واقع شود و باشد که سبب فقر غ بسیار و استعمال بر دست  
 یا فواط حادث گردد و علامت آن قبول و شفت جلد بود و استعمال با شفتالو و سیب مرو و دوا جاصل آن

در علاج کافور و شیر زنان و شیر خربند و بهفعات اندک اندک بخورند و از گوشه رخ و کبک دراج و سبب بامرو و کاسنی و عنعنای و قرع و نبق نمند و عرق این بگیرند و هر روز سبت دم از آن تناول کنند و غنیمت مفید بود و شنج یجوسی باشد که بر مزاج غالبی دلی حرارت اکثر شلخ را واقع شود و باشد که سبب فقر غ بسیار و استعمال بر دست یا فواط حادث گردد و علامت آن قبول و شفت جلد بود و استعمال با شفتالو و سیب مرو و دوا جاصل آن

در علاج کافور و شیر زنان و شیر خربند و بهفعات اندک اندک بخورند و از گوشه رخ و کبک دراج و سبب بامرو و کاسنی و عنعنای و قرع و نبق نمند و عرق این بگیرند و هر روز سبت دم از آن تناول کنند و غنیمت مفید بود و شنج یجوسی باشد که بر مزاج غالبی دلی حرارت اکثر شلخ را واقع شود و باشد که سبب فقر غ بسیار و استعمال بر دست یا فواط حادث گردد و علامت آن قبول و شفت جلد بود و استعمال با شفتالو و سیب مرو و دوا جاصل آن







و ضروره از ترسندی و اکولگی و نازدانه و ترنجبین با فروج خورند غلبه اخلاص تپی صفراوی بود که داده آن علاج  
عروق متعفن شود و این تب و زنی آید و زنی نازدانه و زمان او از چهار ساعت تا دو انده باشد و این تب و ترسندی  
و نافع نباشد و زمان سرکه و می اندک بود و باشد که کرب از و غلبه باشد و سر روز آید و عکاس تشنگی با فراطویشیان و  
اضطراب تپی صفراوی و نفس سرخ و قاروره ناری بود علاج آن هر روز جلای از تخم کاسنی خفته و نیلو فرباشد  
تناول کنند یا آب انارین یا ترنجبین نبات غذا جو ترسندی یا آکوچه خورند و باین طبیعت کنند یا باین طبع در شستم  
یا دم سناکی ورق گل هر یک بخورند و ترنجبین نیلو فرباشد کاسنی تخم خبازی هر یک دم آوسیا و کولی هر یک است حله  
عنابه عدد سیستان است عدد ترنجبین شیر خشک هر یک هشتقال یا این چغنه استعمال کنند و صفت آن  
سناکی هفتاد گرم ورق گل پنجاه گرم ترنجبین نیلو فرباشد کاسنی هر یک ده گرم عناب ده گرم سیستان ده گرم کاسنی  
سیبوس خرمی و جنیکوفته هر یک کفی لبلاب ورق چغنه و ترنجبین شیر خشک هر یک ده گرم و ترنجبین غشقه ده گرم و ترنجبین  
یا سیبوس و شراب ویناری با شراب غشقه مفید بود و بعد از اسهال و استفراغ صفرا اثر پیچیده مثل آب خیار و گرد  
و شیرین تخم کوزک تخم کاسنی با شراب حامض لیمون و صندل و ترنجبین تناول کنند و اگر طبیعت مهبسی باشد  
نفوخ کوزک و ترنجبین یا ترمس طباشیر نرم و ترنجبین تلین کنند و صفت قوی طباشیر طباشیر و شیرین در تخم کوزک و ترمس  
و نیم تخم کوزک و ترمس و نیم کثیر اصنع علی خشخاش هر یک نیم گرم بکوبند و بلعاب بنگو بپزند و در میان شکر و شکر  
بخورند و بعد از مفارقت تب شراب خوره پیچیده و ریاس و ترنجبین هشتقال آن آب سرد و عرق گل سید تناول کنند  
و ضروره از رشک انار دانه و ترسندی با فروج خورند حمی لبنی مائیه از فوطیه نیز گویند و داده آن لطیفی بود که در خارج  
عروق متعفن شود و این تب هر روز آید و سر الیو باشد خصوص که در خرفت و شاماد است حد و قاشان است  
ساعت بزرگ و کثر آن چیده ساعت عکاس تشنگی با فراطویشیان و صفرت یا بیاض و لون ترنجبین  
و چشم باشد و زود گرم نشود و تشنگی و لبتاب نباشد علاج آن هر روز جلای از تخم کاسنی پنج تخم کاسنی از یاه کل کنند  
تناول کنند یا ترنجبین کل کنند و غذا نخورند و جو اندکی از یاه خورند و سیاه روز شرابی از نبات عرق گل کاوزان  
تخم شاهسرم یا شامه و ترنجبین داده و بزوری و شراب پیچیده و شراب گل و زبان بانگو و نیلو فرباشد و ترنجبین  
شربت و ترنجبین مملک اندکی بعسل فک فی کنند و چون داده فنج باید باین طبع تلین کنند و صفت آن پیچیده

فائد و وقت از آن است  
در وقت صبح و عصر  
یا سه بار در روز  
در وقت صبح و عصر  
در وقت صبح و عصر



از احتراق صفر ابوعلی است آن مسیب و مضطرب الحی و بنفشه و عسکرت و ترنجبین و دو بذر از حبصه صفرای  
 حاشا شود و آنچه از احتراق بلغم باشد عسل آن لین و خنثی و غلط بولن دور و دراز باشد و مسیب و مضطرب که تر و بعد از نسیات  
 بلغم حاشا شود و آنچه از احتراق سودا یعنی بود عسل آن سوزش و مسکات و بنفشه که عسل قاروره بود و آنرا علاج این است که در طب  
 اما قبل از بیجا کردن مشغول نشوند غذا زیر آب و زرشک و خردل و آب کبک و تیر و خورند و از شر یکجینین بزوری سازند و  
 که قند و کتفانانید و از غده غلیظه و مولدات سودا مثل قدید و باد بخان باهی شود و بخرچینیاک نیند و اگر در ابتدا عسل غلیظه  
 باشد قند کل با عسل و سفید نه و اگر غلیظه و سیاه باشد بسیار برون کنند و الا زوده بنده بعد از چل و بنفشه و ده  
 مشغول شوند و هر روز بلای از پنج مکان تخم کاسنی کا و زبان بانگو و درازمانه و کفند تناول کنند و غذا نخورند و نوشا مشغول  
 خشک اند و فروغ فروغ نموند و بعد از پنج کسین طبیعت کنند برین مطبوخ صلح است بافتند و لایه سیاه چیده و بنفشه چهارم و بنفشه  
 کا و زبان تخم کاسنی از یک شوشا مطبوخ و دوس بسفاج نیا و زرشک و آمله هر یک سه درم و مویز طائفی پانزده درم و رقیق چهارم  
 بلبله زو کابلی فیتون هر یک هفت درم شاهره و سته و اگر نیند و تخم آن ترد و دوم عناب و عدد و پستان علی و ترنجبین  
 سفر خیار شنبه هر یک زوده درم و بعد از دوسه و زرشک و فیتون حباب آن همچون نخاع یا شاهره و بانگو و تناول کنند  
 زیرا که این ده یک سال اول نشود و آنچه از احتراق صفر ابوعلی از پنج مکان کا و زبان تخم کاسنی حباب و ترنجبین و نیا  
 تناول کنند و بعد از پنج کسین کنند با این مطبوخ و صفت آن سنا هفتم و بنفشه و تخم کاسنی هر یک چهار درم و سیاه کابلی  
 پنج درم و مویز طائفی پانزده درم و تخمین خیار شنبه هر یک سه درم یا هفتم درم بانگو و کا و زبان هر یک چهار درم و سیاه کابلی  
 و صفائی کنند و همچون نخاع پنج شقال در آن حل کنند و سیاه شامند و یا این حب بل کنند و صفت آن سیاه کابلی  
 بسفاج مطبوخ و دوس فیتون رقیق کل سرخ هر یک سه درم و سیاه کابلی هر یک سه درم و سیاه کابلی هر یک سه درم و سیاه کابلی  
 و باقی او بیکو بند و بان بشنند و سیاه زنده علاج آن آنچه از احتراق بلغم باشد جلای از پنج مکان کا و زبان تخم کاسنی  
 و کفند تناول کنند و غذا نخورند و آب شیره خشک اند و خورد و کسین طبیعت این مطبوخ کنند و صفت آن سنا  
 لایه سیاه کابلی و سیاه فیتون هر یک هفت درم تر بد و درم از زبان تخم کاسنی تخم کسین و دوس بسفاج  
 هر یک سه درم بانگو و کا و زبان از هر یک چهار درم مویز طائفی دو درم و سیاه کابلی پانزده درم و سیاه کابلی  
 تبیین طریقه است که در روز نوبت مساک کنند و هیچ نخورند و چنان سازه که در وقت نوبت بخالی شود و سه روز در وقت

در وقت نوبت مساک کنند و هیچ نخورند و چنان سازه که در وقت نوبت بخالی شود و سه روز در وقت  
 مساک کنند و هیچ نخورند و چنان سازه که در وقت نوبت بخالی شود و سه روز در وقت  
 مساک کنند و هیچ نخورند و چنان سازه که در وقت نوبت بخالی شود و سه روز در وقت











سوال کنند و در خصوص کافور یا شرب سبب یا شرب سبب استعمال کنند اگر بوسی طبیعت غالب و در غلبه فیه نیلوفر آب  
گرم حل کرده یا شانس در پستان خوشه در خواب نوازند پیش ازین تصرف نکنند و در تبرید و تطفیف هم می نمایند و اگر غیر  
نباشد شرب ریاس غوره لیمو و شرب گاوزبان مفید اند و الله اعلم تدبیر نافه چنان است حایت سیاحت  
و مرض تدبیر او مشترک باشد میان تدبیر صحاو تدبیر مرضی پس باید که تفقد حال ناکند و احوال اعراض که او را حاد و خفیف  
متعین باشد پس اگر در جنب سرعت در قارور غلظت و منعی باشد و صداع و ثقل سر و نبض نفس قلت نشاء بود و اگر اگر که  
بقیعتی از مواد قنایست که بحسب سیر و معالجات که نافه از آن تنگ نیاید نشاء قبول شود و با مینات غیر قوی و نفو عات کین کنند  
و در طباشیر نرم با خمچین مفید اند و چون چهار روز از زوال تب بگذرد و در مخرج دهند و تب در مخرج عادت بدان کنند و چون  
دو سه روز بگذرد و در مخرج که مناسب گنج بود و با گوشه های سبک تناول کنند و از آن متلاجم و خوار و سختات مترازان نمایند  
و چون تب بگذرد تب تمام مناسب و در بیرون آمدن از حمام محافظت و احتیاط نمایند تا از هوا ضرری نرسد و در مسالحو زمانی  
توقف نمایند تا اثر شرب از حمام زایل شود و تب در مخرج زمانی بسکون و ندهد و از عرض نفسانی بدنی جنبانک نمایند و اگر مضمر  
که مایه نباشد طبیعت نرم بود و معده ضعیف معلوم شود که غذا بسیار بخورد و هر آینه تعلیل غذا کنند و تقویت معده  
بکسیجین سفر عالی غذا زیر مایه یا نار دانه یا سماق خورد و گوشتش مصطکی تناول کنند تا بدن را قوت تمام حاصل شود و  
بناج کنند و چون قوت گیرند و راهی یکبار زیان ندارد و تب در مخرج و غذا مایه غلیظ تصرفت کنند تا معده فاسد نشود  
مقاله چهارم در امر اضی که ظاهر بدن را حادث شود مثل بجهت باب بابی ان او را هم و بشور و گرم  
غلیظ و آفتاخنی بود که بسبب انقباض باشد که بر اعضا ظاهر شود و این ماده یا اخلاط اربع باشد یا مایه  
یا سبب اما ورم که ماده او دم باشد از آن فلفلمونی گویند و آنچه صفر اوی بود حمریت و آنچه مرکب از صفر او خون بود  
حمره فلفلمونی یا فلفلمونی حمره گویند آنرا که غالب باشد مقدم دارند اما ورم غلیظی اگر غلظت عضو باشد و گویند و اگر متین  
بود سلع و ورم سوداوی اگر در غلظت عضو باشد و سولم بود طران گویند و اگر موم نباشد خناری و اگر خارج عضو باشد که ظاهر بود  
سلعه و صلابت گویند و اگر ظاهر نباشد غده و آنچه از مایه باشد اگر عام باشد استسقاء و فی و اگر خاص بود تبائی و آنچه  
از سبب بود اگر مخاط عضو باشد لین بود تهیج گویند و اگر مجتمع و صلب بود فلفلمونی گویند و بیان هر یک گفته میشود و فلفلمونی  
از ماده دم حادث شود علامت آن تند و ضربان و تپش و تشنگی و تپ و درنگ و مرغم سرخ باشد و کبودت مایل و علاح

فلفلمونی در مایه و فلفلمونی  
قال از است با افاق آن  
و در غلبه فیه نیلوفر آب  
باید که تفقد حال ناکند  
و احوال اعراض که او را  
حاد و خفیف متعین باشد  
پس اگر در جنب سرعت  
در قارور غلظت و منعی  
باشد و صداع و ثقل سر  
و نبض نفس قلت نشاء  
بود و اگر اگر که بقیعتی  
از مواد قنایست که بحسب  
سیر و معالجات که نافه  
از آن تنگ نیاید نشاء  
قبول شود و با مینات غیر  
قوی و نفو عات کین کنند  
و در طباشیر نرم با خمچین  
مفید اند و چون چهار روز  
از زوال تب بگذرد و در  
مخرج دهند و تب در مخرج  
عادت بدان کنند و چون  
دو سه روز بگذرد و در  
مخرج که مناسب گنج بود  
و با گوشه های سبک تناول  
کنند و از آن متلاجم و  
خوار و سختات مترازان  
نمایند و چون تب بگذرد  
تب تمام مناسب و در بیرون  
آمدن از حمام محافظت  
و احتیاط نمایند تا از هوا  
ضرری نرسد و در مسالحو  
زمانی توقف نمایند تا  
اثر شرب از حمام زایل  
شود و تب در مخرج زمانی  
بسکون و ندهد و از عرض  
نفسانی بدنی جنبانک  
نمایند و اگر مضمر که  
مایه نباشد طبیعت نرم  
بود و معده ضعیف معلوم  
شود که غذا بسیار بخورد  
و هر آینه تعلیل غذا کنند  
و تقویت معده بکسیجین  
سفر عالی غذا زیر مایه  
یا نار دانه یا سماق خورد  
و گوشتش مصطکی تناول  
کنند تا بدن را قوت تمام  
حاصل شود و بناج کنند  
و چون قوت گیرند و راهی  
یکبار زیان ندارد و تب در  
مخرج و غذا مایه غلیظ  
تصرف کنند تا معده فاسد  
نشود مقاله چهارم در  
امر اضی که ظاهر بدن را  
حادث شود مثل بجهت باب  
بابی ان او را هم و بشور  
و گرم غلیظ و آفتاخنی  
بود که بسبب انقباض  
باشد که بر اعضا ظاهر  
شود و این ماده یا اخلاط  
اربع باشد یا مایه یا  
سبب اما ورم که ماده او  
دم باشد از آن فلفلمونی  
گویند و آنچه صفر اوی  
بود حمریت و آنچه مرکب  
از صفر او خون بود حمره  
فلفلمونی یا فلفلمونی  
حمره گویند آنرا که  
غالب باشد مقدم دارند  
اما ورم غلیظی اگر غلظت  
عضو باشد و گویند و اگر  
متین بود سلع و ورم  
سوداوی اگر در غلظت عضو  
باشد و سولم بود طران  
گویند و اگر موم نباشد  
خناری و اگر خارج عضو  
باشد که ظاهر بود سلعه  
و صلابت گویند و اگر  
ظاهر نباشد غده و آنچه  
از مایه باشد اگر عام  
باشد استسقاء و فی و اگر  
خاص بود تبائی و آنچه  
از سبب بود اگر مخاط  
عضو باشد لین بود تهیج  
گویند و اگر مجتمع و  
صلب بود فلفلمونی گویند  
و بیان هر یک گفته  
میشود و فلفلمونی از  
ماده دم حادث شود  
علامت آن تند و ضربان  
و تپش و تشنگی و تپ  
و درنگ و مرغم سرخ  
باشد و کبودت مایل  
و علاح

[illegible]



قتل اشت جاوشیر هیر و سوباه مرکب با هم بکوبند و تعال کنند غده آنرا نوشید و نیفرق میان و سلع است  
 که او در میان عضو باشد آنرا غلافی نباشد و بزرگ نشود و اگر او دیگر بنویسب شود غده ای دیگر جنبه پیدا  
 علاج آن تنقیه بدن باشد از بلغم و سودا و مرهم خلیون تعال کنند و بعضی آنرا بکوبند و قطع اسرب بران  
 بنهند و اگر کوچک باشد بقیض سازند تا آنچه در و باشد هیر و آن پس قطع اسرب بران بنهند اگر در بزرگ  
 باشد آنرا فوجیلا گویند آنرا بخاکستر حل کنند و پیه نمک طلا کنند طاعون دمی باشد که در اعضا غده ای خاصه  
 و دمی بطن بران واقع شود و در وقت آن از ماده سمی باشد که عضو را فاسد کند و رنگ از او متغیر گردد و باشد که  
 از آن صدمه پذیرد و ترشح شود علامت آن قی و غثیان غشی و خفقان بود و هر چه رنگ آن سیاه و سبز باشد آن بود  
 و درین ورم فصد بکنند و تقویت قلبش شراب حاض و لمیو و صندل سیب انا ضروری بود و غذا اسر که خورد و در  
 حوالی آن برونخ و برگ سیاه نقشه و گل سبتان افزودند و در موضع بارده سا کشند و صندل گلاب فوجیلا  
 و بر سینه طلا کنند و بر ورم هیچ طلا کنند اما اگر آن مواضع را حجامت کنند ماده جذب کند و بعد از آن باب گرم بشویند  
 مناسب بود و لقمه دمی ریگی بود علامت او آنست که همچو خلی پیر باد بود و چون گشت بر و زدند فرو رود و در حال  
 بحال خود فرو محسوس گردد که در ورمه نیست اما اگر بزرگ شود چون دست بر و زدند او را و کند علاج آن جلابه از  
 تخم کاسنی و سداب از این دو بگفتند با نبات تناول کنند و غذا آنرا آب شیر و خسکه را نه خورد و توال در آن کشند و  
 بر موضع نهند بل بشرط و غن با بون و سداب آن با لند یا تخم کرفس و انیسون ناخواه هر یک دم با آن بچوشانند و  
 کنند و غن زیت بر سر آن کنند دمی چوشانند تا غن باقی ماند و تعال کنند و سیاه و خرما و سیاه و رمی بزرگ بود  
 و آن آن همچو لیمون بدن باشد و صلبت و و با آن جوی نباشد و در آن آب انیسونه غریبه جمع شده باشد و خراج آنست  
 که در ورمه جمع شده باشد از او رام و با آن قند حرارت باشد علاج آن طبعیت کنند و آنست که غلبه غالب باشد  
 و نفعیات بر ورم نهند تا نفع یابد و بعد از آن نفع منجر گردانند و مواد دمی هیر و ن کنند و بعد از آن همهای ملکه کار دارند و  
 گویند اگر هیچ نرسد طلک کنند یا خلیون بالعاب خردن عجر گردانند با موم در شراب و ترابیز بچود و رام بود  
 بعضی دمی بود همچو شره های دل و بعضی سفراوی بود همچو نمک و جیره و بعضی بلغمی همچو شره های بلغمی و بعضی  
 سوداوی همچو جرب و فوول و دل شره بزرگ باشد و ماده آن دمی باشد که با آن راهی قی فاسد

در ورمه غده ای که در میان عضو باشد آنرا غلافی نباشد و بزرگ نشود و اگر او دیگر بنویسب شود غده ای دیگر جنبه پیدا  
 علاج آن تنقیه بدن باشد از بلغم و سودا و مرهم خلیون تعال کنند و بعضی آنرا بکوبند و قطع اسرب بران  
 بنهند و اگر کوچک باشد بقیض سازند تا آنچه در و باشد هیر و آن پس قطع اسرب بران بنهند اگر در بزرگ  
 باشد آنرا فوجیلا گویند آنرا بخاکستر حل کنند و پیه نمک طلا کنند طاعون دمی باشد که در اعضا غده ای خاصه  
 و دمی بطن بران واقع شود و در وقت آن از ماده سمی باشد که عضو را فاسد کند و رنگ از او متغیر گردد و باشد که  
 از آن صدمه پذیرد و ترشح شود علامت آن قی و غثیان غشی و خفقان بود و هر چه رنگ آن سیاه و سبز باشد آن بود  
 و درین ورم فصد بکنند و تقویت قلبش شراب حاض و لمیو و صندل سیب انا ضروری بود و غذا اسر که خورد و در  
 حوالی آن برونخ و برگ سیاه نقشه و گل سبتان افزودند و در موضع بارده سا کشند و صندل گلاب فوجیلا  
 و بر سینه طلا کنند و بر ورم هیچ طلا کنند اما اگر آن مواضع را حجامت کنند ماده جذب کند و بعد از آن باب گرم بشویند  
 مناسب بود و لقمه دمی ریگی بود علامت او آنست که همچو خلی پیر باد بود و چون گشت بر و زدند فرو رود و در حال  
 بحال خود فرو محسوس گردد که در ورمه نیست اما اگر بزرگ شود چون دست بر و زدند او را و کند علاج آن جلابه از  
 تخم کاسنی و سداب از این دو بگفتند با نبات تناول کنند و غذا آنرا آب شیر و خسکه را نه خورد و توال در آن کشند و  
 بر موضع نهند بل بشرط و غن با بون و سداب آن با لند یا تخم کرفس و انیسون ناخواه هر یک دم با آن بچوشانند و  
 کنند و غن زیت بر سر آن کنند دمی چوشانند تا غن باقی ماند و تعال کنند و سیاه و خرما و سیاه و رمی بزرگ بود  
 و آن آن همچو لیمون بدن باشد و صلبت و و با آن جوی نباشد و در آن آب انیسونه غریبه جمع شده باشد و خراج آنست  
 که در ورمه جمع شده باشد از او رام و با آن قند حرارت باشد علاج آن طبعیت کنند و آنست که غلبه غالب باشد  
 و نفعیات بر ورم نهند تا نفع یابد و بعد از آن نفع منجر گردانند و مواد دمی هیر و ن کنند و بعد از آن همهای ملکه کار دارند و  
 گویند اگر هیچ نرسد طلک کنند یا خلیون بالعاب خردن عجر گردانند با موم در شراب و ترابیز بچود و رام بود  
 بعضی دمی بود همچو شره های دل و بعضی سفراوی بود همچو نمک و جیره و بعضی بلغمی همچو شره های بلغمی و بعضی  
 سوداوی همچو جرب و فوول و دل شره بزرگ باشد و ماده آن دمی باشد که با آن راهی قی فاسد

آمیخته باشد و او را سوخته و کثرت تناول گوشت و شیرینی متولد شود و بدترین آن است که غرض علاج آن  
فصد کنند و تقیه بدن با طبع فواکه یا مبطوح لبلله و در گوشت و شیرینی احتراز نمایند و علاج آن همچو علاج اورام کنند  
شیری شوری پس با کمال محنت بود و حکاک کربش باشد و وقتاً حادث شود سبک آن بخار باشد که از دم رایی یا  
بلغم بوقی برخیزد و آنچه موی باشد سرخ تر و گرم تر باشد و در روز نشاند و کند و آنچه بلغمی بود در شب حادث شود و در  
نشتار کند علاج و موی ضد سابق باشد و تسکین طبیعت مبطوح فواکه یا سقمونیا یا مبطوح یا مایه بلغمی تسکین آن کنند  
و فصد کنند و بدن را آب گرم و سبوس مرکه و گلاب بشویند نبات الیسلی شری چند باشد که در شب کثرت شود  
و آن غاشی غلیم باشد علاج آن فصد کنند و حمام روند اندام بسبوس تخم خربزه بشویند و اگر محتاج باشد تسکین  
نمل و جواهر سیه ناله شوری چند صفر اوی باشد و بتدریج پس شود و یکبار متصل گردد و مایل باشد بصفت  
ااجا و سیه شوری چند به شنبیه بگاوش مصل آن سرخ و سر آن سفید و آب غاشی و سوزشی عظیم بود علاج آن  
هر دو تقیه کنند از صفر او را به ترکیب خضف عدن اقا قیاد و صندک ترکیبی آب به آب ترکیب طلا کنند و اگر  
متفرج گردد و تمام موی شود و قرض نذر و خون طلا کنند صفت آن ماز کنند شب یانی و هر یک در وقت تسکین  
و می زرا نده و دم بکوبند و بشرب سبب شد و قرض سازند و خشک کنند و بوقت احتیاج گلاب بسیاریند و  
طلا کنند هر می سفید باز و بنمر در اسنج زرد جو به کلزار زرا و بوی تنبیل بکوبند و با موم غن میامینر استعمال  
کنند جهره شوری چند پس با کفایت سرخ بود و با آن سوزشی و غلیم بود و ما و آن صفر بود و با دمی رتین  
آمیخته باشد علاج آن تقیه بدن کنند از صفر او و مجرب موضع نهند با طبع فواکه یا مبطوح فواکه یا سقمونیا یا مبطوح یا مایه بلغمی تسکین آن کنند  
همچون علاج نمره باشد و فارسی شرب چند باشد که حادث شود و زود خشک نشود و با آن حکم و حرقت باشد  
و در اندرون آن ابلی تنک بود و در ابتدا ظهور آن خطها و سرخ و طاسی مانند زبانه آتش باشد علاج آن خضف  
کا فور یا لهاب بگاوش و کند و ماز و فوطل به که فید بود و از حلاوت و گوشت احتراز کنند و لفافات آب چند  
بازند و اندرون آن خون با آب تنک باشد و از غلیان آن حادث شود علاج آن فصد کنند و تقیه بدن را  
تسکین کنند و بشرب جناب بنیل و فراغید یا رده مثل عدس مرکه و قمر سندی و انا خرنده و لفظ مرکه و انجیر گردان با آنچه  
در مایه پیرون آید و هر چه سفید باج و در اسنج نهند و اگر در خشک شود و معلقه طاهره استعمال کنند عرق منی شرب باشد

شوری و سبب آن بلغمی است که در بدن متولد شود و بدترین آن است که غرض علاج آن فصد کنند و تقیه بدن با طبع فواکه یا مبطوح لبلله و در گوشت و شیرینی احتراز نمایند و علاج آن همچو علاج اورام کنند شیری شوری پس با کمال محنت بود و حکاک کربش باشد و وقتاً حادث شود سبک آن بخار باشد که از دم رایی یا بلغم بوقی برخیزد و آنچه موی باشد سرخ تر و گرم تر باشد و در روز نشاند و کند و آنچه بلغمی بود در شب حادث شود و در نشتار کند علاج و موی ضد سابق باشد و تسکین طبیعت مبطوح فواکه یا سقمونیا یا مبطوح یا مایه بلغمی تسکین آن کنند و فصد کنند و بدن را آب گرم و سبوس مرکه و گلاب بشویند نبات الیسلی شری چند باشد که در شب کثرت شود و آن غاشی غلیم باشد علاج آن فصد کنند و حمام روند اندام بسبوس تخم خربزه بشویند و اگر محتاج باشد تسکین نمل و جواهر سیه ناله شوری چند صفر اوی باشد و بتدریج پس شود و یکبار متصل گردد و مایل باشد بصفت ااجا و سیه شوری چند به شنبیه بگاوش مصل آن سرخ و سر آن سفید و آب غاشی و سوزشی عظیم بود علاج آن هر دو تقیه کنند از صفر او را به ترکیب خضف عدن اقا قیاد و صندک ترکیبی آب به آب ترکیب طلا کنند و اگر متفرج گردد و تمام موی شود و قرض نذر و خون طلا کنند صفت آن ماز کنند شب یانی و هر یک در وقت تسکین و می زرا نده و دم بکوبند و بشرب سبب شد و قرض سازند و خشک کنند و بوقت احتیاج گلاب بسیاریند و طلا کنند هر می سفید باز و بنمر در اسنج زرد جو به کلزار زرا و بوی تنبیل بکوبند و با موم غن میامینر استعمال کنند جهره شوری چند پس با کفایت سرخ بود و با آن سوزشی و غلیم بود و ما و آن صفر بود و با دمی رتین آمیخته باشد علاج آن تقیه بدن کنند از صفر او و مجرب موضع نهند با طبع فواکه یا مبطوح فواکه یا سقمونیا یا مبطوح یا مایه بلغمی تسکین آن کنند همچون علاج نمره باشد و فارسی شرب چند باشد که حادث شود و زود خشک نشود و با آن حکم و حرقت باشد و در اندرون آن ابلی تنک بود و در ابتدا ظهور آن خطها و سرخ و طاسی مانند زبانه آتش باشد علاج آن خضف کا فور یا لهاب بگاوش و کند و ماز و فوطل به که فید بود و از حلاوت و گوشت احتراز کنند و لفافات آب چند بازند و اندرون آن خون با آب تنک باشد و از غلیان آن حادث شود علاج آن فصد کنند و تقیه بدن را تسکین کنند و بشرب جناب بنیل و فراغید یا رده مثل عدس مرکه و قمر سندی و انا خرنده و لفظ مرکه و انجیر گردان با آنچه در مایه پیرون آید و هر چه سفید باج و در اسنج نهند و اگر در خشک شود و معلقه طاهره استعمال کنند عرق منی شرب باشد











و اما مال نپندرو آنرا غوری باشد و قعر آن فرخ بود و گوشت آن غنیست شد و اما از آن خوبات روان باشد  
 علاج او آنست که پنجه گشته بشیرت کنند و نیز در نصف ایسا لایند و در آن کنند یا گلاب خاکستر نشویند و اگر مفید نیست  
 اشکافند و گوشت های ریز را جدا کنند با بن دار و کاکان راغ کنند باب چهارم در کسوف و خلع و خرق و فند آن که سرفوق  
 اتصال بود که عظم احداث شود و علاج آن اولاً فصد تلمیصین طبیعت کنند عظم را محکم بنهند و اگر از سبب غشاش پیدا شود  
 بکشایند و آب گرم بر آن ریزند و عصاره بسر که و کراتج کنند و بر آن نهند و بنهند و چون دوسه روز بگذرد دوم بنهند  
 منقحات و در هر گل زمینی و اوقاتی بر آن طلا کنند و اندی از جوش سریشیه یا چغندر تخم مرغ خورند و اگر با کسری می باشد فصل اول  
 آب کشنیز و آب کاسنی طلا کنند و بنهند و اگر از آن خون آید کند روم و خون سیاوشان بکوبند و بر آن  
 افشانند و اگر استخوان پاره شده از گوشت جدا باشد بر رین آردند و اگر متصل گوشت باشد نیک بجای خود  
 نهند و بنهند و با حجات جراحت بجای آنرا خلع آنست که فصل آن جای خود برین آید نکاسته او آنست که فصل از  
 هیات خود بگرد و حرکتی که او را میسر بود نتواند کرد علاج او آنست که فصل را برین باند بجای خود و نیز در بعد از آن کین  
 وضع و از آن روم کنند و این آنست که فصل آن جای خود رود و اما برین نیاید و مانع جمیع حرکات نیاشد بلکه بعضی حرکات  
 توان کرد و چون همیشه کفایض عظم شود بی آنکه تفروق اتصال حادث شود علاج همه آنست که عضو را برین باند و اگر  
 از جای افتد باشد باز بجای خود نهند و مورد منقحات و طبیعتی سخت کنند و باز تخم مرغ طلا کنند یا ورق گز و مورد و سر و سینه  
 کل و کاف و طبیعت کل زمینی را منقحات کلیم الملک طلا کنند و اگر آن و بر آب فصد کنند و مانع منقحات و کلنا و اوقاتی  
 و فوغل چنینه بنشیند طلا کنند سه بر سه قطعه اگر آن تفروق اتصال نباشد با شش منقحات و سر و شال آن طلا کنند و اگر درین  
 فصد کنند و نهم و سیاهی آب گرم بخورند و بار و ناس طین نختوم دکتس یک پیچد بر سر بخورند و آب کنند و بخورند اگر سر به سینه  
 بر سر واقع شود البته فصد کنند تلمیصین طبیعت کنند سر که و کراتج و من کل بر بالند یا ورق مورد و کلنا و پوت نازار  
 سر که و کراتج بخورند و اندکی شکر و مشک و عود طلا کنند و اگر بر سینه و شکم واقع شود و از آن نزف ادم حادث  
 شود و قوس که بر او قرص کلنا باشد تناول کنند یا کل زمینی خون سیاوشان هر که می بکوبند و آب سببش را بکنند  
 و اگر عضل واقع شود یا بون و کلیم الملک و شربت خطی بخورند و آب نقل آن تعال کنند و اگر عصب قطع شود و خون نبت  
 و نسیرن و نارین بالند و اگر از آن هوا عصب حادث شود و نقل خطی مروتش باز نیست طلا کنند یا تلمیصین بنهند و اگر گسی را

[illegible][illegible]

۱۲. طلب اکبر  
 ۱۳. معذور هم از آنست که ای پادشاه  
 ۱۴. ای پادشاه  
 ۱۵. ای پادشاه  
 ۱۶. ای پادشاه  
 ۱۷. ای پادشاه  
 ۱۸. ای پادشاه  
 ۱۹. ای پادشاه  
 ۲۰. ای پادشاه  
 ۲۱. ای پادشاه  
 ۲۲. ای پادشاه  
 ۲۳. ای پادشاه  
 ۲۴. ای پادشاه  
 ۲۵. ای پادشاه  
 ۲۶. ای پادشاه  
 ۲۷. ای پادشاه  
 ۲۸. ای پادشاه  
 ۲۹. ای پادشاه  
 ۳۰. ای پادشاه  
 ۳۱. ای پادشاه  
 ۳۲. ای پادشاه  
 ۳۳. ای پادشاه  
 ۳۴. ای پادشاه  
 ۳۵. ای پادشاه  
 ۳۶. ای پادشاه  
 ۳۷. ای پادشاه  
 ۳۸. ای پادشاه  
 ۳۹. ای پادشاه  
 ۴۰. ای پادشاه  
 ۴۱. ای پادشاه  
 ۴۲. ای پادشاه  
 ۴۳. ای پادشاه  
 ۴۴. ای پادشاه  
 ۴۵. ای پادشاه  
 ۴۶. ای پادشاه  
 ۴۷. ای پادشاه  
 ۴۸. ای پادشاه  
 ۴۹. ای پادشاه  
 ۵۰. ای پادشاه  
 ۵۱. ای پادشاه  
 ۵۲. ای پادشاه  
 ۵۳. ای پادشاه  
 ۵۴. ای پادشاه  
 ۵۵. ای پادشاه  
 ۵۶. ای پادشاه  
 ۵۷. ای پادشاه  
 ۵۸. ای پادشاه  
 ۵۹. ای پادشاه  
 ۶۰. ای پادشاه  
 ۶۱. ای پادشاه  
 ۶۲. ای پادشاه  
 ۶۳. ای پادشاه  
 ۶۴. ای پادشاه  
 ۶۵. ای پادشاه  
 ۶۶. ای پادشاه  
 ۶۷. ای پادشاه  
 ۶۸. ای پادشاه  
 ۶۹. ای پادشاه  
 ۷۰. ای پادشاه  
 ۷۱. ای پادشاه  
 ۷۲. ای پادشاه  
 ۷۳. ای پادشاه  
 ۷۴. ای پادشاه  
 ۷۵. ای پادشاه  
 ۷۶. ای پادشاه  
 ۷۷. ای پادشاه  
 ۷۸. ای پادشاه  
 ۷۹. ای پادشاه  
 ۸۰. ای پادشاه  
 ۸۱. ای پادشاه  
 ۸۲. ای پادشاه  
 ۸۳. ای پادشاه  
 ۸۴. ای پادشاه  
 ۸۵. ای پادشاه  
 ۸۶. ای پادشاه  
 ۸۷. ای پادشاه  
 ۸۸. ای پادشاه  
 ۸۹. ای پادشاه  
 ۹۰. ای پادشاه  
 ۹۱. ای پادشاه  
 ۹۲. ای پادشاه  
 ۹۳. ای پادشاه  
 ۹۴. ای پادشاه  
 ۹۵. ای پادشاه  
 ۹۶. ای پادشاه  
 ۹۷. ای پادشاه  
 ۹۸. ای پادشاه  
 ۹۹. ای پادشاه  
 ۱۰۰. ای پادشاه



[illegible]









تقدم سباب الحكة في مفاصل مرض البود علاج ان تناول غذي جيد لكي ينشوي كثر الغذا بود تمام شستن بوجله و بر كبد و شوكه  
و تدوين بر غن بنفشه اگر بضيف مسام بود يا بوجله بركشافت جلد بلكا ان جودت غلظت شعر بود و ويرا بوقت بر توان كند علاج  
ان ملوث تمام و تدوين بر غن بنفشه بادم و با بونك كند و ادم سوخته و شج خسته بازيت يا نيزه بلكا كند و اگر بضيف مسام  
بسبب جودت بود بلكا ان وقت سوخته و بنشاز بود و چون سو كير نيزي انكه وقت كند يا بشود علاج ان كثر تمام بود و انكه خضع  
نيزه قماي شيت و ابد از دكان نجاست شوج و بادام تلخ بسوزانند و يا نيزه گاو و بور بلكا كند و از ان غديره بطنه بنيتا ختر از كند و قابل  
و تمام كند و اگر بضيف ان من و مسام كم كوريزه نيزه كه بجاي كاده موي متفرق شود علاج ان استعمال فعل كور و در و بليد و يا نيزه  
تا جلد كشتف و ان صاع ان بلكه موي سر زائل شود و اگر ان پيري بود علاج نيزه باشد و اگر در ان جلي بود سباب علاج ان بچنان  
باشد كه در وقت شيعه بغير شستن جوب بضيف حرارت غريزي كثر بلمغ باشد وقت ان بجزا جمل سالخ و اگر بيش از ان نيزه بود بچنان  
كند ان بلمغ هر هفته كند از ان غديره بطنه ختر از نماند قلا يا متو بلكه گوشت برشته و بلكه تيو كه بوتر كوچك گوشت بلكه كاهي مفيد بود  
حيات و اهل فعل بليد بركي تناول كند و چون غديره تمام جمل شد و خضاب است تمام ان كند چنانچه گفته شود شوق شعر از شوكه گفته شود سبب  
يوجت كثر تمام مفيد بود و غن بنفشه كه لعاب بگو و ببلند و مر و اشك بلكا كند و اگر فراطه بشفيعه بدن نرسود ابا بليد و يا  
نختم آنچه تعلق نيزه است ارد و غلظت شعر اگر خواهند كه موي راز شود از بور و كنج و كد و بشويند و غن مورد و غن غار  
بالند و مورد گل مرغ و آمله بگويند و بركو ريزند و اگر موي رشين ابرو كم باشد يا دير را بريد الغار و رسته النضر و مغر بادم تلخ بسوزانند  
و در ان موضع بالند يا غلبه بپير كرك خرس و شونيز سوخته بالند و اگر خواهند كه موي غلظت فعل بر نيايد بچون اسفحات يا مرغ و نياز  
بلكا كند با نيون و نيزه و آب بوبالند و اگر خواهند كه بي استره موي بترند بلكه مفيد است باده طلي زنج فاكستر از مريه بلكه تمام  
كل خطمي درم بگويند و آب گرم بلكا كند ابا بليد كيشين انكه آنرا بلكا كند بي از ان خضع ابرو غن گل بالند تا بلكه نيزه درم  
وز نيزه سه درم بشيره و نيك سحتي كند و بلكا كند و بعد از ان بآب قلا بشويند و اگر خواهند كه موي جود شوند مر و اسنگ  
دو درم باز و آمله هر يك بچند درم با سحر بلكا كند يا حلبه آمله هر يك بچند درم بگويند و آب بوبالند و بلكا كند يا حلبه آمله درم  
و كز نازج بگويند و آب بربرموي بالند و اگر خواهند كه موي بار كاشد و بار ديو با قلا و تخم خرچيه بشويند و اگر خواهند كه موي  
سياه شود و جميع جمل دم و حنا بچند درم ببايند و بر غن چرب كند و آب گرم بپوشند و ر بلكا كند تا خمير بر آرد و شب درم  
بالند و بادا و آب مورد بشويند آختر شقائق و گل با قلا سحتي كند و غن بشيره بر سر ان كند و در وقت نيزه و بر روز

۷۷  
 تو حفظ شو اگر اشتیاق  
 کہل و کمال طبعی زاد  
 در دین و دنیا کار و کجایی  
 در غم و شادی  
 در دلت نیست توفیق  
 در دلت چوین نیست  
 لادن و دانسته آن  
 ۷۸  
 تو در آغوش  
 کہ سو کے در آغوش  
 از کہ در زری کسی  
 بندہ کے سزبان  
 است فکر و نام نزن  
 بیان سے یاد آئے  
 را بخور و رضی  
 محافضت گفتہ شد  
 باید کہ بدان ملازم  
 باشد



















رو به رکبشد و گرگ از جای که معضل شد بگریزد و از اینجا فرست گیرد و الله اعلم من موم در او و نه اغذیه شرب  
 شتم بر و مقامه قایل اول و ذکر بعضی ادویه و نه غذیه تملک سفت باب ابابک و طباطبائی و او و یه و  
 تاثیر آن بدانکه هر چیزی که از او برین تاثیر از کیفیت باشد چون رو بدن شعور در غایت نیری و تاثیر در گردن  
 تاثیر بی یاده از کیفیت که این حاصل شود مانند آن چیز را معتدل کنند و اگر کمفیتی زیاده تاثیر کنان تاثیر محسوس شود آن  
 کیفیت در وجه اول است اگر محسوس و اما مضر نباشد در جثه نباشد و اگر ضرر نکند لیکن ممکن باشد که کیفیت در جثه  
 و اگر ضرر آن بهلاکت رسد و جبر العیوب و چنانچه ادویه تملک باید نیست که تاثیر و شاید که خارج باشد و در خارج تلخ  
 پس از که ضار آن مفتح است و کل آن به بالعکس این همچون اینداج که کل آن قاتل بود و ضار آن شاید که تاثیر خارجی بود و  
 تاثیر در خلل و در دیگر چیز که در خلل خلط تری کند و در خارج تجلیل بدانکه بعضی ادویه را قوی نمی نموده باشد و شاید که آن قوی  
 و چنان که حکم باشد که آتش از تجلیل نبرد و همچون سبب شاید که آتش از تجلیل رو اما به طبع تجلیل نه و همچو باور که در وقت  
 قابضه محله است و به طبع تجلیل نه و در یکدیگر امل نشود و شاید که طبع آن تجلیل بود لیکن سبب امل نشود و همچو  
 که به طبع قوت محله تجلیل نه و در وقت قابضه باقی ماند و شاید که قوت او نه چنان ضعیف بود که تجلیل امل نشود و همچو کاسی  
 که مفتح و سر و دست و شستن قوت تفتیح و تلطیف و تجلیل و در و تبرید باقی ماند و چون دو و غیره بسیار است و معرفت  
 کیفیت و خاصیت آنرا قوی است و ذکر آن بطول الی ایما مدبر بعضی ادویه که حجاج بهال آن تاثیر است که تفاوفا  
 ادویه که در وجه اول از حور است که در باور نه نیست و نه شمرقی سفند سناث پوست سنج و زعفران و فلفل و خود و سنا  
 گرسنه بزرگ لادن است و آنچه در وجه دوم از و شتر که در باور نه نیست و نه شمرقی سفند سناث پوست سنج و زعفران و فلفل و خود و سنا  
 فراسیون کند و سبب نام صبر غریبه و قوی شست و آنچه در وجه دوم از و شتر که در باور نه نیست و نه شمرقی سفند سناث پوست سنج و زعفران و فلفل و خود و سنا  
 شمع حب لبسان قوی است و در وجه نخست که بعد قسط و نام از خوش شکله اشعاع حوائج است و آن تلخ و ابل و یا  
 مرا و در سوجان تلز و با فستق و کرفس می زود و خشک حلا و زعفران و زعفران که بر زعفران که بیت چنگ است و بیت شرج  
 و چیزی از فلفل یا زعفران یا در وجه دوم از و شتر که در باور نه نیست و نه شمرقی سفند سناث پوست سنج و زعفران و فلفل و خود و سنا  
 سداب بری ادویه که در وجه اول از و شتر که در باور نه نیست و نه شمرقی سفند سناث پوست سنج و زعفران و فلفل و خود و سنا  
 گرسنه بزرگ لادن است و آنچه در وجه دوم از و شتر که در باور نه نیست و نه شمرقی سفند سناث پوست سنج و زعفران و فلفل و خود و سنا







حب لزیم با قلاب خود بویا قرفه غلجیان و اوجینی بسیار جلیغونه فندقی قسقه کثیر اعلیت قسطر بنایا خصیه شمشاق  
 زنجبیل جلیغونه سورجیان سقوفه برضیه کبوتر و کبوشک زکبک نر کبوشک ه پیر یا شیر شیریش لکور انجیر نایاب جین خرابادام  
 مغز جزدانه علم باب هم در حب گندم گرم و ترست بدر جلاوان نان بهترین نانها بود و غذا تمام میکند و دهان تنگ  
 غذا که تر دهر و دیگر و در جلاوان کرده و نان با رغین غذا تمام دهد و دیگر و گوار و کبیه فربه کند اما سده آورده و سده را مضر باشد  
 جو سرد خشک بدر جلاوان و غذا کمتر از گندم و هب و پست جو قابض سرد و کد کشکاب سرد و مرطاب با برنج خشک بدر جلاوان  
 اول در حرارت و برودت و اختلاف است و او غذا ای لطیف و بسیار دهر و زود گوار او را باز عفران روغن بزرند  
 یا با شیرینی و شیر نر زنگد کا و ترش و ترش بارد و یا بس است غذا اندک بند و قابض پند و صلاص آن شیر و روغن است  
 عدس بارد و یا بس است تسکین قی غلیظ خون کند و دیگر گوار بود و او ای بود و خوا بهای آشفته آرد و آبک مطلق حرم  
 آن قابض بود آن را با چغندر خرنده با قلاب بارد و یا بس است غذا اندک در آب اولطیف بود و دریه طلق و امراض  
 سینه را مفید بود اما فلاح باشد و مصلح آن نرک معتبر باشد نخود حار طرب است غذا بسیار دهر و تقویت باه و ادرار  
 و تصفیه کند و صفرا بولون ششمن بدن پدید آرد و آنچه سیاه و سرخ بود گرم و تر باشد و ادرار آن بیشتر بود و یا بس است  
 بنخود و ادرار بول را مقوی بود بنوماش بارد و مرطاب است کیموس و محمود بود و پنهانی گرم و سرد را مفید بود و دندان  
 سحر باشد و مصلح آن خرابادام کبج حار طرب است دیگر گوار از افساد غذا کند و سده رازیان دارد و اما وضع بیست  
 کند و فربه آرد و قوت باه و دهر و مصلح آن شیرینی است خشکاش بارد و طرب است سعال خشونت خلق خرنده و سرد  
 و ضعف باه را نافع بود و آنچه سیاه باشد مخدر بود و سبات آرد بزرگ حار طرب است نرک و حال را مفید بود و قوت با  
 دهر و شمه اند حار یا بس است مجفف و مصدع بود و شتوت جمیع ضعیف کند سلس البول را مفید بود و مصلح آن شیرینی  
 باشد قمر طرم خشک از حار یا بس است مسهل شد و باد باشد که تخم ریحان حار یا بس است مفتح و مقوی طلب و ادرار و عاف  
 باز در باب سوم در لحم و لپان بهترین از گوشتها گوشت گوسفند است و خسی بهتر از غل بود و زهره ازاده بسیار  
 موی به از اندک موی و چرک کننده به از سعلوت و گوشت گوسفند حار طرب است گوشت بزره را طوبت شش بود و گوشت  
 میش را حرارت و طربت کمتر بود و گوشت بزغال سرد تر باشد و گوشت خمر سرد خشک باشد و بهترین نراده یکساله بود و  
 گوشت کبش ابغایت باشد گوشت گا و سرد و خشک باشد و غلیظ بود و گوشت ساله معتدل بود و زود می شود و گوشت شتر

در سردی و در حرارت و در اختلاف است و او غذا ای لطیف و بسیار دهر و زود گوار او را باز عفران روغن بزرند  
 یا با شیرینی و شیر نر زنگد کا و ترش و ترش بارد و یا بس است غذا اندک بند و قابض پند و صلاص آن شیر و روغن است  
 عدس بارد و یا بس است تسکین قی غلیظ خون کند و دیگر گوار بود و او ای بود و خوا بهای آشفته آرد و آبک مطلق حرم  
 آن قابض بود آن را با چغندر خرنده با قلاب بارد و یا بس است غذا اندک در آب اولطیف بود و دریه طلق و امراض  
 سینه را مفید بود اما فلاح باشد و مصلح آن نرک معتبر باشد نخود حار طرب است غذا بسیار دهر و تقویت باه و ادرار  
 و تصفیه کند و صفرا بولون ششمن بدن پدید آرد و آنچه سیاه و سرخ بود گرم و تر باشد و ادرار آن بیشتر بود و یا بس است  
 بنخود و ادرار بول را مقوی بود بنوماش بارد و مرطاب است کیموس و محمود بود و پنهانی گرم و سرد را مفید بود و دندان  
 سحر باشد و مصلح آن خرابادام کبج حار طرب است دیگر گوار از افساد غذا کند و سده رازیان دارد و اما وضع بیست  
 کند و فربه آرد و قوت باه و دهر و مصلح آن شیرینی است خشکاش بارد و طرب است سعال خشونت خلق خرنده و سرد  
 و ضعف باه را نافع بود و آنچه سیاه باشد مخدر بود و سبات آرد بزرگ حار طرب است نرک و حال را مفید بود و قوت با  
 دهر و شمه اند حار یا بس است مجفف و مصدع بود و شتوت جمیع ضعیف کند سلس البول را مفید بود و مصلح آن شیرینی  
 باشد قمر طرم خشک از حار یا بس است مسهل شد و باد باشد که تخم ریحان حار یا بس است مفتح و مقوی طلب و ادرار و عاف  
 باز در باب سوم در لحم و لپان بهترین از گوشتها گوشت گوسفند است و خسی بهتر از غل بود و زهره ازاده بسیار  
 موی به از اندک موی و چرک کننده به از سعلوت و گوشت گوسفند حار طرب است گوشت بزره را طوبت شش بود و گوشت  
 میش را حرارت و طربت کمتر بود و گوشت بزغال سرد تر باشد و گوشت خمر سرد خشک باشد و بهترین نراده یکساله بود و  
 گوشت کبش ابغایت باشد گوشت گا و سرد و خشک باشد و غلیظ بود و گوشت ساله معتدل بود و زود می شود و گوشت شتر

گرم و خشک بود و بهترین آن جز در وقت گوشت کوفته اند که کمی گرم خشک است لغو و فایده میدهد و گوشت پخته گرم و خشک است هر قدر آب بیشتری بآید پخت گوشت که در گرم و تر بود و غلیظ باشد و آنرا با توابل بخزند و گوشت خرد گوشت سرد و خشک است و قابض بود و گوشت گاو کمی سرد و خشک بود و غلیظ و ادوی آنست که از آن جدا نمایند و گوشت مرغ جوان معتدل بود در حرارت و طوبت و خروسان طوبت کمتر باشد و گوشت بگوشت گرم و تر باشد و دیگر و اقوی باه بود و گوشت که بکف خشک فاخته و کلنگ دراج گرم و خشک است و اقوی باه بود و بطور غائی گرم و تر باشد و غلیظ و گوشت ماهی تازه تر باشد و دیگر و اگر ماهی شور گرم و خشک فایده بود و شیر بر حیوانی مناسب است آن حیوان باشد بلکه اگر طب شیر گاو چرب تر و غلیظ تر بود و شیر شتر و اسب کهن شیر سرد و معتدل شیر میش چرب از بود و مسکه حار و طب لعین کند و فربه گرداند و معال خوشونت را سفید بود و خون گرم تر از باشد پخته تر سرد و تر باشد و طبیبان و تبیین کنند و مصلح آن شیرینی باشد و شیر خشک گرم و خشک قابض بود و مصلح آن جز و غر با دام خشک مسکه را قوت دهد و قابض بود اما مست سرد تر باشد و تبیین حرارت کند و معدده و راع را مضرب بود و مصلح آن نمک فغایع بود اما آنچه شیرین باشد سینه و ریه را سفید بود و ترطیب آن کند و دفع تبریکند و قابض بود و غذا خشک و بیضها خایه مرغی مناسب است او بود و بهترین از خایه مرغ خاکی مخصوص زرده نیز شربت کند اما تمام دهد و تقویت باه کند و سفید و بیضه غلیظ و اولد غلاظ باشد و بیضه خشک که بگوشت مقوی باشد و آنرا علم باب چهارم در فواید و فواید آن گاو حار و طب است خون نیک و حاصل شود و فربه کند و قوت باه دهد و بهترین آن انگور فیکه پوست آن نیک باشد و آنچه دوسه روز از چیدن آن گذشته باشد نفخ آن کمتر بود و دانه انگور گرم و خشک باشد و پوست انگور سرد و است موثر به سیوست مائل باشد مسکه و جگر را سفید و کشش از لطیف تر بود و غوره سرد و خشک است تسکین صفرا و حبس طبیعت کند آنچه گرم و تر بود غذا بسیار دهد و جاری پاک کند و لطیف بلغم تقطیع غلاظ و ادرا بول کند و شیرین پیدا آورد و مصلح آن جز و با دام بود و آنچه خشک را طوبت کمتر بود و شعله نخل و سب گرم و خشک است و مقوی مسکه و کبد و قابض بود و طب گرم و تر بود و تقویت باه و معدده و دفع تبیین بدن کند و غذا بسیار دهد و مصلح با دام و خشک است بود و در گرم و خشک شد و مقطع بلغم مقوی باه مانع برودت بود و خون غلیظ و سودا فکله کند و آن کفینین باشد و قمر سندی سرد و خشک شد و تسکین صفرا و تبیین طبیعت دفع خمار و دفع خشکی اندازد و شیرین

گرم و تر باشد مقوی قلب معده مفرج بود و دفع سعال کند و مجاری پاک گرداند و اگر ترش سرد و خشک باشد مقوی است  
 صفرا و دفع عطش بود و اگر بجم پیش از نه مسهل صفا بود و سبب بر ترش بار دستن مقوی معده کرده و دفع خلط  
 بود و تولید ترنج کند و آنچه شیرین باشد اعتدال آن اقرب بود و سبب شیرین معتدل باشد مقوی قلب معده مفرج و  
 مانع عفونت بود و در هموم مقادست کند و آنچه ترش باشد دفع تشنگی کند و قابض باشد سرد و خشک دایم و بار  
 یابس است و از سبب به غذا بیشتر دهد و اگر کند تقویت آن معده و تسکین عطش فی غشیان کند شفتا و بار  
 طب است دفع حرارت تشنگی کند و دیگر گردد و مولد حمیات غفنه و لغم گردد و آلو بار و طب است دفع حرارت  
 و بخر و تسکین طبیعت و صفر کند و اگر معده فاسد شود و غوغی به از و تولد گردد و آلو بار و طب است و تسکین کند  
 و معده را مضرب باشد قرآتیا آلو بار و اگر یابس بود و آنچه شیرین بود و تسکین طبیعت کند و آنچه ترش بود  
 معده را مفید بود و ترنج مفرج است و پوست آن حار یابس مقوی معده و قابض مفرج بود و بوی بن خوش کند چوست  
 آن حار طب بود و غذا بسیار دهد و دیگر گردد و حماض آن بار و یابس بود و تقویت معده و دل دفع خفقان خوشی  
 و علیان صفر کند و ترنج آن حار طب است و مقادست با جمیع هموم کند و بوی ترنج دفع مضرت و با کند قوت بار  
 طب است تسکین عطش خون دفع خما کند و در معده فاسد شود و معده را مضرب بود و مانع لطیف تر بود و خواص آن  
 همین باشد و پوست آن اگر در پیشانی مالند دفع صداع خمار کند و کمی طبیعت و خاست همچو ترنج بود و ترنج  
 آنچه نارسیده باشد بار و یابس بود و مقوی معده و آنچه رسیده باشد بجزارت مائل بود و عصبان احوال مفاصل را مفید بود  
 جو ز گرم و خشک مقوی باه و معده و مولد غلاط و غفنه معده باشد و آنچه حر باشد حار طب باشد و آنچه سردی بریل  
 حار یابس است لیکن حرارت آن بیشتر از پوست بود و آنچه تر باشد حار طب بود و مقوی باه و دفع مرورت و آنچه کند  
 باشد گرم شکم بکشد فندق حار طب است غذا اندک بود و تقویت باه و دفع مضرت زبر کند با دم حار طب است  
 غذا بسیار بود و منی را سبب اید و سینه و مجاری پاک کند و معده را شیرین باشد و آنچه تلخ باشد بی پوست مائل بود و دفع  
 و قطع دفع فضول باشد فستق گرم و خشک است مقوی باه بود و سعال المنی و گرمین سوام را نیز مفید باشد  
 و پوست آن مقوی معده و دفع غشیان بود و اگر گرم و خشک بود مقوی باه و اگر سرد بود و طحال را مضرب بود و بجز  
 غشیان رسیده باشد که آنرا خجده گویند بار و یابس مانع اسهال فی بود و نبق کنارس است و طبع او بار و یابس و فائده او

اگر در ترش سرد و خشک باشد مقوی است  
 فاسد است و اگر ترش بار دستن مقوی معده کرده و دفع خلط  
 بود و تولید ترنج کند و آنچه شیرین باشد اعتدال آن اقرب بود و سبب شیرین معتدل باشد مقوی قلب معده مفرج و  
 مانع عفونت بود و در هموم مقادست کند و آنچه ترش باشد دفع تشنگی کند و قابض باشد سرد و خشک دایم و بار  
 یابس است و از سبب به غذا بیشتر دهد و اگر کند تقویت آن معده و تسکین عطش فی غشیان کند شفتا و بار  
 طب است دفع حرارت تشنگی کند و دیگر گردد و مولد حمیات غفنه و لغم گردد و آلو بار و طب است دفع حرارت  
 و بخر و تسکین طبیعت و صفر کند و اگر معده فاسد شود و غوغی به از و تولد گردد و آلو بار و طب است و تسکین کند  
 و معده را مضرب باشد قرآتیا آلو بار و اگر یابس بود و آنچه شیرین بود و تسکین طبیعت کند و آنچه ترش بود  
 معده را مفید بود و ترنج مفرج است و پوست آن حار یابس مقوی معده و قابض مفرج بود و بوی بن خوش کند چوست  
 آن حار طب بود و غذا بسیار دهد و دیگر گردد و حماض آن بار و یابس بود و تقویت معده و دل دفع خفقان خوشی  
 و علیان صفر کند و ترنج آن حار طب است و مقادست با جمیع هموم کند و بوی ترنج دفع مضرت و با کند قوت بار  
 طب است تسکین عطش خون دفع خما کند و در معده فاسد شود و معده را مضرب بود و مانع لطیف تر بود و خواص آن  
 همین باشد و پوست آن اگر در پیشانی مالند دفع صداع خمار کند و کمی طبیعت و خاست همچو ترنج بود و ترنج  
 آنچه نارسیده باشد بار و یابس بود و مقوی معده و آنچه رسیده باشد بجزارت مائل بود و عصبان احوال مفاصل را مفید بود  
 جو ز گرم و خشک مقوی باه و معده و مولد غلاط و غفنه معده باشد و آنچه حر باشد حار طب باشد و آنچه سردی بریل  
 حار یابس است لیکن حرارت آن بیشتر از پوست بود و آنچه تر باشد حار طب بود و مقوی باه و دفع مرورت و آنچه کند  
 باشد گرم شکم بکشد فندق حار طب است غذا اندک بود و تقویت باه و دفع مضرت زبر کند با دم حار طب است  
 غذا بسیار بود و منی را سبب اید و سینه و مجاری پاک کند و معده را شیرین باشد و آنچه تلخ باشد بی پوست مائل بود و دفع  
 و قطع دفع فضول باشد فستق گرم و خشک است مقوی باه بود و سعال المنی و گرمین سوام را نیز مفید باشد  
 و پوست آن مقوی معده و دفع غشیان بود و اگر گرم و خشک بود مقوی باه و اگر سرد بود و طحال را مضرب بود و بجز  
 غشیان رسیده باشد که آنرا خجده گویند بار و یابس مانع اسهال فی بود و نبق کنارس است و طبع او بار و یابس و فائده او

این بیاض است  
 ترنجی است  
 اگر در ترش سرد و خشک باشد مقوی است  
 فاسد است و اگر ترش بار دستن مقوی معده کرده و دفع خلط  
 بود و تولید ترنج کند و آنچه شیرین باشد اعتدال آن اقرب بود و سبب شیرین معتدل باشد مقوی قلب معده مفرج و  
 مانع عفونت بود و در هموم مقادست کند و آنچه ترش باشد دفع تشنگی کند و قابض باشد سرد و خشک دایم و بار  
 یابس است و از سبب به غذا بیشتر دهد و اگر کند تقویت آن معده و تسکین عطش فی غشیان کند شفتا و بار  
 طب است دفع حرارت تشنگی کند و دیگر گردد و مولد حمیات غفنه و لغم گردد و آلو بار و طب است دفع حرارت  
 و بخر و تسکین طبیعت و صفر کند و اگر معده فاسد شود و غوغی به از و تولد گردد و آلو بار و طب است و تسکین کند  
 و معده را مضرب باشد قرآتیا آلو بار و اگر یابس بود و آنچه شیرین بود و تسکین طبیعت کند و آنچه ترش بود  
 معده را مفید بود و ترنج مفرج است و پوست آن حار یابس مقوی معده و قابض مفرج بود و بوی بن خوش کند چوست  
 آن حار طب بود و غذا بسیار دهد و دیگر گردد و حماض آن بار و یابس بود و تقویت معده و دل دفع خفقان خوشی  
 و علیان صفر کند و ترنج آن حار طب است و مقادست با جمیع هموم کند و بوی ترنج دفع مضرت و با کند قوت بار  
 طب است تسکین عطش خون دفع خما کند و در معده فاسد شود و معده را مضرب بود و مانع لطیف تر بود و خواص آن  
 همین باشد و پوست آن اگر در پیشانی مالند دفع صداع خمار کند و کمی طبیعت و خاست همچو ترنج بود و ترنج  
 آنچه نارسیده باشد بار و یابس بود و مقوی معده و آنچه رسیده باشد بجزارت مائل بود و عصبان احوال مفاصل را مفید بود  
 جو ز گرم و خشک مقوی باه و معده و مولد غلاط و غفنه معده باشد و آنچه حر باشد حار طب باشد و آنچه سردی بریل  
 حار یابس است لیکن حرارت آن بیشتر از پوست بود و آنچه تر باشد حار طب بود و مقوی باه و دفع مرورت و آنچه کند  
 باشد گرم شکم بکشد فندق حار طب است غذا اندک بود و تقویت باه و دفع مضرت زبر کند با دم حار طب است  
 غذا بسیار بود و منی را سبب اید و سینه و مجاری پاک کند و معده را شیرین باشد و آنچه تلخ باشد بی پوست مائل بود و دفع  
 و قطع دفع فضول باشد فستق گرم و خشک است مقوی باه بود و سعال المنی و گرمین سوام را نیز مفید باشد  
 و پوست آن مقوی معده و دفع غشیان بود و اگر گرم و خشک بود مقوی باه و اگر سرد بود و طحال را مضرب بود و بجز  
 غشیان رسیده باشد که آنرا خجده گویند بار و یابس مانع اسهال فی بود و نبق کنارس است و طبع او بار و یابس و فائده او















و در غسل شراب بپوشند و در ظرف نقره یا چینی کنند و ظرف حملون سازند و هر روز سر آن برسد از دهن و بعد از سه  
استعمال کنند و بعضی بعد از پنج سال گفته اند و بعضی ده سال و بعضی دوازده سال قرص سقیل در غصه  
نیز گویند بطریق او است که غصه تازه در زمان خرف که ورق او خشک شده باشد و خمیر گینه و بریان کنند  
پس آن خمیر را و غصه بکند و لب آنرا سحر نمایند و با هم چندان دقیق کر سینه بیا میرند و بشراب بپوشند  
و دست بر روغن گل بزنند و آنرا قرص سازند و قرص اندر روغن مصطکه در ششبعان قصبه اندر میره  
سیلخه فوه اسارون عود و بلسان قسطا عبده حماما هر یک شش مثقال فلفل از فرز عفران ریوند سیلخه و ارجینی  
هر یک دوازده مثقال اقحوان بشت مثقال بکوبند و بکوبند و بپزند و بشراب ریجانی یا بنید موزینی بپوشند و دست  
بر روغن بلسان یاروغن که در هر سال سازند و آنرا قرص سازند و قرص افنی افنی جوان ماده مقرر سرین صلی کنند و  
را بدان بدانند که او را چهار نیش بود و در او نیش دو جوان بدان بدانند که متحرک بغایت باشد و سر برود و چشم  
او سرخ بود باید که در بهار رسید کنند و از سواض که از آب برشید و از کنار جویها و زمین شور و نزدیک آب حصید کنند  
و آنچه که سود دارد رقم باشد احتراز کنند و در نور و حصید کنند و از سر و دنبال مقدار چهار انگشت یک فوجده کنند  
و بنید از دهن باقی را پوست بکشند و بشکافند و پاک بپوشند و در دیگی کوزه نهند و آب و بریزند و نمک شانه های  
شبت در آن اندازند و بچوشانند تا مهر اشود و گوشت و استخوان از هم جدا کنند و گوشت خالص را در دیگ شلگین  
بجسته چوبین نیک بکوبند و باراج آن کمک بیا میرند و با هم بپایند و بآن عرق بپوشند و دست بر روغن بلسان  
چرب کنند و قرص سازند و در سایه خشک کنند و باید که شمع آفتاب بر و تابد و در آوند باند و در ظرف آگینه کنند  
و گاه دارند تریاق غرغره قائم مقام تریاق کبیر باشد صفت آن حماما سنبل نبهی کافور کمال یشاق فلفل  
و ارجینی ریوند قیو لیا قسط مزجطیا نا هر یک دوازده مثقال فلفل از فرز عصاره بیتا لیس قتل از قز هر یک  
هشت مثقال عاقر قرحا از زایانه کبریت خام تخم شبت اسارون قرومانا فریون فیون نار دین شگوه زر  
گل با قلع تخم کزکس هی فطر اسایون دو و نافتیون سنبل الطیب هر یک شش مثقال کثیر خشخاش سفید سیلخه  
سی مثقال بنده البیج بشت و هشت مثقال سیلخه ورق گل قرص ندر و روغن هر یک شش مثقال تخم سداب شش مثقال  
و در پنج سان شامی هر یک شش مثقال روغن بلسان بشت و چهار مثقال فلاح چهار مثقال نیم مصاره قیو موم هشت

در فوجده آن قسطا عبده  
اسم آنرا که در بعضی است  
در روز دوم خشک  
موی باد و در روغن گل  
و گویند و در روغن گل  
مصلحت کثیر در روغن گل  
در فوجده آن قسطا عبده  
است اسم آنرا که در بعضی است  
و در فوجده آن قسطا عبده  
اسم آنرا که در بعضی است  
در روز دوم خشک  
موی باد و در روغن گل  
و گویند و در روغن گل  
مصلحت کثیر در روغن گل  
در فوجده آن قسطا عبده  
است اسم آنرا که در بعضی است

شش مثقال

شمال ورق ترنج سبز و شمال پنجه کوفتی باشد بکوبند و سمنه در شراب حل کنند با سه چندان عسل بسزند و بعد  
شش ماه نیم شمال تا یک شمال تناول کنند تریاق الرجز هر بار با دمای غلیظ مسع و لقه و دیران خفقا  
را سفید بود و صفت آن جنبیا ناز و نه حصار مر تادی بکوبند و تاسه چندان عسل بسزند و تریاق شمال  
تریاق الانفع صفت آن فلفل ابیض و زخم شک فاش بر یک ده و درم زعفران حب انار هر یک صفت  
درم جنبیا ناز و نه و درم زعفران جدا و غصیل بر یک چهار درم زعفران و درم زعفران و درم زعفران  
یک درم بکوبند و با سه چندان عسل بسزند و بعد از شش ماه شمال کنند و پنج و نعل و دقه و ترخا و خندان  
اضطرا مفید بود و شش ماه درم و درم زعفران که درم زعفران و درم زعفران و درم زعفران و درم زعفران  
بزرگ است و منافع بسیار دارد و درم زعفران و درم زعفران و درم زعفران و درم زعفران و درم زعفران  
با و وقت حصص و دفع زهر و نهش هوام و کباب کباب را سفید بود و صفت آن پنجه ترخا و خندان  
و سیاه سورنجان جده میر بری دو تو کلیل الملک جنبیا ناز و نه حصار مر تادی بکوبند و تاسه چندان عسل  
مقل بر یک هفت درم هارون سقوف و زعفران و درم زعفران و درم زعفران و درم زعفران و درم زعفران  
اسطوخودوس و درم زعفران و درم زعفران و درم زعفران و درم زعفران و درم زعفران و درم زعفران  
سافج سید بر یک هشت درم زعفران غار یقون تخم سداب و زعفران و درم زعفران و درم زعفران و درم زعفران  
طین تخم صغری و درم زعفران و درم زعفران و درم زعفران و درم زعفران و درم زعفران و درم زعفران  
و سمنه در شراب حل کنند و بعد از آن سه چندان عسل بسزند و شمال کنند و بعد از شش ماه نیم شمال کنند  
شبهه است بر تریاق بجای نالو نیا و درم زعفران و درم زعفران و درم زعفران و درم زعفران و درم زعفران  
هر یک چهار درم فلفل سفید و درم زعفران و درم زعفران و درم زعفران و درم زعفران و درم زعفران  
و فلفل هر یک چهار درم لوتوا سفید و نو شاد و تخم سداب بری مشک کا فو قاتله از پنبه سافج بر یک تخم سداب  
غار یقون غار قرقا و فلفل هر یک چهار درم سیمین جنبیه سترجا و شیر بر یک و درم زعفران و درم زعفران  
قسط هر یک است درم چنانچه گفته شد ترتیب کنند و بعد از شش ماه نیم شمال کنند و بعد از شش ماه نیم شمال کنند  
صفت آن پنجه شک چاه درم زعفران و درم زعفران و درم زعفران و درم زعفران و درم زعفران و درم زعفران

[illegible][illegible]





دوم بکوبند و بسمل فایند بستر شد معجون حجر السید و کلیه دشانه را پاک گردانند و در ابرول کند صفت آن  
 تخم خرفه و خیارین و کدو مجموع معشر حب کاکنج هر یک بخندم حجر السید و پنجاه درم بکوبند و بسمل بستر شد شربت  
 کیشقال بود معجون عقرب کلیه دشانه را از حصات و رمل پاک گردانند و عرق خسته نیم و نیم جفتیا ناکندم  
 و نیم و نیم بسمل یکم فلفل و فلفل هر یک دو درم پنج کاکنج هر یک بخندم و نیم جفتیا درم بکوبند و بسمل  
 بستر شد شربت دانی باشد معجون حلیت تب لیج و گزین عقرب تیلای سفید بود و آن حلیت فلفل و فلفل  
 سداب مساوی بکوبند و بسمل بستر شد شربت کیشقال باشد معجون کاکنج قروح کلیه دشانه را سفید بود  
 آن بز الانج تخم کرفس از یانه هر یک بختد درم مغز تخم خیارین تخم حاصل افیون مغز چغوزه مغز بادام مغز فندق  
 بریان کرده زعفران هر یک سه درم حب کاکنج بست عدد کثیر چهار درم بکوبند و بسمل بستر شد شربت کیشقال  
 باشد معجون شهریاران قونج و چشپوش و نفخ سعه و اسهال سفید بود و آن بخیل قرفه و دانه چینی خور بوا  
 مصططه و فلفل سیلخه قاقله حب بلسان هر یک چار درم و نیم سقمونیاسه درم ترب حب لنبیل هر یک بختد درم  
 شکر سفید بهفتاد درم بکوبند و با سه چندان ادویه غسل بیایند شربت و دوشقال باشد معجون فلا سفید  
 آنرا ماده الحیوة نیز گویند مقوی قلب و آلات منی بود و بلغم و ریاح و ادعای پشت و مفاصل و سلس البول  
 دفع کند و رنگ روی و بوی دهن خوش گرداند و عقل بفرزاید و شکر تا اگر حب آن فلفل و دانه فلفل بخیل  
 و از چینی بلبله آمانه شیطخ زراوند درم حب کاکنج با بونه چغوزه جوز هندی خضیه اشکاب یک درم و نیم طاقی نیم  
 مجموع کوفته بسمل سه چندان بستر شد معجون شغشا و جماع قونج درم و اسنان را سفید بود و آن فلفل سفید  
 و سیاه هر یک بست درم بز الانج افیون صبی هر یک ده درم زعفران بخندم و فریون سنبل عاقر قوسه جا  
 هر یک شقالی بکوبند و با صد و پنجاه درم غسل بستر شد و در ظرف آگینه کنند و بعد از چهار ماه شقالی بخورند  
 معجون سک و حب برودت که سفید بود و سده بکشاید حب آن سک سیلخه سنبل سافور بندری پاک  
 ریوند جفتیا ناکندم یک درم زعفران ناخواه کرفس مصططه هر یک سه درم و نیم قونج هر یک بخندم و نیم بکوبند و  
 سه چندان ادویه غسل بستر شد شربت یکم شمع معجون روایم صلب که را سفید بود و آن روایم کل چار درم  
 سوسن آسانجونی هفت درم ریوند چینی یک مغسول هر یک سه درم و نیم زعفران هر یک بخندم و نیم کوفته نیمه بسمل شربت







ورق گل درم ریوند چینی سدرم مجموع نیم کوفته درون آب بجوشانند ریوند کوفته و خرقة کتان بندند دردیگ  
اندازند تا بچادر انگ آید پس بن و سن قند بقوام آرند و اگر بعد از آنکه بقوام آید ریوند کوفته بران ریزند و بنزد توکی  
بود شراب بروری پوست بنج کاسنی است درم پوست بنج رازیانه درم پوست بنج کرفس بنج درم تخم کاسنی  
هفت درم تخم رازیانه بنج درم تخم ده درم مجموع نیم کوفته درون آب بجوشانند تا به یک من آید و با یک من قند  
بقوام آرند شراب بنج را سال موی و نفث و زرد دم را سفید بود و کبد و معده را تقویت و بصفت آن پنج بار  
هفت شقال قوط بنج شقال صندل سفید و بنج هر یک چهار شقال صندل و بان بسایند و باقی بکوبند و بجوشانند  
با یک من قند بقوام آرند شراب طوط خود و درم ارض سودای و بنی را سفید بود و بصفت آن طوط خود و درم ارض سودای  
هر یک ده درم و صلیب بنج نمک کافور بان رازیانه تخم کرفس تخم خلی هر یک بنج درم سیستان ای عدد موز و طاق  
است درم ورق گل بنفشه هر یک هفت درم شش طل آب بجوشانند تا بپاشی آید و با سه طل بقوام قند آرند آخر  
صمغ عربی و باغ را سفید بود و بصفت آن طوط خود و درم ارض سودای و بنی را سفید بود و بصفت آن سیستان ای عدد  
قند با صسل طل بقوام آرند شراب سیستان ای عدد و صفت آن سیستان ای عدد  
در سه طل آب بجوشانند تا بپاشی آید و صافی کنند و به درخمیر گیرند و بریان کنند و آب آن بگیرند و شل طل  
و شراب سل هر یک نصف طل مجموع با هم ضم کنند و بقوام آرند شراب بنج نیمه جوش جهت ضعف معده و کبد و  
باه و درویش و مفاسل و فاج و قوه و کسر ریح و ادرار بول نافع باشد و بصفت آن آب انگور صندل و گوشت  
غریبه بنج است من دردیگ کنند و بجوشانند عود درم زعفران صمغ گل بنج بان جزو هر یک بنج درم قرفل  
بسا سه سل کبابه زرنبا و سعد هر یک سه درم سیلخه زنجبیل دار چینی و اطفال عاقر قرقا تا قله سنبل هر یک درم  
مجموع نیم کوفته دردیگ کنند و دردیگ اندازند و بجوشانند تا گوشت مهر شود و بعضی بانگو و نفع نیز بریزند  
و بنج نیمه جوش آن کبابه است می اندوی فشارند بعد از آن فرو گیرند و صافی کنند و شل و انگ و غیر  
یک شقال در طل کلاب حل کنند و بران ریزند و بنج من قند باطل بقوام آرند و به ضعف معده و کبد و رخی و کبد  
سفید بود و بصفت آن بر سیده پاره کنند و از دانه پاک کرده در بان چوبین سنگین بکوبند و بپشت من آب زان  
بگیرند و مشرب اب صافی بستانند و شلخ شبار و روزی در آن خسیانیده صافی کنند و آن شفل را باب اشبویند

طوط خود و درم ارض سودای و بنی را سفید بود و بصفت آن طوط خود و درم ارض سودای  
هر یک ده درم و صلیب بنج نمک کافور بان رازیانه تخم کرفس تخم خلی هر یک بنج درم سیستان ای عدد موز و طاق  
است درم ورق گل بنفشه هر یک هفت درم شش طل آب بجوشانند تا بپاشی آید و با سه طل بقوام قند آرند آخر  
صمغ عربی و باغ را سفید بود و بصفت آن طوط خود و درم ارض سودای و بنی را سفید بود و بصفت آن سیستان ای عدد  
قند با صسل طل بقوام آرند شراب سیستان ای عدد و صفت آن سیستان ای عدد



و هر یک از آن را یک من قند بجاشنی ننهند و بقوام آرد سبک بخین یوندا و جاع و سده کبد امفید بود و طبیعت نرم  
 صفت آن ریوند چهار دم غار لقون تر بلبلان تخم کاسنی هر یک بقندرم تخمبل یکنام نیکو نموده و چهار طل  
 آب بجوشانند تا به دو طل آید با چهار طل قند بقوام آرد لعوق سپستان سال خشونت حلق دریه رفید  
 بود و طبیعت را نرم کند ص آن سپستان و نیست عدد موزی طائفی دانه بیرون کرده چهار دم مغز خیار شنبه  
 پانزده دم در سه من آب بجوشانند تا به یک من آید یا طلی شکر بقوام آرد لعوق زو فار بود و سال نرم  
 مفید باشد و سینه دریه را پاک کند ص آن زو فار سا هر یک بست درم و سه طل آب بجوشانند تا به طل آید  
 باطلی قند بقوام آرد لعوق سپندان سال بلغمی را مفید بود و قند بلغم کند ص آن جب الرشاده درم پنج همک  
 چهار دم رازیانه نیمون هر یک سه دم نیکو نموده و دو طل آب بجوشانند تا به طل آید و باطلی عمل بقوام آرد لعوق  
 طباشیر سل و قهوه ریه را مفید بود ص آن صمغ عربی قاقله هر یک شش دم نشاسته کثیر هر یک درم طباشیر  
 چهار دم چلغوزه هفت دم تخم خیار هفت دم قند شصت درم بکوبند و باطلی عمل بست درم غون بادام نیمه  
 و بقوام آرد لعوق حلیه سال و خشونت حلق و خنجره را مفید بود ص آن صمغ عربی کثیر انشاسته رب السوس  
 هر یک ده درم مغز تخم کدو مغز ادام مقشر هر یک پنج درم حلیه چهار دم قند نیست درم بکوبند و در میان رطلی  
 شیر قند بقوام آرد لعوق غصص سال طبع ربو را مفید بود ص آن غصص بریان کرده نیمه امیر ساد و درم  
 فراسیون زو فار هر یک درم بکوبند و در میان طلای عمل کنند لعوق چلغوزه قرح ریه و نفث و سال بلغمی را مفید  
 ص آن چلغوزه مقشر کثیر الیر سا صمغ عربی هر یک ده درم بزرگ بریان کرده خرمادانه بیرون کرده هفتاد درم با  
 بسایند و بر غون کا و چرب کنند و در میان عمل گرم بریزد لعوق رب السوس سال نرم را مفید بود ص آن  
 رب السوس کثیر قند مغز ادام تخم رازیانه مساوی بکوبند و در میان عمل نیرند و الاصول فالج و لقوه و صمغ و مسقا  
 اوجاع مفاسل را مفید بود ص پوست تخم کرفس رازیانه هر یک ده درم تخم کرفس نیمه تخم کرفس رازیانه و نیمه آن هر  
 چهار دم مصطکی سنبل نقاح از خرب بلسان هارون خطبایه هر یک ده درم عود بلسان بوزیدان هر یک  
 سه درم سلیمه سپندان هر یک سه درم موزی طائفی دانه بیرون کرده بست درم در سه من آب بجوشانند تا به یک  
 آید یا یک من قند بقوام آرد آخر خندانق هم را مفید بود و طبیعت شایص آن تخم کرفس کبر که کیفه تمام بود تخم کرفس رازیانه

این ملک صفای است  
 سیاه تازیانی اسوس  
 گویند دوده فراشید انش  
 گویند که با آرد دست سوزان  
 و غور بسیار آن با شربت  
 از دفع طبع و نفث است  
 گویند که با آرد دست سوزان



ده درم تخم کرفس رازیانه و نیسون زراوند و قشور یون دقین عود فوا و انیا حبل ارشاد هر یک سه درم و سوز طاس کف  
 پانزده درم آخر حصات کلیه و مثانه را مفید بود ص آن پنج کرفس و کبر بر یک پنج درم شش هندی تخم خیار بر یک  
 هفت درم پریاوشان پیاز ششی هر یک سه درم سوز طاس کف ده درم انجیر ده عدد در سه رطل آب بچوشانند تا بپزد آید بطل  
 قند بقوام آرد و پنج درم حجر الیهود بکوبند و با آن بیامیزند آخر سده و برودت کبد و طحال برودت معده و رطوبت  
 و حمیات بلغمی را مفید بود ص آن پوست پنج کرفس و رازیانه هر یک سه درم پنج از خرطقال از خر بر یک پنج درم طاس  
 سنبل بر یک دمی و نیم یک عدد و بلسان هر یک سه درم باد آورده غاف پوست پنج کبر سنستین و رقی کل هر یک سه درم  
 سوز طاس کف بست درم انجیر ده عدد در او من آب بچوشانند تا ایک من آید بایک من قند بقوام آرد و کله قند تقوی معده  
 و افعی بجم ص آن ورق گل سرخ یک من روست مالند تا پزده شود و یک من قند و حبلا سازند و بر آن نینزد و قند  
 نهند و هر گاه کم شود باز قند میریزند تا چهل در یکند و روغن گلیکین نیز چنین سازند خمیره بنفشه سرفه نشه نیک کنند نیم از آن  
 بایک من شیر قند بیامیزند و آفتاب نهند سیمک بی تقوی قلب و معده بود ص آن سیب شیرین بچاه مد و پزاید بکنند  
 و در دیگ سنگین بشیره قند با شش نرم بچوشانند و بر می نیز چنین سازند تا آزار بپا رکنند و اندون پاک سازند با دوام  
 سرفه و نقصان باه را مفید بود ص آن مغز بادام مقشر در دو شب بخیسانند و سه درم کنند بن سیرن آرد و در غسل  
 بچوشانند و سه روز بپزند پس سیرن و در غسل بچوشانند و در ظرف کشت لیلیه پرده معده را تقویت بد و کبد و نفع نماید  
 و ریاح و بواسیر و نفقیت بصر کند و زهرن نیز گرداند و امراض سوداوی را مفید بود ص آن لیلیه کابلی معده و ظرف کف کند  
 و آب خاکستر بر بر آن ریزند و هر سه و از آب خاکستر تازه می کنند و بعد از ده روز بشویند و در یک سنگین با کفی چوب کوفته  
 می بچوشانند تا جوخته شود آنگاه لیلیه سیرن آرد و در و بپزند سوراخها کنند و ظرفی صینی یا کاسی سهند عسل کف گرفته  
 با شیر قند بر آن ریزند و بگذارند و بعد از بست روز باز غسل بر آن ریزند و یکبار دیگر بچوشانند و بخورند زنجبیل  
 پرموده زنجبیل است روز در آب بخیسانند و آنگاه پاره کنند و از آب غسل بچوشانند تا آب شوی شود و در ظرف کف کنند عسل  
 بر سر آن ریزند تا پزود شود و شفا قل مربی باه را مفید بود و کلیه مثانه را مفید بود ص آن شقاقله و مغز در آب بخیسانند پس سیرن  
 آرد و با عسل بچوشانند و در ظرفی ریزند و ترنج مربی تقوی معده و مفرج باشد ص آن ترنج پاره کنند و ششی از آن بریان آید  
 و در حبیه پوست آن نیز بپزند اگر باشد بهتر بود و در یک سنگین باب بلی بچوشانند تا ناسیت اوسیت شود آنگاه در ظرف

۴۰  
 قند بقوام آرد و پنج درم حجر الیهود بکوبند و با آن بیامیزند آخر سده و برودت کبد و طحال برودت معده و رطوبت  
 و حمیات بلغمی را مفید بود ص آن پوست پنج کرفس و رازیانه هر یک سه درم پنج از خرطقال از خر بر یک پنج درم طاس  
 سنبل بر یک دمی و نیم یک عدد و بلسان هر یک سه درم باد آورده غاف پوست پنج کبر سنستین و رقی کل هر یک سه درم  
 سوز طاس کف بست درم انجیر ده عدد در او من آب بچوشانند تا ایک من آید بایک من قند بقوام آرد و کله قند تقوی معده  
 و افعی بجم ص آن ورق گل سرخ یک من روست مالند تا پزده شود و یک من قند و حبلا سازند و بر آن نینزد و قند  
 نهند و هر گاه کم شود باز قند میریزند تا چهل در یکند و روغن گلیکین نیز چنین سازند خمیره بنفشه سرفه نشه نیک کنند نیم از آن  
 بایک من شیر قند بیامیزند و آفتاب نهند سیمک بی تقوی قلب و معده بود ص آن سیب شیرین بچاه مد و پزاید بکنند  
 و در دیگ سنگین بشیره قند با شش نرم بچوشانند و بر می نیز چنین سازند تا آزار بپا رکنند و اندون پاک سازند با دوام  
 سرفه و نقصان باه را مفید بود ص آن مغز بادام مقشر در دو شب بخیسانند و سه درم کنند بن سیرن آرد و در غسل  
 بچوشانند و سه روز بپزند پس سیرن و در غسل بچوشانند و در ظرف کشت لیلیه پرده معده را تقویت بد و کبد و نفع نماید  
 و ریاح و بواسیر و نفقیت بصر کند و زهرن نیز گرداند و امراض سوداوی را مفید بود ص آن لیلیه کابلی معده و ظرف کف کند  
 و آب خاکستر بر بر آن ریزند و هر سه و از آب خاکستر تازه می کنند و بعد از ده روز بشویند و در یک سنگین با کفی چوب کوفته  
 می بچوشانند تا جوخته شود آنگاه لیلیه سیرن آرد و در و بپزند سوراخها کنند و ظرفی صینی یا کاسی سهند عسل کف گرفته  
 با شیر قند بر آن ریزند و بگذارند و بعد از بست روز باز غسل بر آن ریزند و یکبار دیگر بچوشانند و بخورند زنجبیل  
 پرموده زنجبیل است روز در آب بخیسانند و آنگاه پاره کنند و از آب غسل بچوشانند تا آب شوی شود و در ظرف کف کنند عسل  
 بر سر آن ریزند تا پزود شود و شفا قل مربی باه را مفید بود و کلیه مثانه را مفید بود ص آن شقاقله و مغز در آب بخیسانند پس سیرن  
 آرد و با عسل بچوشانند و در ظرفی ریزند و ترنج مربی تقوی معده و مفرج باشد ص آن ترنج پاره کنند و ششی از آن بریان آید  
 و در حبیه پوست آن نیز بپزند اگر باشد بهتر بود و در یک سنگین باب بلی بچوشانند تا ناسیت اوسیت شود آنگاه در ظرف  
 ۱۱ بقالی



مرحله سده درم درق کل قصب الذریر هر یک دو درم و نیم جوارش مصطلکی برودت معده و کبد و سودا و هضم و  
ریاح و سیلان عاقل و معین بود و صفت آن مصطلک هفت درم بگویند و باطلی بقوام آرند جوارش کمونی جمیع  
بانی و سوداوی و برودت معده و فواق بلغمی را معین بود و صفت آن زیره کرمانی شیار و زنی سرکه خیسانند  
خشک کرده بریان کنند چهل درم از آن با درق سداب فلفل و تخمیل هر یک سی درم بوره از تخم ده درم بگویند  
با سه چندان عمل بقند بر شند شربتی کیشقال باشد جوارش بلاد و زین فاصانی کند و رنگ روی نیکو گرداند  
و برودت و اوجاع سده و نسیان را معین بود و صفت آن فلفل و فلفل افسلیه کابلی بلبله آله خند بیهتر هر یک  
چهار درم قسط حب لغار شکر طبرزد هر یک دوازده درم بگویند و غسل بلاد و روغن گاو هر یک پانزده درم  
بیا میزند و غسل بشینند و بعد از ششماه دو درم بخورند جوارش اترج هضم طعام کند و رنگ رو س و بوی  
درین خوش کند و صفت آن پوست ترنج سنی درم و فلفل جزیره و فلفل دار فلفل خیر بود و از چینی و خنجان  
و تخمیل هر یک درمی مشک انگلی بگویند و غسل بشینند جوارش مقلیا تا بوسیر منهن زیره را معین بود و صفت  
آن حرف بریان کرده زیره و سرکه خیسانده بریان کرده هر یک درمی مصطلک سه درم پوست بلبله کابلی و روغن  
گاو بریان کرده نیم درم بکباب بر شند جوارش سماق آهال از دار و صفت آن سماق ده درم دانه سورخچیر  
انار دانه ترش و شیرین هر یک سه درم منغ عربی کلنا هر یک سه درم بگویند و بکباب بر شند شربتی کیشقال باشد  
جوارش مشک خفکان و نصف تاج معده را معین بود و صفت آن مشک نیم شقال قاقله خبر و اتر فلفل و تخمیل  
و فلفل عود هر یک درم و از چینی سه درم زعفران دو درم قند شل جمیع بگویند و غسل بشینند جوارش سقنقر  
مقوی باه و کایه بود و صفت آن تخم بلبله و پیاز و شلغم و گند ناو تخم گز و زرد جبر و انجیر و ترب هر یک سه درم  
حبه انحر اسان اصغیر کبچد و پیوزه حب ارشاد و سقین بریان کرده هر یک سه درم و تخمیل شقال و خنجان و فلفل هر یک نیم درم  
جزیره و اینین از چینی هر یک درم سقنقر بخورم فانیه بوزن جمیع او دوی بگویند و غسل بشینند شربتی دو درم جوارش  
مسمن بوسیر هضم را معین بود و قوت باه بود و صفت آن تخمیل فلفل هر یک سه درم و فلفل سنی درم فانیه بوزن  
و نیم جز کبچد و مقشر هر یک بجا ده درم بگویند و غسل بشینند شربتی کیشقال بود جوارش شهریاران برودت  
سده و کبد را معین بود و قوت بلغمی باشد و طبع گرم کند و صفت آن تخمیل و شقال فلفل و فلفل قاقله خبر و فانیه





سنبلی هر یک می بکوبند و با خمیر برشته قرص کن با نفت و زرد دم مفید بود و صحن خشخاش سفید مسطحی که با  
هر یک درم زعفران و درم بکوبند و آب برشته قرص کن نار بهان زرد دم را سفید و صفت آن را طبعی و صفت آن  
صنع عربی تساوی بکوبند و با گلاب برشته قرص کن گشت سده و کوبه طحال را نافع بود و صفت آن خشک است و گرم است  
و تونک مغز تخم که و تساوی بکوبند و خمیر برشته قرص کن سفید سده و کوبه طحال و زرد دم را سفید بود  
آن را سفید و صفت آن درم زرد دم و تساوی بکوبند و با تخم قرص کن زرد دم و صفت آن سفید بود و صفت آن  
سفید بود و صفت آن ورق گل مفید درم عصا غافط طباشیر سنبلی الی سون هر یک می بکوبند و آب برشته قرص  
ور و کبیر راجع سده و تخم و سقا و حیات لغبی را سفید بود و صفت آن زرد دم و سنبلی سقا و زرد سنبلی راجع  
نفسین هر یک که شقال شراب برشته و شربی و شقال شد آخر راجع معد و حیات لغبی را سفید بود و صفت آن  
شسته و خشک است چهار درم سنبلی کدرم قرص کن یونجه حیات زرد دم و هر یک کوبه طحال را سفید بود و صفت آن یونجه  
شش درم روئاس که سحر درم تخم کرسن الی سون هر یک بر کوبند و آب برشته قرص کن و حیات زرد  
دوق را سفید بود و صفت آن گل شش درم صنع عربی طباشیر هر یک چهار درم تخم خیار کدو و تونک پنج که است  
هشت درم نشاسته سده و زعفران درم کافور و درم بکوبند و با گلاب برشته قرص کن سفید سده و صفت آن  
ور و را سفید بود و صفت آن زرد دم و تخم الی سون هر یک کیدر ملیا زرد دم و تخم باریان فید انگ بکوبند و آب  
برشته و این شربی باشد آخر مسهل لغم و صفر بود و صفت آن زرد دم و تخم الی سون هر یک کیدر ملیا زرد دم و تخم باریان فید انگ بکوبند و آب  
است آخر الی سون زرد دم و تخم الی سون هر یک کیدر ملیا زرد دم و تخم باریان فید انگ بکوبند و آب  
سده را سفید بود و صفت آن زرد دم و تخم الی سون هر یک کیدر ملیا زرد دم و تخم باریان فید انگ بکوبند و آب  
مسطحی مقل کند بر یک درم تخم زرد دم و تخم الی سون هر یک کیدر ملیا زرد دم و تخم باریان فید انگ بکوبند و آب  
هر یک شش درم زرد دم و تخم الی سون هر یک کیدر ملیا زرد دم و تخم باریان فید انگ بکوبند و آب  
سقه شش درم بکوبند و آب زرد دم و تخم الی سون هر یک کیدر ملیا زرد دم و تخم باریان فید انگ بکوبند و آب  
ورق گل صنع عربی هر یک چهار درم نشاسته کیدر پنج که است درم زعفران و درم زرد دم و تخم الی سون هر یک کیدر ملیا زرد دم و تخم باریان فید انگ بکوبند و آب  
طباشیر خردم قرص کن گل مسطحی کرسن و نفت و درم زرد دم و تخم الی سون هر یک کیدر ملیا زرد دم و تخم باریان فید انگ بکوبند و آب

دوم که از طباع غیر شایع هر یک بنمیدم پنج مکتب دوم بگویند و با یک زبان برشند شرتی دوم آخر تخم خیارین  
مقتضی چند تخم تورک پنج مکتب هر یک چهار درم طباشیر مرطبان نخته هر یک درم نشاسته کثیرا هر یک می پانچ  
در حبس سلسله غیره حب ابارة تنقیه دماغ کنند از بلغم و اخلاط غلیظه و صرع و سکتة و سل و غشاده را مفید بود  
صحت ایدیه فیرا تر بد سفید حب البیل هر یک می غار لقون نیون هر یک نیم تخم غنظل نمک هندی هر یک  
وانگی و نیم که بند و با زبان برشند و این شرتی باشد حب هر یک اوجاع معده و امراض دماغ و طمعت عین  
نافع بود و صحت آن بر سقوی است دوم پوست بلبل زرده درم گل سرخ چند مکتب کثیرا مصطک سقویا عفران هر یک  
سه درم بگویند و با شمع برشند شرتی دوم شد حب بسیار صبر سقوی سیاه تر به صطکی پوست بلبل زرد  
وقت گل سرخ هر یک می بگویند و با یک برشند شرتی و دشقال شد وقت خواب حب قایا صبر سقوی مصطک  
عصاره خستین هر یک درم سقویا تخم غنظل هر یک می بگویند و با یک برشند شرتی کیشقال حب صبر  
اوجاع تقرن مفاصل و نالج و لقوه را مفید بود تنقیه دماغ و معده کنند از بلغم صحت آن بر سقوی شتالی تربیکه درم  
حب البیل غار لقون نیون هر یک نیم تخم غنظل صم هندی هر یک انگلی نیم مقل تیرا هر یک انگلی بگویند و با یک  
برشند حب زنده حب ریحان مفاصل و رتق انسا را مفید و صحت آن بر سقوی تربیکه سیاه با یک درم  
سورخان کیشقال کثیرا تخم غنظل هر یک انگلی حب البیل غار لقون هر یک نیم تخم هندی انگلی نیم بگویند و با یک  
برشند و این شرتی باشد حب بنفشه تنقیه دماغ از صفرا و بلغم کند ضعف ابر و معده را مفید و صحت آن بنفشه  
دوم تربیکه درم رب السوس بلبل زرد هر یک نیم نیون و انگلی سقویا ریان کرده نیمه نگ بگویند و با یک  
برشند این شرتی باشد حب اسطوخودوس صرع و مایخولیا و امراض بلغمی و سوداوی را مفید و صحت آن بلبل زرد  
کاملی هر یک چند تخم تربیکه درم صبر سقوی شش درم اسطوخودوس و غنظیون سبفاج غار لقون هر یک درم تخم غنظل  
کلیه در نیم مقل فخره هر یک می بگویند و با یک برشند و حب زنده شرتی سه درم شد حب مقل و سیع اوجاع مقعد  
مفید بود و صحت آن بلبل سیاه بلبل آبی هر یک درم بگویند و مقل شش درم و آب گل کنند و او وید بدان برشند  
شرتی دوم شد حب غاف حیات بلغمی سوداوی را مفید و صحت آن بر سقوی بلبل زرد عصاره غاف سیاه  
بگویند و با یک برشند شرتی کیشقال شد حب کیمین پنج اوجاع معده و اسهال را مفید بود و حبشاید صفت آن





نخل جمیع بکوبند و با هم بپاشند و یک شقال از آن استعمال کنند ایاره جالینوس شحم خنظل را بقیون بصل افکار  
 بریان کرده شحم قیون یا خرب سیاه بوفالقیون و قیون بر یک شقال نروده درم بسفاح از قیون مقل که در یوس سلیمه  
 فراسیون هر یک هفت درم یکسبب زراوند طول فلفل سیاه و سفید و اینی جاوشیر چند بیدستر و فلفل فطر اسایون  
 هر یک چهار درم بکوبند و دو شقال از آن شربت باشد و در شحم دیگر مقل بسفاح و قیون که در یوس سلیمه نیست و بعضی  
 گفته اند که صبر زعفران هر یک چهار درم شربت یک شقال است ایاره لوز غازی یا تقیه بدن از فلفل غلیظ و ز  
 کند و مکتبه و فلفل و قنوه و عرشه و صنداع و جذام و در او اشعلاب را مفید بود و ادویع مفصل بر ص و بوق  
 و سفید و صنداع و قنوه و عرشه و صنداع و جذام و در او اشعلاب را مفید بود و ادویع مفصل بر ص و بوق  
 شحم خنظل نیم درم بصل افکار بریان کرده غلایقون قیون یا شاسا و خرب سیاه سیربری بوفالقیون و فراسیون  
 جمعه سلیمه فلفل سفید و سیاه و فلفل زعفران و اینی بسفاح یکسبب چند بیدستر فطر اسایون را و نرود طول خاص  
 انستین فریون بصل جانان زنبیل خطیا ناسطوخودوس هر یک درم قیون که در یوس مقل صبر سقوی هر یک  
 سه درم بکوبند و بصل بر شند شربت چهار شقال بود یا جالبی از قیون بسفاح هر یک درم زعفران سه درم است  
 لیمه کالی سه درم کا و زبان پنج شقال طوخودوس سه شقال ایاره روس و اشعلاب مفید بود و تقیه بدن  
 از سودا و بکرم کند صقل آن شحم خنظل که در یوس هر یک است درم صبر سقوی نیم درم فونجان درم یکسبب جاوشیر  
 هر یک شش درم زراوند مدح فطر اسایون فلفل ارض سلیمه و فلفل اینی زعفران زنجبیل جمعه مر هر یک  
 دو درم چنانچه گفته شد باز شربت و دو شقال تا چهار شقال بود ایاره ارکا فانیس ارض مننه  
 و در او ادویع و صنداع و ابتدای آب و ادویع حلق و عسفر و مفصل و جرب کلب کلب و شحم و قنوه را  
 مفید بود و صقل آن شحم خنظل است و درم فراسیون طوخودوس قیون یا فلفل و فلفل خرب سیاه که در یوس  
 هر یک است درم بصل افکار بریان کرده صبر قیون زعفران خطیا ناسطوخودوس شحم جاوشیر هر یک  
 ده درم جمعه و اینی یکسبب و سبیل از خود نرود جلی زراوند مدح هر یک دو درم بکوبند و بصل بر شند  
 شربت چهار شقال باشد بعد از شش ماه اگر کتب کلب کلب یا دل کنند نیم درم سرطان سوخته یا در قیون  
 و ادویع شکم در حرم باب سداب مدح کلب کلب یا باب کزنس ایاره شحم الکس خرب سیاه یک درم



مطبوع خیارشنبه اخلاط رقیق و صفر احاد دفع کند ص آن پوست بلبله زرد هفتصد گرم ترشندی جویند طافنی یک  
 پانزده درم آلو سیاه عناب هر یک ده عدد ورق گل بنجر درم خیارشنبه پانزده درم مطبوع زوفات آبجیب  
 اوجاع صدر و سعال را مفید بود ص آن سنا بنجر درم عناب ده عدد پستان بست عدد بنجر سفیده عدد بنجر طافنی  
 پانزده درم بنج نمک درم پسیاوشان تخم خلی زوفاجانی هر یک چهار درم جو شسته نیکو فته شش درم شکر  
 ده درم مطبوع سورنجان اخلاط محرقه و ملغم بنج را دفع کند اوجاع مفصل را مفید بود ص آن نه هفتصد درم  
 بنج نمک در بنجان روبا هر یک بنجر درم تر بر رازیانه تخم کاسنی بنفشه هر یک سه درم بنجر عناب هر یک  
 ده عدد پستان بست عدد گلشنه خیارشنبه تر بنجین هر یک ده درم مطبوعی که حیات محرقه ذات آبجیب را  
 سفید بود ص آن شاکی بنفشه هر یک بنجر درم بنجر چهار درم عناب عدد پستان بست عدد تخم کاسنی بنج  
 هر یک سه درم بنفشه تر بنجین هر یک پانزده درم تقو ص صبر صعد سوداوی را مفید بود ص آن نه هفتصد درم  
 مسقطی شش درم بکوبند و با سه طل آب گرم در ظرفی کنند و روز در آفتاب کنند شب آب گرم و بعد از سه روز  
 صافی کنند و بست درم از ان باده درم روغن بادام سیاه شش اند تقو ص بلیله سهل صفر بود ص صعد گرم بنجر  
 بود ص آن پوست بلبله زرد ده درم آلو سیاه عناب هر یک بست عدد پستان سی عدد ترشندی سی  
 بنفشه تخم کاسنی تخم کاهو هر یک سه درم خیارشنبه درم تر بنجین ده درم طل آب گرم شبانه بخسایند  
 و در طل از ان بیاشانند تقو ص فواکه سهل صفر بود ص آن آلو سیاه اکو سیل هر یک بست عدد عناب ده عدد  
 ترشندی بست درم زرد آوونشک سی درم تر بنجین نبات هر یک ده درم در کین آب بنجیساند تقو ص کلا در  
 بول طشت کند ص آن تخم خرزله کوفته هفتصد درم تخم کرنش انیسون رازیانه هر یک ده درم بنج کوبند و با سه طل  
 و در ظرفی کنند و سه روز در آفتاب کنند چهل درم از ان بیاشانند آخر بقایا امراض حاده را مفید بود و در  
 از فضول پاک کند ص آن آلو سیاه پستان هر یک سی دانه جویند طافنی بست درم ترشندی سی درم تخم کاسنی  
 کشوش کشینر همه نیکو فته هر یک سه درم و در ظرفی کنند و آب گرم بران ریزند و روز در آفتاب بنفشه بنج  
 کنند و بعد از سه روز چهل درم از ان باده درم نبات با تر بنجین بیاشانند باده از و هم در حقهها حقه  
 که در امراض حاده استعمال کنند صفت آن انجیر ده عدد و عناب بست عدد و پستان سی عدد و سنا بنفشه

درم کاهو بنفشه هر یک سه درم و در ظرفی کنند و آب گرم بران ریزند و روز در آفتاب بنفشه بنج کنند و بعد از سه روز چهل درم از ان باده درم نبات با تر بنجین بیاشانند باده از و هم در حقهها حقه که در امراض حاده استعمال کنند صفت آن انجیر ده عدد و عناب بست عدد و پستان سی عدد و سنا بنفشه

درم کاهو بنفشه هر یک سه درم و در ظرفی کنند و آب گرم بران ریزند و روز در آفتاب بنفشه بنج کنند و بعد از سه روز چهل درم از ان باده درم نبات با تر بنجین بیاشانند باده از و هم در حقهها حقه که در امراض حاده استعمال کنند صفت آن انجیر ده عدد و عناب بست عدد و پستان سی عدد و سنا بنفشه

درم کاهو بنفشه هر یک سه درم و در ظرفی کنند و آب گرم بران ریزند و روز در آفتاب بنفشه بنج کنند و بعد از سه روز چهل درم از ان باده درم نبات با تر بنجین بیاشانند باده از و هم در حقهها حقه که در امراض حاده استعمال کنند صفت آن انجیر ده عدد و عناب بست عدد و پستان سی عدد و سنا بنفشه

جو نمکوفته ده درم سبوس خشک هر یک کفی نمک سفید نیم درم بچوشانند در سه طل آب بنام نیمه آید صافی کنند و شکر سرخ  
 ده درم در آن حل کنند و آب گامه روغن نمک با کجدر بر سر آن ریزند و استعمال کنند حقه که در وجع پشت و قویج  
 را مفید بود ص آن حلیه بزرگ هر یک ده درم غناب بخیر هر یک ده درم دستپان بست و در غلی خشک  
 با بونه شبت هر یک کفی ناخواه را نیا نه هر یک سه درم در چهار طل آب بچوشانند تا بوشش آید صافی کنند  
 بوره یک درم کب دو درم قمل نیدرم عمل روغن کجدر هر یک ده درم آن ضم کنند حقه که بر دودت اعضا  
 سفل را مفید بود ص آن قمل اشق یک سنج هر یک نیم درم جاوشیر خندید بیشتر هر یک درمی ناخواه را دریا  
 تخم کرفس سیالیوس هر یک دو درم حلیه خشک با بونه شبت هر یک هفت درم در سه طل آب و سه طل شیر  
 بچوشانند تا بوشش آید صافی کنند و باروغن کجدر روغن کاه و غسل هر یک ده درم بیا میند و استعمال کنند  
 حقه که حمیات حاده را نافع بود ص آن بر قشر نمکوفته خلی نمک هر یک کفی غناب ده درم دستپان جوز ط  
 هر یک بست دانه روغن کجدر نمک سفید هر یک ده درم کب بوره هر یک نیدرم حقه که نفوس مفاصل مفید  
 بود ص آن شاستره قیصوم زرا و نیم کجدر قشور یون رقی سپندان محتر سو رجان حاشا هر یک ده درم قمل  
 ما فزیون هر یک نیدرم روغن کجدر بست درم حقه که قویج کفی را مفید بود ص آن خشک با بونه کلیل ملک  
 شبت هر یک کفی بی هر یک هر یک هشت درم کجدر کاه و نمکوفته هر یک ده درم رازانه تخم کرفس هر یک  
 درمی سبوس خلی قشور یون هر یک نیم درم نیم درم در سه درم آب تر معلق هر یک سه درم عمل روغن بنفش خیری  
 و آب گامه هر یک ده درم بوره ازنی یک شقال یک سنج یک درم جاوشیر نیدرم حقه که حج و قروح اسعرا مفید  
 گردد ص آن بست کنار بلوط هر یک ده درم گمنار دانه موز ورق گل هر یک نیم درم ورق مورد دوازده درم  
 بچوشانند و آب لسان امل با نر ده درم زرد کاه سیفه بریان کرده ده درم باده درم روغن گل بزنند تا قلیا  
 یک درم بسد کاغذ سوخته در سه نشاسته بریان کرده دم الاغین هر یک نیدرم عصا راجه لبتین نیم درم  
 بکوبند و با آن ضم کنند حقه که قویج کفی را بکشد ص آن تخم قمل یک درم قشور یون با هر یک نیم درم  
 ورق سداب فودنه هر یک هشت درم ص قشور نیم درم بچوشانند و صافی کنند غسل ده درم خندید ستر نیم  
 جاوشیر هر یک نیم درم با آن ضم کنند حقه با بونه شبت هر یک ده درم سداب خشک ده درم سبوس









اگر عرض مورد عصاره مورد کنند تا قوی بود آخر هر خشک است طبل بگویند و در شش روزی بخوبی سازند و بعد از آن بچوشانند  
وصافی کنند و چهار طبل روغن کنجد در آن نیزند و روغن بابونه و جاع کبید و ریاح را مفید بود و ص آن بابونه تازه  
و بشویند و در سایه خشک کنند و یک طبل زان بود و طبل روغن کنجد اندازند و دو آفتاب بنهند و روغن هشتین همچنین بکنند  
آخر بابونه تازه یا خشک یکین و چهار ص آن بچوشانند تا یکین یا پس صافی کنند با یکین روغن کنجد بچوشانند و روغن  
درق کل تازه یکین با دو مصقه یا کنجد مصقه چهار ص آن و کوسه کنند و در زیر فراش نهند تا ورق کل خشک شود و آنگاه با دو  
روغن بکشند این روغن کل با دوام گویند و بعضی طلی مرق کل بپست بمانند و با یکین روغن کنجد و شیشه کنند و با آفتاب  
بیاورند و روغن نهفته بنفشه تازه یکین با دو ص آن چنانکه گفته شد بسیارند و روغن نیلوفر گرس و شقایق نیز  
چنین سازند و روغن کدو که در ایست بخراشد و مغز از آن بدر کنند و بگویند و آب آن بگیرند و چهار ص آن از آب یکین  
روغن کنجد بچوشانند و روغن مصطکی ضعف معده و او را معده را مفید بود و وصلات نرم کند و ص آن یک طبل مصطکی  
در سه طبل روغن کنجد شوش طبل آب بچوشانند تا آب و در روغن بماند و بهتر است که مصطکی بگویند و روغن بچوشانند  
تا که آخته شود و روغن بان اعصاب کم کند و دوی اکل نماید و تقویت اعصاب حاصل آن مغز البان بگویند و آب  
بچوشانند تا روغن او بیرون آید پس ص آن کنند و روغن ناحیل تقویت تبیین باه کند و از این همچنین سازند و روغن باه تقویت  
و تسویه شعر کند و ص آن آله پوست پنج صنوبری نیکوخته در آب بچوشانند و صافی کنند آنگاه با روغن کنجد بچوشانند و روغن  
و از شلب و جاع بارده را مفید بود و ص آن قی جانار در روغن صبر بچوشانند و در ظرفی نهند و بپختند و آفتاب بنهند و روغن  
عسبر بول در در کرده را مفید بود و ص آن پنج میل چهار دم خسکه دم در طلی آب بچوشانند تا بنماید طلی روغن کنجد بر آن  
ریزند و بچوشانند و روغن زنبق امراض بارده را مفید بود و ص آن کل بنفشه کنجد با روغن کنجد شیشه کنند و دو آفتاب بنهند و روغن  
یا سمن خیری و از هر همچنین بگیرند و روغن سوسن را هم از تخمیل بر و وصلات نرم کند و ص آن سلیقه قسط البان مصطکی  
هر یک که دم و قنفل قهوه هر یک پنج دم و عرقان سه دم نیکوخته با سنجید کل سوسن آسمان عینی درق کرده در روغن کنجد طلی  
بچوشانند و در ظرفی کنند و در سایه بنهند و بعد از دوازده روز هفتان نمایند و روغن صابون و روغن و روغن و روغن  
اعصاب ریاح را مفید بود و ص آن نیم ص آن روغن سداب چهار ص آن روغن کنجد و چهار ص آن روغن کنجد یا سمن بچوشانند تا روغن  
باقی ماند و روغن مزخوش همچنین بگیرند و روغن کرموی را سطر در آن کنند و ص آن با فوج بنهند و از آن قسط هر یک که دم



و بدان نموده سنونی که دندان از هر یک پاک کند صفت آن شاخ گاو کوهی سوخته زب البحر یک پنج درم  
 نوشادر و اخر صطک هر یک درم و نیم شاد نه یک درم عاقور حاسه درم یکو بند و سوک دندان بالند سونی  
 که دندان سیاه شده را پاک کند ص افق بیل و درم فلفل چار درم حمامه درم سافج و درم مازو سوخته هفت درم  
 سنونی صند سوخته شاخ گاو کوهی سرطان مجموع سوخته زراوند درم حرج هر یک چار درم که اندرانی سوخته  
 سه درم یکو بند سنونی که بوی دمان خوش کند و لثه را سخت گرداند و دندان را پاک کند صفت آن شیخ جزب  
 جو سوخته ملح اندرانی زب البحر هر یک درم عاقور حاسه یک درم گز هر یک پنج درم شب یانی و درم قزقل یک درم  
 سماق چار درم سنونی که لثه را سخت گرداند و طبابت آن زائل کند محال گننا مور و دونه نمک سوخته یک  
 هر یک درم نوشادر و درم موزیرج سه درم مازو یک درم آخر که قروح لثه و سیلان خون از آن آباد شود  
 آن شوره گز و سوک هر یک سه درم بختیه ایتیس و طین مختوم و ابل هر یک می و اینی نیارم آخر فودنه ده درم  
 شب یانی پنج درم سنونی که دندان متحرک را سخت گرداند صفت آن شاخ گاو کوهی سوخته ده درم نمک  
 سوخته پنج درم زعفران مر سنبلی صطک سداب هر یک درم سماق گننا هر یک درم سنونی که زین دندان  
 کند صفت آن تخم عود که زانج بوره ارمنی زب البحر مساوی یکو بند سنونی که دندان را که  
 از بر و روت بود مفید باشد صفت آن فلفل ده درم پوره ارمنی شش درم عاقور حاسه و زنجبیل هر یک چار درم  
 آخر سه شونیز هر یک درم یکو بند و بر دندان نهند آخر موزیرج پنج شبت قسط و الوالی که قطع ایشان کند  
 ص آن شب یانی مر مساوی یکو بند و بر دندان نهند چنانکه بپندارند ای دیگر زرد زانی صبر کنند که بر آید آخر  
 نشتر و اطراف دندان فرو برند زانج و مازو و زنجبیل شب یانی و فلفل بپایند شمع و قطران بشیرند و بر دندان  
 نهند آخر عاقور حاسه که بپایند چیل و زبید از آن بپایند و نشتر و الوالی دندان فرو برند و این بود  
 نند باب شانزدهم در اظطیه و مضادات و نظولات طلانی که کلف و خش را میفید و صفت  
 آن پوست بقیه اشنان آب خرپزه پرورده آرد و جوینج نه پوست عدس آرد و با قلا فلفل زب البحر  
 ما میران نخود بادام تلخ مساوی یکو بند و آب ترب شیر و دختران برشند و طلا کنند آخر تر مس با قلا و جوینج و کوفته کنند  
 تخم خرپزه هر یک چار درم قسط بادام تلخ ایر صاحب لسان زب البحر زراوند درم حرج هر یک درم فلفل تخم کبکندش هر یک

و بدان نموده سنونی که دندان از هر یک پاک کند صفت آن شاخ گاو کوهی سوخته زب البحر یک پنج درم  
 نوشادر و اخر صطک هر یک درم و نیم شاد نه یک درم عاقور حاسه درم یکو بند و سوک دندان بالند سونی  
 که دندان سیاه شده را پاک کند ص افق بیل و درم فلفل چار درم حمامه درم سافج و درم مازو سوخته هفت درم  
 سنونی صند سوخته شاخ گاو کوهی سرطان مجموع سوخته زراوند درم حرج هر یک چار درم که اندرانی سوخته  
 سه درم یکو بند سنونی که بوی دمان خوش کند و لثه را سخت گرداند و دندان را پاک کند صفت آن شیخ جزب  
 جو سوخته ملح اندرانی زب البحر هر یک درم عاقور حاسه یک درم گز هر یک پنج درم شب یانی و درم قزقل یک درم  
 سماق چار درم سنونی که لثه را سخت گرداند و طبابت آن زائل کند محال گننا مور و دونه نمک سوخته یک  
 هر یک درم نوشادر و درم موزیرج سه درم مازو یک درم آخر که قروح لثه و سیلان خون از آن آباد شود  
 آن شوره گز و سوک هر یک سه درم بختیه ایتیس و طین مختوم و ابل هر یک می و اینی نیارم آخر فودنه ده درم  
 شب یانی پنج درم سنونی که دندان متحرک را سخت گرداند صفت آن شاخ گاو کوهی سوخته ده درم نمک  
 سوخته پنج درم زعفران مر سنبلی صطک سداب هر یک درم سماق گننا هر یک درم سنونی که زین دندان  
 کند صفت آن تخم عود که زانج بوره ارمنی زب البحر مساوی یکو بند سنونی که دندان را که  
 از بر و روت بود مفید باشد صفت آن فلفل ده درم پوره ارمنی شش درم عاقور حاسه و زنجبیل هر یک چار درم  
 آخر سه شونیز هر یک درم یکو بند و بر دندان نهند آخر موزیرج پنج شبت قسط و الوالی که قطع ایشان کند  
 ص آن شب یانی مر مساوی یکو بند و بر دندان نهند چنانکه بپندارند ای دیگر زرد زانی صبر کنند که بر آید آخر  
 نشتر و اطراف دندان فرو برند زانج و مازو و زنجبیل شب یانی و فلفل بپایند شمع و قطران بشیرند و بر دندان  
 نهند آخر عاقور حاسه که بپایند چیل و زبید از آن بپایند و نشتر و الوالی دندان فرو برند و این بود  
 نند باب شانزدهم در اظطیه و مضادات و نظولات طلانی که کلف و خش را میفید و صفت  
 آن پوست بقیه اشنان آب خرپزه پرورده آرد و جوینج نه پوست عدس آرد و با قلا فلفل زب البحر  
 ما میران نخود بادام تلخ مساوی یکو بند و آب ترب شیر و دختران برشند و طلا کنند آخر تر مس با قلا و جوینج و کوفته کنند  
 تخم خرپزه هر یک چار درم قسط بادام تلخ ایر صاحب لسان زب البحر زراوند درم حرج هر یک درم فلفل تخم کبکندش هر یک



هر يك چهار درم پیه بنجد در وی زیت ده درم شمع بنجد درم باهم سایه زنند و تهال کنند ضماوی که سر قطع را  
 سفید بود و ص آن مناشکل از منی هر يك است درم خرطی هر يك ده درم اتاقیا بنجد درم بکوبند و با سفید پیه بشنند  
 آخر ما ش مناشطی کل منی صبر هر يك ده درم شب یالی رسن کنند رسن عفوان هر يك بنجد درم بکوبند و با سحر  
 بشنند آخر ما ش است درم لادون کل از منی هر يك ده درم عفوان شسته درم بکوبند و با آب گرم و سر و کلاب بشنند  
 آخر که پستان را بجال خود بگذارد تا بزرگ نشود و ص آن آرد و دوغ سوخته متساوی بکوبند و پیه بشنند و هر ماه به  
 پیای طله کنند ضماوی که شیر از پستان کم کند صفت آن در و سر که کلیل المملک را با تله آبغی دهنه بشنند ضماوی  
 که درم پستان را سفید بود و صفت آن با تله جوطبه طمی الکک هر يك ده درم عفوان بنجد درم بکوبند و با سفید و تخم مرغ  
 بشنند ضماوی که سفید را سفید بود و صفت آن زنجار شقی زراوند قخل زاج متساوی بکوبند و با عین  
 گندم و سر که عسل بشنند ضماوی که سفید فرم را سفید بود و صفت آن نمک هندی سوخته زاج سوخته کبریت  
 مازور و چوب مدراسنگ زراوند طولی که سر و زکام گرم را سفید بود و صفت آن بنفشه تخم کاهو هر يك بنجد درم بنفشه  
 پوست خشخاش قرق گل بابونه هر يك بنفشه بچوشانند و سر بر آن فرود آرند بر سر آن ریزند طولی که صلبه باردار را سفید  
 باشد صفت آن بابونه کلیل المملک زنجارشبت هر يك هفت درم نام ورق غار شج هر يك چار درم آخر با تخم لیلیا  
 سفید بود و صفت آن بنفشه نیلوفر خطنی ورق بیدورق کاهو بخاری و باه ترکیب تخم خشخاش گل خطنی سفید بابونه  
 هر يك بنجد درم پستان است عدد بچوشانند و سر بخار آن بر دارند و آبغی آن با ده درم روغن بنفشه بر سر زنند  
 طولی که صلبه ریج را سفید بود و صفت آن بابونه کلیل المملک زنجارشبت هر يك هفت درم نام ورق غار شج  
 هر يك چار درم طولی با تخم لیلیا سفید بود و صفت آن بنفشه نیلوفر خطنی ورق بیدورق کاهو بخاری و باه ترکیب  
 تخم خشخاش گل سفید بابونه هر يك بنجد درم پستان است عدد بچوشانند و سر بخار آن بر دارند و آبغی آن با ده  
 با ده درم روغن بنفشه بر سر زنند ضماوی که صلبه ریج را سفید بود و صفت آن بابونه کلیل المملک تخم کفر از یانه  
 زیره صغیر زنجارشبت سداب متساوی بچوشانند آبرن که قویج و عسبول ریح بارده را نافه بود و ص آن خشک بابونه  
 کلیل المملک شبت جلیه و باه ترکیب خطنی رازیانه صلبه پوست خشخاش هر يك بنفشه بچوشانند در آن نشینند  
 با بنفشه هم در او عین غریزی که ابتدای نزول و انتشار و ضعف بصیر و سلاق غشاوه را نافه بود و سر











اسفنداج شش نشاسته صمغ عربی هر یک درمی بگویند و آب سداب برشند آخر جرب و بل سیاضی و نار فروع  
 غشاده رافع بود و آن اقلیمیا رافعه فیون هر یک درمی اسفنداج صمغ عربی زنجار شوق هر یک دردم شوق نجیسانند  
 و او یک کوفته بدان برشند شیان صمغ غشاده و آب نافع بود و آن انزروت شیان مایشا هر یک شست  
 درم مروره ازنی فلفل سفید هر یک چهار درم زنجار سرخ دو درم زعفران درمی و نیم آخر غشاده و سلاق را  
 نافع بود و مروره بریاند و قوی و بهر شیان آن اقلیمیا و زرقا قیاس هر یک پنج درم روغن دو درم فیون هر یک نیم درم روغن  
 زنجار هر یک چار درم اندک کرم باب سجدیم درم و زرقا قیاس درم و خلیون فنانزیر و اوام صلب را  
 تجلیل بر دهن و آن کج درم ساینده و با بست درم روغن زیت بچشانند پس طباطبایی و بزرگ و خطمی هر یک  
 بست درم بر سر آن بچشانند تا غلیظ گردد پس بگویند و بهر هم زنند تا آنرا استانتی حاصل شود درم هم کافور گشت  
 برویاند و زنجار شک کنده آن شمع سفید اسفنداج هر یک دو درم روغن گل چار درم کافور دانی سفید تخم مرغ درمی با هم بپزند  
 مرهم بپایون گشت برویاند و آن زیت را پنج هر یک پنج درم قنده چار درم بازیت بگذازند آخر درم سنگ سیاه  
 انزروت زراوند حرج هر یک نیم درم صبر زیت درمی را پنج شمع هر یک پنج درم روغن کجد پانزده درم مرهم زنجار فنانزیر  
 و سلطان نافع بود و آن روغن پنج درم قنده شوق هر یک ده درم عکاس طبع شش درم شمع ده درم زنجار چار درم بازیت  
 یاروغن پنج درم هم سازند مرهم خل فروع را شش گند که گشت برویاند و آن درم سنگ ده درم بازیت و سرکه بر کاجیل درم  
 بسیارند و درم زردچوبه بسیارند و با آن صمغ کنند و بزنده مرهم زنجار گشت را لک کنند و درم سنگ ده درم عکاس طبع  
 را پنج هر یک پنج درم زنجار ده درم باروغن زیت بسیارند مرهم نوره اکل و وقت آتش اسفند بود و آن آبک بشویند  
 باروغن زیت بسیارند آخر یک شسته چیل درم تخم چقندر و کربن شش هر یک سی درم روغن گل نیم درم مرهم گل  
 اوام صلب فنانزیر و سلطان طاعون رافع بود و آن شمع را پنج قتل ازرق مرهم کجا پیر درم جاوشیز زنجار قنده هر یک  
 ده درم شوق هفت درم زراوند طویل سیح هر یک سه درم انچه کوفتنی باشد بگویند باقی را بازیت بگذازند و مرهم سازند  
 مرهم اسفنداج گشت برویاند و آن شمع ده درم روغن گل پنج درم بگذازند اسفنداج ده درم با آن نیمه نیمه مرهم  
 قلع طاف فروع نرمنده و سلطان و اوام جادیه را پنج بود و آن پیه دکن زیت هر یک طلی مرده سنگ نیم درم قلع طاف  
 چیل درم ماس ساینده مرهم شادنج هر خرد شقاق و قروح و قضیب رافع بود و آن روغن گل شفته هر یک

درم و نیم آخر غشاده و سلاق را نافع بود و مروره بریاند و قوی و بهر شیان آن اقلیمیا و زرقا قیاس هر یک پنج درم روغن دو درم فیون هر یک نیم درم روغن زنجار هر یک چار درم اندک کرم باب سجدیم درم و زرقا قیاس درم و خلیون فنانزیر و اوام صلب را تجلیل بر دهن و آن کج درم ساینده و با بست درم روغن زیت بچشانند پس طباطبایی و بزرگ و خطمی هر یک بست درم بر سر آن بچشانند تا غلیظ گردد پس بگویند و بهر هم زنند تا آنرا استانتی حاصل شود درم هم کافور گشت برویاند و زنجار شک کنده آن شمع سفید اسفنداج هر یک دو درم روغن گل چار درم کافور دانی سفید تخم مرغ درمی با هم بپزند مرهم بپایون گشت برویاند و آن زیت را پنج هر یک پنج درم قنده چار درم بازیت بگذازند آخر درم سنگ سیاه انزروت زراوند حرج هر یک نیم درم صبر زیت درمی را پنج شمع هر یک پنج درم روغن کجد پانزده درم مرهم زنجار فنانزیر و سلطان نافع بود و آن روغن پنج درم قنده شوق هر یک ده درم عکاس طبع شش درم شمع ده درم زنجار چار درم بازیت یاروغن پنج درم هم سازند مرهم خل فروع را شش گند که گشت برویاند و آن درم سنگ ده درم بازیت و سرکه بر کاجیل درم بسیارند و درم زردچوبه بسیارند و با آن صمغ کنند و بزنده مرهم زنجار گشت را لک کنند و درم سنگ ده درم عکاس طبع را پنج هر یک پنج درم زنجار ده درم باروغن زیت بسیارند مرهم نوره اکل و وقت آتش اسفند بود و آن آبک بشویند باروغن زیت بسیارند آخر یک شسته چیل درم تخم چقندر و کربن شش هر یک سی درم روغن گل نیم درم مرهم گل اوام صلب فنانزیر و سلطان طاعون رافع بود و آن شمع را پنج قتل ازرق مرهم کجا پیر درم جاوشیز زنجار قنده هر یک ده درم شوق هفت درم زراوند طویل سیح هر یک سه درم انچه کوفتنی باشد بگویند باقی را بازیت بگذازند و مرهم سازند مرهم اسفنداج گشت برویاند و آن شمع ده درم روغن گل پنج درم بگذازند اسفنداج ده درم با آن نیمه نیمه مرهم قلع طاف فروع نرمنده و سلطان و اوام جادیه را پنج بود و آن پیه دکن زیت هر یک طلی مرده سنگ نیم درم قلع طاف چیل درم ماس ساینده مرهم شادنج هر خرد شقاق و قروح و قضیب رافع بود و آن روغن گل شفته هر یک



و بران ریزند و بریان کنند پس شش و مغز مستحق دران ریزند و فرو آورند آخر آرد شسته یکین برطل آب و  
 ده دوم کلاب یک طل و غن کجی بچوشانند پس من کنند بران کنند و بزنده عصبه که قهر متوی به بوجل و غیر ماخویش  
 بیرون کرده بادیون آب بچوشانند تا محل شود پس و دیگر ندید دست بالند و بیالایند و بارطلی کنند و طلعی عمل و کیدم  
 زعفران بچوشانند و کک خرد کرده کوفته و خجسته آفند که باید دران ریزند با یکین غن کجی بریان کنند و جوز  
 بادام فستق مجموع متشتران میان کنند سمن مغز بادام فندق فستق بن جلیغوره شده انکوبند و بل شسته  
 و هر روز مقدار است دوم تاسی درم بخورند صفوفی کفر بکنند صا کبابادام فندق بن مغز کجی ششش هر یک یکیم  
 سیلاده درم فانیند مثل مجموع بکوبند و هشت درم تناول کنند مسمی که محرومی را سفید بوجان خود شانه و  
 در شیرکاو حنیسانند و سی درم از ان بایر پنج سیند شسته و ششش و گندم و جو متشتر و فند هر یک سی ام بادام  
 پنجاه درم بکوبند و هر روز سی درم تا چهل درم از ان و شیر بچوشانند و بخورند و بجام رونده آخر خود با قلاصفت  
 ناخواه هر یک و درم سیلاده درم زیره کرمانی غفل هر یک درم بکوبند و باطل آن آرد سفید بشند و ثانی بزنده  
 باشیره حسوسازند آخر ششش جوز گندم همین زرباد کثیر اختشاش که با هر یک درم بکوبند و بار گندم و شکر  
 بیاسیزند و هر روز سی درم از ان بشیر و روغن حسوسازند مسمی که بران از اکل طین حال شود باز دران ان ششش  
 بسن زرباد و بکوبند و باشیره و شکر بسیارند و با از ان بجام وند صمغ کفر بکنند صا کلابیش فریبتانند و بکوبند و نیم  
 طل بنه و وطل شیر و خود و پنج شسته و گندم هر یک درم طل نیم بکوبند و بچوشانند تا مجموع مهر شود پنجاه درم  
 از ان آب صافی کرده باروغن بادام و جوز هر یک ده درم بیاسیزند و استعمال کنند بعد از اکل نفع بر از ده باشند  
 و بخوابند و راهی پنج نوبت بخین کنند که وجب فزی باشد با ستم و متفرقات حاسبات رطبا کاغذ سوخته  
 شام کا و کوی سوخته از دوت کلنا روغن سیاهشان کنند زاج قلع طار صبر اقا قیام از دوت شنبک هر یک درم  
 کا فوداگی بکوبند و درینی مند آخر پوست بیضه سوخته اقا قیاس پوست انا کاغذ سوخته هر یک درم بکوبند و باب خورد  
 بشیرند و فیتله سازند و درینی مند آخر کاغذ سوخته اقا قیاس شنبک یا کافور هر یک نیم درم زاج را یکسان اکل از دوت  
 بسکه باز نشانند هر یک درم عصا لهیمه آتشس بیاج سوخته هر یک هفت درم ششش شکر سوخته ده درم بکوبند و  
 آبسان اکل بشیرند حاسبات فی اودیک فی صغری از دوت کلنا روغن سیاهشان کنند زاج کلنا روغن سیاهشان



مجااست بردارند و ویه که در احتمال آن اشتغال جویند بدارند که زن آسبستن خواهد شد یا نه که در حیلان هر یک  
دوم معینه فاعل را یعنی هر یک می سنبل چهارم سازنج ندمر کمبوند و سیر شدند و بسیار زنده و در محراب آتش نهند و در  
گیرند اگر بوی بخار آن از دهن بیرون آید آسبستن خواهد شد و ویه که مسکر باشد گاه باشد که جنت خراج بیکانه  
با دغی یا شقی که در حالت هشیاری طاقت نمیدارند بدان محتاج شوند بیسوی پنجدرم ششاش سیاه دوم تخم کاسوت  
دوم در سه طل آب بچوشانند تا بطلی آید نیم طل کندم پاک را ن بچوشانند تا آب خام نیست شود پس کندم خشک کنند  
بکوبند و شقالی از آن بر کر اید بند بچو شود و آخر ششاش سیاه تخم کاسو هر یک پنج شقال بزرالینج و شقال بچوشانند  
صافی کنند و با تبقه بچو ام آرند شقال از آن مسکر بود اگر کشنده در شراب بچوشانند و بدینکه بخورند و چون آید که فاقه  
شبت بچوشانند و بدینکه یار زیانه در شراب بچوشانند و اگر از آن قادی شوند تریاق کسیر بدینکه اگر خواهند که سست و مضار  
سرکه کمنه با کلاب پیچید با دغ کا و یا برت یا شربی از شراب فخره برن سر کرده اگر چهار و زبان شراب خسیانند و از  
شراب کسی را بدیند شبنم شراب گردد و گش شک کرده و انگلی بسیارند و در شراب کنند همین عمل نماید و اگر سبکینج و قمل هر یک  
شقالی شب یالی شش کعبک از زیانه هر یک شقالی سوخته با هم بسیارند و آب از زیانه بیشترند و بر لعل طاک کنند و بکارند  
شود و با هر که مجامعت کنند موجب دوستی شود و غسل زنجبیل تفهین کنند همین کنند و اگر سفیداج و امیران دندان یک  
سوخته و سرگین کبوتر و زهر خرس ایشان سوخته هر کدام که باشد و انگلی بسیارند وزن بخورند و در موجب شمنی گردد  
و اگر بالنگو و زبان لولو و امیران را ماحور زنجبیل صغیر عود خام بسد هر یک شقالی بکوبند و در شراب شقالی نباشتا  
کسی که عاشق باشد بدیند عشق او زایل گردد و اگر همین رخ خالیسرفستان از زو تخم نام زنجبیل شفت فرسویان و غلونا  
قیصوم و کندش هر یک شقال بکوبند و با خنابری بسوزند و قرص سازند و در سایه خشک کنند و نیمدرم از آن بسیارند و کسی  
وینکه عاشق نباشد عاشق مخزون گردد و اگر علق و خراطین بکوبند و با روغن کندر بزرطاک کنند بعد از آنکه بسیار  
عالیه شود بزرگ گردد و اگر خنوب بجزری درشت باشد و بعد از آن نفت روی بارغن یا همین طاک کنند همین بود و اگر  
عاقه و دوم تاده ورم غیصل بسیارند و بزرطاک کنند همین عمل کند و اگر سرک ترش را قضا بنهند تا گرم شود و در  
در آن اندازند و بردارند و بگردانند چون خشک شود دیگر بردارند و بگردانند و اگر بزرگ عود و سعد و رس و دوم و فلفل  
و رگم هر یک گرمی مشک انگلی و صوفی بخلرب تر کنند و باین ادویه سیالانید و بخور گیر و فوج را تنگ گرداند و اگر مشک

و کس زعفران ریحانی بچوشانند و خرقه بدان تر کنند و بر دانه فرج را گرم گردانند و اگر گلاب به جلالت در دهن دارند و آب آن بر قشيب بالند لذت حاصل شود و اگر طفل در نخيل سقط نمویا با عسل سر ذکر طاک کنند همین عمل کند \*

### بسم الله الرحمن الرحيم

چوب چینی نزد قوی گرم و ترست در اول حکیم عماد الدین محمد را هم اعتقاد همین است و گروهی یا بس در حرارت معتدل نهشته اند و گروهی سرد در اول مرتبه اول و خشک در اول مرتبه دوم گمان کرده اند و مزاج آب موجب بدسروری است و تقوی پس از و نیز جمیع طوأت فضلیه بسیار دارد لهذا تقوی باه است و بزودی قشقب میگردد و در مزاج مرطوبی اثر سوراخ دارند و نهاده است بنا بر زوال طوأت فضلیه یعنی گرم و خشک و نه نه لیکن بسبب ورت آب سیوست حرارت ضعیف میشود و نیز محققین کتب تقوی لیکن در نزد بودون <sup>کتاب فیتن</sup> فاعلیتین اختلاف است چوب چینی تقوی حرارت غریزی و اعضای رئیسه باه و اعضای تناسل و معدة و جفت طوأت غریبه بلطف و برع انقباض و عرق بدن و شفق سده و محلل مواد غلیظه و در بول عرق است و منقی روح از کثافات خون و ملین مصاربات و تعدلات قاع قروح و جروح و فرسنة تعسر العلاج و تشنگانک و اورام و بشور و جمیع عمل سودا و یر شلن چوب حکم و جذام و الخولیا و قسام خون و ریح و نوا حیر و وجع مفاصل و در اشکاب و الحامیه و حران بن سیه و اکثر امراض لطیفی مانند زلزله و کام و استسقا و آل ان جنت تخمین چون و تو نیم تسهین بدن امراض خصیه و رفع سمیت خلط و قطع عادت منیون بی نظیر و انواع بواسیر را در غایت انفع است آنکه در بعضی فرجه مضربه اندازند مردم را عات از جگر چوبین و محرو را تفرق و استهمال شیرینیا و ادویه حاره مضرت و بر دوراد برید و کثرت آب بافتل قدر چوب چینی و صاحبیه و جشارا چرم آن که مسدود قوی است لهذا در اکثر مواد استعمال جوشانده اوست و مرای اضعیف الاثر است از پنج او که در ضعف معده و دماغ و باید نیست که خبی بن چوب چینی آنست که در وی دلمه و غرق باشد و بعضی گفته اند نیم غرق یعنی هرگاه در آب بیندازند و میان بایستند نشین نگردد و غرقی دلیل از فاطن می و دلیل فحاجت است و بوی او گرم خورده و کهنه و سخت که از کار و بدشواری بریده شود نباشد و بیانه باشد در خردی و بزرگی اگر جامع صفات سه باشد بزرگی بد نیست بلکه هر چند بزرگتر تر و اگر جامع صفات نباشد کوچک تر ترست بزرگتر که گمان بسیار که نباشد و طبع فاسدی مخالف باطن نبود بلکه اندکی شرج تر باشد لیکن مطالبه لوک تقوی الاجزا بود و نیز که استوار



وکیل است و انفع و منفع اجزاست و طبی بر و غایب نباشد و بقدر غیر منسوس مال شریعی بود و طبع غایب نیست  
بر آنکه وی طبعی نموده و بی رائه بود که دلیل است بر بودن این طبیعت خود و عدم ختم و بکیر با بی ری را و دیگر آنکه  
از فسادات و غیرت مثل تجارت کافور و زعفران و چند بیدتر و یک شکم مثال آن رسیدن بی باران و  
آن یا و گرمی آفتاب غوطه باشد و گدازد شدن آن و عمل و شکر بالغ افتادن گرم است و اگر آنکه ریشه در نباشد و گدازد  
قصه خوردن کنند باید که اول تغذیه بحسب حاجت نمایند و اگر حاجت قصه سهل افتد و گاهی بر یک کتفه نموده شود و  
گاهی بشیر طعم حاجت بر و ترک نموده می آید و آب ترک نمایند بشرط غلظت و برقرار نشا سبک و فلو و نه و اولی  
مدت ترک آب یک هفته است قبل شروع نمودن این بهیج عادت که خوردن نمک نمایند تا اینکه وقت شروع نمودن  
قد قلیلی از نمک باقی باشد و برای مزاج گرم خرفین و برای مزاج بار و بیج مناسب است و اگر گرم و سرد و متعادل است  
و بدون ضرورت عظیم استعمال این دو نباید کرد و در ایام خوردن جنباب ز آب سرد و موصفات و تقوالت و بنیای شفا که  
مطبه و تناول نمک اطعمه غلیظه کثرت کل استعمال معده و جلع و حمام و حرکات مختلفه و جز آن آنچه منافی صحت نباشد  
و از شیرینهای سفته و او و بسیار گرم بر شیریند اگر سن مزاج متعصبه ترید باشد شیر خورده مثال آن همراه بید مشک  
و کلاب دیگر شیر به استعمال باید کرد و اگر دیگر خواص مثل عین جبران رود و او و این فرض همراه و بیانی با عرقیات  
استعمال باید نمود تا مقدار از غم و جز آن جنباب نمایند و بفرحت و بهجت بگذرانند و چون از خوردن وی فراغ شود  
بجان بر شیرین که در میان خردن آن بود تا چهل روز مرغی دارند و آهسته آهسته رجوع بعبادت نمود نمایند و بتدریج  
در عصبه است روز تمام نمک کنند و از حمام جنباب و اولین بر شیرین باید کرد و اگر خواص شیرین بسیار باشد بعد از بیست و نه روز  
و بسیار باشد که موجب ضرر میگردد و ایام خردن چوب صینی که کولت است با شمشیر خورده بود و در آخر شب نیز مجوز است  
و ترکیب خردن ایرغ و وار و بطریق صد و در ساله با مرقوم شده اما طوریکه مخصوص این دو است و آنست که گندم یک  
مشغال چوب صینی و از کار در ریزه ریزه کرده در یک سنگ یا فقه یا سفال میاز بسیار قلعی و از انداخته عرق قهقه و آب  
که وزن دو آنرا باشد تا دو پر شب تر نمایند و بعد از آن که دو پر بگذرد و بر آتش ملائم بنزد که چهار حصه باشد پس سه  
آهسته و سه طرف و کنند پنج و ام وقت صبح و پنج و ام وقت شام با قدری نبات شیرین کرد و بطریق توبه بخورند و باقی  
بجای آب صحت نمایند خدا نماند اگر گندم جو و قطعه و شوهر با و بلاد و کلاب بی مکشوره و طویات مناسب و نقل و ام

و بسته و گوشت مرغ بچه و بره و دراج و دیگر غذای لطیف و سبک هر چه طبعیت انا فرماید و از سبزه پیاپی از بقدر یک  
راگه گوشت با صلاح آرد و دیگر چهار شقال چوب چینی بگیرند و از کار و ریزه کرده در دیگ انداخته در ده آتار  
آب بطریق سابق بپوشانند تا نصف باشد آتش موقوف نمایند و درین ظرف آهسته آهسته بکنند این فرج و جوش هم  
شش رو شستن و طعام بخورن استجا نمودن و خزان نمایند و قدری ازین گرفته نیمه جامه بکاهه پایجا مری  
جز آن ممکن نمایند تا ایام خزان چوب چینی همین پارچه بکار برند و در آن بافتیاف و در آن دستها را نشکند بحد  
بروز یک یک باشد هر روز بر دو جا افزوده باشند و آنچه از چوب چینی اول زبون سیاه شده باشد و چوب چینی دوم که بر  
استعمال تیار میشود افزوده باشد و اینکه مرقوم شد اکثریه است و الا گاهی از یک شقال که برای خوردن قریست زیاده  
و کم هم نموده فرض همه امور مغض بر سر طبعیت و باید که سرپوش دیگ از گون بگذرانند و بخیر حکم بگیرند که بکاه  
بر نیاید و از سر جاکه بخار بر آمدن آغاز کنند همان وقت بند نمایند باید که آتش نرم بپوشانند و بهتر آنست که شعله  
بر سرپوش بگذرانند زیرا که بساست است که در وقت بخار سرپوش سدنغ میگردد و معلوم نمودن اول یکدب بمقدار  
مطلوب رسیده باشد چند طریق است اول آنکه قد رآب آنکه بعد طنج بکاهد آن منظر باشد در دیگ بیندازند  
سرپوش نزدیک گذارند و سرپوش نمایند و خوب باریک از پارچه پیچیده از راه سوراخ بیندازند تا هر جا که  
باشد نشان سازند پس آشنای طنج آتخان کرده باشند تا به نشان برسند و در آن دیگ که مقدار مطلوب از آب  
در دیگ نیست و سرپوش را بگیرند و تر از وزن نمایند بعد از آن در آشنای طنج وزن کرده باشند هر گاه برین وزن برسد  
از آتش فرو آورند بکار بندند بطریق سوم آنکه تجربه میجان معلوم نمایند که در یک پیرشب این مقدار میسوزد و مقدار باقی بماند  
برین قیاس طنج میداده باشند و باید که سعی کنند که طنج تمام مدام صبح شود چنان شود که در وقت سوزن آب سرد گردد  
باید که هر روز سر دیگ نزدیک بعضی آهسته آهسته و آتش تا بخار خفیف او بسوزد و دیگر اعضا برسد اگر علت و حقیقت دیگر  
بود آن عضو بخار چوب چینی بگذرانند اگر قوت و تحمل بعضی را باشد هر روز تعریق توان کرد اگر نه هر روز یکبار و یا پنج  
بار هر هفته یکبار به غرض مغض بر سر طبعیت بهتر آنست که روز بخران تعریق نمایند بطریق تعریق نیست که طبل را بر کمر  
ببندند و کمر را بر کمری چوبی که سوراخ دارد باشند بنشانند و حاف بر کشند و این وقت همراه نفس را بر سر و  
گذارند بپوشند که بپوشد و دهاک نگردد و چوبی از جبال سفید را که امر بپوشیدن تمام راه نفس بند

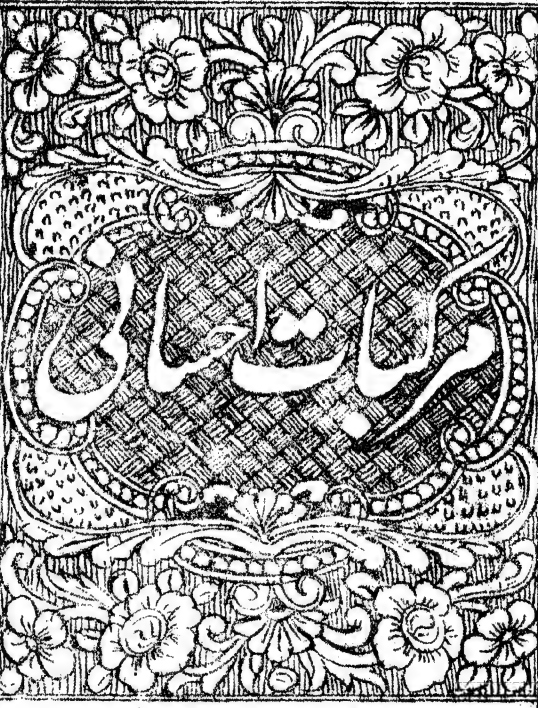
نموده بودند ملک ساختند پس راه نفس گشاده باشد و تاعرق دارند اصلا از جای خود حرکت نکنند و دیگر زیر  
گرسی در آورده بتدییج بخار برانند و صبر کنند که تمام بخار بر آید و عرق تمام شود پس دیگر بر آورده آب صافی او  
گرفته یک دو سیال از همین آب بیاشامند بتدییج عرق را از بار چه خشک نمایند و از لحاف برانند و کسب خود  
بپوشند باید دانست که قدر آب جو شایندن بحسب مزاج مختلف است و مزاج حار که تشنگی غالب باشد کمتر  
جو شایند آب زیاد و گاهدارند و در مزاج بار و ثلث یا ربع آب گاهدارند و نیز در مزاج عاقل و قهار و در چوب صینی  
مختلط که وید بنده گفته اند که بهتر است که در سه چار روز اول تعریق نبینند تا مسامات مفتوح و رطوبات  
رقیق شوند و اد استعداد اند فلح هم رسانند بد آنکه بسفوف چوب صینی در از اجهای و معده های که رطوبت غالب  
باشد بادویه مناسب لغایت لاف است لیکن باید که سده و درم در احشا نباشد چه درین حالت نهان  
مضر است و میرا شتم گفته که گاهی به تنهایی و گاهی به نبات و بعضی اوقات بادویه مناسب به مرض و مزاج  
ترکیب نموده سفوف نموده با گلایه بید مشک عرق گاو زبان دادم لغایت موثر یافتیم قدر خوراک چوب صینی  
در سفوف چند روز اول زیاده از دو دانگ و نیم شقال نباشد بتدییج اضافه نموده از یک شقال تا دو زنایند  
و در بدن متوسط مائل عتدال از چهار دانگ شروع باید کرد و بتدییج تا یک شقال و نیم رسانند و اگر مزاج و مینه قوی باشد  
از یک شقال شروع نمایند تا دو شقال بتدییج رسانند نهایت تا سه شقال و مدت خوردن این سفوف  
دوازده یا پانزده روز است و گاهی نیز کمتر ازین مدت کافی است و اگر بعد ازین احتیاج باقی باشد بهتر  
آنست که بدستور اول شروع از اقل نمایند و همان ترتیب بپذیرانند تا بمقدار اول یا کمتر از آن برسد

### خاتمه لطیف

فراوان سپاس بدرگاه حکیم علی الاطلاق که درین آوان سعادت تو امان کتاب لاجواب  
و شکر انتخاب منبع فوائد ضروری اعنی کفایه منصوری مع رساله چوب صینی و مطبوع نامی  
منشی نول کشور در ماه نو مبرشته ۱۱ مطابق ماه ربیع الاول سنه ۱۱۰۰ هجری با پنجم بمقام لکهنو  
منطبع گردید



صنایع مکرمه کا فضائل و لازما  
 بعمول شریعت مکرمین و اولیٰ قیمن



نایاب و نادر و نیکو و نایاب کا نادر و نایاب کا نادر  
 مطبع میثمی شریعت مکرمین و اولیٰ قیمن

## اصلاح

اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ دار فروخت کے لیے موجود ہے اور فہرست اسکی ہر ایک شاخ کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جسکے ساتھ دیکھنا نظر سے شائقین اہلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے پیش ہیج کے تین صفحہ سادہ میں کتب طب اردو و فارسی دیں کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب بچہ اس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانے سے قدر و افزون کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو سکے

## کتب طب اردو

تشریح الاسباب - سہمی بنظر العلوم از قاضی  
شیخ اکبر بخش صاحب -

رسالہ زبدۃ المفردات و رسالہ نظم بارتق نظم  
از حکیم سید علی حسن صاحب -

زبدۃ الحکمت - از حکیم مولوی قمر الدین -

مفید الاجسام - مع رسالہ فوائد عجیبہ - از سید  
فضل علی نیو ڈاکٹر -

شفاء الامراض دستور العمل اطباء حسین  
کلیات اور معالجات امراض کا امتزاجیہ کردہ

کوئی دقیقہ فن طب کا فرد گزشتہ نہیں ہوا ہے  
قابل ملاحظہ اور تحفظ صاحبین اور متعلمین ہے -

طب حسانی - مطبوعہ مطبع نظامی -  
ایضا - چھاپہ دہلی -

قرابادین حسانی - از حکیم احسان علی صاحب  
تشریح الاجسام - از میر فضل علی -

علاج الغریب - ترجمہ حکیم غلام امام صاحب -  
طب اکبر اردو - ترجمہ حکیم ہادی حسین خان

مراد آبادی -  
قانون عمرت - از شیخ عزت حسین -

اکبر القلوب ترجمہ مفرح القلوب - فارسی از  
حکیم محمد اکبر ازانی مترجمہ مولوی حکیم نور کریم -

تحفۃ الاطباء - از حکیم مشرف حسین خیر آبادی -  
قرابادین شفا فی - اردو از حکیم ہادی حسین خان

مراد آبادی -  
قرابادین ذکائی - اردو ترجمہ فارسی از حکیم

ذکار اللہ خان و مترجمہ از حکیم ہادی حسین خان  
مراد آبادی -

مغربات اکبری اردو - از حکیم واجد علی -  
طب نبوی - مرتبہ حافظ اکرام الدین -

رموز الحکمت - مصنفہ حکیم رجب علی -  
معالجات حسانی - از حکیم احسان علی صاحب

اسمین صاحبہ عمدہ عمدہ درج میں -  
علاج الامراض اردو - از حکیم اسطر زبان صاحب

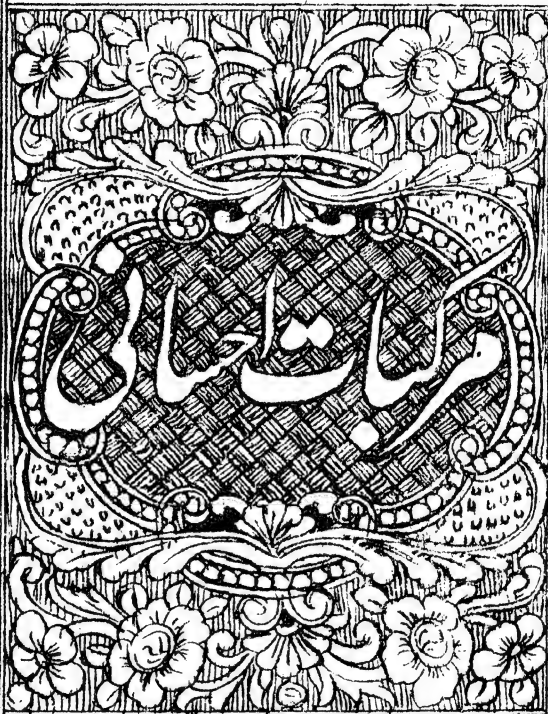
ہادی حسین خان صاحب مراد آبادی -  
رسالہ تقاریر - از حکیم غلام علی صاحب -

عالمہ سیحی - از حکیم سید محمد ولی  
کیمیائے عناصر - ترجمہ قرابادین قادری

از حکیم نور کریم -  
مجمع البحرین - از حکیم جید رخاں رئیس جالندھر

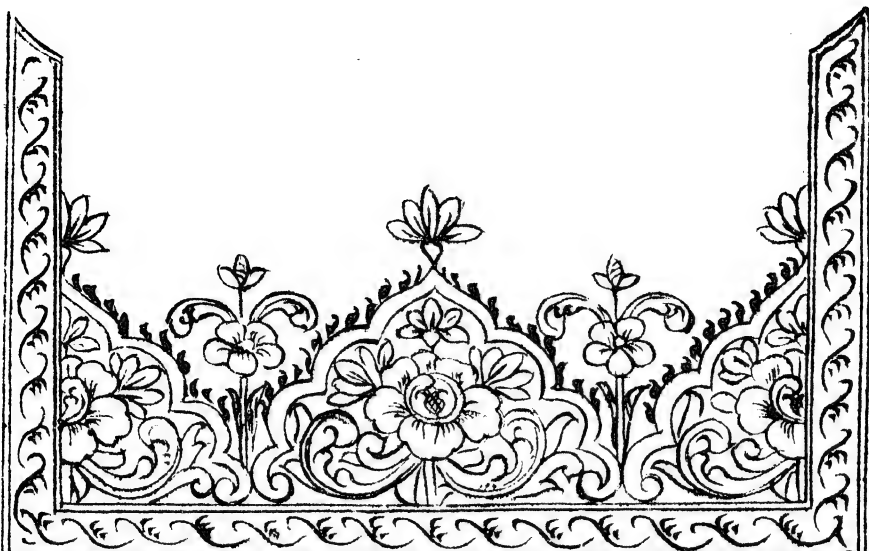
امرت ساگر اردو - از بہت پیارے لال -

صنایع مکینان فضل حسن از وزما  
بعنوان شمع مکینان و قیمنان



نایب منش نویسنده و ایضا کاتب و مترجم  
طبع می منشوی کسور و قیمنان و قیمنان





بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد و حمد حکیم برحق کہ جس نے بدن قدرت کا مالک اپنی کو بزرگ کیسبت متکاثرہ و متواترہ و نمودار کیا وقت بغیا  
حضرت خاتم الانبیا جنگی شان میں لولاک لما خافت لافلاک نازل ہوا صلی اللہ علیہ وسلم علی آلہ واصحابہ  
و ذریاتہ و اتباعہ اجمعین اضع ہو کہ جناب سید المرسلین جہۃ للعالمین نے فرمایا خیر الناس من نفع الناس یعنی بہتر  
وہ آدمی جو بہتر ہو چاتا ہو و بہتر ہو چکا ہو و بہتر ہو چکے ہو لیکن لفظ مضاعف کی ایسی جگہ ہے کہ زمانہ حال میں و آئندہ سے بھی  
متعلق ہو مگر لفظ کوئی فعل فعال سے ایسا نہیں ہے کہ جس کی تاثیر نفع کی دوا یا پدیدار رہے سوائے فعل تحریر و طبع  
و موضوعات تحریر سے کہ علوم و عہدہ میں کوئی علم ایسا نہیں ہے جس سے ہر فرد بشر کو علی حالہ نفع ہو سکے کہ علم  
کہ ہر قسم کے آدمیوں کو ہر حالت میں قلیل یا کثیر نفع اس سے پہونچتا ہے دین نظر چند رسالہ علم طب میں  
کہ طریقہ خانہ دانی را رقم کا ہی سابقا تالیف کیے گئے کہ بذریعہ چھاپہ شہرت پذیر و کار آمد اہل حاجت کے ہو سکے  
و نظامہ مسا لک عمل عالم طب سے یہ امر زیادہ سہل لا مکان ہے کہ نسخہ جات و مرکبات قدیمہ و جدیدہ و حقیقت  
ہو کہ کہ تصنیف و فکر میں کچھ استعمال سے نفع ہوتی رہے چنانچہ اس امر میں پیشتر رسالہ قرابادین احسانی تالیف کیا  
کہ بہت ہی سہل و سہل و سہل و سہل ہو اور قد و القون کو مقبول ہو مگر طبع ثانی کی تاخیر سے نسخہ  
افسرہ کی ہوئی ہو کہ اگر از انشراح قریب موت من اجل کی برآں میں ہو جائے و وجہ کاروائی کا ذرا نام کی ہی لہذا باز دوا  
مرکبات و دیگر دوا کاروائی با بعد میں فیدہ و موثر نکلیے قرابادین ثانی موسوم بہ مرکبات احسانی لکھا جاتا ہے

حق سبحانہ تعالیٰ شانہ اس تحریر مختصر سے فائدہ اٹھالیں۔ خلقت کو عطا فرمایا جو کہ اللہ تعالیٰ لا محذور و برکت الایجاب  
 والتمنا و تقدیر مرکبات میں جن امور کا علم رہنا ضروریات سے پہلے ہی اس مقام پر پہنچے تاکہ عاقلین اگرچہ قرآن و حدیث  
 و کتب میں لکھے گئے ہیں لیکن عمل میں بیان ضرورت ترکیب و جوہر سمیہ اسکی میں واضح ہو کہ ہر گاہ مسئلہ صحیحہ علم طلب کا  
 موجود ہو کہ یہ بالصحیح بالمشاکل و غیر فی الرض بالمتضاد یہ ممکن ہو لیتے اجزاء مفرد سے تدبیر کیا کہ صحیح کی  
 مشاکل و مرکبات کو مفرد ہوں کہ ضرورت ترکیب کی رتسم کی غرض سے ہوتی ہے ان ضرورت میں کہ ہر ترکیب میں  
 کل غرض میں لائق ہوں بلکہ ایک یا چند غرضوں سے اتفاق ہوا ہو تا ہی ایک ایسی ہی وافر و جوہر بلکہ مفرد  
 ہمال سمیت کی کافی ہو یہ نہ دوسرے دوسرے دوا کی بوسے یا مفرد کی تیزی کو کم کرنا یا دفع کرنا ضرور ہو  
 تیسرے دوا کی بوسے یا مفرد تیز کرنا کہ جو تھوڑے دوا کی قوت کو کم یا زیادہ کرنے کو یا پانچویں دوا کی تاثیر نفوذ کو  
 تیز یا سست کرنا جو چھٹویں دوا کی تاثیر غرض خاص میں ہو چنانچہ کو ساقیوں میں بحالت موجودگی امراض  
 مختلفہ کی اعضاء چند میں بمقابلہ ہر مرض کے ادویہ مفرد کو یکجا کرنا ہوا کھوین و مخ و مرض احد اخلاط جن سے  
 مرکب ہو بمقابلہ ہر غلط کے ادویہ مفرد کو یکجا کرنا جائز ہی فوین واسطے زیادہ کرنے یا کم بقائے قوت  
 دوا کے و سوین بغرض انسانی استعمال کے و قسمیہ مرکبات اسطور پر ہر کہ جب مختص اول نے ترکیب کی  
 ایجاد کیا تب بالخاص کسی امر کے یا بالاحاطہ کے ایک نام سے موسوم کر دیا و قسمیہ ترکیب نامہ کہ دیا یا نامت  
 نام جو جہد کے ہو یا مثل جوارش بالیونوس جوارش بوعلی کے یا باعبار عمود ترکیب کے ہو یا مثل جب صبر جب گز  
 یا باعبار فو مال کے ہو یا مثل جب یلان جب توقا یا وغیرہ کے یا جس شخص کو واسطے بنائی گئی کسی نام سے  
 مشہور ہوئے مثل امر و سیاہ و شیار و یطوس کے فصل دوم سری قواعد اخذ و حفظ ادویہ مفرد میں ترکیب  
 قسمیہ مرکبات کی اجزاء مفرد سے ہوتی ہیں اولاً بالاحاطہ انکی جود و قوت کا ضروری طریق عمدہ اور سکا  
 یہ ہر کہ جود و جس مقام کی اچھی معنی ہو زمین کی استعمال کیا و اور دریافت کرنا اس امر کا ان کتابوں سے چاہیے  
 جن میں ادویہ مفردات کا بیان ہے یا بیان اشخاص ہر شیار و سیان ہی اور سب ائین مکان طوب یا نہایت  
 سر و یا ہوا و سدا و گرد و غبار میں رکھنے سے خراب کم قوت و ناقص ہو جاتی ہیں اب جاننا چاہیے کہ دوا کی  
 تین قسم ہیں جادات و نباتات و حیوانات یا انھیں تین قسم سے ظہور پذیر ہیں جمادات وہ چیز ہیں  
 جب کا نہ درخت ہو نہ جاندار ہوں انکے لینے کے واسطے کوئی وقت مخصوص نہیں کیا گیا اور  
 نہ انکے دیکھنے سے امتیاز ہو سکتا ہے کہ یہ کس وقت اپنے مقام سے لیگئی ہے الا اگر ایام معتدل

اور ایام بہار میں اپنے مقام سے لیجاوے تو اونی ہی اور خوبی اُنکی یہی ہو کہ او وہ پنجر اور پنجر گدی ہر جزو کا  
آب و تاب اور رنگ اصلی برابر قائم ہووے اور جو چیز سیال یا نرم ہووے اُس میں کوئی چیز دوسری مخلوط  
نہوئے تو اُسکی قوت کبھی زائل نہیں ہوتی الا خراب و ناقص ہو جاتی ہو اور نہایت کم نہ ہونے سے  
بھی قوت کم ہو جاتی ہو نباتات وہ چیزیں ہیں کہ جبکا درخت جمتا ہو اور وہ بھی دو قسم ہیں  
ایک جبکا درخت چند سال رہتا ہو اور بعد شباب کے ہر سال بہار لاتا ہو دوسرا ہر سال کسی فصل میں  
پیدا ہوتا ہو اور سال بھر سے زیادہ نہیں الا نادروا لغافہ تبدیل خواہ کثیر باقی رہتے ہیں اور کل نباتات کا  
ہر جزو سڑنے اور کھنسنے اور تغیر رنگ و مزہ و بوسے سے خراب ہو جاتا ہو اور قبل انقصا سے  
مدت معینہ بقا سے قوت کی بھی قابل استعمال کے نہیں رہتا درختان قسم اول کا برگ اسوقت  
لیا جاتا ہو جب بعد نراک کے پتی نکلتی ہو اور کلی جب قریب کھلنے کے ہووے پھول جلتک درخت سے  
جدا نہوے پھل خام اور پختہ دونوں لیا جاتا ہو اور اپنے اپنے موقع پر استعمال ہوتا ہو مثلاً مہول کا پھل  
خام لیا جاتا ہو اور اسی میں قوت کامل ہوتی ہو اور املہ کا پھل سیدہ لیا جاتا ہو خام ناقص ہر قسم پھل پختہ کا  
لیا جاتا ہو چوب اور پیچ اور پوست اُنکی اسوقت لیا جاتا ہو جب درخت قابل بہار لانے کے ہوئے  
یا بہار لایا ہو اور درختوں سے جو چیز ہر سال پیدا ہوتی ہو یعنی پتی اور کلی اور پھول اور پنجر و ان کی  
قوت کامل صرف ایک سال تک رہتی ہو بعد کم قوت ہو جاتے ہیں اگر احتیاط سے رہی تو قابل استعمال کے رہتی ہیں  
ورنہ بالکل خراب ہو جاتی ہیں مگر ترکیب سے زیادہ دونوں تک قوت رہتی ہو جیسا مرے یا گلقد بنانی خواہ اسی  
ترکیب میں مہل مہل مہل مہل سے صمغ یعنی گوند جس قسم کے درختوں میں پتی ہو وقت شباب درخت کے اکثر ایام ہر  
خود پنجر و پنجر اچھٹکر خارج میں جمع ہوتی ہو اور سولے چھڑے میں درخت پر زخم کر دینے سے بھی نکلتی ہو شیر  
یعنی دودھ رطوبت سفید رنگ ہو کہ بعض درخت پر زخم ہونے سے خواہ شاخ پتلی توڑ نیسے سیلان کرتی ہو  
اُسکے کھنسنے کی چند تدبیریں ایک یہ کہ کسی طرف میں کچا کر کے خشک کی جاوے دوسرے کوئی کپڑا تر کر کے  
خشک کر لیا جاوے بوقت ضرورت اُسکو تر کر کے پنجر لیا جاوے تیسرے درخت شیردار کی پوست خشک خواہ  
تر کو جوش کر کے اور جنبش خوب دیکے صاف کر کے خشک کر لیا جاوے فائدہ جو رطوبت خشک ہونیکے  
بعد ترک کرنے سے لزج یا سیاہ یا سرخ ہو جاوے اُسکو صمغ اور گوند اور گاد کہتے ہیں اور جو سفید خواہ نیم رنگ  
اور غیر لزج ہوئے اُسکو شیر اور دودھ کہتے ہیں اور قوت اُنکی اصلی اسوقت تک قائم رہتی ہے جب تک

رنگ و بو و مزہ تبدیل نہ ہو سہ درختانِ سم و دم جو ہر سال خود رو یا بونے سے پیدا ہوتے ہیں ان کے سبب نباتی قوت اصلی ایک سال تک رہتی ہے اس کے بعد قوت کم ہو جاتی ہے مگر جب تک کہ سترے اور گھسنے نہیں اور رنگ و بو مزہ تبدیل نہ ہوے قابل استعمال کے ہی رنگ اس وقت لینا چاہیے جب قریب پھولنے پھلنے کے ہوئے کلی اور پھول و پھل اور تخم اوقات معینہ قسم اول کے لینا چاہیے بیج اور پوست اسکا چوب اور پوست اسکا اس وقت لینا چاہیے کہ جب بعد پھولنے اور پھلنے کے درخت قریب خشکی کے ہو جاوے مگر جن اجزاء کے لینے کے اوقات لکھے گئے اس سے یہ فرض ہے کہ اس وقت ان اجزاء کو قوت کامل ہوتی ہے نہ یہ کہ قبل و بعد وقت کے لینے سے لائق استعمال نہ ہو گیوانات و دوائیں مین طرح پر مستعمل ہوتی ہیں ایک بالکل مثل بیہ بوئی اور کچوا کے دوسرے اشعار و کر کے مثل ریگ ماہی اور سلطان کے تیسرے بعض عضو کسی حیوان کا مثل تلخ ماہی اور چند بیدتر کے جانا چاہیے کہ حیوان جوان و نوجوان کے کل اجزاء بہتر ہوتے ہیں و شناخت جوانی ہر حیوان کی علامات جدا گانہ ہوتی ہیں جنکی مرحلت کی گنجائش ہونا اس مختصر مین غیر ممکن ہے اور قوت ہر حیوان کی اسکی حرکت توانائی اور زور و آوری اور فرسہی اور لا غری سے دریافت ہوتی ہے اور ہر حیوان کا کل یا جز بوقت جوانی اسکی قابل لینے کے ہو اور خشک کرنے اور رکھنے مین احتیاط چاہیے کہ متعفن نہ ہو جاوے اور کیڑے پیدا نہ ہو جاوے اور جب تک رنگ اور بو اور مزہ متغیر نہ ہو جاوے قابل استعمال کے ہی فصل تیسری بیج بیاں تو اعداد بنانے و واسے مفرد کے واسے مفرد سے بغرض لطافت یا بقاے قوت یا جودت تاثیر کے رب بیج یا چوب تازہ کو پانی مین پیسکر چھان لین اور پانی کو ان مین پکاوے جب گاڑھا ہو جاوے و دھوپ مین خشک کر لیوے اور چوب و بیج خشک ہو تو اسکو نیم کوفتہ کر کے پانی مین جوش کر کے مل کے صاف کر کے پکاوے جب گاڑھا ہو جاوے خشک کر لین اور پھلوں کا رب اسی طرح سے بنایا جاتا ہے کہ بسترہ کو پکا کر خشک کر لیتے ہیں عصا مارہ صرف تہی اور پھول تازہ کا بن سکتا ہے اسکو کچل کر پانی اسکا پیڑ کر دھوپ مین خشک کر لیوے سست صرف لکڑی اور جڑ کا بنتا ہے اگر تہی تو اسکو کچل کر اور اگر خشک ہو تو پانی مین تر کر کے کچل کر ہاتھوں سے خوب زور سے ملا کر کیڑے مین چھان کر پانی کو کسی برتن مین کھین جب تہ نشین ہو جاوے اور پانی ٹھہر جاوے تب تہی لگا کے ٹپکا کر پانی کو دفع کر دیوے اور اسکو دھوپ مین خشک کر لیوے کھار یعنی نمک ہر چیز کی کھار نکالنے کا یہی قاعدہ ہے کہ اسکو جلا کر خاک

تھوڑے پانی میں دو تین ہیر تک خم کر رکھیں اس کے بعد ایک کپڑے سنگین مین کھل چاروں گوشے پر کچھ  
علحدہ علحدہ بانڈھ کے نیچے اس کے ایک برتن رکھ کر اس خاک پر پانی ڈال دیوں کھار نیچے  
ٹپکے آدے گا اس پانی کو پھر خاک میں ڈال دیوں سیطرے دو تین مرتبہ پھار پانی کو ایک کچی میں لگ  
چڑھا دیں جب ایک جوش آئے ٹھنڈھا کریں کچھ خاک نشین ہو جاوے گی اس کو دفع کر کے پانی کو جلا دیوں  
کھار مثل نمک کے جم جاوے گا دھوان جس کو کاجل کہتے ہیں اس کے بنانے کے تین دستور ہیں ایک یہ کہ صرف  
دوا کہ ہوا سے محفوظ رکھ کے جلا دیں اس کے دھوان بظرف کلی خاتم کو رکھیں دھوان جس قدر لپٹ جاوے  
جدا کر رکھیں دوسرے دوا خشک کو سفوف کر کے کپڑے میں بطور تہی کے لپیٹ کر چراغ میں  
رکھ کر تیل ڈال کر جلا دیں اور بدستور دھوان ایوں تیسرے دوا خشک کو پانی میں پیس کر خواہ دوا  
تر کا پانی پیو کر اس پانی میں کپڑا کر کے خشک کریں اور تہی بنا کر اقباعہ دوم دھوان دیوں اور جس  
دوا کا بنانا ہو اس کو ریزہ ریزہ کر کے گل حکمت بنا کر بھار یا بھو بھل میں جلا دیں کہ اس کا دھوان اور شعلہ  
خارج نہو خاک اگر گل حکمت میں جلا دیں کہ دھوان اور شعلہ سکا نہ ٹھکے اور کوئلہ نہ رہے خاک ہو جاوے  
تو عمدہ ہی اور اگر خارج میں جلا دیں تو جس چیز سے جلا دیں اس کی خاک جدا کرنے میں کوشش کریں  
روغن اکثر تخم کار و روغن لیا جاتا ہے اس کی تدبیر و عنوان کے ساتھ مذکور ہوگی فصل چوتھی بیج بیان  
توابع اصلاح اور تدبیر اجزاء سے منفرد کے جس قوت اس کی زیادہ یا سیرج تاثیر یا لطیف ہو جاتی ہے اور  
مضرت باقی نہیں رہتی خواہ منفرد استعمال ہو کو خواہ داخل ترکیب ہو جاوے الا سب ان میں ایسی نہیں ہیں  
کہ بالا اصلاح کے استعمال نکالنا جائز ہو اصلاح و تدبیر جمادات کی مراد یہ یعنی موتی کو گارے کے  
دو دھریں جوش دیوں پھر پانی سے دھو کر موتی کو کھل میں رگڑیں صدق و درجان بیج درجان  
گل حکمت کر کے اس قدر آنچ دیوں کہ رنگ انکا مائل بہ قیدی ہو جاوے عقیقہ میاقوت و شیب کو  
اور مانند اس کے آگ میں گرم کر کے پانی میں بچا دیں قطع نظر اصلاح کے گھسنا بھی آسان ہو جاتا ہے  
گھریا چاندی اور سونے کی آگ میں خوب گرم کر کے ایک بار سرکہ میں اس کے بعد ایک بار پانی میں بچا دیں ان بعد  
گھس کر پانی لاکر نشین کریں پھٹکری کو چھ آہنی یا سی میں آگ پر رکھیں کہ کپل کر خشک ہو جاوے  
ایضاً گل حکمت کر کے تھوڑی تر آگ میں کھینچ بہت آہدہ کو سات مرتبہ خوب گرم کر کے سرکہ میں بچا دیں پھر ایک  
بہشت تک سرکہ میں ڈوب کر رکھیں پھر اس کو روغن گائیک یا یہ کر کے پانی میں گھول دیوں جو کچھ نہ نشین ہو

اُسے لیکر سات مرتبہ پانی کو تجرید کریں پارہ چالیس مرتبہ سنگین کپڑے میں جھات کر لیں بہر روزہ ایک ہانڈی مین بقدر نصف کے پانی بھر کے اُسکے منہ پر کپڑا چھرا باندھ کے اُس پر بہر روزہ رکھو کے سر پوش سے بند کر دیں اور ہانڈی کو آگ پر رکھیں جب بہر روزہ پانی کی گرمی سے ٹپک کر ہانڈی مین گر جاوے کپڑا مع کہ ورت وقع کر دیں اور اس سطح پانچ چار دفع کریں کہ قابل صفو کے ہو جاوے گندھک ایک کچی مین بقدر نصف کے دودھ گاسے کار کھڑا اُسکے منہ پر کپڑا چھرا باندھ کر اُسکے آٹا سان کر حلقہ کر دیں اور گندھک کو ریزہ ریزہ کر کے کپڑے مین رکھیں اور اُس پر اٹکا تو اس سطح رکھیں کہ گندھک سے ملا رہے ہو تاکہ آگ ملے کی رکھیں کہ گندھک پھسل کر دودھ مین گرے پھگندھک کو یکایک رطوبت اُسکی و سر کپڑے مین چنے کی ڈالیں تو تیا کو باریک گھس کے پانی سے نمکیہ بنا کے آگ پر رکھیں کہ خشک ہو جاوے ایضاً تو تیا کو پانی مین جلا کر گھول کر دیں اور تہ نشین کو ایوین اور سات بار تجرید پانی کی کریں ہر وار سنگ کو رگڑ کر پانی مین ملاویں اور تین روز تک کسی برتن مین رکھا رہے بہر روزہ تین بار جنبش کر دیا کریں پھر پانی کو دفع کر کے تہ نشین مین پانی جدید ملا کے رکھیں جب تہ نشین ہو جاوے پانی چمک کے صاف کر لیں مہر تال کو ریزہ ریزہ کر کے ایک گھٹیا مین رکھ کر دیالی سے اُسکا سنجہ آٹا لگا کے بند کریں اور سورخ دیالی مین کر کے خفیف آگ پر رکھیں جب تک دھوان سیاہ نکلے رکھا رہنے دیں جب دھوان سفید نکلے لگے آٹا لیوین سنگ سر سے کور دی مین پیٹ کر جلاویں جب دھوان نکلنا موقوف ہو سکے صاف کر لیں ایضاً چربی کو سفند لپیٹ کر آگ مین رکھیں جب چربی جل جاوے سرخ ہو جاوے کھا کر شیر سر مین خواہ شیر گاؤ مین سر کر لیں ایضاً کھل کر کے پانی مین گھول کر تہ نشین کو خشک کر لیں نمک ایک کچی مین رکھ کر سر پوش بند کر کے آگ پر رکھیں جب تک اُسکا چٹکنا موقوف نہ ہو سکے سچی کو ریزہ ریزہ کر کے ایک مٹی کی سفال مین آگ پر رکھیں جب تک ایک شب اُسکی تبدیل ہو جاوے سنگ بصری کو آگ مین سرخ کر کے چند بار گلاب یا آب جنرت یا گلاب اندر یاقوت لیوین سر کر دیں چونہ و مٹی کو پانی مین گھول کر چھان کے رکھ لیوین و تہ نشین کو پانی سے جدا کر کے خشک کر لیں اصلاح و تدبیر نباتات کی افیون کو ریزہ ریزہ کر کے پانی خواہ عرق گلاب مین چار سپر تر کر کے آگ پر رکھیں خوب ملین کہ حل ہو جاوے پھر چھانکر ثقل دفع کر کے پانی پکالین کہ قابل گولی باندھنے سکے ہو جاوے اگر شراب انگوری بقدر نصف کے ملا کے پکاویں زیادہ خوش کین و خالی نصرت بھی ہو جاوے و افیون بہتر وہ ہو کہ پانی مین جلا گئے اور آگ مین شعل ہو و آفتاب مین پھل جاوے و بوسے تند ہو سکے

از راقی یعنی کچھ تین روز تک پانی میں تر کھین ہر روز پانی تبدیل کیا کریں ان بعد شیر گاؤں میں جوش دیکر  
پوست دق کر کے باریک ناخن چاقو سے تراش کر کے خشک کریں ایلوہ کو سیب یا بنی بلج یا کدو میں کھل کر  
کپڑا لپیٹ کر آٹا لٹکا کر آگ میں ڈال دیں ایک لمحہ کے بعد کہ گرمی ایلوہ تک پہنچ گئی ہو گا لکڑی خشک کر لیوین یا دودھ  
یعنی بھلا نوان دو تین بار کچھے گرم مین دو پارہ کر کے دبا دیں جو شہد سا نکلے اسکو چھری سے جدا کریں  
و اگر مع جرم استعمال کریں تو کچھ خواہ مغز اخروٹ کے ساتھ کوٹیں ملا دیں پھنگ یعنی بھانگ بسکوتہ کیستہ  
میں آدو غبار سے صاف کر کے آب برگ دو یا آب ناخواہ مین لکڑی خشک کر لیوین یا بعد روغن گاؤں دل کے  
کو رے ٹھیکرے میں آگ پر بریان کریں کہ جلنے نہ پاوے ترید پوست اوپر کا و مغز اندر کا دفع کریں سوکے  
سفید کے دوسرے رنگ کا ناقص مضر جو حشیشی نام یعنی پاکسو پوٹلی مین باندھ کر بادیاں خواہ سوگند نام مال  
خواہ سہ گین خرمین جوش دیکر پوست اسکا دفع کریں جب ٹنڈیل جسکو کالا دانہ کہتے ہیں کر چھ مین  
آگ پر کھین کہ رنگ و بو تبدیل ہو جاوے جب اسلاطین یعنی جال گوٹہ ایک پوٹلی مین رکھ کر گدھے کی  
امید مین پانی ملا کر جوش دیوین اس کے بعد وہی مین جوش دیوین پھر چھیل کر دو پارہ کر کے بیج جسم ناخن سا  
نکال ڈالیں روغن ہر قسم کو ناب سرد مین ملا کر پانی سے جدا کر لیوین غصص یعنی مازو روغن گاؤں مین  
استد بر بریان کریں کہ شق ہو جاوے سوختہ نہ ہو غصص و قسم کا ہوتا ہو ایک پر مغزہ خوردنی نہیں ہو  
دوسرے تو بڑے کیا جاتا ہو سپرٹاسان کر لپیٹیں و خاک گرم مین مدفون کریں کہ آٹا پاک جاوے گرمی خشک  
پھر بیج پھترے کو دفع کر کے استعمال کریں غار یقون مین بیج شہد سے سخت در میان مین ہوتے ہیں ناقص  
ہیں اسکا استعمال ممنوع ہے نہ انکھانے کی تدبیر یہ ہو کہ غار یقون کو ملکر کے سوٹے کپڑے مین چھسانیں  
کہ ریشے مانجھ ہو جاوے گاؤں کو کھڑو کلاں و خرد کو شیر گاؤں تازہ مین تر کر کے خشک کر لیوین تک یعنی لا کھ  
پانی مین جوش دیکر جوتنشین ہو جاوے لالین پانی دفع کر کے مکرر سکرایا سیاہی کریں بلبلہ سیاہ روغن  
ملاؤ مین بریان کریں کہ پھول رنگ اسکا مائل بسرخ ہو جاوے تدبیر و اصلاح حیوانات کی  
جواوین سے ہوا بر شیم کو صاف کر کے کسی برتن مین آگ پر کھین کہ گرمی خفیف ہو پھنچے سے کرخت قابل  
سفوف کر نیکی ہو جاوے اپا بیل پر نوک و پنجہ و آلایش پیٹ کی دفع کر کے پانی سے دھو کر تھوڑا تک  
چھتر کر کل حکمت مین یا نیم سوختہ کرنا چاہیے اور حیوانات خرد کی اصلاح کی بھی یہی تدبیر ہے  
بال کو صابون سے صاف کر کے ایک برتن مین آگ پر کھین کہ آسمین ہو جاوے مگر سوختہ نہ ہو دوسرے



پوست پینچہ دوروز تک و پانی میں تر کر کے پوست اندرونی ولالایش سے صاف کر کے گل حکمت میں  
 جلاوین سرطان اطراف و احشاد دفع کر کے نمک اور پانی سے دھو کر گل حکمت کر کے تنور خواہ بھار میں اسقدر  
 عرصہ تک رکھیں کہ خشک مائل سفیدی قابل سفوف کے ہو جاوے جلد کو لٹا نہو جاوے واضح ہو  
 کہ سرطان مادہ بہتر ہی زستے اور علامت اسکی یہ ہے کہ پٹھیر پھوڑن چھبھاوے اگر طوبت سفید  
 نیکلے تو مادہ ہی سانپ بھی اسی تدبیر سے مدبر کیا جاتا ہے مگر استعمال اسکا کھانے میں ممنوع ہے ضما و اطفال  
 تنہا یاد و سری چیزوں کے ساتھ غلل خنازیر و دیگر اور ام صلب و نافع و دیگر امراض جلدیہ کا ہے  
 ششخ گوزان و شاخ ہنر و دیگر شاخو ٹکڑا ٹکڑا کر کے گل حکمت میں جلا نا چاہیے کہ اس سے نقصانات  
 انکے دفع ہو جاتے ہیں مگر استعمال خارجی میں جلا نا درکار نہیں ہے عقر ب زہر تر ہو مادہ سے اور شناخت  
 نہ کی یہ ہے کہ دہلا پٹا ہوتا ہے گل حکمت کر کے اسقدر آنچ میں رکھے کہ لٹا نہو جاوے اور جب خاک کرنا منظور  
 ہووے تو اسقدر آنچ دیوین کہ خاکستر ہو جاوے اس تدبیر سے سمیت اسکی دفع ہو جاتی ہے  
 چھوٹے کو بہ تدبیر سرطان کے مدبر کرنا چاہیے سو مہم آگ پر پکھلا کر سرو پانی میں جس میں نمک  
 گھولا ہووے پکھاوین اور ایک لکڑی سے پانی و سوم کو جنبش دیتے جائیں کہ کدورت تہ نشین  
 ہو جاوے گی سو مہ صاف اوپر جائیگا اور اگر چند بار ایسا ہی کریں تو زیادہ صاف ہو جاوے فصل پانچویں  
 تدبیر حراق یعنی کشتہ کرنے بعض افراد میں کشتہ ہونا عبارت اس سے ہے کہ صلا یہ ہو سکے نہ کہ خاکستر  
 ہو جاوے قولاد و آہن ہر قسم کو بارہ کر کے ترس مہی میں ملا کر ایک برتن چینی میں سروپوش ہو سکے  
 بند کر کے دو ہفتہ تک لپیٹ لیا گو بر کے کھتہ میں دفون کر رکھیں بعد اسکے نکال کر تر پھلا کا پانی ڈال ڈال کے  
 تین روز تک صلا یہ کر کے ٹکیہ ٹکیہ بنا کر سٹی کے برتن میں گل حکمت کر کے ایک گڈھے میں بنوا کن و خواہ  
 انبلی کے چھپٹیوں کی آنچ میں جلاوین جب آگ سرد ہو جاوے بدستور و آنچ اور اسی طرح کی دیوین  
 زان بعد نکال کر صلا یہ کر رکھیں سو تا بارہ بار یک کر کے ہم چند اسکا نمک لاہوری سفوف کر کے  
 قرصین بناوین نو سادر و سماگا پانی میں سان کر ایک کلمہ یا گلی کے اندر لیس کر اس کلمہ یا میں ٹکیہ  
 مذکور رکھ کر ایک سروپوش سے بند کر کے گل حکمت کر کے بدستور تین آنچ دیوین و بعد اسکے اگر قابل  
 صلا یہ کے نہوے تو اور آنچ دیوین چاندی بھی اسی طرح جلائی جاتی ہے یہ دونوں کشتہ  
 اکابر متقوی ارفاح و جہا تو ملی و جسم کے و مفرح طبع و دافع رطوبات فضلیہ میں بیسہ ایک کر لہی بہی میں

آگ پر رکھ کر آئینہ دیوین و تھوڑی تھوڑی گندھک اُس میں ڈالتے جاوین گندھک مستعمل ہوتی رہے  
 واسے چھپ سے حرکت دیتے رہیں کہ اُسی شعلہ سے سفید سفوف ہو جاتا ہے تا نیا بارود کر کے کرکھنگوری  
 میں ملا کر ایک برتن چنبی میں پڑھ شیشہ میں رکھ کر تین ہفتہ تک کھتے گوبر یا لید میں مدفون کر رکھیں اور بعد  
 ہم چند مغز گھسکیا اور دو چندان گندھک کے ساتھ صلا یہ کر کے ٹکیہ ٹکیہ بنا کر خشک کر کے گل حکمت کے  
 بدستور آئینہ دیوین رنگا ایک برتن میں کر وایتیل بقدر ڈوبنے رنگ کے سورخ دار سفالی آئینہ رکھ کر  
 رنگے کو پچھلا کے اُس میں ڈالیں تین مرتبہ اس سطح آب تر پچھلا دم میں تین تین بار پچھلا کے پیلے پیلے ورق  
 پیٹکر اُس کو تر کے پیل کی چھال دو دو گھاگھاٹل پیٹکر ایک گھلایا میں رکھ کر اسپرنگڑا رنگے کے رکھ کر پھر اُس کو  
 رکھ کر اس سطح تو برتور رکھ کر سرپوش سے مستحکم کر کے بنا کاندھ کی آئینہ گڈھے میں رکھ کر جلا دیوین سنہدک سا  
 ہو جاتا ہے اگر خوب کوٹ کر ایک برتن میں سرکہ نہایت تیز و تند رکھ کر اُس میں ڈال دیوین چالیس روز تک  
 ایسا ہی رکھیں اگر سرکہ خشک ہو جاوے تو دو سر ملاوین بعد اُس کے اُسی برتن کو گل حکمت کر کے بدستور  
 مذکورہ بالا جلاوین کہ قابل صلا یہ کے ہو جاوے فصل چھٹی بعض اصطلاحات طبعیہ میں بودادہ و دا  
 کو چھپڑا آئینی یا سی میں کر کے آگ پر رکھیں و جنبش دیتے رہیں جب اُس میں سو بریان ہوئی سپاہ ہو علی  
 کر لید میں تسقید و دا خشک سلم ہو خواہ فنون کی واکا پی خواہ دو دو یا سرکہ میں تر کر کے خشک کرنا مذکور بودادہ  
 و تسقید کو کہتے ہیں آب مروق برگ تازہ کو کچل کر پانی پھوڑا کر طرف مناسب میں آگ پر رکھتے ہیں جب  
 پھٹ جاتا ہے پانی صاف کر لیتے ہیں شہد کھٹ گرفتہ شہد کو آگ پر رکھے جب کھٹ نمودار ہو چھان  
 ایوین گل حکمت جس برتن میں دوا رکھ کر جلا نا ہو اُس کے اندر سرپوش آٹے سے وصل کر کے ایک  
 کوٹرا پانی میں تر کر کے اوپر سے لپیٹا جاوے اُس پر پانی میں بھوسا ومان کی ملا کر لیس کر کے خشک  
 کیا جاوے شیر سپر اُس عورت کا دو دو جو بٹیا جتی ہو شیر و ختم اس عورت کا دو دو جو لڑکی  
 جتی ہو بلیہ جات ہر سہ بلیہ ہلندہ بلیہ کابلی و بلیہ سیاہ تر پچھلا ہلایا بلیہ پوسٹ ہلایا بلیہ اولہ  
 صرف تخم بارود سو تر منقی یعنی دو کردہ بہمنین بہمن سرخ و بہمن سفید تو در میں تو در می و تو در می  
 رخ و تو در می سفید موصلین میں مصلی سیاہ و موصلی سفید قاطعتین الہی پچی سرخ و والا پچی سفید فاضلین  
 قاضی کرد و فاضل درازہ ندلین ہندل سفید و مندل سرخ فصل ساتوین بیان اختراعات ابتدائہ  
 میں مستعمل یعنی چوٹ چھانکی سب کے یہ سب مقدم ہر کتاب لسانعات میں حکیم و فیوریدوس کا قول ہے

کہ مختراع اُسکا بقرط شاگرد اسقلینوس کا ہی نہ وہ بقرط متاخر جو ہم عصر سکندرزوالقرنی کا مشہور ہے  
اُسکے بعد اسکا جگہ گانہ مقرر ہوئے باعتبار احتمال جیسا حمل و ذور و نفوخ یا اعتبار افعال جیسا عطوس  
اور پوتھی سرپنکرت مؤلفہ پر سہم بیدین منقول ہے کہ ہنسراج نامی بید ملک اُتر کھنڈ میں پیدا ہوا تھا  
اُسنے ہندوستان میں اختراع چورن یعنی سفوف کا کیا تھا اُسکے بعد جگتا نامی بید ملک کشمیر میں پیدا ہوا  
اُسنے فلزات یعنی دھات کو کشتہ کر کے سفوف بنایا جب یعنی گولی کتابی لکھا ہے  
کہ مختراع جب کے اسمین بہت اختلاف ہے بعض نے سنون جد ماوری افلاطون کو لکھا ہے اور بعض نے  
لقمان کو اور بعض نے جامست اُسکے شاگرد کو لکھا ہے اولاً اجزائے تروتازہ سے ضرور مدور بنتی ہے  
زان بعد اور ترکیبون سے اور صورتوں پر مثل بنا دق و شیاف و مثلث کی زبان مختلف اختراع  
اور کتب ہندیہ میں مرقوم ہے کہ دھاتر بید نامی جس سے ابتداء علم کی ہو اولاً پارہ کی گولی بنائی  
اُسکا نام لٹکار لکھا و فوائد عظیم دیکھے اُسکے بعد اور چنر و نکی گولیاں بنائیں معجون کتاب الرجال  
میں لکھا ہے کہ بقرطس نے جسکو بقرط کہتے ہیں معجون کا اختراع کیا ہے مگر بعضوں نے لکھا ہے کہ  
دیوجانس نے یہ ترکیب کی تھی اولاً سفوف کو شہد میں ملا کر بنایا تھا زان بعد اور ترکیبین ہوئیں اور باعتبار  
قوام و تاثیرات کے اساسے جدا گانہ مثل حمہ و مفرج و لعوق کے ہوتا گیا اور پوتھی سرپنکرت میں ہے کہ ہندو  
میں معجون جسکو اولیہ کہتے ہیں دھاتر مذکور سے شروع ہوا اُسنے قوام سخت قابل گولی کے بنایا تھا شربت  
اکثرون کا اتفاق ہے کہ فیثاغورس نے شربت کا اختراع کیا مگر شیخ الرئیس بوعلی نے لکھا ہے کہ  
فیثاغورس نے سکنجید کا اختراع کیا تھا شربت کو بطلیسوس نے بنایا تھا اولاً ہر دو کا پانی پختہ کر کے  
کے ساتھ قوام کیا گیا تھا زان بعد خشک دوا کے جو شانہ سے بھی بنائے لگے اور پوتھی پنکشا سن میں  
لکھا ہے کہ دھرن پال نامی بید ملک ہندوستان میں پیدا ہوا تھا اُسنے سات قسم پر کاڑھا یعنی دوا کے  
جو شانہ کا اختراع کیا اُسی نے شربت بھی بنایا مگر شربت کو قسم کاڑھا میں داخل لکھا کوئی نام مخصوص نہ کیا  
مرہم پہلے اختراع اُسکا حکیم بقرطیونانی نے کیا اور اپنی تصانیف میں لکھا ہے کہ قوت مرہم کی مدت توں تک  
باقی رہتی ہے جس میں روغن زیت داخل ہوا اسکی قوت کبھی سا قطن نہیں ہوتی اور جیسے گوئد کثرت ہوا اسکی قوت  
بیس برس تک رہتی ہے اور جیسے چربی ملی ہوا اسکی قوت ایک سال تک رہتی ہے اور شنائی سے یعنی سرمہ  
مقوی بصر سے پہلے حکیم فیثاغورس نے واسطے سلطان ارسلندون والی صبقلہ کے بنایا تھا

و بوجہ قوت فعل کے دو اسی نام سے موسوم کیا برواد لا حکیم ستیانوس نے سلطان قوت کے لیے واسطے  
 دفع سوزش چشم کے اجزاء سے باردست طیار کیا تھا اران بعد اور اجزاء سے مناسب بھی مخلوط ہونے لگے  
 فصل آٹھویں تو اس استعمال بعض ادویہ داخلی میں قاعدہ جوارش خمیہ و ملکندہ و مجون صفحہ و یا قوتی  
 پر بلا ضرورت کوئی عرق یا پانی نہ پینا چاہیے الا بطور برتقہ کے قاعدہ شربت کو کسی عرق مناسب یا پانی  
 میں گھول کر سواستے پینا چاہیے کہ سبب رقت کے جلد تسخیل و نافذ ہو جاوے قاعدہ جوب یا سفوف  
 یا کوئی چیز جو واسطے دفع کھانسی یا ضیق النفس یا نفث الدم وغیرہ عوارض آلات تنفس کے استعمال کی جاوے  
 نسخہ میں رکھ کر تدریج چوسے اور ٹھکے جاوے کہ تاخیر و زست قصہ یہ میں اثر بخوبی پہونچتا ہے  
 اور اس کے بعد مطلقاً پانی پینا چاہیے کہ سبب ضعف تاثیر کا ہوتا ہو قاعدہ لعوق پر پانی پینا سوجب  
 نقصان تاثیر کا ہو قاعدہ ایارجات و دیگر جوب سہلہ کو نیم گرم پانے کے ساتھ ٹھکانا چاہیے کہ سبب قوت  
 تاثیر کا ہو تا ہی قاعدہ جگولی یا سفوف واسطے بضم طعام و تقویت معدہ کھانی جاوے اسپرانی پینا سوجب  
 نقصان قوت دوا کا ہو قاعدہ جوجوب سفوف واسطے دفع حمیات یا تقویت یا تفریح کے کھانی جاوے  
 اسپر کوئی عرق پانی سرد بطور برتقہ کے پینا چاہیے کہ سبب تعبیل تاثیر کا ہو تا ہے فصل نویں  
 اسواری خاص متعلقہ اس کتاب میں قاعدہ اوزان غیر متعارفہ مثل وقیہ و استار و بندہ و زمرہ وغیرہ  
 کہتے ہیں پریشانی خاطر اہل حاجت کی تفتیش و تحقیق مقدار اوزان میں ہوتی ہے مخصوص اسحالت میں کہ بقول  
 اطباء متقدمین اختلاف اوزان ہر بلاد میں واقع ہو لہذا یہ تحقیق و تطبیق وغور تمام کے اس کتاب میں اوزان  
 انفس فیصل سے لکھے گئے ماشہ آٹھ سرخ یعنی رتی کا و قولہ بارہ ماشہ کا اور طل چالیس ٹولے کا اور سیر قند کا  
 اور من چالیس سیر کا قاعدہ اس کتاب میں اکثر نسخہ جات مؤلفہ اطباء متقدمین میں بھی منقول ہیں اگر مقابلہ  
 دوسری کتاب کے تجاویز و تفاوت پایا جاوے تو سبب اس کے یہ ہیں اول قریب دینات مرکبات کے نسخہ جات شدہ  
 یکجا کر کے انگلی تر کیوں کو دیکھا تو سبب مرور و بہر و کثرت نقول کے بہت تجاویز و تفاوت پایا نہیں ہے  
 وہ ترکیب و کسب گئی جو چند نقول میں تھی اور تفریق صحت کے معلوم ہوئی دوسرے جہان اقوال  
 مختلف لکھے دیکھے تو انہیں سے ایک قول کو از روئے نقل و قیاس خواہ تجربہ کے اختیار کیا گیا تیسرے  
 اوزان سابقہ تفتیش و احتیاط تمام اوزان متذکرہ بالا تبدیل کیے گئے ہیں جو تھیں جو دوا نایاب یا کیاب  
 یا از بس غیر متعارف معلوم ہو تو یا کہ یہ ترقی ہو مگر صحت اسکی مشتبہ رہتی ہو اسکا بدل لکھا گیا ہے

خواہ چیز دوسری کا وزن ایسا قائم کیا گیا کہ اسکی ضرورت باقی نہیں رہی فائدہ جو دو اچند مضمون کے واسطے مفید لکھا ہے اسکا یہ مطلب نہیں ہے کہ جب سب امراض متذکرہ کیجا ہوں تب استعمال کیا جاوے بلکہ اس میں سے جو امراض یا مرض سر جو ہوں انکی دفع کے لیے استعمال کرنا چاہیے فائدہ تعدد و خوراک لیکن فہم کی اکثر نسخوں میں اس غرض سے نہیں لکھی ہے کہ اگر باعتبار تحریر کے کوئی شخص وہی مقدار اطفال و نافعین کو کھلا دے تو نقصان پاوے اب خواہ مخواہ اسکی مقدار بر رعایت حالات مریض کے لطیف و تجربہ کر لیا جائے اور تعدد و خوراک کی لکھی ہوئی موافق شخصیت و متوسط جسم و قوت کے ہونے واسطے صغیر یا ضعیف الوجہ باتویر کے فائدہ تدبیر بنیائے ہر قسم کے مکاتبات کی و نیز تدبیر استعمال بعض کاسکی کے ساتھ اول لکھی گئی ہیں اور جو مکاتبات چند فصلوں میں لکھے گئے ہیں انکی تدبیر بنائیکی اس نام کی فصل مقدم میں لکھی گئی ہیں تاکہ شائق کو تلاش آسان ہو فائدہ بغرض تسہیل استیجاب کے نسخہ جات بتفریق البواب فیصول ترتیب و تہجی بتظام حروف مابعد کے لکھے گئے ہیں فائدہ حروف ص علامت لفظ صفت کی ہر باب اول حروف الالف فیصل اول مکاتبات الف میں چھٹی ایک ہی نسخہ منقول ہے ترتیب حروف مابعد الکلمات کے بعد حکما تفہیم ہو مقوی متعدد و اشتہا و دفع و تالیف بلغم ہو و تھوڑی لاکھ ملا کے ملنا لا غر کر نے بدن میں مجرب ہے جس گرم روٹی مونی گیہوں کی بوزن آدھو سیر ایک ہانڈی میں بند کر رکھیں جب سبز ہو جاوے خوب کھلکے پائے سیر کرے اور ادھ پاؤں تک سانچہ ملا کے چار ہفتہ و صوب میں کھل کر چھان لیں پو دینہ چھ تولہ رنجبیل تین تولہ فلفل گویا پنج تولہ تخم بالک و تولہ ایک ہفتہ و صوب میں کھل کر پستے سے چھان کر شیشون میں رکھ لیں اما ناسیایہ لفظ یونانی ہے جسکی جگر گر چونکہ بھٹیے کے کا کلیہ جو کال اس کی جگہ ہے لہذا اس نام سے موسوم ہوا اور ام و اد جاع جگر و طحال و معدہ و اسہال مزاج تب روزانہ و در در کردہ و مشانہ و ضیق النفس سطوی و بوز سیر کو نافع و ریاح و اد جاع بدن کو سود مند ہے ص نعشران چند بید سترایا و از الہنج تسط شیرین شاخ بزرگو ہی سوختہ جگر گر خشک کردہ سنبل الطیب سلینجہ عود و لمسان پوسست خشکی شش جگر بوزن مساوی کوٹ چھان کر سہ چندان شہد کھ گزشتہ میں ملا رکھیں بعد چالیس روز کے خوراک ڈیڑھ ماشہ سے تین ماشہ تک شیر الملوک شیر لفظ یونانی ہے بمعنی چھوٹے اور چھٹکانے کے قلاع و شیر و بوبونی و ہن و ورم حلق و سقوط الماتہ یعنی اگر نیکو مفید ہے ص کا نور دانہ الاچھی سفید طباشیر سفید بازو ستر ساق زیرہ گمل سرخ عدس مقشر تخم خرفہ ہر ایک چھ چھ ماشہ زعفران دو ماشہ نبات سفید نو ماشہ سبکو بار یک سفوف کر کے استعمال کریں اسطو موجب اسکا

اسطوخودوس نام سے موسوم ہوا درجہ درجہ شکم و قولنج و تپ رہی کو دفع کرتا ہی صلیبہ عقرقرا  
 پودینہ مکون ایک ایک تولہ فلفل گردگو کھرور و چھ چھ ماشہ زعفران تین ماشہ شمدیک و نیم چندان مہون  
 بناوین اسود سلیم مختصرہ حکیم کا ہوا اس نام سے موسوم ہوا تافع فالج و لقوہ و خدر و صداع و سر  
 و دیگر امراض بارہ و عادت افیون کھانیکو چھرتا ہی صلیبہ طیبہ مکون زرنبا و افیون فلفل سفید  
 کندش عقرقرا کند رشید طبع ہندی صبر ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ مرج سیاہ زراوند و جرج زراوند و طویل مقل و زرق و خرق  
 چند بید سترینج حنظل لگوہ و ایک تولہ تخم جیر تخم پنجنگشت تخم سداب شونیز و تولہ شمشادہ سیدان بدستور چون  
 بناوین دو مہینہ تک غلین بر فون کھین انجیر لولوی کہ ترکیب قدیم ہے بسبب پادہ گھسنے کے مثل غبار کے  
 کیا جاتا ہی ہوا اس نام سے موسوم ہوا اور اقسام سر سے ہر واسطے غار شل نکھ و ڈھلکا و با مہنی و  
 گھنے وضعف بصر کے مفید ہے صلیبہ طویا بے بارونی مفول پھٹکری بدرونہ ماشہ و اریدہ سفتہ تین ماشہ  
 نبات سفید پانچ ماشہ سرہ بناوین افرطیقون مختصرہ اسکا حکیم افزانی تھا جسکا ہی نام تھا اسکی نام سے  
 مشہور ہو گئی واقع ضعف بصر و سیلان اشک و دم و آشوب چشم گرم کی ہے صلیبہ پھٹکری و سر ماشہ  
 شیر خرمین ایک شبانہ روز تر کر کے شیاف مایہ پانچ ماشہ ایلوہ و ماشہ افیون زعفران امیران چینی ایک  
 ایک ماشہ مثل سرہ کے کھری کر کے آنکھ میں لگا کرین اور واسطے دفع آشوب چشم کے کہ آب برگ تازہ نیب  
 خواہ مکوس میں مخلوط کر کے پلکوں پر لگایا کرین اسسیرین ترکیب قدیم ہے بسبب زیادہ نفع کرنے کے  
 اس نام سے موسوم ہوا قرچہ چشم و سورسرخ کو دفع کرتا ہی صلیبہ کشہ ازرنیز گھر باجاندی کی گوند بول ہر ایک  
 چھ چھ ماشہ نشہ گندم افیون دو دو ماشہ پھول کے برتن میں میان تک گھسنے کے مثل سرہ کے مہوہا وے  
 اہر و سیاہ بقرط نے واسطے ایک پاؤ شاہ امروس نام کے بنایا تھا ہوا اس نام سے موسوم کیا مقوی  
 سعد و جگر و طحال ڈاڑدہ و مثانہ و بد ببول و نافع ابتلا استسقا کی ہے صلیبہ شمرین فلفل سفید و فلفل  
 کمون اوختر ہر ایک یک نیم تولہ پودینہ عود بلسان سلیمہ تخم کرفس و جیوست بیرون است ایک ایک کتہ زعفران چھ ماشہ  
 شمد و چندان بدستور چون کہ بناوین فصل نسخہ جات آبرن میں بدستور آبرن کا یہ ہے کہ اوہ کو  
 پانی میں خوب جوش کرین جب دو ٹلہ پانی رہا وے صاف کر کے اُس پانی میں اور پانی نیم گرم ملا کر ایسے  
 نمزن و سبغ خواہ حوض خرد میں ڈالین جس میں مریض بیٹھ سکے امراض اسافل و مہ و دگر وہ و مثانہ و جگر و معا  
 میں تانبات و امراض سینہ و پلو میں تابشاندہ و امراض تمام جسم میں تابا کر وں مریض کا ڈوب بارہنا چاہیو اگر

پانی گرم آبرن کا بوتل میں بھر کر مقام مرض کو سکیں تب فائدہ ہوتا ہے آبرن کہ زحیر یعنی بھیش شکم و درم  
 امعا و درم شکم کو مفید ہے صم تخم شبت تخم کتان تخم حلبہ تخم خطمی گل نبشہ برگ مکوسہ تازہ راشیہ ختم جی ہرک  
 آبرن کہ تو انج رخی و در و گروہ و شانہ کو دفع کرتا ہے صم انیسون زیرہ سیاہ تخم سبت صم قرمز جوثر  
 گل بابونہ مساوی الوزن آبرن کہ استعمال افعات سے سنگ گروہ سنگ مشانہ کو دفع کرتا ہے صم  
 برنجاسف پودینہ مرگین کبوترہ فرخشہ کہ انہ پانچ پانچ تولہ گل بابونہ گل سرخ تخم خطمی الکلیل الملک تخم خربزہ  
 پر سیاوشان حب اقلات تین تین تولہ پانچ پانچ اویان چار تولہ آبرن کہ بول لدم اور کثرت اور رخن حیض کو دفع  
 کرتا ہے صم غنص گلنار برگ جھاو برگ نار شیرین گل سرخ بوزن مساوی آبرن کہ حیض کو جاری فرماید و کہ  
 رحم سے خارج کرتا ہے صم سلیمہ فرخوش ازخرو پودینہ قسط تلخ الکلیل الملک ناسخوہ شونیز سداب کرنس برنجاسف  
 بوزن مساوی آبرن کہ جس بول کو دفع کرتا ہے و اگر آبرن نموسکے تو ٹوٹی دار برتن میں پانی اسکا لیسکر  
 پیٹ و پرتیز ادا یا جاوے صم گل پلاس یعنی سیو چار تولہ قلت یعنی کر تھی دو تولہ تخم حربزہ ایک تولہ و سیو  
 پانی میں جوش کریں جب چار حصہ جل جاوے پانی کو چھانکر کام میں لاوین آبرن کہ اگر خصیہ او پر پیڑ  
 گیا ہو جسکی تکلیف ظاہر ہو فرو لاوے صم بابونہ کے پھول و مرزنجوش و شاخ برگ تلسی پودینہ  
 پر سیاوشان و مکوسہ و الکلیل الملک بقدر مساوی سے بدستور استعمال کریں اور وہی پانی گڑاں ڈال کر  
 طبع آبرن کہ اگر رخن حیض عورت حاملہ کا بند نہوتا ہوئے بند کرے و حمل کو محفوظ رکھے صم مدقن پوست انار  
 شیرین گلنار ماڈو بلوط بوزن مساوی سے بدستور کریں فائدہ ایسی حالت میں و فون پستان کی حجات  
 بالپچھنے کے کر نہتہ مواد اسطون کو جذب ہو جاتا ہے آبرن کہ اور رخی صم سلیمہ فرخوش ازخرو پودینہ  
 قسط تلخ شیرین الکلیل الملک شونیز سداب کرنس تلسی مساوی الوزن سے بدستور استعمال کریں آبرن کہ  
 بچہ مردہ کو شکم سے خارج کرتا ہے صم پودینہ و جرجرج ترکی قسط تلخ سلیمہ ناسخوہ مرزنجوش بابونہ علی وزن  
 ایک ایک جز بدستور استعمال کریں فصل ۳۳ اطریفات میں اطریفل معرب ترمی پھل کا جو طالع ہندیا  
 میں ہلیہ ہلیہ الہ کو تر پھلا کہتے ہیں جو کہ عمود اس ترکیب کی وہی تینون چیز ہیں لہذا اس نام سے موسوم ہوا  
 اطریفات بنایا گیا بدستور ہر کہ ہلیجات کے سفوف کو کسی روغن مناسب کے ساتھ اسطرح چرب کریں کہ روغن  
 کف دست میں لگا کر سفوف کو ملین جب سب سفوف چرب ہو جاوے تب توام میں مخلوط کریں تنہا  
 یاد و سرے اجزاء کے ساتھ کہ اس سے اسکی قوت دیر تک قائم رہتی ہے اور توام بھی نرم رہتا ہے



**ا ط ر ل ف ی ل** کہ متوی سجدہ و داغ و داغ نزلہ زکام مزمن و صفی معدہ کا افلاط غلیظ سے بہت  
 ص ہلیدہ زرد ہلیدہ کابلی ہلیدہ سیاہ دود و تولہ ہلیدہ آلمہ چھ توڑ کوٹ چھانکر روغن بادام میں چرب کر کے  
 شش چندان شمد کف گرفته بین ملاوین **ا ط ر ل ف ی ل** کشمیری سرور آنکھ اور کان کچ امراض کو جو انجریہ معدہ  
 و نزلہ داغ سے بہا و وضع بصر بطوبی اور ہر قسم کی بواسیر کو درد سر و دماغی و کثرت زکام و نزلہ کو مفید ہے  
 ص ہلیدہ زرد و ہلیدہ کابلی ہلیدہ سیاہ ایک ایک تولہ ہلیدہ آلمہ کشمیری خشک تین تین تولہ سفوف کر کے روغن گلاب  
 یا روغن بادام میں چرب کر کے نیم رطل شکر و شمد مساوی توام میں ملاوین **ا ط ر ل ف ی ل** سطحی دوس کامر میں  
 داغی کو اور علل جلدی کو مفید و لین طبع ہر ص ہلیدہ کابلی ہلیدہ آلمہ تین تین تولہ اسطوخودوس گل میخ و تولہ  
 افیتھون انیسون بادنجبویہ شیطیح ہندی ایک ایک تولہ شمد سے چندان **ا ط ر ل ف ی ل** فنیسیلی پٹ کے  
 کیرے تینون تم کو قتل و دفن کرنا ہر ص ہلیدہ زرد ہلیدہ آلمہ فنیسیل دود و تولہ ٹر کابلی قسط شیریں یا یک کیتیلہ  
 شمد فلفل خول سعدی کوئی زرد و چوبہ چھ ماشہ شمد سے چندان **ا ط ر ل ف ی ل** کبیر واسطے تقویت داغ و معدہ  
 و دفع بواسیر کے مجرب اور مفید ہے ص ہلیدہ سیاہ ہلیدہ کابلی لہ فلفل دراز بہنہین ایک ایک تولہ ترنجبیل  
 بسباسہ بوزیدان شیطیح ہندی شقاقیل مصری تو دین اسان اوصافیر کجہ سیاہ مقشر چھ ماشہ صوب کو  
 سفوف کر کے روغن بادام یا روغن گاؤ میں چرب کر کے ترنجبیل خراسانی برابر سبک و شمد خالص و چندان اسکے  
 باہم توام کر کے سفوف مذکور کو ملاوین خوراک چھ ماشہ سے نو ماشہ تک **ا ط ر ل ف ی ل** سیاقی تالیف صاحب  
 تشھکی ہی و خضون نے اپنے باپ کے نام کے ساتھ منسوب کیا ہے اسامہ یا لیخو لیا خصوص مرقی کو اور  
 قولنج و درد سر و معدہ و انجریہ کو مفید ہے و مداومت اسکی قطع نزلہ کو مجرب قوت اسکی دو سال تک رہتی ہے  
 ص ہلیدہ زرد و ہلیدہ کابلی ہلیدہ سیاہ گل بنفشہ الیواہر ایک دس دس ماشہ تر بد سفید عجوت و مقشر کشمیری خشک  
 ہلیدہ آلمہ فریڈہ ڈیڑھ تولہ گل سرخ طباشیر سفید گل نیلو فر چھ ماشہ صندل سفید کیتیرا تین تین ماشہ  
 سفوف کر کے روغن بادام میں چرب کرین عناب و سپستان ایک ایک سود و گل بنفشہ ایک تولہ  
 پانی میں جوش کر کے لکڑ چھان لیوین اس آب مطبوخ میں و چندان شمد ملا کر توام بنادین سفوف مذکور  
 مخلوط کر رکھیں بعد تین ہفتہ کے خوراک چھ ماشہ سے نو ماشہ تک **ا ط ر ل ف ی ل** با مان منقول قرابادین نجیب الدین  
 سمرقندی سے امراض لمغنی کو زائل کرتا ہے و بہت و برص کو مفید ہے ص ہلیدہ کابلی ڈیڑھ تولہ آلمہ افیتھون  
 باؤڑنگ ایک تولہ تر بد سفید عجوت و مقشر سوا تولہ اسطوخودوس بسفاج خستفی سعد کوئی قسط شیریں ترنجبیل

زونار یا بس سیطرح بنی سافج ہندی صطکی رومی فلفل گردنوں نو ماشہ سب کو سفوف پارچہ نیز بنا کے  
 ساتھ چندان شہد کف گرفتہ کے ملا دین خوراک نو ماشہ فصل سم نسخہ مای النوشدر و مین النوشدر و  
 کا جزا علی آملہ ہے و دستور اسکے بنانے کا یہ ہے کہ اگر آملہ پختہ و تروتازہ ہو وزن کرنے پانی مین پکا کر خوب ملکر  
 تخم اسکے علیحدہ کرین اور جھر جھر سے کپڑے مین چھانین کہ سوا سے ریشہ کے جرم آملہ کا نخل آئے  
 تب تخم و ریشہ کو وزن کر کے جرم آملہ کا دریافت کرین اور دو چند جرم آملہ کے شیرینی ملا کے  
 تخم توام پختہ کرین و حالت گرمی توام کے دوسرے اجزاء کا سفوف اگر ملا نا ہو مخلوط کرین اور اگر آملہ خشک  
 ہو سکے تو تخم اسکے دفع کر کے وزن کرین اور آملہ کو دھو ڈالین کہ آلودگی سے صاف ہو جاوے تب  
 اسقدر شیر گاؤ مین ترکیب کرین کہ آملہ ڈوب جاوے پھر بعد چار پہر کے زیادہ پانی ڈال کے جوش دیوین  
 کہ غفوصت آملہ کی و دسوست و دودھ کی نخل جاوے پھر دوسرے پانی مین جوش دیکر بدستور مقدم لذر  
 کے طیار کرین النوشدر رومی سادہ مقوی باہ و سعدہ و اعتدال رئیس ہی اور بن کو خوش رنگ دین کو  
 خوشبو اور طبیعت کی تفریح کرے طیار سی سے چالائیں نہ کے بعد ملائق استعمال کے ہی اور قوت اصلی اسکے و اس تک  
 تا تخم رہتی ہی ص آملہ ایک رطل شکر سفید یک نیم رطل و شہد ایک رطل بدستور توام بنا کے سفوف گل سرخ  
 و ترنفل و صطکی و می و اسارون و دانہ الائچی سفید نو نو ماشہ زعفران چار ماشہ ملا دین النوشدر رومی  
 لولو می مفرح اور مقوی قلب و داغ و دماغ و خفقان و حمیات حارہ و درد سر جو ص مرورید ناسفتہ و ماشہ  
 سنگ یشب چار ماشہ تین روز تک عرق کیوڑہ مین صلا یہ کر کے خشک مسرہ سا کر کے عود خا و طباشیر بنبل طبیب  
 گل بنفشہ ابریشم خام چھ پھر ماشہ سفوف بنا کر توام ایک رطل آملہ مین جود و رطل شکر سفید و ایک رطل عرق گلاب  
 یا عرق گاوزبان مین بنایا ہو مخلوط کر لکھین النوشدر رومی ہر کب کہ تقویت سعدہ و دماغ و دایک کرے  
 و حمیات کمند و وزن کو دفع کرے ص آدھ سیر آملہ و شیریں کے توام مین بلودہ صندل سفید زنب گل سرخ  
 گل سیبوتی زرشک پوست ترنج ست گلابی ایک ایک تولد دانہ الائچی سفید چھ ماشہ گوند بول کثیر اوسب بیرون  
 پستہ نو نو ماشہ زعفران تین ماشہ سفوف کر کے فصل انکباب یعنی بھپار املین طریق انکباب کا یہ ہے کہ دواؤ کو  
 ظون سر بہتہ مین جوش کر کے سر پوش جدا کر کے دوسرے سر پوش خیمین ایک سوراخ چھوٹا ہوئے رکھ کر  
 عضو ماؤن بردھوان پہونجاوین و اگر تمام بدن مین دھوان دینا منظور ہوے مریض کوتاہ گردن ٹھانک کر  
 و اگر طاقت بیٹھنے کی ہو دسے نوکر سی یا مونڈھایا چار پانی پر بیٹھال کر و نہ لیٹا رہی بھر ظون مذکور کو اسکے نیچے



بریان کے سفید ہو و جانیہ باریہ سے بلغمی سوداوی کو ابتدا سے نزول الماد و تنگی نفس و گزشتگی آواز کو تنہا  
 سود مند ہی ص اسطخودوس خ بق سیاہ کما ذریوس فلفل سیاہ ہر ایک چار تولہ یا زعنصل یا زعفران حبیطیا نا  
 فطر السالیون جاوشیر ہر ایک تین تین تولہ دار چینی سنبل الطیب صغرا فزادہ و مدبرج شحم خنظل و تریہ سفید  
 ایک ایک تولہ کوٹ چھا کر سہ چندان شد کف گرفته مین ملاوین خوراک تین ماشہ سے نو ماشہ تک ایار ج  
 ہو فیقر اطلس فیقر اجڑ و اعلیٰ ہر ایک بقاعدہ لونانی اس نام سے موسوم ہو و سرد و سرد بخارات فاسدہ و طوبہ  
 و غم و خوف و جملہ امراض سوداوی کو دفع کرتا ہی ص حبیطیا نازا و مدبرج سنبل الطیب سلیمہ دار چینی ٹریہ ڈیڑہ تولہ  
 قلعاسوینظر السالیون کما ذریوس اسطخودوس نو نو ماشہ یلواد و تولہ شد سہ چندان بدستور بناوین یا و ج لو غاویہ  
 کہ ساتھ نام مختصر کے منسوب معروف ہر علت کا صلیع و شقیقہ و سرد و دار و ہیفز و خودہ و فالج و قعودہ و سہق  
 و برص و عذام و قوبا و سغف و دار الشعلب یا یخولیا و درو گوشت و ثقل و بطلان سماعت و دیگر امراض بارہ ویر کی کو سفید  
 ص شحم خنظل یا زعنصل غار یقون خریق سیاہ سیادہ تینون تخم سنبل الطیب لوزل ازرق انیسون سلیمہ ہندی سلیمہ  
 قلعاسوینظر السالیون کما ذریوس اسطخودوس نو نو ماشہ یلواد و حبیطیا نا تولہ بھر سب کو سفوف  
 ہر ایک کر کے سہ چندان شد کف گرفته مخلوط کر رکھین بعد صینے کے چھ ماشہ سے نو ماشہ تک راک سی

### باب ۲ حرف تار تار می

فصل ۱ با سلیقون ملین با سلیقون سر سر و روشنی چشم کا ہو بقراط نے واسطے بادشاہ کے ہکا  
 یہی نام تھا بنایا تھا با سلیقون کہ بیکہ تیرگی چشم و ابتدا سے نزول آب و اجزائے اشک خارج شحم سنبل و  
 طفرہ و شراب و شانی ملکون کو سفید ہو ص کف و یا قلیسیا نفرہ و س خ س اشہ ہلیلہ زرد و تولہ کشتہ را کھا  
 کشتہ تانبا سانج ہندی سرہ اصغمانی مایہ ان چینی زرد و چوبہ نمک سنگ سنبل الطیب پانچ پانچ ماشہ فلفل گرد  
 فلفل دراز قرفل صبر سقوطری و دو ماشہ بدستور سرہ کے بنا کر استعمال کریں با سلیقون صغیر کہ وضع  
 مذکور سنہ وضع کیا و قریب منافع کہ بیکہ ہی ص قلیسیا نفرہ کشتہ تانبا کشتہ را کھا پانچ پانچ ماشہ نمک سنگ نو شاد  
 سنبل الطیب فلفل گرد فلفل دراز نیم نیم ماشہ بدستور بنا کر استعمال کریں فصل ۲ نسخہ حیات بتیسا ملین بتیسا  
 کہ عورت کو واسطے دفع رطوبت و ادار حیض غیر معمولی اور کمزوری کو و قناعت طبیعت کے سفید سہ و مردوں کو دفع  
 جریان و رقت منی و مقوی باہ ہی ص ماز و ماین لودہ باؤرنگ باؤکھا کلن حاد کو گھر و کلان کو گھر و خرد  
 کل سپیاری حکمی ذلی موصلا سینھل سمندہ سوکھ پوست اندرونی و رفت مولسری گوند و حلاہ لینی و زہر

مجیٹھ پلنگ توڑ کر کس ایک ایک تولہ سنگ جلاحت دو تولہ گوند بھول بروغن زرد و بریان سات تولہ سکو  
کوٹ چھان کے سیدہ برنج ساٹھی آدھہ شکر سفید تین پاؤن ملادین اور گری جھو ہار چروخی لاوا ایک  
ایک چھانک ریزہ ریزہ کر کے مخلوط کریں اور تین پاؤروغن گاو جو داغ سے خوشبو کیا ہو لاکر جاہن میساہی  
رکھیں جاہن باضافہ قدر سے پانی کے بشکل لٹو بنا رکھیں ایضا میٹھا صلیب سنبل مجیٹھ سپیاری پیرانی  
پلنگ توڑ تخم سرمانی تخم گندرج بندہ کنواری گل دھاوا چریا کند چونیا گوند مغز تخم ملاس اندر جو بیج بل لیسو تین  
سمندہ سوکھ پاؤرنگ جھانن لیسو تال کھانا سوٹھہ گوکھر و خرد و کلان موصلی سفید و موصلی سیاہ انہوا چینی لکھا  
لو دھ سوچرس کمر کس کارج سینکڑی خرد بھول کی بھول پالی لایچی سرخ اسگندہ ایک ایک تولہ شکر است تین تولہ  
مایدہ گندہ برنج ساٹھی ایک ایک پاؤ شکر سفید بروغن زرد آدھہ آدھہ سفیر فصل پنجورات میں طریق بخور کا یہی  
کہ اجڑے خشک کو آگ پر ذال دھواں سکاشٹل انکبا کے عضو ماؤن پر سوچا وین یا تمام بدن پر بخور کہ دانہ پاؤ سیر  
اور ورم متعہ کو دفع و گرم دیان یعنی چنا کو قتل کرنا ہی صں گوگرد سیندور پچھو ماشہ مصل السوس پنج مدار  
برکتار و دو تولہ جلا کر دھواں سبز زین سوچا وین بخور کہ مذہب فیض خنج کچھ مردہ و شیشہ ہی و دشاوی لاوت  
کو آسان کرنا ہی صں کندس الحفا الطیب اس مقل گوگرد ساوی سفوف کر کے نہرہ گاؤ میں سال کر گولی  
باشیاوت بنا رکھیں وقت حاجت جلا کر دھواں لیسو بخور کہ بو اسیر ریج کو دفع کرے جس بھل بھلانی  
کے و برکت نہایت دانہ اسپند بہ ہونک بخور کہ زین بخور کہ آسانی لاوت کی کرنا ہی صں سانپ کی کچھل ایک جز  
سم اسپ خواہ خراجہ زربا ہم جلا کے بخور کہ زین بخور کہ ماتھ و ناخن کے آپرس کو دفع کرنا ہی صں بروغن ہلینجیر  
مقام مرض پر لگا کے مار کر لکڑی کی دھونی دیوین فصل نسخہ جات برس میں اسکا نام صلی برشا سمینے  
بز الساعیہ و ترکیب حکمای قدیم سے اب کثرت استعمال سے بلفظ برش حروف ہو رہا ہے برش کن حکام نزلہ تیر کی ہم  
و دو رو داوار گوش و نقود و فالج و عرثہ و صرع و سباب نسیان یا الخولیا و یرقان و ضعف اعصاب و استرخالہ  
و بلادت ذہن گندگی و سیاان لعاب بہن و سعال مترو و دم و اوجاع بغنی ضوٹ معده و جکوال و انواع مستقا  
و سرعت انزال کو مفید اور فاوہ ہر سوم کا ہی صں ناعل سیاہ فلفل سفید مذہر لہنج ہر ایک چار چار تولہ و فیضی  
دو تولہ زعفران ایک تولہ سنبل الطیب باقر قراتین تین ماشہ جلا جلا سفوف کر کے سہ چندان شہد کھٹ گرتے  
میں مخلوط کر کے تین ہفتہ علاہ جو میں دن لکڑا استعمال کریں خوراک دوسرے سے ایک ماشہ تک ہی وقت اسکی  
پانچ برس تک باقی رہتی ہی ایضا گلن نقشہ عود صلیب سطو خود و س ہلیدہ زرد و چھ ماشہ سفوف کر کے

دو تولد فیون کہ پانی میں گھول کر گرم کیا ہوگا اگر گولیاں بنا دیں ایضا تو نفل زعفران عاتق و زمانہ البیج  
 پانچ پانچ ماشہ سفوف کر کے دو تولد فیون کہ عرق کیوڑہ میں گھول کر گرم کیا ہوگا ایسا لادیں کہ مثل معجون کے  
 ہو جاوے فصل البریوٹا میں کہ آشوب و درویش کو ایک روز میں دفع کرتا ہی اعلیٰ استعمال کے جلد صحت  
 ہوتی ہی ص شیان مایسا اندروت نو تولد ماشہ کر کے ایک ماشہ زعفران دو ماشہ فیون نیم ماشہ سرسہ سا کر کے  
 ساتھ پانی بادیان کے شیان بنا کر کہیں بروقت حاجت کے سفیدہ تخم مرغ میں گھسکر لگا دیں فصل البریوٹا میں  
 تدبیر بروگی مثل سرسہ کے ہی جز کو کھل میں صلا یہ کر کے آنکھ میں لگانا لیکن اسکے بعد دوا سے مدد طلب بھی  
 اس نام سے موسوم ہوئی بروہ کا فوری کہ آنکھ کا میل و پانی دفع کرے پھلی مچالے کو کاتے و سرخی آنکھ کی  
 و شبکوری دور کرے ص حصص و تو تیا سے سفوف ایک ایک ماشہ پوست بلبلہ زرد و ماشہ تخم بلبلہ کالی سوختہ  
 ایک عدد کا فور ایک ماشہ نمک سنگ نیم ماشہ بطور سرسہ گھسکر استعمال کریں بروہ زعفرانی کہ قوت باصرہ کو  
 طاقت دیوے و آنکھ کی حفاظت امراض سے کرے ص گھر یا چاندی کی تین ماشہ زعفران ایک ماشہ  
 کا فور سرخ بروہ کہ سوزش و خارش آنکھ کو دفع کرے ص سنگ بصری صدف سوختہ تین ماشہ رسوت  
 پانچ ماشہ کا فور ایک ماشہ طباشیر سفید چھ سرخ بروہ اصغر کہ خارش چشم و پھلی و با منی و جالاد و ناخنہ کو دفع  
 کرتا ہی ص طوطیا سے سفوف نلس ماشہ بلبلہ زرد و چوبہ پانچ پانچ ماشہ امیران چینی نفل لازتین تین ماشہ نمک  
 سنگ ایک ماشہ سب کوٹ چھانکڑ و چینی خواہ شیشہ میں گھسکر اس قدر آب بادیان و الدین کہ خوب تر ہو جاوے  
 زان بعد سایہ میں خشک کر کے سرسہ کی طرح صلا یہ کر کے آنکھ میں لگا دیں بروہ پارسی کہ مختصر اطباء فارسی کہی  
 حفظ صحت آنکھ کی کرتا ہی و بصارت کو قوت دیتا ہی ص طوطیا سے سفوف گھر یا چاندی کی پانچ پانچ ماشہ  
 جٹا منسی تیج پات زعفران ایک ماشہ مرادیدہ ناسفتہ دو ماشہ کا فور چار ماشہ صلا یہ کر کے لگا دیں بروہ  
 زمان کہ ضعف بصر کو دفع کرتا ہی و بصارت کو قوت دیتا ہی ص انار شیرین و انار ترش کے دانہ و نرنگ تنگ  
 جو مابین دانوں کے اندر انار کے ہوتا ہی بوزن مساوی لیکر کھل سنگین میں کوٹ کر پانی اسکا پنجوڑ  
 لیون و چارم حصہ اسکا شہد خالص ملا کر دیکھی قلعی دار میں آگ پر کہیں و کھن دفع کرتے جا دیں  
 سیان نمک کہ قوام اسکا مثل شربت کے ہو جاوے تو تل شیشہ میں رکھ لیون و الگا یا کرین بروہ جالیدیوں  
 کہ مقوی بصر و دفع و لک و بھولی و خارش مزین کا ہی ص صبر سقطری مرغ سیاہ نفل دراز سافج سنگ  
 مقناطیس سوختہ دو و ماشہ طوطیا سے سبز سافج ہندی چار چار ماشہ بازو سبز خالص و اندروت کھن دیر یا لک ماشہ

باب ۳۴ حروف الباء و فارسی

فصل ۱۵ انسوجات پاشویہ میں اختراع پاشویہ کا بعد انکسب کے ہوا ہی اسی سے یہ رواج ہوا کہ پاشویہ کی دو اگر دم و طیار ہونے پر پہلے تمام بدن کا انکسب کرتے ہیں طریق اسکا یہ ہے کہ اجزاء دو کو زیادہ پانی ڈال کر سچاویں کہ چارم حصہ پانی جل جاوے تب مریض کو ایسے مکان میں کہ ہوا کام و زہر و بے بیٹھال کرتا گدون کپڑے سے ڈھانک کر اُس پانی کو دو سے طرف وسیع میں ڈال کر انکسب کریں جب پانی قابل ہاتھ لگانے کے ہو جاوے مریض کے دونوں پاؤں اُس پانی میں رکھا کر پانی اٹھا اٹھا کر



دو نوں پگھٹنوں سے نیچے والین اور اوپر سے نیچے کو سوتین جب پانی کی گرمی جاتی رہے خشک کپڑے سے  
 پیرون کو پونچھ کر دوسرے پگھٹنوں سے نیچے تک باندھیں مگر تلوے کھلے رکھیں مریض کو کپڑا مناسب لٹھا کر  
 لٹا دیں بعد دو تین کھڑی کے کپڑا ہاتھوں کے نیچے سے کھولیں اگر اندیشہ صعود و اجتر سے کا ہو تو تلوے  
 نیگرم پانی میں رکھ کر کھولیں اور جبکہ ضرورت پاشویہ اور شایون کی ہو تو پہلے شایون کھچو اگر تب  
 پاشویہ کریں اور بحران و شدت حرارت تب میں استعمال پاشویہ کا ممنوع ہے اگر ضرورت شدت اتفاق ہو  
 تو صرف آب گرم و نمک سے کریں پاشویہ کہ واسطے صدام حار و سرسام صفراوی و یخواری کے نافع ہر ص  
 برگ کنار سبوس گندم نیم پاپو برگ بنفشہ گل نیلوفر گل خطمی عنب اشلب برگ خرفہ برگ پالک چار چار تولہ  
 تراشہ کہ دو چہ تولہ نمک خرد تین تولہ ایضاً گل نیلوفر چار تولہ گل سرخ ایک تولہ تراشہ پیٹھا تراشہ کہ دو چار تولہ  
 سبوس گندم چھ چھ تولہ کشنیز تر دو تولہ برگ کنار چھ تولہ پاشویہ کہ واسطے در و سرد و سرد و سرد  
 و سرسام بلغمی تپ بلغمی کے مفید ہر ص گل بابونہ اکلیل الملک گل خطمی خردل نمک طعام خوب کلان تین تولہ  
 سبوس گندم برگ کنار چھ تولہ ایضاً پر سیاوشان گل بابونہ تخم خطمی تین تین تولہ برگ کنار برگ سبوس  
 چار چار تولہ نمک طعام دو تولہ بدستور استعمال کریں فصل ۱۴ نسخہ جات پیڈی میں پیدی کہ عورت کفرج کو  
 از بس مفید و رطوبات کو خشک تحلیل و بدن کو خوشترنگ و تقویت بدن و تولید خون صالح و مردون کی  
 رقت منی و سستی باہ کو دفع تی ہر ص تال مکھانا چاکسو متشتر تخم وٹنگن بلبلہ آملہ از و سبز زیر سیاہ زیر سفید  
 دو دو تولہ الائچی کلان الائچی خرد تخم سر بالی جالغل لونگ ایک ایک تولہ مغز پینبہ دانہ سپیدی چار چار تولہ  
 گوند بول بروغن زرد بریان کردہ نو تولہ شاستہ گندم ڈیڑھ پاؤشکر سفید ڈھائی پاؤشویہ جات و روغن زرد  
 ملا کے بدستور نسخہ میشا کی بنا رکھیں بقدر مناسب کھایا کریں ایضاً کہ مردون کے فراج کو نہایت مفید تقویت  
 و گردہ و باہ و تولید منی کی کرتی کرتی ہر ص گندم بریان تخم السی بریان آدھ آدھ پاؤشکر سیاہ بریان مغز پینبہ دانہ  
 ایک ایک چھٹانک گوند بول بریان نیم چھٹانک سفوف کر کے باضاً وٹنگن سفید آدھ سیر و روغن زرد و پاؤشکر بدستور بناویں

### باب ۳۴ حرف التیارات متناة فوقانیہ

فصل ۱۵ نسخہ جات تریاقات میں واضح ہو کہ حکماء سابقین نے اولاً ترکیب تریاق کی جبکہ فاہرہ سے  
 کی تھی زمان بعد اجراء قوی العمل سے ترکیب ینا شروع کیا مقصود یہ ہے کہ تریاق مرض متقابل کو ایسا نافع ہی  
 کہ جیسا دفع زہر میں فاہرہ ہوتا ہی تریاق اگر لچہ کہ مخترع حکیم اندر ما وجہ کا ہے و طبکاری سے

چالیس روز کے بعد استعمال کرنا چاہیے دو برس تک قوت کا مل رہتی ہی محلل ریح غلیظ مفتح سدہ جگر و  
 طحال و نادر ہر سموم حیوانات و در فضلات و مخرج جنین میت و ناف صرع و خفقان جمیع امراض بارہ سے  
 ص حب الفار جنطیا نام کی زیادہ طویل خواہ زرد و زرد مخرج مساوی الوزن سفوف کر کے سہ چندان شدہ  
 کھٹ کر فتنہ میں ملاوین خوراک ایک ماشہ سے چار ماشہ تک اور اگر ایک جزو زعفران ملاوین زیادہ لطیف  
 و قوی ہو تر یاق حاشہ حکیم بلیدوس نے آٹھ جزون سے بنا کر اس نام سے سو سوم کیا سمیت سموم  
 کھائے ہوئے دکاشنے نہیں مارے حیوانات کو وقع کرتا ہی و قولنج و صلابت و سدہ و طحال و فالج و عرشہ  
 و صرع کو مفید و محلل ریح و مفتح سدہ عروق ہی ص مرکب حب الفار جنطیا ناقسط تلخ ایک ایک تول غفل گرد  
 سلیمو آٹھ آٹھ ماشہ زعفران و ارچینی چار چار ماشہ شدہ سہ چندان تر یاق صغیر خمر شیخ الرئیس دفع  
 سمیت سموم ماکولہ و دفع سم جانوران میں تر یاق اربعہ سے قوی و دیگر منافع میں مساوی ہو ص  
 زرد و طویل حب الفار جنطیا نا پوست بیج کرانستدین رچو بہ بیج خنظل جلد مساوی شدہ یک نیم چند  
 تر یاق لمر عتق رب زدہ کو ٹھنڈی ہو و دفع قولنج و درواشا و سدہ امعاء و سیل ملادت کرتا ہی ص رستطوی  
 قسط تلخ پودینہ سداب برسی عتقر قحار نجیبی فلفل در شونیز حلیت جلد بوزن مساوی سفوف کر کے سہ چندان شدہ  
 میں مخلوط کر کھین خوراک چھ ماشہ ساتھ آب گرم کے تر یاق المشانہ تالیف حکیم ابوالمہر کر دافع قوی و گردہ  
 و شانہ و مجاری بول اعتباس سوزش بول فرین کو مجرب ہوتا ہے شہ گارو کے ساتھ اور مفید امراض  
 رحم و مد ریض و سکون و درد ہائے اعضاے تناسل ہر آب خیساندہ بخورد کے ساتھ و مانع صعود اجزہ و باغ و قوی  
 و منقعی اعضاے تنفس ہر مار العسل کے ساتھ ص ساخ گارو کو ہی سوختہ بسد و مر و اریدہ نو نو ماشہ  
 آبیون ایک ماشہ رب السوس سماق گل ارینی گل شیرازی ریوند چینی زوفا و خشک صغیر تخم کرفس انیسون  
 چار چار ماشہ گل محتوم تخم خطمی تخم خبازی تخم خرفہ منز تخم خیارین مخم کدو شیرین تخم خرفہ دم الاخوین پانچ پانچ  
 ماشہ شدہ کتیا حب القلب مغز بادام شیرین سات سات ماشہ حب کا کچ نو ماشہ شدہ سہ چندان  
 تر یاق لاسبان کہ درد دندان و درم مسوڑھون کو جو سردی سے ہو وقع کرتی بن نہایت مجرب ہی  
 ص فلفل گرد عتقر قحار انگورہ زرباد نمک سنگ بوزن مساوی کوٹ چھان کے شدہ میں سلان کر غلولہ  
 بنا کر سایہ میں خشک کر کے دانت کے نیچہ دباوین فصل ۸ انسوزبات تیزب میں دستو کھینچنے عرق تیزب کا  
 ہر یکہ و دواؤں کو نیکوب کر کے ایک کھڑے میں رکھیں اور اس کے منجھ سے ایک ہانڈی کا منجھ آٹے سے

و صل کر کے چو لیسے پر گھڑے کو ایسا محرف یعنی رکھیں کہ ہانڈی چو لیسے پر جاول چو لیسے سے کچھ بلند ہو  
 رکھی جاوے اور ہانڈی کی کمر میں ایک سوراخ کر کے اُس میں بالون کے تہی لگا کے  
 ایک پیالہ چینی خواہ شیشہ وغیرہ اُس تہی کے نیچے مقابل رکھیں کہ اُس میں عرق ٹپکے اُس شکل سے  
 تیزاب کہ گوشت زائد کو زخمون سے قطع کرتا ہے و دہل سخت کو توڑتا ہے و بشور ات مزینہ کا مواد جاتا ہے  
 حص شورہ قلمی پھٹکری نوشادر بوزن مساوی نیکوب کر کے بدستور عرق چھینچن تیزاب  
 کہ برص کے چمڑے اور گوشت ناقص کو کاٹتا اور اچھا گوشت و چمڑا جاتا ہے حص پھٹکری سفید و تولہ  
 پھٹکری زرد چار تولہ شورہ قلمی سات تولہ بدستور بنا دیں جلد کو کھلا کر لگا دیں تیزاب جسکو دیگ  
 پر دیگ بوجہ صورت اُس کے بنائیں کہتے ہیں بوا سیر کو اور گوشت زائد کو کاٹ کے دفع کر دیتا ہے اور  
 یہ دوا کو تخلیف دیتی ہے بعد کٹ جانے گوشت کے کرنب گاسے کا تیا جوش کر کے اُسکا پانی لیکر اُس میں  
 گماہی کا گھی ملا کر گھسیں جب مثل مرہم کے ہو جاوے تب لگا دیں اور اگر اُس سے زخم دفع نہ ہو دوسرا  
 مرہم استعمال کریں و اگر ایک روز کے لگانے میں گوشت نہ کٹے تو ایک زرد میان دیکر پھر لگا دیں  
 حص سیما بنی شادر چار چار تولہ زنگار چو نہ پتھر کا آٹھ آٹھ تولہ سبجی بوان گندھک زرد چو میں چھ تولہ پارہ و زنگار کو  
 سرکہ میں کھل کر بن جب پارہ کا نشان باقی نہ رہے زنگار کو ملا کر کھل کر کے دوا کو خشک کریں اسکے بعد سرکہ پانی میں  
 رکھ کر ایک ڈیاک مٹی میں رکھیں دوسری دیگ سر او نہھا کر اُس پر رکھ کر آٹے سے ٹھنڈا کر دیں خفیت نیچ کر تے ہیں  
 کہ سب دوا کا جہر اڑ کر دوسری دیگ بالا میں لپٹ جاوے تب کھول کر اور سی مٹی کو لکھیں استعمال کریں

### باب ۵ حرف الٹا ثلانی فوقانیہ

فصل ۹ اشیا و رطوبت معجون ہے کہ حکماء قبل جالینوس نے سلطان وقت کیواسطے بنایا تھا  
 جسکا نام بھی تھا اُس کے نام سے سو م کیا صداغ صداغ مزن و فاجع و عریشہ و قونی و مصرع و اوجاع و سدا  
 و مگر و لحال و برص و تاریکی نظر و جیع امراض بار و رطب کو سفید ہے و اور رابول و اخراج سنگ گردہ و شانہ  
 و تلمین کرتا ہے حص صبر سقوطی غاریقون ایک ایک تولہ زعفران و ارچینی ج مصلی رومی نو تولہ  
 فلفل و زرخطیانافاج و زخمہادریوس قسط شیرین ایتیمون اسارون سلیخہ سنبل الطیب چھ  
 چھ ماشہ سفوف پارچہ سیر کر کے تین تولہ رور و عنج گاکو میں چرب کر کے شہ چندان شہدین ملا رکھیں  
 خوراک چھ ماشہ سے نو ماشہ تک و ثوت اسکی چار سال تک رہتی ہے

## باب ۴ حرف المجیم ابجد

فصل ۲ جلاب میں کہ قسم شربت ہی مگر قوام جلاب کا شربت سے بہت رقیق ہوتا ہے و بسبب قوت کے  
جلد ناقص ہو جاتا ہے اسقدر بنانا چاہیے کہ بہت دنوں تک رکھنا پڑے و شربت سرخ الاستحاله ہو بلکہ اختراع ہوا  
جلاب کہ تقویت دل و باغ و معدہ کی کڑا صبرگ کا وزبان چار تولہ گل کا وزبان بادرنجبویہ گل سرخ و درود  
سیر بھر عرق گلاب میں جوش دیوین جب چارم جل جاوے مگر حچان لیوین سیر بھر قند سفید ملا کر کچا دیوین  
جب بقوام مناسب آوے اتار کر کھینچ بقدر مناسب ملا دیوین جلاب کہ تقویت قلب لقیع سدرہ ہاسے  
عروق دیوین بنیظیر ہر صحت آب سیب آنا شیرین آدھ آدھ پادعرق گلاب پاد بھر عرق گاؤزبان عرق کاسنی  
آدھ سیر شیر و تخم فرنجبشک یک تولہ نبات سفید تین پاد ملا کر کچا دیوین بقدر مناسب ملا دیوین جلاب کہ تقویت  
سعدہ میں بعدیل ہر صحت زرشک تولہ زیرہ گل سرخ ایک تولہ دانہ پانا شیرین مع عرق پاد بھر لالچی سفید مع پود  
چھ ماہ سب کو پیکر تھوڑا پانی ملا کر حچان لیوین آدھ سیر نبات سفید ملا کر بدستور کچا دیوین بقدر مناسب صباغ  
پا یا کر فیصل ۲ جوار شات میں اسکا اختراع مجموع کے بعد ہوا مخصوص اسطلاح معہ کے زان بعد  
اور اعضا کے ساتھ بھی بننے لگی دستور بننا جوارش کا شش مع پود کے ہر گرسفوف جوارش کے اجزاء شش یعنی  
درد ہونا چاہیے جوارش و ارچینی کہ تمام اعضا اور باہ کو قوت دے اور درد سر و سعال لمبی ہو اسیر باوی  
درد و نفرسن سبق و سنگ گردہ و مثانہ کو سفید ہر صحت سنبل الطیب نے انہ الاچی سفید سیلین و ارچینی خولخان  
قرنفل سعد کوئی رنجبیل مرچ سیاہ و ارنفل قسط شیرین سارون ہر ایک دو جزو زعفران ایک جزو مصطلکی  
پانچ جزو شکر سفید ہر مجموع کے و شہد ہوزن سب دواؤں کے جوارش کوئی مقوی معہ و ہاتھم کارلریاح  
و دافع فضلات ہر صحت زیرہ سیاہ مرکہ خالص میں سفید کیا ہوا سات جزو مرچ سیاہ رنجبیل سدائے ارنفل  
پودینہ ہلیلا نہ و دین تین جزو نمک سنگ چار جزو شہد سہ چند ان مجموع کے جوارش مصطلکی دافع بردت  
معہ و جگہ و سیلان لعاب ہر مقوی معہ و ہاضمہ ہر صحت مصطلکی رومی ایک جزو سفوف کر کے قوام  
قند سفید سولہ جزو میں کہ عرق گلاب کے ساتھ بنایا ہو ملا دیوین جوارش عود ترش مقوی معہ و ہاضم  
طعام ہر صحت عود پانچ تولہ و رنفل سنبل الطیب زرشک ایک ایک تولہ ایک گل شکر سفید کے توام میں حسین  
دس تولہ عرق لیون کا غذی خواہ بارہ تولہ عرق انار ترش داخل ہوئے ملا دیوین جوارش جالینوس  
کہ تمام اعضا کو اور باہ کو قوت دے و کثرت بول و غلبہ ریاح و صداع و سعال لمبی ہو اسیر باوی

قوبا و نقرس و سبوق و سنگ گرده و شانہ کو دفع کرے و سیاہی بالون کی محفوظ رکھے ص سنبل الطیب  
 قاقلمہ سلینجہ دارچینی خوشنجان ترنفل سعد کو فی زنجبیل چائے فلفل سیاہ و ار فلفل قسط شیرین عود بستان  
 اسارون ایک ایک توالہ زعفران چھ ماشہ مصطلکی رومی دولہ قند سفید سب و اس کے برابر شدہ و پختہ  
 دوا کے جوارش خوشی کہ اطبا سے خوشستان نے اختراع کیا باضمم طعام و نافع اس سال ہر دم طحال  
 جسکو تلی اور برہنہ شاکتے ہیں استسقا و کثرت بول کو دفع کرے ص قسط شیرین سلینجہ سنبل الطیب  
 ایک ایک توالہ جو بود و تولہ و انہ الاچھی سرخ ترنفل انیسون اکلیل الملک شیدہ طرح تولہ ماشہ بسا مشہ و بونج  
 زراوند ہرچ اشہ ہلیدہ زرد ہلیدہ کالی ہر ایک چھ چھ ماشہ نبات سفید و چندان مجموع کے بعد و دوسرے کے  
 لایق استعمال کے ہر جوارش بونج علی کہ ریاح و خفقان و بالینخو لیا و کھیر سب دل و پیاس و سوانی کو  
 دفع کرے ص عود ہندی بسا مشہ زرنج شک زرنج زرنج بزرگ گائونہ بان سنبل الطیب ایک ایک توالہ  
 دارچینی مصطلکی بویان چھ چھ ماشہ کافور تین ماشہ شہد ہم چندان نبات سفید و چندان جوارش شکر  
 حکیم اسقفت نے لکھا ہے کہ پینے کی مرکب کو اس سے بہتر و موثر نہیں پایا ہے تو لیمونج و غیرہ امراض سفیدہ و  
 اسعاب و اسیر و در و پشت و در و پشت گاہ و غشیان و رتے کو دفع کرے ص زنجبیل دارچینی تالہ ترنفل  
 بسفاج جو بود ایک ایک توالہ فلفل گرد الاچھی سفید ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ ستمونیا تر بد تولہ ماشہ نبات سفید  
 سفید ہوزن و شہد و چندان جوارش قند اویقون کہ سو سو م با ستمونیا تر بد و در و پشت  
 و در و سحرہ وضعف ہر دو کہ بسبب برودت و ریاح کے ہو دفع کرے ص زنجبیل ہرچ سیاہ  
 سنبل الطیب مصطلکی رومی ناخواہ ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ تخم کر فس پودینہ سیاہ سیانہ عاقر قوسا سفید سنبل الطیب  
 سرخ ایک ایک توالہ شہد چندان جوارش فنجوش کہ اس سے خار مدہ و ریاح و بوا سیر و قسا و سحرہ کو دفع  
 کرے ص خبث الحدید کہ تین تین تولہ ریزہ ریزہ کر کے دو ہفتہ تک کہ بین کر کرین و نکال کر آگ میں بکھڑ کر کے  
 روغن گائونہ سرور کرین و ہلیدہ لکہ سعد کو فی شیدہ ہندی سنبل الطیب فلفل سیاہ فلفل زنجبیل  
 ایک ایک تولہ تخم شہد تخم گندنا تولہ ماشہ شہد کف گرتہ شہد چندان جوارش سماق کہ اس سے ان فلفل شہد  
 و در و شکم و امی بود اسیر کو دفع کرے ص سماق تخم ترہ تیزک بودادہ زرد سیاہ ہرچ مصطلکی رومی باضمم طعام  
 ایک ایک تولہ ستمونیا تر بد پانچ پانچ ماشہ شہد چندان جوارش سیمو ہلیدہ کج و باغ و گاہ و گاہ و گاہ و گاہ  
 دیوسے اور منی کو زیادہ اور گارھی اور قوت باہ ابرا کرے ص تخم پیر تخم خائن تخم لیدون

تخم شلجم تخم گندم کز کرفس شقاقل مصری دار فلفل الایچی سرخ خولنجان دار چینی خرفه نجیبیل نو نوماشہ سنگد  
 موصلی سیاہ موصلی سفید کچکول کباب چینی عاقر قرحا چھوٹا شہ فلفل جوز لواتین تین ماشہ گوند بول  
 روغن گاومین بریان کر کے تین تولہ شکر سفید سہ چندان جوارش خلائی نقول کامل البضاعت سے  
 چونکہ جلد فلفل عموماً اس ترکیب کے تین انداز اسی نام سے موسوم ہوتی درود معدہ و شہوت کھلی یعنی ہر دم خوش  
 غذا کی رہنا و خورش قلیل ہونا و ہضم طعام کو مفید و ریاح غلبہ و تب ریو کو زایل کرتی ہر صں فلفل سیاہ و  
 فلفل سفید فلفل دراز ڈیڑھ تولہ زنجبیل کرفس نانخواہ پودینہ سیلخہ اسارون ایک ایک تولہ شہ سہ چندان  
 بدستور بناوین خوراک چار ماشہ سے نو ماشہ تک جوارش متقلیاً شاکر زحیر یعنی اجابت تلیل فلفل  
 ساتھ پیش کے باختلاط آتون کے ہوتی ہے و منقص در و خفیف اسعائین بدون تبخیر کلی کے  
 و نو اسیر بادی کو دفع کرے صں تخم ترہ نیزک بودادہ زیرہ سیاہ مدبر نو نوماشہ مصطلکی ہومی ڈیڑھ تولہ  
 ہالیہ کابل روغن گاومین بریان کر کے چھ ماشہ سب کو سفوف باریک کر کے روغن گاومین چرب  
 کر کے پاؤ بھر شکر سفید کے قوام میں ملاوین و بقدر مناسب کھلاوین جوارش نو انکہ کہ معدہ  
 و جگر دل و اعشار یعنی سائر اعضاے اندرونی کو قوت دے و قی صفراوی و خارش مراب  
 کو دفع کرے صں آب انار شیرین و آب انار ترش آب سیب امرو و آدھ آدھ پاؤ اب لیون کاغذ  
 آدھ پاؤ مین زرشک دو تولہ سماق ایک تولہ میکہ کر کے مین چھان لیون جلد آدھ ساتھ و دعائی پاؤ  
 شکر سفید کے قوام کریں و بقدر مناسب کھلایا کریں فصل ۲۲ جو کراچ مین تدریس کی ترکیب کے  
 ساتھ لکھی جاتی ہے جو کراچ کہ واسطے دفع فالج و لقوہ و رعشہ و دیگر امراض بارہ دماغی کے زہیں  
 سفید ہر صں فلفل سیاہ فلفل دراز بھنگرہ سیاہ شانخون کا خشک ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ زنجبیل قسط شیرین دیوار  
 سوہری تر عاقر قرحا پیرسول زکچون تولہ بھر تچ بل ستا و کباب چینی پودینہ خشک نو نوماشہ سب کو  
 سفوف پارچہ کر کے ہموزن سب سفوف کے گوگل کے ساتھ مخلوط کریں کہ یکذات ہو جاوے  
 و مضافت تحمل مزاج مریض کے کہ گرمی زائد محسوس نہو وے کھلایا کریں جو کراچ کہ معدہ و زہدہ و  
 مشانہ کو قوت دے و شہوت رویدہ زنان حاملہ کو دفع کرے صں کنجد سیاہ مقشر حار تولہ زرباد  
 و تخم کرفس زیرہ سیاہ نانخواہ کندر زنجبیل فلفل گرد فلفل دراز دار چینی دانہ الایچی سرخ نو نوماشہ  
 و دچندان نبات سفید کے قوام میں بدستور بناوین

## باب حرف الحار خطی میں

فصل ۲۳ جوہر دماغی میں کہ جوہر دماغ میں ہون خواہ بواسطہ عصاب کے کہ سبب کا  
 دماغ ہی دوسرے اعضا میں ہون و فائدہ باند نفع مواد ہو یا بطن زدیکہ دستور بنائے گویا کایہ ہے کہ  
 جوہر گ یا پھول تازہ سے بنائی جاوے وہ ویسا ہی پیکر بنائی جاوے اور اگر اجزائے خشک سے  
 بنائی جاوے تو اجزا کو کوٹ چھان کر پانی سادہ خواہ جس پانی کے ساتھ ترکیب میں لکھا جاوے  
 سان کر بنائی جاوے لیکن جو گویا واسطے اشتہا و مضطعم عام و امراض معدہ کے بنائی جاوے اُسکے اجزا  
 بہت نادر یک نہون کہ معدہ میں کچھ دیر یک شہرے باقی گولیون کے اجزا انہایت باریک ہون  
 کہ جلد مستحیل ہو جاوین حب کر فس کہ فالج و لقوہ و رعشہ و استرخا و اختلاج کو دفع کرے جس  
 کر فس فلغل و ازیر پیر سور تخم کثانی ناخواہ کہ باب چینی نمک سانہر حلبہ بوزن سادی نیم کوفتہ کر کے آب برگ مہر  
 خواہ شیر مہر میں تسقید کر سفوف باریک کر کے مغز لکھوار میں سا کر بقدر بخود گولیان بنا کر کھین یک صبح کو  
 دود و عذشب کو سونیکہ وقت کھایا کریں حب صطخہ یون کہ بلغت یونانی بمعنی منقحی ہر صلیع مفر من شقیقہ و سیفہ  
 خورہ و عصبابہ و جلد امراض دماغی و مالینخولیا و دیگر امراض متعلقہ دماغ کو باسماں سودا و بلغم و اخلاط فاسدہ کے  
 سود منہ ہی ص صبر سقوطی بلبلہ زرد تخم برادرہ ترب مجون و مقشرہ چار ماشہ حب النیل بودادہ انیسون  
 غار یقون سفید دود و ماشہ تخم حنظل نمک سنگ تین ماشہ عالمیہ عالمیہ سفوف کریں و سفوف ترب کو  
 روغن بادام میں چرب کریں و چھ ماشہ بادیان تھوڑے پانی میں جوش کر کے اُسی پانی میں جلد ادویہ کو  
 سان کر بقدر بخود گولیان بنا کر کھین بوقت حاجت صبح کو سات ماشہ سے نو ماشہ تاک شہر میں لکھا کہ کیتولہ  
 شہر تھوڑے پانی میں کھول کر نگل جاوین حب ایارج کہ صلیع مفر من صرع و سکتہ و جوہر و شخص سبات  
 و امراض آنکھ کو نفع تی ہی و دماغ و اعضاے رئیسہ کو فضلات و اخلاط بلغمی سے صاف کرتی ہی ص ترب سفید  
 مجنون و مقشرہ سات ماشہ سفوف کر کے روغن بادام میں چرب کریں حب النیل بودادہ و غار یقون سفید  
 و تخم حنظل چھ چھ ماشہ انیسون و نمک لاہوری چار چار ماشہ سب کو سفوف کر کے ایارج فقیر نو ماشہ ملا کر  
 آب بادیان میں بقدر بخود گولیا بنا کر کھین بوقت حاجت صبح کو سات ماشہ کھاکر تھوڑا پانی پیوین  
 حب قوقا یا بلغت یونانی قوق سر کو کہتے ہیں چونکہ اس گولی سے تقیہ مواد سر کا ہوتا ہی و امراض  
 دماغی و اعضاے سر کو مفید ہی لہذا حکیم جالینوس مختصر اس گولی کے نام سے موسوم کیا جس ص سر سقوطی



عصارہ فسنستین مصطلکی رومی ہر ایک ایک تولہ شحم خنظل تربہ چھ چھ ماشہ کر فشر کے پانی میں گولی بنا کر کھین  
 و اگر عصارہ فسنستین دستیاب نہ ہو و چونکہ فسنستین داخل کرین حب فیتھر کہ مادہ خنثار و سلعہ و عذود  
 کے ابھر نے کو تحلیل و باسہال خارج کرے ص لیوہ نو ماشہ غار یقون و نو شاد چھ چھ ماشہ شحم خنظل  
 تین ماشہ ازوت بریان ایک تولہ تربہ یک نیم تولہ سقمونیہ چار ماشہ آب گندہ ناگولی بناوین خوراک  
 تین ماشہ حب شبیدار کہ تنقیہ و مانع کرے و جلاہ امراض مانعی کو مفید ہی ص ہلیہ کاملی سنا کر تین تین  
 سقل ایک جڑ گل سرخ حب الہلیل بودادہ چار چار عصارہ لیونہ مصطلکی رومی دو دو جز بدستور گولیان بناوین  
 شب کو وقت خواب کے بقدر مناسب آب گرم کے ساتھ نگل جاوے حب کہ نہ کرے واسطے دفع صرع طفل  
 کے از تین مفید ہی ص کندر چند بیدستر صبر سقو طری ہوزن گولیان بقدر دانہ شرف بنا کر کھین ایک صبیح  
 و ایک شام کھلایا کرین حب اقیہمون کہ واسطے دفع صرع کے فو نظیر ہی ص صبر سقو طری قتل زرق تو اتر  
 چند بیدستر و عود صلیب تین تین ماشہ آب اقیہمون میں بقدر دانہ سونا گے گولیان بناوین طفل کو ایک  
 گولی و جوان کو تین گولی کھلایا کرین حب اقیہمون کہ دفع نزہ و زکام میں مجرب ہی ص چند بیدستر عطر  
 تین تین ماشہ دار چینی چھ ماشہ صمغ عربی کثیر رب السوس نو نو ماشہ افیون بزرالہنج دو دو ماشہ بقدر طفل کرے  
 کے گولیان بناوین صبح و شام بقدر مناسب کھلایا کرین حب کچل کہ فالج و در عشتہ و اختلاج درد اعضا  
 و کثرت نزہ کو دفع کرے و عقیہ بعد ظہر کے کھانسیہ حاملہ ہو جاوے ص دار چینی جزیرہ ابساہ ص صلیب  
 قرظفل ایک ایک تولہ کچل کہ شیر گاؤ میں ترو مقشر کرے اور اق بار یک تراشا ہو و تولہ سب کو سفوف کے  
 آب مانخواہ و آب بودینہ تسقہ دیکے گودلی بناوین حب صبر کہ درد مفاصل کو دفع کرے ص صبر سقو طری  
 تربہ سفید یک نیم یک نیم تولہ ہلیہ زرد بوزریان سورنجان شیرین ایک ایک تولہ ایسویں سقمونیہ سقل نو نو  
 آب گندہ ناگولی بناوین حب سورنجان کہ واسطے دفع نقرس کے مجرب ہی ص شونیز بیج کنیر مقل عقر قرا  
 سات سات ماشہ ہلیہ سیاہ ہلیہ آملہ شیطخ زنجبیل دار فلغل نک ہندی نو نو ماشہ سورنجان شیرین ہوزن  
 جملہ جز آب بادیان گولی بناوین حب ہلیہ کہ عرق انسا کو دفع کرے اسہال لانیہ ص صبر سقو طری  
 ہلیہ زرد سورنجان شیرین ہوزن مساوی گولی بناوین فصل ۲۴ جو بٹ فطر نفس شہ میں حب سرخ  
 کہ موعہ و جرب العین انقطاع چشم و درد و بیج کو نہایت مفید و مجرب ہی ص گیرہ چار جز اقیہمون ایک جز  
 زنجبیل نیم جز ہلیہ کے پانی میں گولی کلاں کلاں بنا کر کھین اگر انکھ پر دم ہو تو آب کشنیزہ خواہ آب گولی

و اگر درم نہ ہو سے آب کو کنار میں گھسکر لگایا کریں جب فیون کہ امراض چشم کو مفید ہے ص  
 پھٹکری بریان چار ماشہ فیون و دو ماشہ رسوت آٹھ ماشہ بزرگ تازہ نیب پانچ عدد و عطران پانچ  
 سرخ سب کو طرف آہنی میں دستہ آہنی سے رکر کر گولی بنا رکھیں بوقت ضرورت پانی میں گھسکر  
 طلا کریں جب پلاس پاٹھ کہ آنکھ کی پچھلی و طرفہ و دوقہ و طرفہ و بسل کو دفع کرے ص بلبلہ سیاہ  
 تخم پلاس صندل سرخ نمک لاہوری ہموزن ہی گولیان بنا رکھیں پانی میں گھسکر لگایا کریں جب  
 بلبلہ کہ شب کوری کوری دفع کرے ص چرک گوش آدمی بلبلہ تخم برادرہ تین تین ماشہ قلمی شورہ  
 ایک ماشہ گولی بنا رکھیں ایک گھٹری یا قی سبہ پانی میں گھسکر لگایا کریں فصل ۲۵ جو بطن  
 امراض دہان و حلق میں جب نشاستہ کہ شورش و شقاق زبان و شور و قروح اموات و قلاع  
 کو دفع کرے ص تخم خرزہ منتر تخم خیابن منتر تخم کہ دسے شیریں ایک ایک بزر نشاستہ کندم ساجو  
 مجموع کے باب گوند بول گولی بنا کے بنا کر نہ میں رکھا کریں جب صندل کہ بیکو و قسار  
 و قروح القرم و قلعہ بان کو دفع کرے ص نشاستہ سعد کفی پوست ترخ و زنجشک صندل سفید ایک  
 ایک طولہ طباشیر کافور چھریلے تین تین ماشہ شک نیم ماشہ باب گوند بول بنا کر نہ میں رکھا کریں  
 جب کتان بستگی و کراؤ کہ گرمی و خشکی سے ہو و درم اٹھک و درم زبان شور کو دفع کرے ص  
 اصل السوس مقشر تخم کتان بریان کثیر اصمغ عربی منتر بادام شیریں منتر چلو نہ بوزان ساوی شکفت کوفتہ میں  
 گولی بنا دیں اور نیمہ میں رکھیں جب فلفل کہ واسطہ دفع بستگی آواز کے جو سردی و طوبت سے ہو  
 و قلعہ اللسان و فساد بطلان و ق کے مفید ہے ص فلفل گرد پانچ ماشہ خزل بریان خولجان کندر و لونوا  
 بدستور گولیان بنا رکھیں نیمہ میں رکھیں جب حمض کہ آنکھ آواز کو دفع کرے ص نخود بریان مقشر باقلا  
 بریان ایک ایک تولہ منتر بادام شیریں مقشر منتر چلو نہ کثیر اسویر تخم برادرہ سوا سوا تولہ بقدر کنار جھگی گولی بنا  
 و منہ میں رکھکر چوسا کریں جب طباشیر کہ واسطہ دفع قرحہ دہن و حلق کے مفید ہے ص  
 طباشیر سفید دم لاخوین منتر تخم کنول گٹہ بوزان مساوی بدستور گولیان بنا کے منہ میں رکھیں  
 و چوسا کریں فصل ۲۶ جو بطن ہاضم و شستی طعام و دفع امراض معدہ جب گوگرد کہ ہاضم  
 و دفع تخمہ و اسہال و قشلاقی ہی ص زنجبیل فلفل گرد فلفل دراز گوگرد زرد نمک سنگ جلا ساوی بوزان  
 آب عرق لیمو جب مچ سیاہ گل آب ناخواہ کرنس نمک سنگ ساوی آب ادک جب ترخ و چینی زنجبیل

مرج سیاه نمک سببی نمک جو اکھار مسادی الوزن جب سداب کہ سوزہ پھنی و در و ریاح معدہ کو  
 دفع کرے ص سداب مین جزو مرج سیاه و در جزو نمک سنگ ایک جزو سرکہ مین گولی بناوین جب  
 کہ باضم طعام و دافع ریاح و درم و در و معدہ ہی ص سماگا جزو اکھار نو ساد رنگ سیندھا ہینک  
 مرج سیاه مسادی سرکہ مین گولی بناوین جب زنجبیل کہ باضم و ستھی طعام و تقوی معدہ و دافع  
 رطوبات و ریاح و اوجاع معدہ و نافع فساد شہوت ہی ص انبل نو ندی زنجبیل مرج سیاه پیر پیر جوین  
 دیسی جمودہ ایک ایک تولہ نمک سیاه نمک سنگ نے نوا شہ عرق لیمون مین گولی بناوین جب ترش کہ زخم  
 طعام و تقویت اشتہا و معدہ مین بمعیدیل ہی ص زنجبیل بے ریشہ دس تولہ خلفل گرد خلفل گرد پیر پیر  
 بلبلہ سیاه بلبلہ و ناخواہ و در و تولہ ہینک چاراشہ نمک سنگ نمک سیاه و سبجی و جو اکھار ایک  
 ایک تولہ سفوف کر کے پیالہ چینی مین رکھ کر عرق لیمون کا غدی خواہ عرق لیمون قسم بنلید کا ڈالین  
 کہ سب و در و عرق اوپر آجاوے و صوب مین خشک کریں سید طرح تین مرتبہ تر و خشک کریں دفع سیدوم مین  
 در یافت کریں اگر نمک کم ہو و نو نمک سنگ بقدر فرہ کے اور ملا کر گولیاں بنا رکھیں بکھیا کریں جب سبجی  
 کہ باز گولا و سول و در و شکم کو دفع کرے ص زنجبیل سو با گام ہینک نمک سنگ مسادی الوزن  
 آب پوست درخت سبجی بقدر کنار دستی گولیاں بنا رکھیں ایک گولی اکھار قدرے آب گرم پیوین  
 فصل ۲۷ جنوب قابضہ مین جب دافع اسہال و قابض ص بازوی سبز مین چھ چھرا شہ فیون  
 دو ماشہ بقدر خود کے گولیاں بناوین جب سماق کہ تقویت معدہ و اسعاد دفع سماق کو زنجبیل ہی  
 ص پوست انار سماق بازو مسادی الوزن بقدر خود کے گولیاں بناوین جب سماک کہ شہ مین  
 گولی بناوین کثرت اسہال وقت شب کو مفید ہی و اگر عرق لیمون مین بناوین اسہال و زانکو مفید ہی  
 ص سماک بریان ایک جزو فیون چار جزو حب طفال کہ اسہال رنگ برنگ طفال کو مفید ہی ص  
 کلی خرد انار کی ایک عدد چاکسو قشر رسوت زنجیرہ سفید زرد چوبق قشر برگ نیب برگ سفید و دو ماشہ  
 انیون ایک ماشہ حب قشر الرمان کہ قشر کم کے اسہال کو دفع کرے ص بچہ ست آمار ترش بلبلہ سیاه بریان و مرغی  
 و منتر تخم انبہ منتر تخم جاسن نو نو ماشہ جفت بلوط تھرا ماشہ مصطلکی رومی دانہ الاچی سفید مین تین ماشہ سوندہ بالا  
 زنجیر چار چار ماشہ بدستور بناوین بقدر مناسب کھلاوین جب عرق ص که از برای اسہال کو بند کرے  
 ص بازو سبز کز مانج ہموزن سے گولیاں بناوین و ایک ماشہ خوراک ہی حب اقا قیا کہ فور اسہال

بند کرے صافیون و ماشہ آفاقہ نو ماشہ ساق حب آس چار چار ماشہ صمغ عربی بریان پانچ ماشہ  
 بدستور بناوین خوراک کلینیم ماشہ فصل ۲۴ حب سب سہلہ دفع ہر قسم سودا و دیہ و قونج و دیدان بوا سیرین  
 حب لاجورد کہ دفع مواد سوداوی میں مجرب و جملہ امراض سوداوی کو مفید ہو اگر ماراجین میں نجاکت  
 زیاتر خوب ہی صافیون و مغسول نو ماشہ مقل سقمونیاتین تین ماشہ غار لقون اقیقہ بون بساچ  
 ایارج فیقر ایک ایک تولا انیسون کے پانی میں گولیان بناوین حب شیطرح کہ قبض درد سکیم کو دفع  
 کرے صافیون سیاہ فلفل دراز بلبلہ زرد بلبلہ گل سرخ شیطرح بادیان چھ چھ ماشہ برگ سنبھال نو ماشہ  
 تربتین ماشہ نمک سانچہ نمک سنگ چار چار ماشہ حب تر مد کہ سس قوی ہی صافیون گ سنا زرد غار لقون  
 جمال کوٹہ مدبر ہوزن سبوع لیمون گولیان بناوین حب جمال کوٹہ کہ مقل قونج و سول کو با سہلہ دفع  
 کرے صافیون جمال کوٹہ مدبر صبر بلبلہ زرد و آملہ ساوی الوزن گولیان بناوین حب جمال کوٹہ  
 بنوع دیگر کہ اخراج مواد غلیظہ و رقیقہ و دفع قونج میں نظیہ ہی صافیون جمال کوٹہ مدبر ایک حصہ ملہ خشک حبہ  
 ملا کر آٹھ ہر عرق لیمون کا غدی میں صلا یہ کر کے بقدر بخود کے گولیان بنا کر کھین خوراک دو گونی  
 حب شیطرح کہ تولا نج کو دفع کرے صافیون حنظل دس ماشہ تربت سقمونیاتین چار چار ماشہ بدستور گولیان بناوین اگر  
 دوماشہ حب دیدان کہ تینون قسم کے کیڑوں کو مغزہ و زرنہ پیست با سہلہ نکالے صافیون حنظل چھ ماشہ سقمونیاتین  
 و حب النیل نو نو ماشہ اقیقہ بون تولا بھر تر بدڑیچہ تولا بدستور گولیان بناوین پانچ پانچ ماشہ ہر روز دس  
 اب گرم کے ساتھ کھاوین حب سرخس کہ اخراج ہر قسم کے کیڑوں کا پیست کرتی ہی صافیون سیاہ و تولا زرق  
 و سقمونیاتین و حب النیل و انیسون نو نو ماشہ ساتھ آب برگ شفیالو کے بناوین و لا تھوڑی کری نایل کی  
 کھا کر اسکے بعد چھ ماشہ گولیان کھا کر تھوڑا آب نیگرم پیوین حب مقل کہ دفع بوا سیرین میں مجرب و نظیہ ہی  
 مقل ارزق چھ تولا پاؤ بھر شہر گاؤ میں آگ پر کھکھچہ پیست حل کریں جب مخلوط ہو جاوے کہ پڑے میں جھانکر  
 آگ پر گاڑھا کر کے گولیان بقدر بخود کے بنا کر کھین و پانچ پانچ گونی صمغ و شاد کھایا کریں حب آملہ  
 کہ بوا سیرین کو مفید ہی صافیون بلبلہ ماہ نو نو ماشہ خردل خرد بان چھ ماشہ سفوف کر کے تین تولا مقل ارزق کو  
 پانی میں ڈھیلہ کر کے جلاوین چھوٹی چھوٹی گولیاں کھن چھ ماشہ صمغ و شام کھایا کریں حب حصص  
 کہ دفع بوا سیرین و خونی میں مجرب ہی صافیون سوت ایک تولا مغز تخم زنب مغز تخم بجان مغز تخم کدو شیرین  
 نو نو ماشہ بدستور گولیاں خرد بناوین و دود و ماشہ کھایا کریں حب صدف کہ دفع خونی بوا سیرین

حجب بی ص صدف سوخته کهر با تخم کشنیر قشیر سیت با بلیله سیاه بروغن گاو بریان کرک گل سرخ  
 جمله بوزن مساوی سفوف کرکے ساتھ عوق کلا بے گولیان بناوین پنج پانچ پانچ ماشه کھایا کرین حجب  
 بلیله کہ دونون قسم کی بوا سیر کو مفید ہے ص صلیله کالبی روغن گاوین بریان کرکے تخم اسکے دفع کرتے  
 ہوزن اسکار سوت ملا کے بدستور مقدار ماس کے گولیان بناوین ہر صبح و شام چار چار ماشه آب سرد  
 ساتھ کھاوین فصل ۲۹ جو بے افغ امراض جگر و طحال و مارہ دین حجب بنکار کہ درم و ربع و حساب و  
 نفع و سدہ طحال کو دفع کرے ص سما گا خام ناخواہ کلو بخی تخم سبت نوشادر سبجی بوزن ستاویں ہیکواری  
 کے لعاب دین گولیان بناوین ایضا سما گا بریان ہینگ ایک ایک تولہ قند سیاه کمندہ چار تولہ میں تقدیر  
 تخم و گے گولیان بناوین ایضا بلیله زرد شیطیہ زنجبیل سبجی سما گا بریان زرد سیاه کمندہ گے ساوین بوزن  
 قند سیاه کمندہ ہوزن چار ایضا ہر سوئٹہ شیطیہ سما گا بریان سبجی تلمی شورہ آب زنگ ناک سینہ چار بوزن مساوی  
 سرکہ دین ساگر گولیان بناوین حجب زنجبیل فلفلیں و بلہ جاکھار شیطیہ ہندی قبیل مساوی بوزن  
 حجب ریلوند کہ در و درم و نفع و سدہ و در و جگر و ابتدای ہر قسم استسقا و سور القنیہ کو مفید ہے و حالت کھانسی کے  
 رب اسوس بوزن ایک خبر کے داخل کرنا چاہیے ص بلیله زرد مصطلکی رومی انیسون کات منسول بوند چینی  
 یا ریلوند خطائی یا بوند فیکر حبلہ ہون بدستور آب بادیان گولیان بناوین و رات کو سورتہ وقت تین ماشه  
 ساتھ تھوڑے آب گرم کے ٹھل لیا کرین حجب کر فس کہ استسقا زردنی کو مفید ہے ص تخم کزنس ایک تولہ  
 سداب ناخواہ پوینہ ریلوند چینی نو ماشه بدستور آب لکڑہ خواہ آب ابونہ گولیان بناوین و بقدر  
 مناسب کھلایا کرین حجب انقیہون کہ استسقا و طبعی و صبحی کو مفید ہے ص انقیہون ایک تولہ سنبل طیب  
 تاج دار چینی لک منسول نو ماشه مصطلکی رومی غارقیون چھ ماشه بدستور بناوین بقدر مناسب کھایا کرین  
 حجب کندرش کہ یرقان اسودہ کو مفید ہے ص کندرش و تولہ سفوف کرکے تین بار سرکہ دین تسقیہ دیگر  
 انقیہون تخم کشوٹ ایک ایک تولہ بلیله سیاه ڈیڑھ تولہ آب بادیان گولیان بناوین بقدر مناسب  
 کھایا کرین حجب یرقان اصفر مفید ہے ص تخم کاسنی زرد سیفید ایک ایک تولہ پوست بیج کاسنی تخم زرنہ  
 کباب چینی ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ نمک لاہوری دو تولہ سفوف کرکے تین بار سرکہ دین تسقیہ دیگر گولیان بنا کر کھین  
 و بقدر مناسب کھلایا کرین فصل ۳۰ حجب دافع سرقہ و سعال و ضیق النفس و نفث الدم و خشونت صدر دین  
 حجب کہ کھانسی ضیق النفس طوبی کو دفع کرے ص فلفل در زنگار سنگلی اصل سویش شتر نفل پوست نار شیرین

جو اکھا چھچھ ماشہ سفوف کر کے شدہ میں ساکنہ بقدر کنار صحرائی گولیان بناوین و منہ میں رکھ کر  
 چوسا کرین جب کہ سرفہ یا بس خبیث النفس حار کو مفید ہی صل صمغ عربی بریان کثیر انشاستہ گندم ایک  
 ایک تولہ اصل السوس منقشر تخم خمازی مغز تخم کہ دی شیرین سو سو اتولہ زعفران تین ماشہ بدستور بنا کر دوسا  
 کرین جب اخیوان باطن حال کم عمر کی کھانسی کو دفع کرے صل نشاستہ گندم صمغ عربی بریان بالاسونین  
 جملہ بوزن مساوی آب پوست انار شیرین میں بقدر مونگ کے گولیان بناوین ایک صبح و ایک شام کو  
 کھلایا کرین جب کہ لمبیدین سینہ و تصفیہ آواز دفع سرفہ کرے صل مغز بادام شیرین منقشر تخم خمازی تخم لسی  
 بریان مغز چلنوزہ صمغ عربی بریان اصل السوس پوست خراشیدہ جملہ بوزن مساوی سفوف کر کے  
 قدر سے شدہ نماصل ملے کے آب بادیاں میں گولیان بناوین منہ میں رکھا کرین جب کہ خبیث النفس سرفہ شہید  
 کو جس سے قی سوجاتی ہو دفع کرے صل مرج سیاہ فلفل دلاز چھ ماشہ انار دانہ کہ قسم غلہ خوردنی مثل  
 مشد و اسکے ہوتا ہے تولہ پھر جو اکھا رسات ماشہ سفوف کر کے قدر سے قند سیاہ کہنہ میں گولیان بناوین  
 استعمال کرین جب پتہ دانہ کہ لمبیدین صدر و دفع سرفہ یا بس کرے صل مغز پیٹہ دانہ مغز بادام شیرین  
 اصل السوس منقشر جملہ بوزن مساوی لعاب بہدانہ میں گولیان بناوین جب کہ نفث الدم کو دفع  
 کرے صل گل ارمنی کمر با صمغ عربی دم الاغوبین طباشیر سفید نشا گندم کثیر گلنار قاقیہ مساوی بوزن  
 سفوف کر کے آب تخم بارتنگ گولیان بناوین منہ میں رکھیں فصل ۳۳ جنوب و دفع حمیات میں  
 جب کہ تپ ریح یعنی چوتھیا کو مفید ہی صل مغز تخم پلاس پوست دور کردہ مغز تخم کر بخودہ بوزن  
 مساوی بقدر فلفل گرد گولی بناوین ہر صبح ایک گولی کھاوین جب کہ انواع تپ کو مفید ہی  
 صل دار فلفل مغز تخم کر بخودہ ایک ایک تولہ زیرہ سفید برگ تازہ مغیل چھ ماشہ بقدر بخودہ گولیان بناوین  
 ایک صبح و ایک دوپہر کو ایک و ایک شام کو تین روز تک کھاوین جب کہ تپا بلغمی مورد ہا بلغمی کو مفید ہی  
 صل بابلیہ زرد بابلیہ سیاہ صبر زروت مثل تخم فلفل و سس ماشہ خردل سعد کو فی زیرہ سیاہ نمک سنگ  
 مصطلی دود و ماشہ چھوٹی چھوٹی بناوین دو تین ماشہ تک خوراک ہی جب اشفا امراض نزل اور  
 تپا بلغمی و سوداوی کو مفید ہو تپ نائیبہ میں چار گھڑی قبل نوبت سے کھانا چاہیے صل تخم زرا  
 یعنی دھتورہ تین جز بونہ چینی دو جز و بنجیل سیدہ ایک جز و سفوف کر کے آب صمغ عربی میں بقدر بخودہ  
 گولیان بناوین جب کا فور کہ تپا سے گرم و تپ دق کو سود و مند ہی صل کا فور تین ماشہ

طباشیر سفید صندل سفید کشفی خشک نو نو ماشہ مغز تخم کدو سے شیرین مغز تخم پیسہ سفید ایک ایک تولہ  
گل ارغنی زرد و خطائی چار چار ماشہ گوند بول مس ماشہ بدستور گولیان خود بنا دین تین تین ماشہ صبح شام عرق  
مناسکے ساتھ کھایا کریں جب نشا نشہ کتیا ہی گرم کو سفید ہی ص نشا نشہ گنہم تولہ بھر طباشیر سفید  
صندل سفید کتیا چھ چھ ماشہ مغز تخم کدو سے شیرین نو نو ماشہ کافور تین ماشہ بدستور ساتھ لعاب بہارہ  
بناوین بقدر مناسکے کھایا کریں فصل ۳۲ جنوب دافع آتشک و امراض اعضا ی بول میں  
حب آتشک کہ آتشک کو دفع کرے بن تقیہ و قیل تقیہ کے کھانا سفید ہی ص ہلبلہ سیاہ ایک تولہ  
طباشیر چھ ماشہ نیلا تھو تھو تھو ماشہ پا آنا آرب لیمون میں کھل کر کے بقدر کنار دشتی کے گولی بناوین  
اور ایک ایک صبح و شام کھائیں اور شیرینی ست پرہیز کریں ایضاً سیلاب اجوائن خراسانی کتھہ سفید  
آٹھ آٹھ ماشہ لونگ آٹھ عدد پانی میں کھل کر کے گولی بناوین بقدر کنار دشتی خود کے و ایک ایک صبح  
و شام دہی کے پانی کے ساتھ نگلیں ڈال سوٹا وکدو دہی و دودھ سے پرہیز کریں ایضاً کہ دفع  
آتشک میں مجرب ہی ص ہلبلہ سیاہ خود چھ تولہ نیلا تھو تھو تھو وار سنگ ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ سفوف کر کے  
ظرف آہنی میں ستہ چوب نیستہ حسین یک پیسا تاجہ کاٹر ابو عرق لیمون کاغذی ڈال کر اسقدر گر کریں کہ  
سوا سیر عرق جذب ہو جاوے زان بعد کشتہ قلعی چار ماشہ مخمل طر کر کے گر کریں و بقدر رخو دکلاں گولیان  
بناوین سات روز پیچ صبح و شام کو ایک ایک گولی قدر سے عرق لیمون کے ساتھ نگلیں حب کر مات  
کہ آملہ درختم آتشک ہر قسم کے بشورات جب کسی عضو میں یا تمام بدن پر ہو میں دفع کرتی ہی ص کسلا چہ  
نیلا تھو تھو تھو ہلبلہ زرد و کتھ پٹریا ساوی الوزن گولی بنا رکھیں بوقت حاجت روغن گاؤ میں کھسکر  
لگاوین جب بقدر دافع قویہ شامہ و قصبہ بستی بول کی ہی ص تخم خطمی مغز تخم خیارین و دو تولہ بولان سفید  
مغز تخم خرفہ تخم خرفہ تخم خنشا ش کتھ سفید ایک ایک بلعاب سپنول گولی بنا رکھیں کھایا کریں فصل ۳۳  
جنوب شوی باہ و مسک انزال منی میں حب جالینوس جو شخص کہ سبب ستی اعصاب جلق زدگی  
کے از کار رفتہ ہو ازالہ بکارت نکر سکے ص شقاق مصری تخم پیاز تخم گنہا ثعلب مصری تخم جیرک ہی  
بوزن مساوی مغز کشفی خشک خانگی جو بوقت پنجال کے دفع کیا گیا ہو و ایک عدد شہد میں ملا کر بقدر  
خود کے گولیان بناوین دین ماشہ گولی شراب انگوری کے ساتھ خواہ آب انگور کے ساتھ کھایا کریں  
حب مٹی و مسک ص تودرین کرانج سافج سعد کوئی زعفران قرضل سور پنجان شیرین بر بوسبا



مصطلکی انیسون پوست خشکاش قاقادہ خرد طباشیر گل سرخ صندل سفید سنبل الطیب عود غرق  
 درونج عقری بوزیلان صمغ عربی بریان ارچینی تخم خشکاش بن زلیخ ایک ایک تولد ثعلب بصری شقاقل صری  
 دور و تولد سفون کر کے روغن بادام میں چرب کر کے آدھ پانچ نبات سفید کو آدھ پانچ عرق گلاب میں تمام بنا کر  
 مخلوط کر کے بناوین حب کرکیت و امساک کرتی جو ص چیزوں کو انجان ثعلب بصری ایک ایک تولد سیاسہ  
 جد و از خطائی چھوچھو ماشہ افیون تین ماشہ بقدر زعفران گولی بناوین حب فمسک منطاصل سارون  
 زعفران تخم کرنس ارچینی سنبل الطیب چھوچھو ماشہ بن زلیخ زرباد عطر جوارق نقل سیاسہ صمغ عربی  
 تین تین ماشہ افیون چار ماشہ گلاب میں گولی بناوین حب صفہائی کہ تفریح بہر توت باہ و دفع  
 سرعت انزال کرتی بی ص چرس درونج عقری ثعلب بصری نو نو ماشہ جد و از خطائی تین ماشہ آب  
 کوکنار میں گولی بناوین حب ہندی کہ قوت باہ کی مع نشا اب و امساک کرتی بہر قریب وقت مجاہت  
 کے ایک غلو لہ کھانا چاہیے ص پسند سوختنی بریان ایک نیم تولد پوست خشکاش کنجد سیاسہ ایک ایک تولد  
 کوکبا قریب سیاسہ کنت دس تولد مجموع سات نو رک بجو حب ہندی کہ قوت باہ و امساک کرتی بی ص کچلا شیر گلو  
 میں تر کر کے قشر کیا بھوپاچار تولد فلفل گرد فلفل زرد و تولد بقدر کنار جنگلی گولی بنا کر قبل  
 و ساعت سباحت سے کھانا چاہیے ایضا زعفران قریب جیز بوزیلان مسواوی شہد کف گرتہ  
 میں بقدر زعفران کے ہائے قبل از جع کھاوین ایضا کنجشک فرائی قوت بیجان کے شکار کر کے فوج کرین  
 پردہ احشاون کر کے ایک فرامین بقدر اسکے تخم انیسون بھر کے شکم کنجشک میں لکھا کر و گندم سے  
 کل حکمت کر کے پکاوین اور بعد دفع آرو کے سب کو پسیر گولی بقدر زعفران کے بنا کر قبل از وقت کھاوین  
 فصل سوم جوب و افق اوجاع میں حب سورنجان کہ عقہ دور و مفاصل و فقر من عرق النساء  
 و جع الورق و در ہاے پشت کو مفید ہے جس سورنجان شیرین بوزیلان ایک ایک تولد صبر قوطری  
 ترب سفید انیسون تخم فلفل حب انیل تین ماشہ کثیر انک لاہوری چھوچھو ماشہ آب و اریان گولی بنا  
 بناوین و بقدر مناسب کھا یا کرین حب شیلہ ج کر عرق النساء دور و مفاصل و در پشت کو دفع کر  
 ص پوست بلبلہ زرد صبر قوطری ایک ایک تولد فلفل گرد فلفل زرد و تولد جیز چھوچھو ماشہ شیطرح ہندی  
 ڈیڑھ تولد زنجبیل نو ماشہ نمک چھوچھو ماشہ بستور بناوین و بقدر مناسب کھاوین حب حنائی  
 کہ فقر من عرق النساء کو مفید ہے ص پودینہ سورنجان شیرین پنج کبر بلبلہ آملہ شیطرح ہندی زنجبیل

پیرامور سورنجان شیرین نونو ماشہ تخم خنا تولد بھرنگ سنگ چھ ماشہ سب کو سفوف یا رچہ کر کے کھانسی  
ایک تولد آب انیسویج ڈھیل کر کے سفوف لگا کر گولیاں بناوین خورد کئے تو سٹپ پانچ ماشہ حب منقہ کابل عصب  
سے واسطے درد و اطراٹ و پشت و کمر کے سفید ہر ص فلفل و زرنجیل برگ خنا خشک زیرہ سیاہ نو شاد  
بریان کف دریا نلک سنگ چھ ماشہ سورنجان شیرین ساڑھی تین تولد بدستور بناوین چھ ماشہ  
وقت رات کو ساتھ آب گرم کے کھایا کرین **فصل ۲۵** جنوب متفرقہ بین حب بقراط کہ ماہوست  
اسکی قریہ قضیب و شامہ کو دفع کرتی ہر ص تخم قطبی مغز تخم خیارین مغز تخم خربزہ تخم خرفہ تخم خشکاش  
سفید بوزن مساوی احباب مغول دین کو ایسا بناوین تین تین ماشہ صبیح و شام کھایا کرین حب ریشاد  
کہ ماہوست اسکی فتنی ریجی کو نہایت سفید و مجرب ہر ص بسفاج اذخر تسط شیرین زرنباد  
دروخ عتر فی اسارون نونو ماشہ تخم کرفس انیسون اسبند ہلیا کابل ایک ایک تولد معطل ہر ص  
چھ ماشہ زعفران تین ماشہ بدستور بناوین صبیح و شام تین تین ماشہ کھایا کرین حب فوہ کابل اذخر  
ایام حینہ حیض کے استعمال کرین اور حیفض بخوبی کہے ص اچھل جیٹھ اسبند زرنجیل ایک ایک تولد  
نک تین ماشہ بدستور بناوین و صبیح کو چھ ماشہ کھایا کرین حب کدو اور اندی و دودی میں مجرب ہر  
ص عتر قرعہ جوز باناشا گندم دار چینی و قائل نونو ماشہ اسبند کنبہ سیاہ ایک ایک تولد انیسون تین  
سفوف کر کے شہدین چھان کر بقدر کنار صوانی گولیاں بناوین ایک گولی ہر صبح کھا کر دھ پا ز شیر کا  
**پیارین فصل ۲۶** مسوین جسکو برہ و تلی کہتے حسو کہ ضعف و لاغ و درد و سر شقیہ و بیضہ و خور  
و عصابہ و سرد و در و در و ان سر کو دفع کرتا ہر ص سبوس گندم ایک چھٹانک پانی میں تکرار کے  
ملکر چھان ایوین و شیر و تخم خشکاش و شیر و مغز تخم کدو و شیر و کشنیر ایک ایک تولد شکر سفید چار تولد  
مخلو کر کے پکاوین و دھن زرد سے خوشبو کر کے نیگرم نوش کرین حسو کہ ریحہ کو مواوت صحت  
کرتا ہر ص بخبتہ الصدوت و سعال و ضیق النفس کو سفید ہر ص آب سبوس گندم یا پنج تولد آرد  
گرنہ ایک تولد شیر و جاتوزہ نونو ماشہ اصل السوس مقدسہ تین ماشہ شکر سفید تین تولد داخل کر کے  
پکاوین بسوقت کہ نفث الہم کو دفع کرے ص چہ نقشہ چار تولد بار تنگ چھ ماشہ تخم خشکاش سفید  
ایک تولد عتاب تخم برآمد و دس دانہ نبات سفید چار تولد بدستور بناوین **فصل ۲۷** حقنہ ہا سہین تدبیر  
حقنہ کرنے کی یہ ہے کہ آب بونمانہ و دو کو خوب ملکر کپڑے سے چھانکر چھڑے کی تھیلی میں جسکا

نخود تنگ ہو بھر کر اُسکے منہ پر کوئی چیز سوراخ دار محزوطی شکل مثل منال نیچہ حقہ کے  
اُٹا دے طرف سے باندھیں مریض کو ٹائڈ و لون سر کے نیچے تیلانکیر رکھ کر پتلی طرف منعقد میں  
کر کے آہستہ آہستہ تھیلی کو دباویں کہ دو حقہ کی مسامین ہو چکے و اگر کوئی دوا مسہلہ بلا حقہ نہ کیا  
جاوے تو اخراج مواد کا بخوبی ہوتا ہی اور حقہ کی دوا ایسی کاڑھی نہونا چاہیے کہ مابین فضلہ  
و امعا کے جانے سکے اور بہت رقیق بھی نہ ہو کہ فضلہ پر لیٹ نہ سکے و یکدم ہو کہ تحریک اخراج کی کسے  
در و غن مناسبہ کا ملا نا واسطے تسہیل اخراج کے ہی حقہ کہ سر سام بلغمی موصفاوی کو مفید ہوں  
برگ کا وز بان برگ بنفشہ تخم الہی ایک ایک تولہ کو سے باویان چھ چھ ماشہ جوش کر کے اب صاف لیکر  
روغن گل ایک تولہ ملا کے حقہ کہ سر سام صفراوی کو سرد و سرد ہوں و تولہ جو کہ پانی میں پسیر  
چھان لیوین و ایک تولہ اسپنول کا لعاب و دو بیضہ مرغ کی سفیدی و چھ ماشہ روغن گل ملا کر ایسا ہی  
سرد و ستور عمل کریں حقہ کہ سر سام بلغمی موصفاوی کو مفید ہوں برگ سنار کی غرض تخم صفر و دو تولہ  
تر و سفید تخم شبت باویان نو نو ماشہ غلب الشلب ایک تولہ خیریات سرد و سرد ہوں پانی میں جوش  
کریں جب نصف رہ جاوے مگر چھان لیوین سات ماشہ تنگ سنگ ایک تولہ روغن بادام خوار و روغن  
بابونہ ملا کر عمل کریں حقہ کہ واسطے تولنج کے مفید ہوں رازیانہ تخم کاسنی گل نیلہ و برگ کا وز بان  
برگ بنفشہ نو نو ماشہ پر سیا و شان گل بابونہ تخم غلی چھ چھ ماشہ برگ سنار کی ڈھیر تولہ روغن بیدار و تولہ  
حقہ کہ قروح امعا و زحیر کو مفید ہوں ص عدس گل سرخ کلنار جو مفسر ایک ایک تولہ دم الاخوین افاقہ  
کو دے بول چھ چھ ماشہ ایضا صحن عربی گل سرخ تخم کتان تخم غلی اسپنول زرد و ایک ایک تولہ ہستان  
روغن زعفران دو ماشہ بستور استعمال کریں فصل ۸۸ نسخہ جات ملاوین حلو کاشمین بدن  
و تقوی ارواح و مہشی ص خرا تخم برآوردہ و آدھ سیر و چند شیر کا و مین پکا کر مین او نشاستہ گندم  
و مین نخود پاؤ پاؤ سیر بریان کر کے مخلوط کریں و آدھ سیر روغن کا و مین سب کو بریان کر کے تین پاؤ  
شکر سفید کا توام ملا کے حلو پکا و مین مغز بادام و مغز فندق و مغز چغندر و مغز پستہ مغز اخروٹ ایک ایک چھٹا لک  
نیما و تہ کر کے ملاوین حلو کہ مہشی مقوی بدن ہوں مال نخود کو شیریش مین تین بار تسقہ کر کے روغن گل مین  
بریان کر کے اندہ کریں اور باضا و شیرینی و روغن زرد و مہشی جات ہوزان مناسبہ کے حلو بانا و مین  
حلو اسے اگر کہ نہایت مقوی باہ و مفرج و مقوی اعضا ہوں ص آب فشرہ و اگر کہ نصفی تین شیر کر سفید

ایک سیر میں توام کرین مغز پستہ و مغز چلغوزہ و مغز اخروٹ مغز بادام شیرین مغز فندق چروبنی ہر ایک پانچ پانچ تولہ پیکر روغن گھاؤ نیم آٹا ملا کر حلو پکا دین ایضاً گڑ مصفی و سیر بھون شیر گاؤ میں پکا کر مع شیر مذکور پیسین آدسیر روغن گاؤ میں خوب بریان کرین کہ رطوبت جاتی تب چروبنی آدھ پاؤ مغز بادام شیرین مغز نارنجیل سیاہی دور کر کے ایک ایک چھٹا تک باریک کچل کر ملا دین و توام شکر سفید ایک ہر داخل کر کے حلو ا بنا دین ایضاً کہ نہایت مقوی باہ و مصفی احلاطہ و دافع پیوست ہر ص گڑ مصفی دوسیر شکر ایک سیر خرماسو نیز تخم برادرہ و کشمش پاؤ پاؤ سیر شیر گاؤ میں پکا کر خوب پیسین تین پاؤ روغن بادام بریان کر کے توام قند سفید ایک سیر شامل کرین حلو امی مرغ کہ تقویت باہ میں مجرب ہی و بدن کو فروغ و خوش رنگ کرتا ہی ص گوشت مرغ فروز بجان کا تین سیر الائچی سرخ و دار چینی کشمش یک ایک ایک تولہ پیاز آدھ پاؤ داخل کر کے و یک سیر پستہ میں خوب پکا دین اور ویسا ہی سیر کر کے خوب لکڑ جھان لیون کہ عرق خوب گاڑھا نخل آدے و سیر بھون شکر سفید ملا کر توام کرین و مغز بادام شیرین و چروبنی نیم نیم پاؤ مغز پستہ مغز چلغوزہ چار چار تولہ باریک پیکر ملا دین حلو اسے بھنیہ مرغ تھریہ طبع و تقویت باہ کرتا ہی ص تیس دانہ لے کی سفیدی و زردی کو بانس کی تیلی تلیون سے خوب مخلوط کرین زان بعد ڈیڑھ پاؤ روغن زرد ملا کر نہایت نرم آنچ پر کھین اور اٹھین تلیون سے حرکت دیتے رہین کہ یکجا منعقد نہونے پاوے جب پختہ ہو جاوی اٹھائی پاؤ شکر سفید کا توام داخل کر کے سفوف ان چنے و گاملا دین دار چینی جاوتری زعفران تین تین ماشہ دانہ الائچی سفید دو ماشہ شقائق مصری ثعلب مصری ایک ایک تولہ حلو امی چوب چینی جس کی سیکو بعد عارضہ آشک کے ضعف باہ ہو گیا ہو یا کہ آٹا رسواد سوداوی کے باقی ہون از بس سفید ہے ص آر و گندم آدھ سیر روغن گاؤ روغن کنجد سفید پاؤ پاؤ آٹا میں بریان کر کے چوب چینی بارہ تولہ اندر جو ثعلب مصری شقائق مصری دار چینی خولنجان سعد کوفی بہمن سفید ایک ایک تولہ سفوف کر کے مخلوط کرین تین پاؤ شکر سفید کا توام شامل کر کے مغز چلغوزہ مغز پستہ مغز بادام چار چار تولہ چروبنی چھ تولہ خوب کچل کر ملا دین حلو کہ مقوی باہ و مہولہ و مغلط منی و دافع سرعت انزال و کثرت استلام کا ہی ص شیر گاؤ چار سیر شکر سفید ایک سیر ملا کے مثل کھوسے کے پکا دین و کلیج و ستا و ر و شقائق سنگندہ ایک ایک تولہ خرماسو توام لیسل کھانا و تولہ مغز بادام مغز چلغوزہ مغز پستہ چروبنی تین تین تولہ باریک پیکر ملا دین

خوارک کینیم تولد ایضا ستوی باہ و گردہ و مثانہ و مغلاظ منی و دافع سرعت انزال ص ترنجبین اسانی  
نبات سفید تولد نواشتہ شد خالص شکارہ تولد شیر گاؤد و سیر میں مخلوط کر کے گرم کرین و چھانین و  
کعبہ واکے بنا کر بہمنین و مغز تخم کنواچ ایک ایک تولد شقاق قلع مصری ستاد و سبندی مغز بادام مغز  
چیانہ زہ مغز پستہ تین تین تولد زچہ و جاتری چھ چھ ماشہ زعفران سفوف کر کے ملاوین

### باب ۷ حرف الخاء المعجزة

فصل ۹ خرم بضم حون اول و تشدید حون دوم پوست مغسول بضمیہ مرغ گوشتہ بین و بعض  
کتب معتبرہ بین حار حطی و ہا و ہوز سے لکھا ہی چونکہ جزو اعلیٰ ان نزدیک کا وہ ہی ہوتا اسی سے موسوم ہوا  
و طریق استعمال مثل سرمہ کے سلائی سے خواہ بطور زور و کر کے خرم کیمیا کر کے کھلی کو دفع کرتا ہی ص  
پوست مغسول بضمیہ گانٹھ پانی سرکنڈہ کی صدف سوختہ زہا البحر اقلیمیہ چاندی کی اقلیمیا می سونیکلی  
خاکستر سیاخ انگوچشکری بریان جاپہ بوزن مساوی سرمہ سا کر کے استعمال کریں خرم صغیر کما مرض  
نذکور کو دفع کرتا ہی ص پوست مغسول تخم مرغ نبات سفید مساوی الوزن سرمہ بنا کر استعمال کریں  
خرم عسلی کما مرض نذکور کو سفید ہی ص پوست مغسول تخم مرغ کو سرمہ سا کر کے شہد میں ملا کر  
استعمال کریں فضل ۱۰ خضاب مین اگر چہ خضاب کے نسخے صد ہا مشہور ہیں حاجت نسخہ کتابی  
کی نہیں ہوتی و بہتر برگ نیل سے کوئی خضاب نہیں ہوتا اگر چند نسخہ آسان نقل کیے جاؤ مین خضاب  
برگ نیل جنگلی پانچ ڈبرگ مٹا خشک ایک جز علیہ علیہ سفوف سرمہ سا کر کے باہم پانی میں گھول کر کاپوٹ  
و برگ زرد سے باندھیں خضاب پوست انار شیرین خواہ پوست باہلہ یا بیلا یا لہ جوش کر کے اسکے پانی  
میں سم گھول کر لگاویں باندھیں خضاب سنگ جراحت و چوہہ سنگ مرمر کا ایک ایک جز و در و دار سنگ  
چار جز و سرمہ سا کر کے رکھیں بوقت حاجت پانی میں گھول کر لگاویں پانی ہی باندھیں خضاب لوہ چون  
ایک حصہ گرد و گندم و دھندہ پانی میں گھول کر آفتاب میں رکھیں جب خمیر ہو جاوے لگا کر باندھیں خضاب  
ماز و بے سوز رخ آدھ پاؤ و روغن کنج سیاہ مین بریان کریں جب سرخ ہو جاوے کپڑے مین ملکر  
روغن کو دفع کر دیویں و ہلیدہ سیاہ بوزن سات فلوس بوزن تانیا بوزن چھ فلوس پھٹکری بوزن  
دو فلوس نو سادہ معدنی بوزن ایک فلوس سب کو سفوف کر کے کاپوٹ پانی جو شاندہ ہلیدہ یا بیلا یا لہ ہون  
ملا کر لگا ہی آہنی مین سے آہنی سے کھل کر کے گولی بنا کر رکھیں بوقت حاجت آب آلودہ مین گھسکر لگاویں

و برگ از نڈ سے باندھیں ایضاً برادہ مس پانچ تو کہ کیس لونگ ایک ایک تہ لہیلہ نگلی ایک  
 چھٹا تک طباسیر کہو دھچ ماشہ ازو سے کلان پاؤ آٹھ مار مارو کو بدستور بالا بریان کر کے بتدبیر مذکور کوئی  
 بناوین اور اسبیطح استعمال کریں ایضاً ماروی سبز آدھ پاؤ بدستور بریان کریں و برادہ مس و  
 ہلیلہ نگلی ایک ایک طوطیا و سنگ چراحت و لونگ بوزن ایک ایک فلوں کیس بوزن ربیع  
 فلوں بدستور بالا کے کوئی بناوین استعمال کریں فصل اسم خمیرہ کا آدویدہ مین خمیرہ صندلین کہ  
 خفقاں دلچش دل و سوداوی کو سفید ہر ص صندل سفید نو تولہ صندل سرخ پانچ تولہ سفوف  
 باریک کر کے ایک شبانہ روز نیم شمار عرق کلاب تر کر جوش کریں و اڈھانی پانی پاؤ نبات سفید سفوف  
 کر کے ملا کر جوش دیگر کاڑھا کر لین خمیرہ کاؤز بان مقوی دل اور دماغ و نافع خفقاں اور غشی ہی  
 ص برگ کاؤز بان دس تولہ بادرنجبویہ پانچ تولہ سنبل الطیب گل سرخ برادہ صندل سفید ایک  
 ایک تولہ سہ چندان پانی اور دو چندان گلاب مین تر کر کے جوش کریں جب چہا حصہ باقی رہے ملا چنانچہ  
 و تین پاؤ شکر سفید ملا کر قوام کریں اور چار ماشہ زعفران باریک گھسکر ملاوین خمیرہ و برشیم ختمہ حکیم  
 سبارک لدین جد راقم کے واسطے والی ملک ریوان کچ طیار کر لیا تھا ازلا تو شش و تقویت اعضا کے رئیسہ  
 و قوت ہاضمہ کرنا ہی ص سنگ یشب سبز وارید تین تین ماشہ عرق کیوڑا مین تین فرنگ صلا کرین  
 و عطلی فرنجشک گل کاؤز بان چھ چھ ماشہ برشیم خام دو تولہ سفوف کر کے تو م قند سفید آدھ سیر مین کہ  
 جہ شانہ برگ کاؤز بان و بادرنجبویہ ایک ایک تولہ مین کیا ہو ملاوین خمیرہ و بنفشہ ختمہ حکیم ان سطلے  
 برادر خرد راقم کے امراض صدر و ذات الرجب و ذات الریہ کو سفید و خلط صفرا کو خارج کرنا ہی ص  
 گل بنفشہ گل سرخ گل کاؤز بان تین تین تولہ قند سفید کو فنبہ و دیگر پاؤ گلاب آدھ سیر داخل کر کے  
 خربست مال کر کے پکاوین کہ کاڑھا ہو جاوے فصل اسم نسخہ جات خمیرہ تنبا کو مین اگر خمیرہ  
 تنبا کو داخل آدویدہ مین ہی مگر دھوان تنبا کو کا حقہ کسی کھینچنا داغ قبض و تحلل ریح شکم و خج طوبات مین  
 و گلو و مخفف رطوبات داغی ہی لہذا چند نسخے لکھے جاتے ہیں خمیرہ پاؤ شیمی قند سیاہ و آٹھ قوام  
 قوام کر کے آدھ سیر تنبا کو سفوف کر کے ملاوین اور صندلین اگر تر قرض ناقلین اگر سو قھا باٹھ و چھریہ  
 چھ چھ ماشہ پانڈی چھ تولہ سفوف کر کے ملا لکھیں بعد اکیس روز کے تھوڑا خمیرہ تنبا کو مین جو ہوزن  
 قند سیاہ کے ساتھ کوئی گئی ہو ملاوین خمیرہ مشک خالص دو ماشہ پانی مین گھول کر





تب بدن مکنے اور جنبش کے چارچہ سنگین سے چھانکاروت شیشہ یا چینی میں رکھیں در سہرہ گھیکو اور  
 کہ امراض سوداوی و بلغمی و بارود و امراض جگر و استسقا کو دفع کرے و شال او سے ص قند سیاہ و سیر  
 پوست اندرونی و دشت نمیل اڑھائی سیر پوست اندرونی و دشت کنا ایک سیر مغز گھیکو اور تین پاؤ  
 آملہ پاؤ سیر سارون سلینڈر سطو خود و سیر باورنجی و رچینی باوریا سنبل الطیب چوب چینی کو یک باب چینی  
 بندر البنج پانچ پانچ تولہ برگ تازہ ترچ برگ تازہ مارچ خچر خچر تولہ ایک سن پانی ڈالکر بستو و قوسہ بالا بنائیں  
 و در سہرہ بلا در کہ مقوی باد و منشی و دافع امراض بارود و نفوس و دافع مفاصل کا چھ حص قند سیاہ پانچ سیر  
 بلا در نیکوفتہ پاؤ آثار لمبیاہ سیاہ بلبلہ کابل و در فاعل فاعل سیاہ فاعل سو گیل ہا و اتخم باوریا چینی چھ تولہ  
 تیس سیر پانی ملا کے بدستور بناوین و در سہرہ پنجوش کہ مقوی باد و منشی و مصلحت و درم طحال و  
 نفع شکم کا چھ حص قند سیاہ پانچ سیر خچر زرد آد سیر سونہ پاؤ سیر خبث الہیہ یا ناسخا و کون چینی بندر البنج  
 قرافل چار چار تولہ تیس سیر پانی ملا کے بدستور بناوین **فصل ۴۴** بیان لوکسین لوک اس دوا کو  
 کہتے ہیں کہ چند اجزا ہم پیسکر ایک پوٹلی کپڑا میں باندھ کر عضو ماؤن پر اس پوٹلی سے دھک کیا جاوے  
 یا کہ عضو ماؤن پر دوا لگا کر یا تھ سے دھک کیا جاوے تاکہ تاثیر دوا کی بوا سطو دھک سے تمام مرض پر جلد  
 پسو بخچے دوا کہ ضیق النفس بلغمی کو جسے لوکتے ہیں سفید ہیصل زبد الجربورہ ارینی یا ناسخا و کون چینی  
 بوزن مساوی سفوف کر کے پوٹلی میں باندھ کر چھاتی و پسلیون پر دھک کریں دوا کہ اقسام خناق کو  
 سفید ہیصل سبوس گندم چار تولہ کلیل الملک ایک تولہ گل یا بونگل خطمی پر سیاہ و شاد و شان گندم  
 تازہ پانی میں پیسکر گرم کر کے پوٹلی باندھ کر ظاہر حلق پر دھک کریں دوا کہ در دگر و در و گرہ کو  
 سفید ہیصل تنباکو خشک مغز تخم کرخجود و گل چکان تینون ہمزون پس کر گرم کر کے پوٹلی باندھ کر  
 دوا کہ کریں **فصل ۴۵** دوا ہاسے ترکیب سعینہ قریب و جدیدہ میں فیہ اللود و مقوی معدہ و جگر و دشت  
 امراض آنکی و دافع استسقا ہیصل سنبل الطیب خطمی زعفران طباسیر و رچینی سیخ ازدر سو گندالہ اسطیثین  
 تخم کشوث کر فس زراوند و انہ الیچی سفید عود و عرق جلد مساوی گل سرخ ہمزون مجموع سفوف کر کے  
 شہرہ چندان میں ملاوین و یا قوزہ کہ اقسام کفاسی تب و زہر کے کو سفید ہیصل کو کنار و زہر و زہر  
 اصل السوس پوست خراشیدہ تخم خطمی تخم خبازی جملہ نیکوفتہ تین تین تولہ صمغ عربی بہدانہ اسپنول  
 ایک ایک تولہ سوا سیر پانی میں چار ہر تر کر کے جوش دیکر صاف کریں و اڑھائی پاؤ شکر سرخ

ملا کر توام کرین و جب ترنا کہ تولنج ریجی و دیگر امراض بادی کو مفید و مدد دینا جس سے صحت تمام اسپند  
 باے برنگ و تولنج مرچ سیاہ عطر ترنا سو گند بالا زنجبیل تھج قسط شیرین ڈیرہ ڈیرہ تولنج زعفران  
 ایک تولنج شہد و چندین تھجج کے دوار لکسک کہ بالینو لیا ماتی و احتراقی و صفراوی و وحشت طبع و  
 خفقان کو دفع کرے ص شک علی تین باشد زعفران ایک باشد و درید و ماشہ کبریا بیخ مرجان  
 سنگ یشب اپریشم طباشیر چھ چھ ماشہ گلاب مین صلا یہ کر کے شیرہ کشنی خشک تھم غریہ و تھم نبائی ایک  
 ایک تولنج ملا کر شکر سفید نیم اتار کا توام بنا کر ادویہ مذکور ملاوین دوار الکرم امراض جگر و طحال  
 و استسقا رطوبی و سد باے احتشاور یاج کو دفع کرے و گردہ و شانہ کو طاعت و پیرے ص نعفران  
 ایک تولنج سارون سنبل الطیب اذخرانیسون ریوند چینی ریوند خطائی چھ چھ ماشہ سفوف کر کے  
 آدھ سیر شکر کے توام مین ملاوین دوار لکسک محترہ شیرہ الیسی کہ در و مدہ و اسعاد و در و کبد کو دفع  
 کرے جس قسط شیرین ایک تولنج دار چینی تھج انیسون کرفس سارون سوسا و ماشہ ریوند چینی چھ  
 ماشہ شہد ڈیرہ پاؤ دوار الکبریت محترہ حکیم مبارک الدین جد امجد رقم کہ تریاق امجدہ ہے یہ  
 تقویت مدہ و جگر و احتشاک کرے و فالج و تقوہ و تشنج و رعشہ و نسیان و ضیق و یاج و ضعف بدن کو  
 دفع کرے و باہ کو قوت دے جس کبریا صفی ایک تولنج سنبل الطیب طشیرین سلیم مصطلکی زنجبیل نقل  
 بسا سہ چھ ماشہ فلفل سیاہ کرفس انیسون ناخواہ زیرہ سیاہ پودینہ و شتی نو ماشہ شہد چار چند و وام مخدر  
 کہ وقت شدت و اجاع اطراف کے استعمال کرنا چاہیے نہ در و تولنج و غیر مین جہان تلید طبعیت و کار ہی  
 ص تھم کا ہونڈا لکسک ایک ایک تولنج شیطہ آفون تین تین باشد بقدر خود کھاؤ تھج جب بناوین ایک  
 جب کھاوین دوار الحارل کہ خناق بلغمی مسوداوی کو مفید ہے ص غرغہ کرنے و خارج حلق پلا کرنے  
 سے ص اسید تھم ترب حلیت مرکبی بورہ ارینی نو سادہ معدنی مساوی انون سفوف کر کے پھچند  
 شہد ملاوین دوار الحاکمیت کہ بجمہ الصوت کو دفع کرے ص مرچ سیاہ حلیت خردل  
 زعفران مساوی الوزن شہد سمچندان دوار الحطاط طبعیت کہ خناق بلغمی مسوداوی کو  
 غرغہ کرنے و طلا کرنے مین مفید ہے ص بسا سہ سنبل الطیب چھ چھ ماشہ تھم کرفس انیسون  
 ناخواہ اسبند دار چینی مرکبی زرد و طویل نو ماشہ گل سرخ مازوی سبز ایک ایک تولنج آستہ فطاعت  
 یعنی چمکاؤر قسم خرد ڈیرہ تولنج زعفران تین باشد شہد سمچندان دوار الحاکمیت کہ جانوران

زہر وار کے کاٹنے و میٹھ مارنے کا اثر کھانے اور پکانے سے دفع کرے جس حلیت سے سدب کی  
 مرج سیاہ مسادی سفید چھندان دوار الجالی نیوس جالینوس کا قول ہے کہ سینے نہیں دیکھا کہ  
 جسکو سگ دیوانہ نے کانا ہو اور اس سے نفع نہ پایا ہو جس سلطان محرق و زہر کندر ایک جز  
 نبات سفید نصف مجموع سفوف کر کے تین ماشہ صبح اور چھ ماشہ شام کو کھایا کریں دوار اللہ مات  
 کہ واسطے لشک جات اہمات یعنی ملاذہ کے جسکو کو اوگٹی کہتے ہیں از بس سفید ہی صلیق مازوی  
 بر سوراخ کلی نار شیرین کی اقاتیہ میں گلاب کے پھول کا زیرہ بوزن مسادی سرسار کے ملاذہ پر چکاویں  
 ایضاً فلفل سفید مرکب تین تین ماشہ مازوچہ ماشہ سفوف کر کے اہمات پر لگاویں ایضاً کافور  
 اطفال کو اٹھا دے جس مازوپانی میں گھسکر تارک سر پر لگاویں ایضاً گل گیدان سر کے مین پیکر سر پر  
 لگاویں دوار السعال کہ ہر قسم کی کھانسی کو دفع کرے جس کھار و سہ تین ماشہ صبح عربی کثیر  
 اصل السوس نو نو ماشہ نبات سفید ہوزن سفوف کر کے بقدر مناسب کھایا کریں دوار الریو کہ  
 ضیق النفس سعال کو دفع کرے جس کھیوار ایک سیرنگ کھاری تین چھٹانکس جارجین سی آدھ پاؤ فلفل  
 ایک تولہ سب کو ایک ہانڈی آب بار سیدہ میں گھسکر اٹھا دے کاسفالی سے ساتھ ماشہ بند کر کے جلاویں  
 کہ سب خاکستر ہو جاوے دوار الفجل کہ واسطے ضیق النفس کے مجرب ہی جس بنج ترب کلان پارچہ پارچہ  
 کر کے ہوزن شدت گرفتہ کے ساتھ دیک سرستہ میں پچا کے بعد سرد ہونے کے خوب ملا کر عرق  
 بناویں دوار السلق چقدر و شکر سرخ کو اسطرح بناویں نہایت سفید و مجرب ہی دوار اسوت  
 و سیب ص کنتر کچور پانچ پانچ ماشہ جدوار چار ماشہ جوشاندہ بنکے چار رتی شک حل کے  
 نوش کریں دوارے پر سوت و جھولہ تخم دھتورہ سیاہ تین ماشہ نجیل مرج سیاہ چھ ماشہ  
 پانی کے ساتھ گولیاں خرد بناویں خوراک دوسرے یا زیادہ بقدر احوال طبیعت کے ایضاً شکرند دو ماشہ  
 پانی میں حل کر کے مرج سیاہ تخم سنبلہ لو فلفل نر زرد و دو ماشہ سفوف کر کے باہم کھل کر کے گولیاں بناویں  
 خوراک دوسرے دوار الزنجبیل معروف بسما کہ سوٹھ کہ امراض بار دہ و عارضہ پر سوت عورتوں کو  
 و امراض بعد زائیدگی کو از بس سفید ہی جس زنجبیل سیدہ تین چھٹانک سفوف کو سوا سیر شہ گاوین پکاویں  
 جب کارٹھا ہو جاوے پاؤ سیر و غن گاوین بریان کر کے تین پاؤ شکر سفید کا فوام ملاویں ناگر سوٹھا  
 زیرہ سیاہ زیرہ سفید کشنیز بادیان تخم شبت زکچور سوگندہ بالالونگ جاوتری صندل سفید

پٹھانی لودھ ہو بہو اگر نیلہ پیر سورج سیاہ ایک ایک تولہ سفوف کر کے ملاوین و اگر تقویت مرغیہ  
کی بھی مطلوب ہو سیوہ جات مناسب و ورق نقرہ و طلا بقدر ضرورت مخلوط کریں و در القبیل  
کہ اقسام گرم شکم کو قتل دفع کرے صربک نیلہ بزرنگ کیلہ ہمزون سفوف کر کے شد بقدر کفایت  
ملا کے کھائیں و واکہ کدوانہ و گرم دراز کو مارے و نکالے صربک نیلہ تر بد سفید باے بزرنگ  
کیلہ تین تین ماشہ سفوف کر کے دودھ و شکر مین ملا کر پیوین ایضاً باے بزرنگ کیلہ تر بد سفید  
نمک سنگ تین تین ماشہ سفوف کر کے موزہ منقہ مین سان کر کھلاوین ایضاً بزرگ شفتا لو  
اجواین خراسانی مقل ازرق سقمونیا ایک ایک ماشہ کیلہ تین ماشہ سفوف کر کے شکر ملا کے کھائیں  
و آدھ سیر و دودھ شکر ملا پیوین ایضاً کہ گرم مقعد کو مارے و دفع کرے صربک نیلہ بزرگ  
شفتا لو خواہ زہرہ گاؤ مین و فی تر کر کے مقعد مین کھین و وارالدرج کہ حکیم علی کیلانی نے و سٹے سنگ بنی  
کے مجرب لکھا ہے صربک یعنی تیر کو فوج کر کے آلاش صاف کر کے ساق و انار و انہ مسادی سفوف کر کے  
اُسکے پیٹ مین بھر کے گل حکمت کر کے جلاوین کہ کو ملا ہو جاوے و ہوزن اُس کو کئی کئی نان گندم سوختہ ملا کے  
سفوف کریں بقدر مناسب کھلایا کریں و واکہ اگر قبل غذا کے ایک ماشہ کھانے کے ملاوے کجا و تقویت  
سعدہ کی کرتی ہو و اگر بعد غذا بقدر نیم ماشہ کھائی جاوے تو غذا بخوبی ہضم ہو کر دوسرے وقت اشتہاے صادق  
ہوتی ہو و اگر سورہ ضعی مین دوا ماشہ کھائی جاوے تو اسکو دفع کرتی ہو و اگر قے و اسہال استلانی مین بد غذا  
ایک ایک ماشہ کھا کر اوپر سے تمغہ راقع کھلا بیا عرق بادیان پہا جاوے تو اسکو بھی دفع کرتی ہے  
صربک درخت اک مع درخت گھوے درخت کٹاے مع بیج مغل تنباکو یعنی جو چلمر تنباکو کشیدنی سوختہ  
ہو جاتی ہو علانیہ علامتہ جلا کر خاک کریں چارون خاک ہوزن ایک ہر شتم حصہ اُن سب کا کہ کہ خالص ملا کر پانی مین  
سانکر چارہر کے بعد مثل رنگ کسم کے اسکا پانی پیکالیوین و اُس آب زلال کو دیکھی مین کھا کر ایک و جوش  
دیوین تب سرور کر کے پانی لیوین خاک جو تہ نشین ہو جاوے اُسے دفع کر کے آب زلال کو آگ پر پکا کر نمک بناوین  
و تولہ نمک مین زنجبیل مرچ سیاہ اہل زرشک پوست ترنج پودینہ خشک و انہ الا یہی سفید تین تین  
ملا کر سفوف کریں و واکہ واسطے دفع درم طحال کے جسکو تلی و برٹ کتے مین نہایت مفید ہے  
صربک ساہا کہ بریان پھنکری بریان نو سادر بریان شورہ قلمی سبھی جو کھا کر باے بزرنگ کلمہ خونی و زرد نمک  
سیاہ نمک سنگ چوٹ کھونکھا کا جملہ ہوزن مسادی کوٹ چھانکر لعاب گھسیکو و مین سان کر بقدر

کنار صحرائی گولیان بنا رکھیں ایک صبح دایک شام کو کھایا کریں اگر گرمی محل سے زیادہ محسوس ہو تو بقدر نصف کے کھا دیں دوا کہ ورم و صلابت طحال کی دفع کرنے میں مجرب ہے ص ص نمک سنگ بھی جو کھا سناگ زرد چوبہ نمک سیاہ دودو تولہ ہینگ ایک تولہ سفوف کر کے ایک چھٹانک و غنہ شرفین مخلوط کر کے سو عدد برگ آگ پر جو زرد ہو کر درخت سے خود بخود گرے ہوں طلا کر کے تو برتور کھکر ایک ہانڈی میں بھر کر گل حکمت کر کے جلا دیویں و چار پتی سے ایک ماشہ تک اسکی خاک کو کھایا کریں ایضاً نہ تحلیل کرنے ورم طحال میں بے نظیر ہے ص عرق گوگرد بقدر دوسرے پانی میں ملا کر پیا کریں چار سرخ نمک ایضاً بیخ ترب و کنجد سیاہ مساوی پیسکر نیکرم طحال پر ضعا و کیا کریں تحلیل ورم میں نہایت مجرب و مفید ہے دوا کہ ورم کو جو صدمہ خارجی سے ہوا ہو مفید ہے ص ریوند چینی کلنار ورم الاخوین شب پانی ایک ایک ماشہ سفوف کر کے آب تازہ برگ مکوی دو تولہ نبات سفید ایک تولہ ملا کر پیا کریں ایضاً ریوند چینی گل ازمنی جب آلاس ایک ایک ماشہ سفوف کر کے شکر سفید چھوٹا ملا کے کھایا کریں دوا کہ یرقان سیاہ کو دفع کرنے میں مجرب ہے ص برگ تازہ مکوی و کاسنی و ترب کونڈہ علیحدہ علیحدہ کچلا کر دودو تولہ پانی چار و نکال کر باہم آگ پر رکھیں جب پھٹ جاو صاف کر کے دو تولہ نبات سفید ملا کر پیا کریں ایضاً ہلیلہ زرد و نبات سفید ہمز سفوف کر کے ایک بھر صبح کھایا کریں دوا کہ یرقان زرد و سیاہ دفع کرتی ہے ص صندل سفید و اربلد تین تین ماشہ مانی میں پیسکر نو ماشہ شہد ملا کر پیا کریں ایضاً برگ حنا تازہ نیکوفتہ ایک تولہ رات کو غصہ رے پانی میں تر کر رکھیں صبح آب لالہ اسکا پیا کریں دوا کہ خون بواسیر کے بند کرنے میں شرمکھتی ہے ص کہر باگل ازمنی تین دو ماشہ سفوف کر کے ہوزن شکر سفید ملا کر کھایا کریں ایضاً کہ مسہ ہاسے بواسیر کو خشک یا تحلیل کرے ص قسط تلخ پوست بیخ کنیا سبند تین تین ماشہ گنہک لو بان ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ سفوف کر کے چار تولہ روغن شرفین مل کر رکھیں و لگایا کریں دوا کہ استخاضہ کو دفع کرتی ہے ص تال کھانا خیار سوت برابر سفوف کر رکھیں صبح کو چھ ماشہ کھا کر شکر سفید چاول کے پانی میں ملا کر پیویں دوا کہ ورم رحم کو دفع کرے ص روغن گل روغن بنفشہ چربی بط چربی گردہ بز مغز ساق گاؤ ایک ایک تولہ زردی تخم مرغ ایک عدد مصطلکی تین ماشہ زعفران ایک ماشہ بدستور مرہم بنا کے استعمال کریں دوا عرق کنسا کے دفع کرنے میں تجربہ قدما و تجربہ سال ہی ص سورنجان شیرین ایک تولہ سناہ مکئی سوا تولہ

شیطرح سات ماشہ زعفران ماشہ سفوف کر کے ہمزون شکر سفید ملا رکھیں نو نوا ماشہ کھایا کرین دو وا کہ  
 وجع المفاصل کو مجرب ہی صا سبند تخم رب سینک بورہ ارمنی نو سادہ بوزن مساوی سفوف کر کے  
 ہچنر شکر سفید ملا رکھیں بقدر مناسب کھایا کرین دو وا کہ علت رشتہ یعنی نار کو دفع کرتی ہیں  
 افیون صابون پیاز ہمزون روغن کنجد سفید مین چاکر شل مرہم کے بناوین و موقع وحوالی اسکے پر  
 ضماد کیا کرین ایضاً صابون کو روغن کنجد سفید مین ملا کے مرہم بنا کر لگایا کرین دو وا کہ بعض کو سفید  
 اکھائی کی استعمال زمانہ طویل کے ص سورچہ کلمان قبرستان کو سر کے مین پسکر لگایا کرین جب صونا  
 چاہین آب جو شانہ باد بخان و صو یا کرین

### باب احرف الذال معجمہ

ذو رتہ سیرور کی یہ ہر کہ اجار دو وا کو سرہم سے باریک سفوف کر کے محل مرض چھچھ کرین یا چھچھ کرین  
 فصص ۴۴ ذرورہ سے نافع امراض چشم ہیں کہ آنکھ کی ملکین کھو لکر بقدر مناسب چھ کرنا چاہیہ ذرورہ  
 توتیا کرنا کرش پاک چشم ڈھلکا یعنی اجڑے اشک کو سفید ہی صا مامیران چینی تین ماشہ توتیا  
 کہ تین بار گرم کر کے آب بادیان مین سر دیا ہو چھٹکری بریان سرہ سفید چاکر چار ماشہ بستہ تو زرع مال  
 کرین ذرورہ زرع روت کہ قرعہ کو صاف و پر کرے صا از روت بریان کشتہ از ریزہ دو وا ماشہ  
 انشاستہ گندم تین ماشہ بدستور استعمال کرین ذرورہ زرع روت چھ کر کہ سیلان اشک خارش ضعیف بصر کو  
 سفید ہی و سوافق فرج بوڑھوں کے ہونا ہی صا زرع روت چھ کر پوسٹ ہلید زرع روت پانچ ماشہ توتیا سے  
 منسول چار ماشہ نفل نفل گرد ایک ایک ماشہ ذرورہ کہ در چشم گندہ و سرخی سیلان اشک کو  
 دفع کرے صا توتیا منسول کشتہ از ریزہ انشاستہ گندم ہمزون ذرورہ کہ خارش حکہ پاک جالاد ماشہ  
 آنکھ کو دفع کرتا ہی صا گھہ یا چاندی کی گوند بول بریان تین تین ماشہ زعفران نفل سیاہ دو وا ماشہ  
 افیون ایک ماشہ ذرورہ چشمہ کام کہ کتھج در چشمہ طفل کو دفع کرنے مین مجرب ہی صا چاکر صلاخ کہہ  
 دو جز پھٹکری بریان ایک جز سرہ سا کر کے پاکون کو آنکھ ذرورہ کرین ذرورہ مامیران کہ دفع  
 اختلاج دائمی و امراض بارودہ و تقویت بصر مین مجرب ہی صا مامیران چینی و نفل نفل و زرع توتیا  
 نفع عربی بریان جلد بوزن مساوی فصل ۴۴ ذرورہ نافع امراض مین ذرورہ کہ قلاع  
 سرخ کے دفع کرنے مین مجرب ہی صا طباشیر سفید جو سوختہ کشتہ زرع خشک قشر کتھ سفید بوزن مساوی

فرو رو کہ قلاع سفید کو دفع کرے صلیبیہ نر و اقا قلیا گلنار کرمانج بوزن مساوی فرو رو کہ  
 قلاع بلغمی اطفا کے دفع کرے صلیبیہ نر و اقا قلیا گلنار کرمانج بوزن مساوی فرو رو کہ  
 بوزن مساوی فرو رو کہ قلاع سفید کو دفع کرے صلیبیہ نر و اقا قلیا گلنار کرمانج بوزن مساوی فرو رو کہ  
 زبان کو پارچہ خشن سے کھجلا کے استعمال کرنا چاہیے صلیبیہ نر و اقا قلیا گلنار کرمانج بوزن مساوی فرو رو کہ  
 دانہ الایچی سرخ جملہ بوزن مساوی فرو رو کہ ہر قسم کے قلاع کو مفید ہے صلیبیہ نر و اقا قلیا گلنار کرمانج بوزن مساوی فرو رو کہ  
 زیرہ گل سرخ تخم نیلو فر تخم زرد صندل سفید صندل سرخ گل ارمنی حوض کی عدس مقلہ گلنار و غیرہ کھجلا کے  
 کتھ سفید کباب چینی عنب الشلب جملہ بوزن مساوی فرو رو کہ جو شش دیان کو مجرب ہے صلیبیہ نر و اقا قلیا گلنار کرمانج بوزن مساوی فرو رو کہ  
 کتھ سفید طباشیر سفید دانہ الایچی زیرہ گل سرخ زیرہ گل سیوتی ناگز سوئے لیلہ سیاہ کباب چینی تخم کاجن سوئے جملہ بوزن مساوی فرو رو کہ  
 مساوی فرو رو کہ قلاع و جو شش ہن کو مجرب ہے صلیبیہ نر و اقا قلیا گلنار کرمانج بوزن مساوی فرو رو کہ  
 مساوی فصل ۴۹ درورات دفع جروح و قروح و شبورات آکلہ مین فرو رو کہ زخم خستہ اطفا کے خوشک  
 و اصلاح کرتا ہے کہ حاجت مرہم کی نہیں ہوتی بعد بند ہونے کو استعمال کرنا چاہیے صلیبیہ نر و اقا قلیا گلنار کرمانج بوزن مساوی فرو رو کہ  
 مردار سنگ لیلہ سیاہ لیلہ تخم کنا سوئے جملہ بوزن مساوی فرو رو کہ قروح خستہ کو دفع جلا و اصلاح دیکو دفع کرے  
 صلیبیہ نر و اقا قلیا گلنار کرمانج بوزن مساوی فرو رو کہ قروح خستہ کو دفع جلا و اصلاح دیکو دفع کرے  
 کتھ مس پانچ اشہ پھٹکری بریان پوست انار شیرین بازو کاغذ نیلہ رنگ سوئے ناگز سوئے جھچھچھ ماشہ  
 فرو رو کہ سیلان خون زخم کے دفع کرنے میں بے نظیر ہے صلیبیہ نر و اقا قلیا گلنار کرمانج بوزن مساوی فرو رو کہ  
 تین تین ماشہ صبر کاغذ سوئے ایک ایک ماشہ فرو رو کہ جراحت انشک کو تھیب و دیگر اعضا سے  
 دفع کرے صلیبیہ نر و اقا قلیا گلنار کرمانج بوزن مساوی فرو رو کہ قروح خستہ کو دفع جلا و اصلاح دیکو دفع کرے  
 بریان ایک ماشہ مردار سنگ کتھ سفید سنگ جراحت دو و ماشہ سفوف باریک کو کھجلا کے

### باب الحروف الزا و مہملہ

فصل ۵۰ - ربوب مین دستور بنانے ربوب کا تین طرح پر ہے ایک میوہ جات کثیرہ المانیت شکل کولا  
 دستہ و نارنج کا زریہ و دانہ صاف کر کے اُسکا پانی ملکر خور لیوین اور اُس پانی میں چہارم حصہ شیرینی  
 ملا کر کپا دین جب شربت سے زیادہ گاڑ ہو جاوے کہ لیوین و دوسرے میوہ جات تھلیل المانیت  
 مثل سیب و بونگور و آملہ تازہ کے اٹکا تخم دفع کر دینا ضرور ہے کہ پوست چھیلانہ انصارف لطافت نفاست ہے



ورنہ پوست خالی از فائدہ نہیں ہر کھلے انگلیں میں خوب کچل پانی پھونکا لیون نصف اسکے شیرینی ملا  
 ویسا ہی توام بناوین تیسرے میوہ کے رطوبت مدیم المائیت مثل زرشک و آلو کے انکو پانی میں مرث  
 تر کر کے خواہ جو ش بھی دیکر ملکر چھان کے ہموزن میوہ کے شیرینی ملا کے دستور یکالین پت کو لا  
 و سنگترہ و دافع تشنگی و حرارت صفرا و خون و رافع ہیوست مفرح طبع ہے رب انار شیرین  
 مقوی اعضا سے رئیسہ و مفرح طبع و دافع گرمی مزاج ہے رب انار ترش دافع  
 قے صفراوی و مسکن تشنگی و منطفی حرارت ہے رب سیب و بہ قوی دماغ و معدہ و دافع حرارت  
 مزاج و مصلح خون میں رب آملہ مقوی معدہ و مصلح خون و باضم طعام و قابض ہے رب آلو  
 صفرا شکن منطفی حرارت و دافع تشنگی ہے رب زرشک مقوی معدہ و دافع غلیان صفرا فصل ۵۱  
 روشنائی میں بدلت یونانی اس لفظ کے معنی لاسنے والی نور بصر کی ہے روشنائی صحر و دریدہ کشتہ  
 تانبار عطران رق نقہ و رق طلا تخم نیل جنگلی سانچ ہندی ایک ایک ماشہ سرکہ صفائی میں با  
 قرفصل چار عدد و مرج سیاہ چھ عدد و فلفل ازرق قسم خورد ایک عدد و سب کو دو روز آب مارشیرین میں پخت  
 آب بادیان میں صلیا کر کے خشک کریں زان بعد سرکہ کر کے استعمال کریں فصل ۵۲ تدابیر بنانے  
 روغنوں میں دستور بنانے روغنوں بطریق ہائے سفصلہ ذیل سے دستور بنانے روغن سوم  
 اور روغن ہبروزہ کا مثل قاعدہ و عرق تیزاب کے ہر گز بجا سے ملا نہیں کے گھڑا و سر اوصل ناچاہیے  
 و بجا سے محروم رکھنے کے دو نو گھڑے دو چو گھارہ برابر رکھنا چاہیے اور سوم کے ساتھ اسکے نیچے  
 بوزن سیوم حصہ سوم کے نمک سا بھر نیم کو ب کر کے خواہ استخوان کہنہ سفوف کر کے رکھنا چاہیے  
 دستور بنانے روغن پھولوں کا چند طرح ہے پہلے ایک یہ کہ پھول تازہ مصفی چار جز روغن کنجد سفید مانچ جز  
 میں ڈال کر آفتاب میں رکھیں جب بعد مصلح ہونے کے بوسے اصلی پیلا ہوئے تب پھولوں کو کل کر  
 روغن صاف کر لیں اور اس میں تین جز اور پھول تازہ ملا کے ویسا ہی آفتاب میں رکھ کے  
 صاف کر کے پھر دو جز پھول تازہ ملا کے ویسا ہی آفتاب میں رکھ کے بعد فنا سے رطوبت و قیام  
 خوشبو کے رکھ لیں دوسری پھول تازہ مصفی ہم وزن روغن مذکور میں ملا کر آفتاب میں رکھیں  
 اور بعد تغفن ہونے کے جب رطوبت پھولوں کی باقی زیر ہے خوب ملکر روغن کو صاف کر لیون  
 اور اگر رطوبت کا معلوم ہو تو آفتاب میں رکھ کر فنا کر دین تیسری پھول تازہ کا شیوہ محال کر

اگر نیم وزن شیرہ کے روغن مذکور ملا کے پکاویں جب شیرہ جل جاوے روغن صاف کر لیویں  
 چھوٹھی پھول خشک کا جو شانہ بنا کے آب جو شانہ دو چندان پھول روغن مذکور ملا کے جوش میں  
 جب اشرا پانی کا نہ رہے روغن صاف کر لیں فائدہ روغن کی قوت پھولوں کی قلت اور  
 کثرت سے متعلق ہو گئے تدبیر اول محض مخصوص گلاب کے پھول سے ہو اور تدبیر اول دوم میں اگر  
 کسی قدر جدید پھول ابدا تمام تدبیر کے معروض کر رکھے جائیں اور طوبت ان کی آفتاب میں فنا  
 کیجاوے تو ادنیٰ اور عمدہ ہی دستور بنانے روغن برگ و بیج و چوب تر و تازہ و تخم یا گرم روغن کا  
 تدبیر دوم پھولوں کی ہر کرت تدبیر پانی ملا کے شیرہ نکالنا چاہیے کہ اثر اسکا بخوبی سکھے دستور  
 بنانے روغن برگ و بیج و چوب خشک کا تدبیر چارم پھولوں کی ہر فائدہ چوب روغن دار  
 و تخم گرم روغن کا سیل بطور ذیل جبر کے نکالا جاتا ہے دستور نکالنے روغن ان تینوں کا نہیں  
 و نہایت زیادہ ہی مثل ادام و چاغورہ کے چند طرح پر ہی ایک یہ کہ اگر تخم زیادہ ہو تو کو لیسو میں  
 پیسکر نکالتے ہیں دوسری مغز تخم کو غوب کچل کر پانی میں پکاویں روغن بالا آب و فضلہ  
 نہ آب ہو جاتا ہے سرد کر کے روغن کو جدا کر لیتے ہیں تیسری مغز تخم کو کچل کر تھوڑی نبات سفید  
 ملا کے اندک پانی ملا کر کے نیگرم پھوڑتے ہیں روغن پاک آتا ہے چھوٹھی مغز کو فتنہ میں قدرے  
 نبات سفید و تھوڑا پانی ملائے ایک کنارے طشت کے رکھ کر اس کے نیچے آگ رکھ دیتے ہیں  
 اسکی گرمی سے روغن طشت کے دوسرے کنارے کی طرف بہو نیارہتا ہے سیلان کرتا ہے  
 دستور سب قسم کے اندک کے تیل کا چند طریق پر ہی ایک یہ کہ انڈے کو جوش کر کے زردی  
 اسکی جدا کر لیں اور سب زردیوں کو ہاتھ سے خوب مل کر فی زردی کلان ایک ناشہ نو ساد و عدنی  
 فوہیر میں کم اس سے سفوف کر کے ملاویں اور اسکو ایک شیشہ خواہ بوتل بھر کے اسپر گل حکمت  
 کریں اور تھوڑے عین سکین لگاویں اور ایک ٹھیکرے میں سوراخ کر کے چوٹے پر رکھیں اور گردن  
 شیشہ کی اس سوراخ سے نیچے ٹھیکرے کے نکالیں اور ٹھیکرے میں کنڈا خواہ چیلے کی آگ کریں  
 اور بوتل کے گتھ کے نیچے ایک پیالی جینی یا شیشہ کی رکھیں کہ روغن اُس میں ٹپکے دوسری تدبیر یہ  
 کہ انڈا جوش کر کے زردی جدا کر کے ایک تھالی میں آتش نرم پر یاد و چوپ سخت میں رکھیں جیڑوں  
 انڈا ہو سے بلند رکھیں دوسری طرف نیچے کو روغن تھالی میں جمع ہو جائے تیسری تدبیر یہ ہے

کہ انداجوش کر کے زردی نکال لیون اور ہاتھ سے خوب ملکر آنچ و کھلا دکھلا کر چوڑین و ستور  
 روغن بنحو و گندم و جو کے کھانے کا ایک یہ ہے کہ غلہ صاف ایک شب اس قدر پانی میں تھوڑا کھین  
 کہ تمام پانی اُس میں جذب ہو جاوے اُس کے بعد شیشے میں رکھ کر اسی طریق سے پکا دین جیسا روغن  
 بریفہ میں مذکور ہو چکا و دوسرے یہ ہے کہ نہائی گرم پر دانہ ہاے غلہ رکھ کر تھوڑی نہایت گرم سے  
 و بادین کہ روغن جدا ہوتا ہے اُس کو علیہ کہ لیون چند مرتبہ تھوڑے دانوں سے کسی قدر روغن  
 جمع ہوتا ہے اور اگر وادیا کلفت وغیرہ پر لگایا ہو سے تو ویسا ہی لگا لے لینا مناسب ہوتا ہے و ستور  
 بنائے روغن جو اصل روغن و دباہ و روغن ضعیف روغن خفاش کا کتب قدیمہ میں جو لکھا ہے اُس میں  
 ان جانور دن کو زندہ جان و یک میں ڈال کر جوش میں لکھا ہے کہ نزدیک راقم کے یہ تدبیر و وجہ سے  
 ناپسند و غیر مناسب ہے ایک یہ کہ جانور زندہ کو آگ میں جوش دینا کس قدر معصیت عظیم ہے  
 و دوسرے کو احتیاج میں کسی قدر گرمی زیادہ ہے مگر غلطت و گندگی اُسکی اُس سے زیادہ نامطہ  
 سے لہذا راقم کو جب اتفاق ہوا تو اسطور پر طیار کر لیا کہ جانور کو اسطور شکار کر لیا کہ فوراً  
 اُسکی جان فنا ہو گئی زان بعد پیٹ چاک کر کے آلائش معدہ و اسعاجی دفع کر کے و طہیور کے پچھی  
 دفع کر کے چند پارچہ کر کے دیک سرسپتہ میں اس قدر پلویا کہ خوب مہر ہو گیا گوشت و پوست و استخوان  
 علیہ ہو گئے اُس کو سرور کر کے چربی علیہ کر لی او پانی کیڑے میں صاف کر لیا اُس پانی میں انہ سے  
 مناسبہ ایک شب تر کر کے صبح روغن مناسبہ مع چربی مذکور ڈال کر لکھو یا جب پانی جل گیا و اجڑا  
 دوا سوختہ ہو گئے تب بحالت گرمی کیڑے سے صاف کر لیا کہ روغن و چربی مخلوط و صاف  
 ہو آئی اُس کو رکھا لیا وقت استعمال کے شیر گرم استعمال کر لیا سیطح کا نقصان تاثیر میں نہ پایا  
 و ترکیب لطیف نظر آئی و طریق لکار روغن کا بدن پر یہ ہے کہ لگا کر بالمش خفیف کی جاوے  
 تاکہ بذریعہ مالش کے بدن میں روغن جذب ہووے و اگر موقع ہو تو کوئی پیاسب رکھ کر ہاندہ  
 دیا جاوے کہ اس سے نفوذ روغن کا قرار واقعی ہوتا ہے **فصل ۵۴** تذکرہ روغنهای نافع امراض داغی  
 و متعلقات اُسکے میں روغن کا ہو کہ در دوسر و بیخوابی کو جو حرارت و بیہوشی سے ہو دفع کرتا ہے  
 ص آب برگ کا ہو و حصہ روغن کنجد سفید ایک حصہ باہم بکاوین جب پانی جل جاوے روغن کو ہر  
 کر کے پیشانی اور سر پر لگایا کریں روغن کہ کو لگانا اوسکا در دوسر گرم و خشکی ناک سوزش آنکھ کو

دفع کرے و بیخوابی و بیخوابی میں خواب لاتا ہی و تقویت دماغ کی کرتا ہی ص کہ دوسری دوا کو مع نیت  
 و مغز و تخم کچل کر پانی اُسکا پختہ لیں چار حصہ اُسکا روغن کنجد سفید ملا کر کچا دین بعد جل جانے  
 پانی کے روغن استعمال کریں فائدہ روغن بادام شیرین و روغن مغز تخم کہ دوسے دوا شیرین  
 و روغن تخم کا ہو و روغن تخم خرقہ بھی یہی فوائد رکھتے ہیں و روغن بنفشہ و روغن گل سرخ سی سوا  
 تقویت دماغ کے باقی سب فوائد میں کیسان میں روغن سیما کہ فالج و عشاء و جمیع امراض بارہ کو  
 دفع کرتا ہی ص سیما تخم و مستورہ ایک ایک تولہ روغن کنجد سیاہ الیس تولہ پیلہ روغن کو خوب گرم کریں  
 کہ سرخ ہو جاوے تب سر کر کے تخم دھتورہ بار یک کر کے و سیما ملا کر خوب مل کر کے استعمال کریں  
 روغن قسط کہ فالج و لقوہ و عشاء و تشنج و استرخا و اختلاج کو سوا سے اختلاج قلب بہہ کر کے نہایت  
 سفید ہر ص قسط تلخ کنڈیش عطر قرحا چھ چھ ماشہ فلفل دراز سنبل الطیب پنج سوس قرقرہ اشبہ رملہ  
 قرفل ناخوہ کرفس رون زنجبیل زرنبا و کنڈر و مصطلکی تین تین ماشہ گل بابونہ ایک تولہ مغز  
 بادام تلخ و تولہ مغز تخم رند تین تولہ سب کو جو کوب کر کے ایک رطل پانی میں آٹھ پھر تر کر کے  
 جوش کریں جب نصف پانی باقی رہی ملکر چھان لیں اور روغن کنجد سیاہ و روغن سرسوں تین تین  
 چھٹا تک بنا کر جوش کریں جب پانی جل جاوے روغن استعمال کریں روغن لبوب کہ تشنج و امیہ لیا  
 و بیخوابی کو دفع کرتا ہی لگانے اور کھانے اور سھوٹ کرنے سے ص مغز فندق مغز اپتہ مغز بادام شیرین کنجد قشر  
 مغز چاندیہ مغز تخم کہ دوسے شیرین مغز اخروٹ سب بوزن مساوی بطور روغن بادام کے  
 طیار کریں روغن بلاد کر کے استرخا سے اعصاب اور فالج اور لقوہ اور دیگر امراض رطوبی کو دفع و  
 تحلیل کرتا ہی ص جٹا بانسی جٹا فلفل مرج سیاہ سلیخہ سیطرح ہندی پیر مورانبہ ہلدی میں پھل کھانوا  
 سونف کوٹ تلخ زکچور ایک ایک تولہ نیکو فترہ کر کے تین پاؤ پانی میں چار پھر تک تر کھین پھر آدھ سیر  
 دودھ گاسے کا اور اڑھائی پاؤ تیل سفید مل کا ملا کر کچا دین جب پانی اور دودھ جل جاوے روغن کو ص  
 کر لیں روغن چوب چینی کہ فالج استرخا و عشاء و زرنبا و در و در و فندق و تشنج و ہون  
 و جمایہ امراض باغی کو دفع کرتا ہی ص چوب چینی میں تولہ سورنجان تلخ و س تولہ سب کو جو کوب کر کے  
 دوشبانہ روز پانچ سیر آب دیا میں کرین اور روغن سرسوں روغن گل و روغن بابونہ چالیس چالیس تولہ  
 و روغن بیلا و روغن خنبیلی و روغن شہت تیس تیس تولہ ملا کر کچا دین جب پانی جل جاوے روغن صاف کر لیں

واگر مدت استعمال کے تصور سی موسیائی خواہ چند سید ستر ملا کے استعمال کریں تو زیادہ قوی  
 ہو کر روغن حریمل فالج و ریشہ و تشنج و گرانی دست و پا و دروہا کی کمی کو جو کسی عضو یا تمام بدن  
 میں بہ دفع کرے ص اسبند سوختنی بارہ تولہ زنجبیل تین تولہ پاؤ سیر پانی میں چارہ پر تر کر کے  
 چائیںس تولہ روغن سیاہ ملا کر پکاویں جب دوا جل جاوے روغن صاف کر لیں پانچ عدد جافیل  
 سرہ سا کر کے روغن میں مخلوط کر رکھیں اور وقت استعمال کے آب سرد سے بدن کو محفوظ رکھیں  
 روغن و باہ کہ فالج و تشنج و لقوہ و ریشہ و وجع المفاصل و دروہشت کو مجرب و مفید ہے  
 ص آب گوشت ایک روہ کا بدستور مذکورہ بالا لیکڑاں میں مال کنگنی پر اور سرداب نیم دھتورہ  
 پوست پنج انجیر آدھ آدھ پاؤ جو کوب کر کے ترکیں و آدھ سیر آب برگ شاخ تازہ و دھتورہ و تین سیر  
 روغن کنجد سیاہ ملا کر پکاویں جب دوا و پانی جل جاوے روغن صاف کر لیں و پانچ عدد جافیل  
 ایک تولہ قرنفل سرہ سا کر کے مع ایک تولہ افیون کے مخلوط کر رکھیں شیر گرم مالش کیا کریں روغن  
 صبیغ کہ مرض مذکورہ کو از بس مفید ہے ص آب گوشت ایک گفتار کا کہ مادہ اولی ہو سکتا ہے کل شبت  
 و شاخ برگ بابونہ پیر سور کا لفل پودینہ آدھ آدھ پاؤ تر کر کے روغن سر شفا اڑھائی سیر اکر پکاویں  
 جب دوا و پانی جل جاوے روغن صاف کر لیں کام میں لاویں روغن حوالہ دفع امراض  
 مذکورہ دیگر امراض بارہ میں نہایت موثر و مجرب ہے ص ایک عدد حوالہ اصل کا آب گوشت لیکڑاں میں  
 بسا سہ سورنجان تلخ خولنجان زرنبا دوز و دار چینی قسط تلخ قرنفل ایک ایک تولہ جو کوب کر کے  
 تصور سے آب چاہ شور میں چارہ پر تر کر کے اسی آب گوشت میں ملا کے ڈیڑھ سیر روغن سر شفا  
 ملا کر پکاویں و بعد جلنے پانی و انجیر سے دوا کے روغن صاف کر لیں استعمال کریں فائدہ  
 روغن سرداب و روغن شبت و روغن پودینہ بدستور مذکورہ بالا بنا کر لگانے سے امراض درد  
 بارہ کو دفع کرتے ہیں فصل ۵۴ روغنہا سے نافع امراض گوش روغن کہ درد گوش  
 و بہرین کو مجرب و مفید ہے ص اجوائن خراسانی اسبند سوختنی دو تولہ آدھ سیر پانی میں  
 چارہ پر تر کر کے جوش کریں جب سوم حصہ باقی رہے ملکر چھان لیں اور پانی مذکور میں من تولہ روغن کنجد  
 سفید ملا کر پکاویں جب پانی جل جاوے روغن صاف کر رکھیں شیر گرم کان میں چکایا کریں روغن  
 کہ درد و گرانی گوش و لفل سمع کو مفید ہے ص مولی کی بڑ کچل کر ڈیڑھ پاؤ پانی اُسکا چھان لیں



جب پانی اور دوا جل جاوے روغن صاف رکھیں شیر گرم مالش کریں روغن اور کک در د  
صلابت مفاصل و در در کردہ و کمزور پشت کو نہایت مفید ہی ص اور ک تازہ کچل کر پانی اسکا  
لیکر ہموزن اسکے روغن کنجد سیاہ ملا کر کچا دین جب پانی جل جاوے استعمال کریں روغن  
موم کہ بدستور مرقہ قویہ بالا بنا یا ہو و دوا سے مذکورہ بالا کو مفید ہی روغن و لاق کر در د مفل  
و غرق النساء و فقرس و در پشت کو دفع کرنے میں از بس مفید و مجرب ہی ص برگ زر و دوسہ  
برگ سنبھالو برگ مکوے برگ آک برگ دھتورہ پوست درخت سنبھنہ برگ سنبھنہ پوست بیخ ارڈ  
برگ حنا جملہ بوزن مساوی ایک ایک چھٹانک کچل کر قدرے پانی ڈال کر چوڑی بون و اسی پانی میں  
اسگندہ ناگوری اجاویں دیسی خراسانی پوست خشخاش سفید رائی خرواجمودہ زنجبیل ریشہ دار  
پیر سورن کچور ناگر موٹھ جٹا بانسی ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ پسیر روغن کنجد سیاہ و روغن مرشد پاؤ پو بھر ملا  
بدستور لگاویں و روغن صاف کر رکھیں مالش کیا کریں **فصل ۵** روغنہا سے دافع ضربہ  
و سقطہ جراحات میں روغن دیو دار کہ ترکیب متقدیم منقول معتبر ہے ہی ضربہ و سقطہ کے  
درم و در دو دفع کرنے و زخم ہا سے چوٹ سے چرک گوشت ناقص کو دفع کرنے و گوشت بہتر جانے  
و زخم ماسور کرنے میں بہ منزلہ خرقہ بطلہ کرنا خواہ پکانا یا کپا خواہ روئی تر کر کے بمقام حاجت کھنا چاہیے  
صل آنہ ہلدی چوب دیو دار اصل السنوس چوب ہلدی و دو تولہ روغن صاف کر کے ہموان یعنی  
دودھ مکان گلشن ملا کے تھوڑی میرنگ کھل کر کے تین پارہ پانی اسکے کچاویں جب نصف پانی  
جاوے اُس سے علیہ کر لیون فائدہ حکیم علی کیا دانی نے اپنے مجربات میں لکھا ہے کہ اس روغن میں  
اگر ہونہ ملا کے لگاویں تو در د مفاصل و دوسرے در د ہا سے کہ نہ کو دفع کرتا ہے اور اگر چپک کے آبلے  
متعفن و قرحہ ہو گئے ہوں تو تھوڑا کافور اس میں مل کر کے لگاویں نہایت مفید ہوتا ہے روغن شیخ  
صنعان دافع اقسام زخم و ناصور و بواسیر و مَحَلَّل اور لم بارہ و مقتوی اعضاء و اطباء سابقین نے  
لکھا ہے کہ لکھنا اس روغن کا ساتھ اجزاء سے مناسب عارضہ ہیج الاسکا کو جسکو آہنی ساز کہتے ہیں دفع کرتا ہے  
صل جدوار خطائی و کنجد مفید جالغل ل سفید دار ہلدی چوب حنا و چوب دیو دار بیخ مکہ ہونہ ہلدی ملیہ  
آملہ چوب آبنوس پوست درخت مغیل ہر ایک دو تولہ کنکول مرج سپیاری چوب چینی حلبہ  
یعنی مٹیھی و دودھ و خانہ عنکبوت آنہ ہلدی ایک ایک ساتھ ہر ایک حنا تازہ این قسم گلاری ہر ایک



نیم تولہ سبکو جو کوب کر کے تین سیر پانی میں پکا دین جب چارم پانی پانی باقی رہی صاف کر لیں  
 و موسیائی سعدنی اشق و شکوف ہر تال سرخ مردار سنگ رال سفید چھ ماشہ سفوف لکڑی  
 مخلوط کریں و اڑھائی پاؤ روغن کنجد سفید ملا کے پکا دین جب پانی باقی رہے اتار رکھیں البضیا  
 کہ مجرب ہی دفع ضربہ و سقطہ و ورم و زخم اسکے میں ص بخ مہک دیو دار پوسٹ درخت مغیل  
 آنہ بلدی دار بلد و دو تولہ جو کوب کر کے آدھ سیر پانی میں ایک رات ترکریں اور صبح کو ڈیڑھ پاؤ  
 روغن السی ملا کے پکا دین جب پانی جل جاوے روغن صاف کر کے استعمال کریں فصل ۵۸  
 روغنہاے نافع امراض اعضائے تناسل میں روغن مورچگان کہ قضیب کو سخت و موٹا و  
 و دراز و قوت باہ و نفوذ کی زیادہ کرتا ہے اگر چہ پایوس ہوا ہو ص روغن چنبیلی آدھ پاؤ ایک  
 شیشہ میں رکھیں اور ایک سو چوہنٹی قبرستان کی بڑی بڑی اُسین ڈالکر چالیس قر تک  
 رکھیں اسکے بعد قضیب پر لگایا کریں کھلا کے روغن خشک کہ منی کو غلیظ اور باہ کو زیادہ  
 و اصلاح کردہ و مثانہ کی کرتا ہے ص گوکھر و کلان تازہ کو کچی کر ڈیڑھ پانی اسکا نکالیں اور ڈیڑھ پاؤ  
 شیر گاؤ اور پاؤ بھر روغن کنجد سفید اور ایک چھٹانک سفوف زنجبیل ملا کر نرم لگ پر پکا دین جب دودھ  
 پانی جلا جاوے تب روغن کو صاف کر لیں بقدر مناسب کھایا کریں روغن خترج حکیم ان علی برادر  
 خرد اتم کہ ملا کر اناسکا قضیب پر تقویت باہ و دفع سُستی اعصاب رفع یبوست و برآمدگی عودق مذکور کو  
 از بس مفید و مجرب ہی ص گھنگلی سفید پوسٹ پنج کنیر جیکا پھول ہووے اسگندنا گوری تچ واری چینی  
 عطر قر حاتال کھانا تخم اشکن اندر جو اسبند کلونجی تخم پیاز مغز پنبہ دانہ مال انگنی تراشہ سم اسپ  
 چھ ماشہ چرونجی چلغوزہ پنج اونٹ کٹار بودار عود عقی سوصلی سیاہ ایک ایک تولہ جالفل  
 لونگ رس کپور تخم و حنورہ تین تین ماشہ فیون و ماشہ سب کوٹ کر ڈیڑھ چھٹانک بھیری کے گھی میں خواہ گامی  
 کے گھی میں لکڑی سرد زردی بھیس پر فین ملا کر شیشہ میں چار پر رکھا اسکے بعد سوافق دستور اول روغن اڑھائی  
 کے تیل نکالیں اور عمل میں ملا دین فصل ۵۹ روغنہاے متعلق بالون میں روغن کہ بالون کو  
 سیاہ و دراز و کرنے سے محفوظ کرتا ہے ص ہلیلہ بلبلہ آملہ و دو تولہ پریشان عود خام ایک ایک تولہ  
 برگ کنار برگ انار شیرین برگ جھاؤ برگ مغیل ہر ایک تازہ تین تین تولہ سیر بھر پانی میں جوش کریں  
 ص صاف کر لیں و اس پانی میں سپیاری نیل کو فتنہ چار تولہ مصطلی رومی ایک تولہ با شیر جھپٹا

روغن کنجد سفید پاؤ بھر ملا کر کچا دین جب پانی جل جاوے شیشے میں کر رکھیں روغن بن سفید کو ہفتہ  
 میں بال جاوے ص ایک عدد و خربوزہ نیم پختہ کو سولہ گڑ کے تخم نکال الین دس عدد زردہ تخم  
 مرغ اور ایک تولہ برادہ آہن دو تولہ برگ تازہ کنارو چار تولہ روغن سرشت اُس بھر کے ٹنڈھ اُسکا  
 مستحکم بند کر کے گل حکمت کر کے رات کو گرم بھاڑ میں رکھ کر صبح کو مٹی دفع کر کے رگڑ کر مثل  
 مثل مرہم کے بناوین و لگا دین روغن کہ بالون کو دراز و خوش رنگ کرتا ہی بلبلہ بلبلہ آملہ ناگہوتھا  
 جٹا بالنی چھریا ایک ایک تولہ گل سرخ زرخو کہ پور کچری چھ چھ ماشہ سبکو نیکوب کر کے روغن کنجد سفید  
 ڈیڑھ پاؤ ملا کے شیشے میں بھر کر دھوپ میں رکھیں و بعد چند روز کے استعمال کریں روغن کہ  
 بال بیٹنے و گرنے کو و خارش بن موسے کو دفع کرتا ہی ص آملہ برگ حنا تازہ برگ مغیل تازہ دو تولہ  
 پاؤ بھر پانی میں چوش کر کے جب چہارم پانی رہی ملکر چھان کر پاؤ تیل سفید تل کالاکے کچا دین آفتاب  
 میں رکھیں اور استعمال کریں فصل ۴ روغن ماسے دفع امراض متفرقین روغن سیما ب کدو اور  
 بہق یعنی سواکج دفع کرنے میں مجرب ہی ص سیما ب گندھک توتیا ایک ایک تولہ سرسہ سا کر کے  
 تین چھٹانک روغن کنجد سفید تین چار سپر صلا یہ کر رکھیں روغن گندم بدستور مذکورہ بالا بنا کر لگانا  
 سفعہ یعنی گنج سرودا کو دفع و اوزار سخت کو تحلیل کرتا ہی روغن کہ ہاتھ پاؤن کی ترقیدگی یعنی  
 جھاجن کو صحت دیتا ہی ص تخم گجی دکھنی سیندور مغز تخم ارند چرم کمنہ سوختہ ایک ایک تولہ پانی میں بکیر  
 آدھ پاؤ روغن کنجد سفید میں ملا کر کچا دین جب پانی جل جاوے واکور روغن میں مخلوط کر کے ترقیدگی پر  
 لگا کے آگ خفیف میں سینک کریں روغن خضفج کہ واسطہ دم مقعد و در و بواسیکہ نہایت مفید ہے  
 ص میڈھک کلان ایک کو مار کر آلائش اندونی دفع کر کے خوب قیہہ کر کے دوشیر بادخجان یعنی  
 ڈیب بکین کے کچل کر و چار تولہ چربی بکری کی ملا کر سیر بھر پانی میں جوش دیوین جب آدھ پانی  
 باقی رہی سرور کر کے روغن جو بالاسے پانی کے آدے نکال کر رکھ لیوین لگایا کریں روغن عجب رب  
 کہ دوتین قطرہ حلیل میں پیکانے سے سنگ مشادہ کو ٹکڑہ ٹکڑہ کر کے ادرا ر بول کے ساتھ خارج کرتا ہی  
 ص ریوند چینی ناگہوتھا ایک ایک تولہ تخم کہ تھی مغز بادام تلخ دو تولہ چکر شیشے میں کھین پاؤ بھر  
 روغن کنجد سفید دس عدد و عقرب زندہ اُسین ڈال کر لیس روز آفتاب میں رکھیں و کبھی کبھی  
 جنبش دیا کریں پس از ان استعمال کریں روغن کہ ناصور کو پر کرتا ہی ص ایک عدد

گر گٹ جوان جسکا سر سرخ ہو گیا سو کو مار کر نچہ ڈالائش سپٹ کی دفع کر کے آدھ پاؤر روغن کنجد سیاہ  
میں جب گر گٹ جل جاوے اُسکو دفع کر کے تین ماشہ شکر ت روغن میں صلا لیر کر کے رکھیں قدر سے  
قدر سے ناصور میں ٹپکایا کرین چند روز میں پر ہو جاتا ہر روغن مسہن کہ لاغری ہوست بدن کی  
دفع کر تا ہر ص منفرستہ منفر چلو تہ چرونجی و منفر بادام شیرین منفر ندہ دانہ منفر تخم تربہ منفر فندق منفر تخم  
خیارین کشنیر مقشر حلبہ بوزن مساوی سو بدستور روغن نکالیں مکان گرم میں تمام بدن پر مالش کرین  
روغن جل نیب کہ خارش خشک بدن اور دود و وری و گنج سکر کو سفید ہر ص جل نیب تازہ  
کچل کر پانی اُسکا پتھر لیوین ہمزون اُس پانی کے روغن کنجد سفید ملا کے پکاوین کہ پانی جل جاوے

### باب ۱۲ حرف الزا و معجمہ

فصل ۱۲ زروق یعنی پچکاری میں تدبیر پچکاری کی مثل تدبیر خقنہ کی ہر راہ بولم و یا عورت  
میں دوبارہ و بالفعل ہو پچائی جاوے مگر قلیل الکیمیت کہ صرف زخم تک پہنچے اگر مقدار زیادہ ہو پختی ہی  
تو مردوں کو ورم فوط و عورتوں کو عوارض رحم پیدا ہو جاتے ہیں زروق کہ قرعہ قدیم و جدید سوزاک  
کو دفع کرے ص ص پچا کرے ایک تولہ نیلا تھو تھا چٹھ ماشہ دونوں کو بریان کر کے سیر سحر پانی میں کھولکر  
شیشے میں رکھیں اور ہر روز پانچ چار بار استعمال کرین اگر چاہیں بریان نہ کرین پانی میں پچا کے  
استعمال کرین ایضاً واسطے قرعہ شانہ و راہ بول کے عرب ہر ص ص عربی کثیر انشاستہ گہریا  
چاندیکلی ایک ماشہ منفر تخم خیارین کشتہ قلعی ہر ایک دو ماشہ شیر خشست چٹھ ماشہ شیان بنار کھیں بوقت  
حاجت شیر و خمر خواہ شیر زب میں گھسکر سوزاخ بول میں ٹپکاوین زروق کہ دفع قرعہ سوزاک میں بنیاد  
ص سفیدہ کاشغری کندر پچا کرے بریان ص ص عربی انشاستہ دم ناخون بوزن مساوی باب برگ  
تازہ نیب گولی بنار کھیں بوقت حاجت شیر یا دختر یا شیر زب میں گھسکر استعمال کرین ایضاً دفع قرعہ  
سوزاک ص سفیدہ کاشغری کل زنی ایک ایک تولہ افیون خالص فو ماشہ نیلا تھو تھا چٹھ ماشہ سر سیا  
کر کے شیر یا پانی میں حل کر کے پانچ چار بار ہر روز استعمال کرین ایضاً دفع سوزاک میں عرب ہر ص ص سفید  
نشاستہ اندم کشتہ قلعی مساوی وزن کھل کر کے شیر زب میں ملا کر استعمال کرین ایضاً بلبلہ سیاہ بلبلہ  
آملہ مساوی نیکوفتہ سب کو پانی میں تر کر کے خیساندہ خواہ جو شانہ صان کہ استعمال کرین فصل ۱۳  
زرعونی میں اس لفظ کے معنی زبان یونانی معجون مقوی و مسمن و اختراع اس نسخہ کا بہت قدیم ہے

اعضاے پشت و گردن کو گرم و باجم و باح کو دفع و منہ کو خوشبود و سدد کہ با غلاط فاسدہ سے صاف  
و شانہ سے ریگ کو وادیر سے لعاب کو و ہن سے دفع و تولید منی کی زیادہ کرنا ہر صبح تخم کرنس تخم  
کنار تخم شلبہ تخم شبت نامخواہ از یاز یا نہ مغز زبڑہ مغز تخم باد رنگ بچ کرنس ایک ایک تولد مقرر کرھا  
نہ مغز ان سے مطالی نمود نام تولد ماشہ سبب اسے و فلفل کباب پینی نافع سید یہ چھ ماشہ سفوف پارچہ بزر کر کے  
سہ پندان شمع زین لمار کعبین بعد دو صیغہ کے تولد ماشہ سے ایک تولد کھایا کریں

### باب ۱۴ حرث اسدین مملہ

فصل ۷۲ سعوط میں طریق سعوط کا یہ کہ کہ مرض کی سبب حالنا کر دواریتق ناک میں ٹپکائی جاوے  
اگر مرض اسی دوا قیق کو خود ناک سے بطرف دماغ کے کہینچ تو اسے نشوق کہتے ہیں مگر تاسدید کا یہ  
توال ہو کر دوا قیق اس میں ٹپکائی جاوے سب کا نام سعوط ہے سعوط کہ سر سام و صمد ع کرم کو  
نفع دیو سے حص روغن بنفشہ روغن بادام روغن مغز تخم کہ دس شیرین آب برگ تازہ کا ہو  
آب برگ تازہ کا سنی شیرینتر سب بوزن مساوی ایک شیشہ میں ڈالکر خوب بندش دیوین کہ قرار دئی  
مخلوط ہو جاوے پھر انان استعمال کریں خاکدہ ان انبڑات اگر جزو نامخواہ دوا ایک جزو استعمال کریں  
تب بھی مفید ہو سعوط وانی سدر و دوار بار و ص روغن قسط چھ ماشہ میں مشک چار سرخ  
سل کر کے استعمال کریں سعوط نافع تقوہ و نالج ص صبر شونیز بورہ ارمنی مساوی الوزن  
آب پقندہ میں حل کر کے استعمال سعوط کہ ترقی نزال الہما و انکھ کو دفع کرے حص مشک و سرخ  
نہ مغز ان ایک ماشہ یا لچر و ماشہ کا پچھل چار ماشہ گولی بنا کر کعبین ہر روز پانی میں گھسکر و ایک  
قطرے ناک میں ٹپکادین سعوط کہ رعات کو بند کرے حص کاغذ سوختہ پوست تخم مرغ سوختہ ناز و شوتہ  
سرہ سا کر کے آب برگ تازہ بول میں کھو لاکر استعمال کریں ایضا برگ تازہ بول برگ تازہ و نار برگ تازہ  
انار شیرین کچلکر خچر کر ٹپکادین اور سر پر لگا بھی مفید ہے فصل ۷۳ سفر جلی میں جب انوشدارو  
آلہ سے و گنجین کہ کو سے بنائی جاتی ہے ویسا ہی سفر جلی کی آب افسردہ یا لب صاف کر دے  
سفر جلی تبرا کیب پسند بنائی جاتی ہے سفر جلی مقوی معاد و شتی طعام ہر صبح و سفر جلی پتھر  
ملکر چھان لیوین کہ تمام لب اسکا کھل آوے و دانہ و نقل و ف ہو جاوے تب دھ سیر لب میں سیر بھر  
قند سفید لاکر توام کریں جب گاڑھا ہو جاوے زنجبیل بے ریشہ نافع دراز و دانہ الاچی سفید

ودانہ الاچھی سرخ دار چینی متہ طگی رومی ایک ایک تولہ زعفران چھ ماشہ سفوف کر کے ملا کر کھسین  
 و ایک تولہ سے دو تولہ تک کھایا کریں سفر جلی کہ گرم مزاجوں کو سوانق ہی مخصوص آگاہ کریں  
 ص ہی کو کچل کر پانی اسکا پچھو لیں فیروزہ پاؤ پانی میں مغز تخم کہ دی شیریں مغز تخم خیاریں مغز تخم پیٹھ  
 دور و تولہ پسکر ملا دیں وار حمانی پاؤ قدر سفید کے ساتھ توام کر کے گل سرخ تولہ بھر طباشیر سفید و دانہ  
 الاچھی سفید چھ ماشہ سفوف کر کے ملا دیں سفر جلی کہ تقویت و باغ و احشاک کر کے و باغہ کو  
 قوت دے ص سیر پھر سہی کو آدھ سیر سرکہ بین پکا کر بدستور دیکھو اور صدر لب اسکا کر لیں  
 و ڈیڈ و ڈیڈ پاؤشہ و نبات سفید کے ساتھ توام کریں عود عربی و فستقہ و ڈیڈ تولہ و نقل متہ طگی و می زعفران  
 تین تین ماشہ سفوف کر کے ملا دیں **فصل ۴۵** سفوف کا دافع خوش خفتان امراض و مانعہ قلبیہ میں سفوف ہر وار پیر  
 مختصرہ جالینوس کہ دفع سوزش صدر و خفقان میں مجرب و منظم و مسکن حرارت و مقو قلب و دماغ ہے  
 ص ہر وار پیر یا سفوف و رقیق لہر و رقیق طلا چار چار ماشہ اربیشہ مقروض نو ماشہ یا قوت سرخ ایک ماشہ  
 مر جان تین ماشہ پانچ روز تک عرق کیوں میں صلا یہ کر کے خشک کریں گل گاؤز بان تخم بالنگو بہمن سفید  
 گل سرخ گل سیوتی تخم تریحان سات سات ماشہ درونج عقری چھ ماشہ سب کو سفوف سرکہ سا کر کے ٹیشہ میں  
 رکھ لیں بوقت حاجت بقدر مناسب کسی برزقہ کے ساتھ کھلا دیں سفوف لاجورد کہ دافع امراض دیکھو  
 ص لاجورد تین ماشہ سنگ شیشہ زہرہ خطائی اربیشہ مقروض چھ ماشہ تین روز تک عرق گلاب میں  
 صلا یہ کر کے خشک کریں و باضافہ بادرنجبویہ برگ گاؤز بان گل گاؤز بان آمہ نو نو ماشہ درونج عقری  
 بہمن سفید چھ ماشہ سفوف کر کے کھیں و کسی برزقہ مناسب کے ساتھ بقدر مناسب کھلایا کریں  
 ایضاً کشنیز خشک دو تولہ برگ گاؤز بان آمہ گل سرخ صندل سفید ایک ایک تولہ شکر سفید و س تولہ  
 ایضاً گل گاؤز بان گل نیلوفر گل سرخ چھ ماشہ صندلین تین تین ماشہ کشنیز خشک ایک تولہ شکر سفید  
 تین تولہ ایضاً گل سرخ طباشیر سفید کا فو تین تین ماشہ کشنیز خشک چھ ماشہ فستقہ جو و تولہ نبات سفید  
 مساوی ایضاً گل سیوتی گل سرخ ایک ایک تولہ گل گاؤز بان گل نیشہ چھ ماشہ صندل سفید اربیشہ مخم نو ماشہ  
 نبات سفید بہمن مجموع کے **فصل ۴۶** سفوفات مسمل و مخمچ سو او میں سفوف کہ سودا سوداوی  
 کو دفع کرتا ہے ص سناہ کی انیسون تربہ سفید غار یقون مجیدہ نو نو ماشہ لایہ سیاہ گل سرخ بستانج فستقہ چھ ماشہ  
 ریوند چینی تین ماشہ شکر سفید بہمن مجموع کے سفوف کہ سودا و بلغمی اور سوداوی کو دفع کرتا ہے

ص برک سنابر سه بلبله و بلبله و آمله ترید سفید ایک ایک توله زنجبیل چهاشته نمک سنگ و دو توله  
 ایضا بلبله سیاه بلبله زرد بادیان گل سرخ ایک ایک توله سنار کی نو ماشه شخم خنظل تین ماشه شکر سرخ  
 هموزن جله ادویه سفوف سنکه در شکم و در دق و لوب و اخلاط غلیظه کو دفع کرتا هر ص سنار کی زنجبیل  
 بلبله زرد نمک سیاه مساوی سفوف کر کے بقدر مناسب کھا کر تھوڑا نیگرم پانی پیوین سفوف ترید  
 کہ اس مال لاتا هر اور معدہ کو قوت دیتا هر ص سنار کی انار دانہ ڈیڑھ ڈیڑھ توله زنجبیل نکاسا منتر ترید سفید  
 بادیان ایک ایک توله ایضا ماگ واسطی اخراج و سوداوی کے بنطیر هر ص بلبله سیاه غارقیون انقیون لہ  
 توله بصر شخم خنظل چهاشته باد زنجبویه ڈیڑھ توله بدستور بنادین خوراک تین ماشه آب گرم کے ساتھ فصل  
 سفوفات دافع تپے کھانسی و زلہ و نفث الدم کے سفوف کہ تپ و ق تپ خلطی و کھانسی و نزلات  
 گر کو نفع کرتا هر ص شخم خطمی گلنار چار چار ماشه کتیر انشاسته صمغ عربی منفر تخم کدو شیرین منفر ہر ہر  
 رب السوس طباشیر سفید منفر تخم خیار گل ارمنی سات سات ماشه شخم باقلا مشقہ پوست خشخاش سفید  
 تین ماشه سرطان سوخته ایک توله نبات سفید هموزن سبک سفوف نافع کل کو کہ ساتھ نفث الدم و تلمین  
 طبیعت کی ہو سے ص طباشیر سفید بیخ انجبار دم الاخوین مردارید یا سفوتہ کدو بار دو صلا یه بوق کاؤز با  
 کردہ کتیرا بریان منفر تخم کدو شیرین سرسین ماہی رب السوس سرطان سوخته انشاسته گندم منفر بادام شیرین  
 صمغ عربی بریان پوست خشخاش چار چار ماشه کافور زعفران دود و ماشه قند سفید مساوی سبکو کو کوٹ  
 چھان رکھدین صمغ و شام بقدر مناسب تھ شیرہ بار تنگ کھلایا کرین ایضا کہ سواد کھانسی کو پختہ و دفع  
 کرتا هر ص شخم خطمی صمغ عربی کتیرا طباشیر سفید دود و ماشه رب السوس ہبلہ تخم خبازی انشاسته  
 منفر بادام تین تین ماشه شخم خشخاش منفر باقلا چار چار ماشه شکر سرخ نصف مجموع کے ایضا کہ نفث الدم  
 یعنی خون تھوکنے کو دفع کرتا هر ص بیخ انجبار دم الاخوین انشاسته چھ ماشه شخم خرفہ بریان صمغ عربی کدو  
 تخم کاہوا قاقیا شخم خشخاش کتیرا رب السوس گل ارمنی صندل سفید چار چار ماشه کافور تین ماشه  
 سرطان سوخته نو ماشه نبات سفید نصف وزن کے ایضا دافع نفث الدم صمغ و شکر ادت تین ماشه  
 پوست خشخاش بودادہ دم الاخوین کدو بار بیخ انجبار پانچ پانچ ماشه انشاسته گندم نو ماشه نبات سفید  
 هموزن نجوع کے ایضا کھانسی یعنی بغیق نفس کو دفع کرتا هر ص اصل السوس فلفل و زعفران و بادام منفر  
 مساوی شکر سرخ برابر سب کے وقت سوئیکہ بقدر مناسب کھا کر تھوڑا گرم پانی پیوین ایضا ہر ہر ہر

نمک کھاری دو تولہ پانی میں پیسکر پیس عدد بیک ملا کر کہ زرد ہو کر گرے ہون لگا کے تو توجہ لکھ کر خشک  
کرین اور ایک کھلیا میں بکھل کر گل حکمت کر کے جلا کر اسکی خاک تھوڑی تھوڑی منھ میں رکھا کرین  
بہت جلد صحت ہوتی ہے **فصل ۶۸** سفوف مقویات معده و ماخض طعام و دفع ریح و باؤ گود و دل  
سفوف مقوی معده ص کباب چینی جٹا بانسی بانسی نر کچور مصطلکی ہومی دانہ انار شیرین پوست ترنج  
پانچ پانچ ماشہ لونگ جاوتری تین تین ماشہ عود خام ایک تولہ شکر سفید ہوزن کے ایضاً گہ تبائی سفید معده  
نشیان کو دفع و غذا کو مضعم و دہن کو خوشبو کر تا ہوزن و داغ کو قوت دیتا ہے **ص** تھ تھیرج اگر تھیرج  
بایلاہ کابل فرج خشک زہر سیاہ دار چینی چھ لیا قاقین فلفلین نجیل لونگ جافیل دانہ انار شیرین جملہ سا  
نبات سفید ہوزن مجموع سفوف نرور کہ معده کو قوت دیوی و ریح کو دفع کرے **ص** زہر سیاہ ناخو  
افیش انہ الا یہی سرخ چھ ماشہ لونگ و ماشہ زنجبیل فلفل دراز پانچ پانچ ماشہ شکر سفید یک وزن جملہ کر کے  
سفوف کہ اشتہا لانے میں بیظیر ہے **ص** نمک سانہتر تم پاؤ زہر زہر کر کے کسی برتن میں آگ پر  
رکھ دین سرکہ خالص سپھٹ کر لین اور ایک لکڑی سے جنبش دیتے رہیں کہ سرکہ آدھ پاؤ جذب ہو جاوے  
کشنیز بریان نر رشک انار دانہ بریان سماق ایک ایک تولہ ملا کے سفوف کرین ایضاً پودینہ خشک ایک تولہ  
مرج سیاہ چھ ماشہ ناخوہ زنجبیل باسے برنگ لونگ تین تین ماشہ نمک لاہوری نو ماشہ سفوف ہندی  
مختصر اطباء ہند اشتہا لانے میں لاثانی و مجرب ہے **ص** کچھ کچھ کنی و سولی و پودینہ و کھٹائی و ہار کا کھٹا و عود  
عالمیہ نکال کر ہوزن ملا کر عطر ناخوہ یا عطر دار چینی سے چرب کر کے سفید کرین سفوف نمک سیلانی کہ تحلیل غذا  
میں بیظیر ہو و اگر زردہ تخم مرغ میں ملا کر کھایا کرین مقوی باہر **ص** نمک سنگ نمک سانہتر نو سادرست  
سات تولہ اجمود ناخوہ مرج سیاہ زنجبیل لونگ زہر سیاہ جافیل جاوتری ایک ایک ایک ایک تولہ یکو ب کے  
آوسیر سرکہ خالص ڈال کر جوش دین کہ سب یکدات و خشک ہو جاوے تب سب کو سفوف کرین سفوف  
دافع رطوبت معده و ماخض طعام **ص** دار چینی اگر سو تھا عود عرق ناخوہ باویان خطائی فلفل سیاہ  
دار فلفل دانہ الہی سفید پودینہ انیسون کشنیز مقشر بریان زہر سیاہ بریان زنجبیل مصطلکی ہوزن مسافیر سفید  
ہوزن جملہ سفوف عود کو تقویت معده سرکہ کرتا ہے **ص** فلفل کباب چینی منبیل الطیب مصطلکی چھ ماشہ  
عود عرق دو تولہ نبات سفید مسادی جملہ کے سفوف کہ باؤ گود و کثرت آروغ کو دفع کرتا ہے **ص**  
فلفلین زنجبیل زہر سیاہ اجمود ہینگ نمک سنگ جملہ ہوزن مسادی سفوف کرے **ص** بقدر سب



قبل و بعد غذا کے کھایا کرین ایضاً ٹنگ سبزی ٹنگ چاکا رنگ سیاہ زنجبیل زیرہ سیاہ گل بابونہ مسادی  
سفوف کرتے صفادی و غذایان کو دفع کرتا ہے ص کافور و دواشہ طباشیر سفید چھ ماشہ گل سرخ  
ساق پانچ پانچ ماشہ سفوف کر کے بقدر مناسب انار ترش یا آب زرشک کے ساتھ کھایا کرین  
ایضاً خود غام پوست بیرون پستہ پودینہ چھ ماشہ زرشک ساق دانہ انار شیرین نو ماشہ  
شکر سفید برابر مجموع کے ایضاً دانہ الائچی سفید منتر تم کول گندہ کشنیہ خشک بودادہ مین تین ماشہ شکر  
سفید ایک تولہ سفوف کرتے لبنی کو دفع کرتا ہے ص پودینہ دارچینی زنجبیل ایک ایک تولہ زرشک غلطیلین  
تین تین ماشہ ٹنگ نواستہ لہت در مناسب کھایا کرین ایضاً قرفل چوز بودادہ الائچی خشک  
تین تین ماشہ دارچینی پوست انار شیرین چھ ماشہ شکر سفید و تولہ خوراک بقدر مناسب فصل ۶۹ منقوش  
دافع اسہال دواشہ اسامین سفوف کر تلیں شکم کو دفع کرے ص ساق نامخواہ زنجبیل انار دواشہ بریان  
زرشک منتر تم کول مسادی شکر برابر مجموع کے سفوف کرے ص سال کو دفع کرے ص گلارہ صناع عربی  
بریان حب اناس ساق زرد و پانچ پانچ ماشہ انار دواشہ بریان نو ماشہ شکر سفید ہوزن مجموع کے  
سفوف دفع سنگرہنی ص ہلید سیاہ بریان منتر بیل بایان پوست کوکنا بریان رال سفید  
مڑور پھل کشنیہ ناگہ موہہ منتر تم انہ مسادی شکر سفید ہوزن مجموع کے ایضاً سوچرس مائیں گل  
دھاوا پانچ پانچ ماشہ مصلکی رومی معن بیل پوست کوکنا رال سفید چار چار ماشہ ہوزن سفوف  
اکھ دفع زحید و اسہال کند و علت و جابیہ مین مجرب ہے ص تم ترہ تیزک بریان اہل بریان ہلک  
ص سات ماشہ زیرہ تم گوریا تم مشیت تم منتقاش انیون تم کفس زرا لہنج نو ماشہ انیون تین  
ماشہ نبات سفید نصف وزن مجموع کے سفوف کرے ص سال کو بند کرے ص خصوص انیونی کے جیکا بند ہوتا  
دشوار ہوتا ہے ص گل دھاوا رال سفید و وزن مسادی سفوف کر کے کھایا کرین اور او سپر می آہن دفع  
پیکارین سفوف دفع اسہال و موی و صفادی ص صناع عربی کثیرا لہجہ سفید سنگ جراثیم گل ازنی  
وم الاخرین ایک ایک ماشہ سفوف کر کے ایک تولہ آب بیا آب انار شیرین کے ساتھ کھایا کرین سفوف کرے ص حیر  
دور و دودہ کو دفع کرے ص تم بناری تم غلطی ایک ایک تولہ ناشتہ بریان نو ماشہ صناع عربی گل ارمنی طباشیر  
چھ ماشہ خوراک ص و نام تین تین ماشہ ساتھ پانی کے ص مین گندہ بیل تین ماشہ گھوا ہو وے سفوف  
کو دفع کرنے اسہال مین مجرب ہے ص بلوط ماز و پوست انار شیرین ایک ایک تولہ سمات



الموصلیہ تخم برآوردہ جملہ وزن مساوی شکر سفید ہم چند سفوف کر کے بقدر مناسب ساتھ آب سرد کو کھایا  
 کریں سفوف کہ بند کشاوی دفع مین مجرب ہے ص پوست اندرونی درخت و کھانکھ و موسری و گوگرد و نخل  
 کا گوند سینبل موصلہ سینبل کے عین گوند و کھانکھ تخم قرہ بندی مقشر خود بریان جملہ وزن مساوی شکر سفید  
 ہونچہ نوراک بقدر مناسب سفوف کہ اصطلاح منی و تقویت باہ مین مجرب ہے ص شقاق مل مصری قلب  
 مصری ایک ایک تولہ مصلیٰ رومی چہ ماشہ واپرینی گوگرد و حرقال کھانا سنگا راہ مشک ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ شکر سفید  
 ہونچہ ایک تولہ ساتھ شیر گاؤں کے کھایا کریں سفوف کہ تقویت باہ و تخلیض منی مین مجرب ہے ص  
 گوگرد و کلان سفوف کر کے تن بار شیر و گوگرد و تازہ سے متقیہ کریں اور زنجبیل بے ریشہ و واپرینی و عود و نسیم  
 ہوزن کہ مجموعہ چارم حصہ گوگرد و کے ہون ملا کے سفوف کر کے ہم چند سفید شکر ملا کر بقدر مناسب  
 شیر گاؤں کے کھایا کریں سفوف کہ تقویت باہ و اشتہا کرتا ہے ص زنجبیل بے ریشہ سپر و صبح سیاہ تخم کرفس  
 سفید ایک ایک تولہ قرفل تین ماشہ تخم انگن کا فراخ موصلہ سینبل تووری زرد تووری سرخ توڑھ و توڑھ کر کے شکر  
 سفید ہوزن جملہ سفوف کہ تقویت باہ و ماسک مین بنیاد ہے ص گوند و کھانک کندر گلہ رندان  
 سرخ و چرس نشا ستہ و گندم گوگرد و کلان کرناج قلب مصری اندر جو شیرین پکان  
 بید ایک ایک تولہ بن سرخ جن سفید و نو ماشہ نبات سفید ہوزن سفوف کر کے بقدر مناسب ساتھ شیر گاؤں  
 کھایا کریں سفوف دفع سرعت ازال ص ڈھیلے برگ جڑیل و حبيب برگ توہاک ستا و منتر تخم پیٹیشہ  
 موصلہ سینبل پوستہ سرخ و رخت کھرنی پھلی خربول کی جملہ وزن مساوی شکر سفید ہونچہ ان سفوف کریں  
 نو ماشہ صبح و شام ساتھ پانی کے کھایا کریں فصل ۷۲ سفوف دفع امراض گردہ و مثانہ  
 سوزاک مین سفوف کہ سنگ گردہ و شانہ کو تازہ کر کے خارج کرتا ہے ص منتر  
 تخم خیارین منتر تخم خرپڑہ منتر تخم کدوے شیرین سوا سوا تولہ گوگرد و کلان ڈیڑھ تولہ جبر  
 الیہود و حبہ القلت نو ماشہ تخم کرس تین ماشہ صغ عربی کثیرا چار چار ماشہ سفوف  
 کر رکھیں بقدر مناسب ساتھ آب افسردہ یا آب نیاسینہ گوگرد و کلان بانٹا شکر  
 سفید کے کھایا کریں ایضا تخم کھرنی دو تولہ تخم خرپڑہ نباتہ گندم ڈیڑھ تولہ جبر  
 الیہود و ماشہ نبات سفید و دچند سفوف کر کے بقدر مناسب ساتھ آب سرد کے  
 کھایا کریں سفوف کہ در بول و داغ زمت مثانہ و سوزش بول ص معنہ تخم نیاسین منتر خرپڑہ

مغز تخم کدوے شیرین تخم ششاس سفید نشاء گندم کستر تولد بھر زربلغ تین ماشہ شکر سفید و دہنہ ان سفوف  
کر رکھیں بقدر مناسب ساتھ آب نیساندہ شیرہ تخم کاسنی کے کھایا کریں سفوف کہ توڑنے و کھانے  
سنگ مشاندہ و سنگ گردہ بین مجرب ہے ص خاکستری کرب خاکستر پوست ہینہ مرع خربالہ و مہلدہ  
مسادی مثل سرمہ کے کر رکھیں بقدر مناسب ساتھ آب نیساندہ یا افشرہ گوگرد گلان کے کھایا کریں سفوف  
کہ بول اللدام کو دفع کرتا ہے ص دم الاغزین کھربا گلنارچ انجبار تخم خرفہ گل ارمنی پھلگری بریان ہوزن  
سفوف کر کے چمن ان نبات سفید ملا رکھیں ساتھ آب ساق کے کھایا کریں سفوف کہ سلس البول  
و تقیر بول و بول فراش کو دفع کرتا ہے ص گلنار کزمانہ ایک ایک تولد کشتہ شکر شک بریان صناع عربی گل ارمنی  
کندر جفت بلوط و دو تولد شکر سفید ہم وزن ہلد کے خوراک ایک تولد ساتھ پانی کے سفوف کہ ریگ گردہ و  
مشاندہ کو دفع کرتا ہے ص مغز تخم خیائین مغز تخم خرزہ مغز تخم بنارمی تخم کرنس بادیان کانچ تخم بیون  
جلدوزن مسادی نبات سفید چندان سفوف کہ دفع قرطہ مشاندہ بین مجرب ہے ص ریوند چینی صناع  
عسبری گلندین تین ماشہ تخم خرفہ تخم کاہو مغز تخم خیائین زرشک کوبہ سفید متشر نو ماشہ طباشیر  
سفید چاشماغزین ڈیڑھا مشہ نبات سفید چندان سفوف کر رکھیں بقدر مناسب ساتھ پانی کے کھایا  
کریں سفوف کہ قوطہ اعلیل و قوطہ مشاندہ کے دفع کرنے میں بے نظیر ہے و ہفات تجربہ ہوا ص  
طباشیر سفید چاشما و داندہ الاچھی ست گلو کباب چینی ایک ایک تولد کشتہ نقلی چاشما ست سلاکت  
سات ماشہ نبات سفید و چند ان سفوف کر رکھیں بقدر مناسب شیرہ تخم خیائین کے کھایا کریں  
سفوف کہ دفع قرطہ سوزاک کنہ و جدید بین مجرب ہے ص کشتہ نقلی و داندہ الاچھی سفید طباشیر سفید  
کباب پیچینی بوزن مسادی نبات سفید ہوزن جلد سفوف کریں تین ماشہ شاتہ شیرہ گاونخوا پانی کو کھایا کریں  
سفوف کہ دفع سوزاک کنہ و جدید معتد و تجربہ حکیم علی گیلانی کا ہے ص ست سلاجیت بوبان سفید ہوزن  
مسفر ایک ایک تولد موصلی سیاہ موصلی سفید آلد چچہ ماشہ کشتہ نقلی تین ماشہ نبات سفید و چند ان  
سفوف کر رکھیں ہر روز صبح ایک تولد ساتھ تھوڑے پانی کے کھایا کریں سفوف کہ دفع  
سوزاک قدیم و جدید بین مجرب ہے ص سلامیت ست گلو نقلی شورہ پھلگری بریان کھتہ سفید  
داندہ الاچھی گلان جلد ہوزن نبات سفید چندان سفوف کے فصل ۳۷ سفوف ناسے داغ و داغ ہوا سیر تعبدین  
سفوف کہ بواسیر غلی دبا دی کے دفع کریں مجرب ہو ص مغز تخم زنب مغز تخم بجائین بلبلہ سیاہ

رسوت بوزن مساوی سفوف کر لکھیں تین ماشہ آب سرد کے ساتھ کھایا کرین دوا سپر تھوڑی کھو د  
 بریان چابین سفوف کہ دفع کرنے ہوا سیخونی تین میعدیل جو ص مغز پیچہ داندو ماشہ رسوت یکا ماشہ  
 نبات سفید تین سفوف کہ ہر روز اس قدر کھا کر اسپر تھوڑا آب سرد پیا کرین سفوف کہ بوا سیخونی کو قضا دفع  
 کرنا جو ص نشاستہ بودادہ گل ارمنی زرد و زعفران عربی بریان شلخ گوزن سوختہ پوست تخم مرغ سوختہ  
 گلنار دم الاخرین چکنی ڈلی تخم ریحان زیرہ سفید بریان باتنگ جفت بلوط حب الاس کشینہ خشک  
 جلد بوزن مساوی نبات سفید پچند مجموع کے سفوف کر لکھیں و صبح شام بقدر مناسب کھایا کرین نو اسپر  
 تھوڑا آب سرد پیا کرین سفوف کہ اس سال بوا سیخونی کے دفع کرنے میں مجرب جو ص گل سرخ  
 ساق منع عربی بریان داندو ایک ایک تولہ طباشیر سفید گل ارمنی تین تین ماشہ شکر سفید ہم پین مجموع  
 کے خوراک بقدر مناسب سفوف کہ بوا سیخونی کو دفع کرنا ہے ص گل ارمنی سنگ جراثیم  
 فصوص مکی کشینہ خشک مقشر تخم زعفران صطکی رومی لوبان سفید تلبہ بوزن مساوی نبات سفید ہوزن  
 مجموع کے سفوف کر لکھیں و بقدر مناسب کھایا کرین **فصل ۴۷** کے سفوف دافع و دافع امراض جلد  
 و امراض متفرق تین سفوف مبارک کہ سبق آسودہ جام و اورام سوداوی و دوا دوف ارش کو سفید  
 ص لاجورد معنول لیلہ سیاہ لیلہ زرد و لیلہ چھپچھ ماشہ انیسون بجنایہ قتی عشہ مغربی نو نو ماشہ برگ  
 مکی گل سرخ ایک ایک تولہ سفوف کہ شکر سفید ہوزن سب کے ملا لکھیں و بقدر مناسب  
 عرق گاؤ زبان سے ساتھ کھایا کرین سفوف دافع حذر ص درجہ عقرب زرنہا و صطکی رومی زیتون  
 بوزیدان تخم بادرنجبویہ برگ گاؤ زبان داندو اپنی سفید تین تین ماشہ جدو وادو عرق ایک ایک ماشہ عو سلب  
 تخم فرنگ خشک و اپنی سلیزہ سنبل الطیب دودو ماشہ سورجیان شیرین چار ماشہ بہن سبب بہن سفید  
 چھ چھ ماشہ نبات ہوزن سب کے خوراک چھ ماشہ عرق مناسب کے ساتھ سفوف کہ دودو وادو  
 منی کو زیادہ کرنا ہے ص تخم تلخ تخم ترب تخم پاد تخم گند نابدیان زیرہ سفید نو نو ماشہ نشاستہ جودو تولہ  
 شکر سفید ہم وزن جلد بتور سفوف نابودین و بر صباغ ایک تولہ کھا کر آدھ پاؤشہ گاد پیا کرین سفوف  
 کہ شہوت رویہ زنان حاملہ کو دفع کرنا ہے ص زرنہا و تخم کرش نان خواہ زیرہ سیاہ چھ چھ ماشہ کندو  
 ماشہ کبب مقشر و تولہ نبات سفید یک نیم تولہ سفوف کہ سواد بلی کو دفع کرنا ہے ص پوست بالہ  
 ناپیل سوختہ تولہ جودو فصل تین ماشہ سفوف کہ کئے قدر بوا سیخونی بدمناس کھایا کرین سفوف کہ واسطہ دفع خرق

احتشاک کے مفید ہے صل گنار کمر باگل ارنی کنڈوم الارغین بوزن مساوی سفوف بناوین و بقدر مناسب  
 ساتھ آب پیچیدہ شربت انار شیرین کے کھلایا کرین سفوفت واقع دیا بیٹیس صل بسندل سفید رشاستہ  
 کثیر تخم کا جو تخم زرد نو ماشہ منع عربی گل ارنی گنار ساق جفت بلوط ایک ایک تولہ نبات سفید ہمپند  
 تاج سفوف کر رکھیں ساتھ نسیانندہ الکاشک کے کھلایا کرین ایضا پوست اندرونی درخت گوار دو جسے گل ارنی  
 گنار انار دانہ شیرین مغز تخم انہ آکشتیہ خشک ایک ایک پوند جز شکر سفید ہم وزن سفوف کر رکھیں بقدر مناسب  
 ساتھ پانی کے کھلایا کرین **فصل ۵** سکینٹون بین سکینجیس ساوہ کہ عیار صفر اور است بکڑ تشکی و  
 غلیان و تلمی دہن و سدہ عروق کو دفع وادار بول کرتی ہے صل سرکہ خالص پاؤں سرکہ سفید آدھ سیرک  
 رکھ کر صاف کر لیں و قوم بناوین اور اگر چاہیں کہ قوی زیادہ ہو و وزن سرکہ کا دیا زہ کر لیں سکینجیس **نوروری**  
 بار و کہ محرومین کو تفتیح سدہ و بکڑ وادار بول کرتی ہے و اس مقدار پہاے گرم کو مفید و واقع تشکی ہے  
 صل پوست بچ کا سنی تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزہ جلد ہوزن کوٹ کر چار چمپند سرکہ مین ایک  
 مشابہہ و زتر کر کے جوش دیوین جب سوم سدہ چل جاوے ملکر چھپان لیوین و تین پاؤں قند سفید ملا کر قوم  
 کر لیں سکینجیس **نوروری** حار کہ مبرودین کے سدہ بکڑ کو دفع و سدہ کو فضیلت پاکر وادار بول کرے  
 و مستقی کو تفتیح دیوے صل تخم کاسنی تخم کرنس ادایان انیسون جلد نیانہ تخم کثوث ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ پاؤں بھر  
 سرکہ پاؤں بھر پانی مین نسیانندہ و جوشاندہ کر کے آدھ سیر شکر سفید ملا کے قوم بناوین سکینجیس **نوروری**  
 جس سے سدہ و بکڑ وادار بول کھولتی مین و تپاے سرکہ دفع ہوتی مین وادار بول کر صل تخم کاسنی پوست  
 تخم کاسنی رانہ نہ تخم کرنس و و تولہ آدھ سیر پانی و پاؤں بھر سرکہ مین باننا ندہ آدھ سیر شکر سفید کے بناوین  
 سکینجیس **نوروری** اصولی کہ سدہ بکڑ وادار بول کھولتی ہے و بلفم کو دفع کرتی ہے و مسکن صفرا و متوی  
 سدہ ہے صل انیسون تخم کثوث باوایان پوست بچ کثیر پوست بچ کرنس سوا سوا تولہ تخم کاسنی اڑھائی  
 تولہ سب کو نیکوب کر کے آدھ سیر سرکہ مین پکاوے اڑھائی پاؤں نبات سفید کے ساتھ بدستور تخم بناوین  
 سکینجیس **دنیاری** کہ تفتیح سدہ بکڑ وادار بول مین بے نظیر ہے و اور ام احتشاک کو دفع کرتی ہوسکتی ہے  
 روہنڈ طالی چھ چھ ماشہ پوست بچ کثیر پوست بچ کاسنی تخم کرنس تخم کثوث اصل السوس مقشر تخم کاسنی خشک  
 و و تولہ گھسن مین تولہ سیر بھر سرکہ مین پکا کے سیر بھر سدہ سفید کے ساتھ بدستور بناوین سکینجیس **نوروری**  
 کہ اس مقدار صلا بہت طالی و ورم بکڑ کو دفع کرے و سدہ بکڑ وادار بول کو کیوے صل خورہ سوا تولہ باوایان

پوست بنج بادیان پوست بنج کشیر انسون تخم کاسنی پوست بنج کاسنی تخم کثوث دفای یا بسل یکا کیونہ تخم کرس پوست  
 بنج کرس بنبل الطیب سارون نو نو ماشہ آوہ سیر سرکہ پاؤ بھر پانی میں تر کر کے پکا کے تین پاؤ شکر سفید کو ساتھ  
 بناوین سکنجبین رمانی کہ تپاے حرقت و حرارت بگرومہ و تشنگی کو دفع کرتی ہے ص آب انار شیرین  
 آب انار ترش سرکہ خالص پاؤ بھر یا بھجر لال زرشک چار تولہ کا اڑھائی پاؤ شکر سفید کے بدستور بناوین  
 سکنجبین بھی لیونی مدہ و بگر عار کو قوت دیتی ہے و اشتہا طعم کی لانی ہے و مدہ بگر کو کھولتی ہے و ہضم  
 طعم کرتی ہے ص آب لیون کا قندی سرکہ خالص عرق گلاب آوہ آوہ پاؤ قند سفید آوہ سیر  
 بدستور بناوین سکنجبین و بی کہ تقویت مدہ و بگر میں بے نظیر ہے ص بودقتے آوہ سیر سرکہ خالص و پانی  
 پاؤ پاؤ بھر میں پکا کے شکر سفید و شہد پاؤ پاؤ سیر میں بدستور بناوین سکنجبین تفاحی کہ مہی و باضم طعم  
 و مقوی مدہ و دل و دافع غشیان و تے و فتح مدہ بگر و طحال ہے ص آب سیب پختہ و شیرین پاؤ بھر سرکہ خالص  
 آب انار شیرین عرق گلاب آوہ پاؤ میں پودینہ تازہ ایک چٹا تک جوش کر کے مچان لیون آوہ سیر سرکہ  
 ملا کے قوام کرین سکنجبین غصلی کہ سختی بگر و طحال و مدہ و عروق و معال و ضیق بھن و اخلاط غلیظہ کو دفع کر کے  
 پیاز غصیل پاؤ رطل باشتی کھلچ سے کڑا کر کے اڑھائی رطل سرکہ خالص میں جوش کرین اور بگر چھانکر  
 ساڑھے تین رطل شکر سفید ملا کر قوام کرین اور اگر چاہیں کہ قوی تر ہو بحسب ہشتم حصہ غصیل کے پریاوشان  
 و زوفا سے یا بس بالمانصفہ غصیل کے ساتھ جوش کرین سکنجبین رمانی کہ ترکیب اول سے قوی تر ہے تپا  
 محرقہ و بگر و مدہ گرم کو دفع و تشنگی کو دفع کرتی ہے ص آوہ سیر شیر گاؤ کو توشی سے بھار کر مچان لیون  
 جسد راؤسکا پانی صاف نیکے اوسمیں پاؤ پاؤ سیر آب انارین و ایک چٹا تک زرشک ملا کر جوش  
 کرین جب نصف باقی رہے صاف کر کے تین پاؤ شکر سفید ملا کر قوام کرین سکنجبین و ردوی کہ مدہ گرم کو دفع  
 و قبض دفع کرے ص گانقہ آفتابی پاؤ سیر عرق گلاب پاؤ سیر میں پیکر سرکہ خالص پاؤ بھر ملا کر صاف  
 کر کے قوام کرین سکنجبین افیتومونی کہ بائو لیا و توش و صرغ کو باخراج مواد قلع کرے ص انقیون بسانج  
 شستہ تری پد سفید برگ گاؤ زبان پریاوشان تخم کاسنی فرخ ششک بادرنجبیہ مہر چھ ماشہ گلشن آفتاب  
 پانچ تولہ آوہ سیر سرکہ خالص اور پاؤ سیر پانی میں چار پہر تک تر کر کے جوش و صاف کر کے آوہ سیر  
 شکر کے ساتھ قوام کرین فصل ۷۱ سنون بنے مہن میں سنون کہ قرعہ اور خون چونا مسوڑھون سے  
 دفع اور دانوں کو مستحکم کرتا ہے ص پیاری مٹوٹہ گلزار مرغ شاخ گوزن سوختہ ساق جو سوختہ بنے



طبائش سرخید مائیں زرد و دبا چھل سرخ تھم بلیلا زرد و دو و ماشہ و دم الانخوین لوبان سفید ناگر موٹھ تین تین  
 ماشہ پشکاری بریان پانچ ماشہ سب سفوف کر کے مسوڑھون و دانتون پر ملین سنون کہ مسوڑھون  
 اور دانت کو مضبوط کرتا ہے ص ناگر موٹھ گان شریک اگر سوختہ پشکاری بوزن مساوی ایضاً تو تیا کو کسی تین تین  
 ایسا بریان کرین کہ قریب جلنے کے ہو جاوے اور زنجبیل اور کٹھ سفید عجب بوزن مساوی سنون کہ درد  
 جنبش زیادہ کو دفع کرتا ہے ص مصطکی ماز و سپاری سوختہ چھ چھ ماشہ چوب چینی دیکھ پیر یا ایک ایک ایک تولا  
 چک آہن و دو تولا تو تیا سب بریان تین ماشہ تین کر نیکی بعد تین بار دفعن کنبہ سفید سے مصنفہ کر کے چند  
 مرتبہ آب نیکر گم سے مصنفہ کرین اور شیرہ پان کما کر لعاب دہن دفع کرین سنون درد و ضعف و جنبش سخت  
 خون قرع مسوڑھون کو دفع کرتا ہے ص سنگ جواست ماز و دکان پشکاری بریان کٹھ سفید طبائش سفید مسوڑھون  
 کسین ناگر موٹھ عطر قمراریون چینی سوختہ کمر بوزن مساوی سنون کہ دانتون کو مستحکم اور اونٹ زنگ کو سخت  
 اور منہ کو خوشبو کرتا ہے ص ماز و زنجبیل کت دریا فضل و راز دانه الاچھی سفید و دو و ماشہ ناک سانجھ بریان دس  
 ماشہ عود سوختہ پانچ ماشہ جو سوختہ پانچ ماشہ سنون کہ منہ کو خوش بو کرے اور دانتون کو مستحکم  
 و جلا دیتا ہے اور گوشت مسوڑھون کا جاتا ہے اور مضبوط کرتا ہے ص خرہ زرد سوختہ پانچ ماشہ  
 کت دریا ناک سبھی نمک لاہوری تین تین ماشہ جو سوختہ عود سوختہ عطر قمراریون پانچ پانچ ماشہ و ناک  
 دو ماشہ سنون کہ استسکام دانت میں بنیاد ہے ص بلیلا آک زنجبیل قلعیدین بانو و سبھر طیبہ بقدر نمک سنگ  
 نمک سیاہ نمک سانجھ مساوی الوزن سنون کہ بار بار تھیرا دانتوں کے درد و جنبش کو دفع کر نیکی تین تین  
 غلیظ ملا تاخیر رکھتا ہے ص کوئلہ کچھ تھم ملتا س ایک ایک تولا مع سیاہ نمک لاہوری چھ چھ ماشہ و بعد اتمال کے  
 مصنفہ کرین شیرہ پان چابین بہت جلد فائدہ ہوتا ہے سنون کہ دانتون کا میل و زنگ ناقص و ہضم  
 کے ورم مسوڑھون کو دفع اور دانتون کی جڑ و مسوڑھون کو مستحکم و منہ کو خوشبو کرتا ہے ص شاخ گوزن سوختہ  
 خرہ زرد سوختہ سپاری سوختہ مصطکی روحی یکنی ڈلی مائیں پوست بچ انار شیرین پوست بچ کنار صحرائی  
 پوست بچ انار و دنی و دھت ملسری مسوڑھون گوند ڈھاکہ آملہ تو تیا س بریان پشکاری بریان زرد سفید بریان  
 ایک ایک تولا نمک سنگ و دو مع سیاہ دانه الاچھی سرخ کشیر خشک کپور کچھ مائی ناگر موٹھ زک و کچھ چھ  
 ماشہ کوٹ چھا کر کھین دانتون میں مل کر لعاب دہن گراوین و ایک شیرہ پان چاب کراتا زہ پانی سے مصنفہ  
 کرین فصل ۷۷ سنون قسم سی تین قسمی کہ دانت اور مسوڑھون کو مستحکم اور خوشبو کرتی ہر ص برادہ آہن

مازوسے سبز چار تولیہ نکالا تھو پھریاں ایک تولیہ سفید و دو تولیہ لال لکھی سفید چہرہ ماشہ سفوف کے استہمال  
کرن ایضا برادہ آہین مازوسے سبز بے سورج آدھ آدھ پاؤ لال لکھی خرد مع پوست و نیلا تھو پھریاں کچھ آسنخ  
ایک ایک تولیہ مصطلکی رومی ہیر کھیں سونا کھی چار چار ماشہ ایضا برادہ مس ست انار ایک ایک چہرہ ٹانک  
مازوسے سبز اڑھائی تولیہ پھکری بریاں ایک تولیہ مسی کہ دانتوں کو مستحکم کرتی ہے ص مصطلکی مازو ہیر کھیں  
بائیں پوست لیلہ نرد پھکری بریاں پوست درخت موسری جلد بوزن مساوی بنجن کر کے لعاب دہن گراوین  
اور اسپرمان کھا کے لعاب دہن فاعل کرن

## باب الشیرین مجسمہ

فصل ۴۰ حاتمیر بنانے شربتوں میں دستور بنانے شربتوں کے یہ ہیں کہ میوہ جات آبار کا مثل انار و کنگولہ  
و منترہ کے پانی پوچو دیوین و پچند اسکے شیرینی ملا کے توام کر دیوین دس قدر شیرینی زیادہ پانی سے ملائی  
جانی ہے اسقدر تاثیر نصیبت ہو جاتی ہے و پھولوں کا مثل گل نیلوفر و گل بنفشہ و گل سسج پانی میں جوش  
کر کے بعد طبع نصف پانی کے پھولوں کو ملکر چھان لین و پھول تازہ میں ہم وزن او سکے و خشک میں و چند  
اسکے شیرینی ملا کر پکا دیں و اجڑا سے خشک کا مثل بیج و چوب و تخم کے یہ ہے کہ او کو نیکوب کر کے و گرنشک  
و بیسای چار ہر تر کر کے جوش دیوین جب سوم حصہ پانی رہے ملکر چھان کر شیرینی بقدر مناسب ملا کے بنا دیں  
و ثمر اسے خشک مثل غلاب و موز و سنہ پستان و انجیر کے سے مفرد ہو یا مرکب اسی طرح عیسانہ و جوشنا  
کر کے ل کے چھان کر بنا دیں و ثمر اسے ترش مثل آلو و زرشک و ثمر ہندی کے صرف عیسانہ کر کے  
ملکے چھان کے شیرینی مناسب کے ساتھ بنا دیں مگر کل شربتوں کے توام پختہ ہو جائیگا یہ امتحان ہو کہ دو چار  
قطرہ جلیلوہ کے سرد ہونے پر اٹھکی سے اٹھا دیں اگر دو تین تارنگے تو پختہ ہے ورنہ خام ہے و خام جلد فاسد  
ہو جاتا ہے و فتنہ عرصہ تک خراب و بد بود و بزمہ نہیں ہوتا **فصل ۴۱** حاتمیر تھامے مغز و مقوی و دافع  
احراض قلب و دماغ و معدہ میں شربت کا دوز باریان کہ خفقان و توحش و بے خلق کو مفید ہے ص  
برگ گاو زبان و دو تولیہ گل بنفشہ گل سسج اسٹو دوس قدر بنفشہ باور بنجیوہ گل نیلوفر ایک ایک تولیہ  
سیر پانی میں چار ہر تر کر کے جوش دیکر خفیف ملکر چھان کر باصافہ عرق گلاب آدھ پاؤ و خشک سفید و نیم ہر پاؤ  
کے توام کرن شربت ابریشم حکیم مس الزمان نے واسطے جہانگیر شاہ کے طیار کیا و فغ خفقان کو نہایت  
مفید ہوا ص ابریشم خام ولس تولیہ باور بنجیوہ ایک تولیہ تین پاؤ پانی میں عیسانہ و جوشانہ کر کے پاؤ بھر عرق گلاب

اور ارحامی پاؤں بات سفید ملا کے قوام کریں و سنگ شربت چھ ماہ و مرورینا سفید و ماشہ عین کیوڑہ  
 مین صلیا کر کے و مندل سفید عود خام و مصطکی رومی سات سات ماشہ سفوف کر کے ملا وین شربت  
 سیب منفرح و مقوی دل و معدہ و مسکن تے و اسہال صفراوی ہے صلیب کا پوست و تخم دفع کر کے  
 کچل کر چوڑین اہم وزن اونکے پانی کے قدر سفید ملا کے قوام کریں شربت مستدل مقوی دل و دماغ  
 خفقان و نافع جگر و معدہ گرم و مسکن تشنگی ہے صلیب برادہ مندل سفید آدھ پاؤ عرق گلاب آدھ سیرتین چار  
 بہر کر کے حقیقت جوش دیگر ملا کر چمان لین اور آدھ سیرتین سفید ملا کر قوام کریں شربت نابرج مقوی دل  
 و معدہ و مضجع ہے صلیب شکر سفید ایک سیر عرق گاؤ زبان تین پاؤ ملا کر قوام کریں جب خوب گاڑھا ہو جاوے  
 جب آب افشرہ لیون نارنگی ہم وزن شیرینی کے ملا کے چار پانچ جوش دیوین قہن ماشہ زعفران چار تولہ  
 عرق گلاب مین گھسکر ملا وین شربت برگ تبرج کہ صفت دل و معدہ و خفقان کو مفید ہے صلیب برگ  
 حرج و سوپچاس عدد سیر بھان مین جوش دین جب سیدم حصہ باقی رہے بدون ملنے کے صاف کر لیون  
 اور تین پاؤ شکر سفید ملا کے قوام کریں شربت پوست تبرج کو نبات مقوی معدہ و مضجع ہے صلیب  
 پوست تبرج اگر تازہ ہو وے تو سیر بھننگ ہو وے تو آدھ سیر جوش کر کے اٹھکے زلال مین مشکر سفید  
 آدھ سیر ملا کے قوام کریں شربت گڑ کہ مقوی دل اور باہ و منفرح و مولد خون مصلح ہو صلیب آب گڑ  
 مصفی ساتھ ہم وزن قدر سفید قوام کریں شربت سنترہ و کیوڑہ استور مذکورہ بالا بنا کر ایام گربا مین استعمال  
 کرنا موجب تفریح طبع و دفع تشنگی و غلیان صفرا ہے شربت سیب و شربت بہ مقوی دل و معدہ و مضجع  
 بین شربت آلو و شربت تھمر ہندی دماغ صفرا و تشنگی دماغ غلیان بین شربت زرشک مقوی سر  
 و منشی طعام دماغ تشنگی دے و غلیان ہے شربت انار شیرین مقوی قلب و کبد و دفع تشنگی و شربت  
 انار ترش دماغ غلیان دے و صفراوی و مقوی معدہ ہے شربت انتاس کہ تفریح و تقویت قلب مین ہے  
 نظیر صلیب آب افشرہ انسان ڈیڑھ پاؤ عرق گلاب آدھ پاؤ تین پاؤ نبات سفید کے ساتھ قوام کریں فصل  
 شربت ہاسے دماغ انواع کھانسی و زرد و درد و اب الحنت و ذات الارہ و منیق النفس شربت  
 اٹھو اوس کو پ و کھانسی بلہنی و فضلات کو سینہ سے دفع کرتا ہے صلیب آٹھ دوس دو تولہ اصل اسوس تخم  
 غلی کیلیم کیلیم تولہ برگ بنفشہ ایک تولہ مرزقہ ساتھ عدد پستان چالیس عدد عتاب تیس عدد و شکر سو  
 آدھ سیر شدہ آدھ پاؤ استور شربت ہا وین شربت زرد فاکت و کھانسی بلہنی و منیق النفس کو دفع کرتا ہے

ص زو فاسے لیس اسل السوس ڈیڑھ تولہ بادیان پر سیاوشان کرمن چھ چھ پاشہ انجیر درودین صدور  
 موزیتے چالیس عدد ملہ نو ماشہ گلشنه آفتابی چھ تولہ شکر سرخ آدھ سیر بستور شربت بنادین شربت  
 مقشہ کذات الحب و ذات الریہ و در و در کو دفع کرنا ہے ص برگ نبضہ آدھ پاؤ ایک رطل  
 پانی میں چار ہر کر کے جوش دین جب سیوم حصہ پانی باقی رہے آدھ سیر شکر سفید ملا کے توام کرین شربت  
 نیلو فر کہ در و در و در صفرادی و ذات الحب و ذات الریہ کو نافع ہے ص گل نیلو فر کی اگر صرف سفید  
 تپی لے کر اگر تازہ ہو تو چار رطل و اگر خشک ہو تو ایک رطل و در رطل پانی میں جوش کرین جب سیوم حصہ  
 پانی باقی رہے در رطل شکر سفید ملا کے توام کرین شربت اعلیٰ کر کہ واسطے اتمام کما منی شک  
 و تپ دق کے مفید ہے ص عناب تیتل دانہ سپستان ساتھ دانہ اسل السوس مقشر تخم بخاری  
 تخم ظلی گل نیلو فر بنشہ ڈیڑھ تولہ سدانہ پنہ ماشہ صنم عربی نو ماشہ سیر بھر پانی میں غسیانہ و جوشانہ بنا کے  
 تین پاؤ شکر سفید ملا کے توام کرین نو ماشہ کثیر اسفوف کر کے ملا دین شربت عنصل جبکہ شربت جبریں  
 بھی کتے ہیں منقہ انفس قدیم و جدید کو دفع کرتا ہے ص پیاز عنصل جو تو بر تو مثل پیاز خوردنی کے ہوتی ہے  
 صاف کر کے بانگی چھری سے تراش کے چار ہند پانی میں جوشانہ بنا کر دو نیم جین عنصل کے شکر سفید ملا کے  
 توام کرین فصل احد شربت ہاسے و اف اتمام چھین شربت کاسنی تپا ہے صفرادی کو دفع و تقویت  
 جگر و دل و سدہ و قشع سدہ واد واد بول کرتا ہے ص آب مردق برگ کاسنی ایک رطل میں شکر سفید ڈیڑھ رطل  
 ملا کے توام کرین و قریب توام کے چار تولہ آب لیون کا قدی ملا دین شربت آلو کر پت ہاسے و موسے و صفرادی  
 و عنصلہ کو دفع کرے و نافع و در و در سوزش اطراف و نقیان ہے ص تخم خرفہ و تخم خیامین تخم کاہر  
 پوست جرج ایک ایک تولہ آدھ راجا پاس وادہ قمر ہندی چار تولہ تین پاؤ پانی جوش و صاف کر کے اڑھائی پاؤ  
 قند سفید ملا کے توام کرین شربت گلو کو تپا ہے کہ نہ کو مفید ہے صرف جب ہو خواہ کما منی کے  
 ساتھ ہو ص گلوے تازہ نیم کو قند چھ تولہ گل نیلو فر صنفی چار تولہ گل سرخ و تولہ قند سفید ایک رطل بتر  
 بنا دین شربت فرما ورس کر پت و کما منی تری کو دفع کرے ص برگ گاؤز بان صندل سفید  
 پر سیاوشان در و در و اسل السوس بادیان تخم ظلی گل سرخ گل سیوقی پوست خشخاش دانہ ایک ایک تولہ موز  
 حقیقہ چیس عدد تین پاؤ شکر سفید کے ساتھ بستور توام بنا دین شربت مالیت حکیم شیر علی والدہ مبد مولیت کہ تپا  
 مرکب مزمنہ کو مفید ہے ص تخم جنازی تخم خرفہ گل نیلو فر ایک ایک تولہ برگ گاؤز بان گلوے تازہ در و در تولہ

جوش کر کے صاف کرین اور آب پیٹھ و آب کدو سے دراز نیم رطل قند سفید ایک رطل ملا کے  
 تو ام کرین شربت دافع پت نفیس مرتبہ حکیم مروان علی برادر گلان موانع صلی نیلوفر برگ کاؤزبان  
 دود و تود برگ بنفشہ برادر صندلی عید لکوی تازہ ایک ایک تولد آب بنیا دراز آب کدو سے دراز نیم رطل پاد آب نار  
 حش ایک چمک قند سفید ایک رطل کے ساتھ تو ام کرین شربت بزوری معتدل کہ حیات و امراض  
 جگر و گردہ کو مفید ہے و مواد کو ساتھ اور اربول کے دفع کرتا ہے نس تم کاسنی بادیان تخم خربزه ایک ایک تولد بخ  
 کاسنی بیج بادیان ڈیڑھ ڈیڑھ تولد شکر سفید پاد آثار برسم معروف طیار کرین شربت بزوری عار کہ امراض  
 بارود و جگر و گردہ و معدہ و پت ہا سے بارود کو مفید ہے نس پوست بخ کاسنی تین تولد پوست بخ بادیان تخم کاسنی  
 دود و تود بادیان تخم کرمن بیج کرمن ایک ایک تولد تخم کثوث چھ ماشہ شکر سفید آدھ سیر بدستور شربت بناوین  
 شربت بزوری بارود کہ امراض گرم جگر و پت ہا سے گرم و امراض گرمہ و مثانہ کو مفید ہے نس پوست بخ کاسنی  
 دود تولد تخم کاسنی تین تولد تخم خربزه تخم خیارین ڈیڑھ ڈیڑھ تولد ازھانی پاد شکر سفید کے ساتھ بدستور معروف بناوین  
 و نسا سے تو ام کے منفرد خربزه منفرد تخم پیچہ ایک ایک تولد کوشیرہ کر کے داخل کرین شربت بزوری کہ  
 پت ہا سے کثوث ویرقان کو زائل و اور اربول و اور احض کرتا ہے و سنگ گردہ و سنگ مثانہ کو کرتا ہے و سدہا  
 جگر و طحال کو کھاتا ہے نس تخم کاسنی بادیان تخم خربزه تخم کدو و تخم کدو و دود و تولد پوست بخ کاسنی تخم غلی  
 اصل اسوس سنبل الطیب گل بنفشہ برگ کاؤزبان ڈیڑھ ڈیڑھ تولد شکر سفید تین بدستور بناوین **فصل ۸۲**  
 شربت ہا سے دافع امراض جگر و طحال و مرادہ شربت اؤخر کہ سدہ جگر ویرقان و رباع معدہ و منص کو مفید ہے  
 ص سنبل الطیب سیلخ و فوج ترکی ربونہ یعنی مسطکی تولد ماشہ بخ اؤخر و قحاح اؤخر و دود و تولد بادیان ایندج نس  
 کرمن گل سرخ ایک ایک تولد شکر سفید ازھانی پاد بدستور بناوین شربت اصول کہ سور القیدہ و استقلونایت سفید  
 و مفتع سدودہ کاسر الینج و در فضلات ہے ص پوست بخ بادیان پوست بخ کرمن کاسنی ایک ایک تولد مزینفہ و تولد  
 ایندج زردیس عدد پوست بخ کثیرہ ماشہ قحاح اؤخر سنبل الطیب اسارون سیلخ سات سات ماشہ شکر سفید آدھ سیر  
 بدستور بناوین شربت کثوث متوی جگر و معدہ و مفتع سدہ و ملین طبع و دافع سور الفند و تپا سے مرکب ہر ص است  
 بیج بادیان گل سرخ ایندج و تولد ماشہ تخم خیارین تخم کاسنی تخم خربزه ایک ایک تولد تخم کثوث چھ ماشہ قند سفید آدھ سیر  
 و شیر زشت چار تولد بدستور بناوین شربت ریونہ کہ واسطے امراض جگر و طحال کے مفید و مفتع سدہ و ملین طبع ہے  
 ص ریونہ یعنی ریونہ تائی ڈیڑھ ڈیڑھ تولد ترب سفید غار لیند و سلفا بخ چھ چھ ماشہ تخم کاسنی و دود و ربونہ یعنی

شکر سفید ایک رطل بدستور بناوین **شریت وینا** رخص اسکا حکم بخشوع سے اوسکی دوسری تیرہ میں روایات  
مختلفہ میں ایک ہے کہ رخص اسکا بڑوینا اسکے بجایا تھا دوسری دینا نام تخم کشوت کاسب اس مناسبت سے  
کہ دینا بھٹیلتی رہتی جو تخم کشوت بھی بھٹیلتی میں لکھتے جوش ہوتا ہے تیسری رخص اسکا زر محمول داخل ترکیب  
کرتا تھا چونکہ کربک زرد ہوتا ہے دافع حیات و عفونت اخلاط و ملین طبع و مفت سدد و دافع سودا و القینہ و  
استقادات و البلب و درد و جگر و شکم و درم و شانه و دربول ہے صفت کاسبی گل سدرخ دود و دود  
پوست بچ کاسبی چار تولہ گل نیلو فر برگ گاؤ زبان ایک ایک تو د تخم کشوت ڈیڑھ تولہ قند سفید  
تین یا د بدستور لیا کرین ایضا **شریت** دینا رخص حکم سید قریب اعتدال و کثیر منافع و مفت سدد و جگر و اساقیا  
و اساق و دافع اسکے درمون کاسبی صفت رینہ و خطائی تخم کشوت چھ چھ ہاشم گل سدرخ دود کاسبی تین تولہ پوست  
بچ کاسبی چار تولہ قند سفید ڈیڑھ تولہ بدستور بناوین **فصل** در شریت ہا و دافع امراض گردہ و شانه و اعلیل  
**شریت قلمت** کہ سنگ گردہ و شانه کو توڑتا ہے و بہادر و دافع کرتا ہے صفت کاسبی پنج بادیان تخم حکمت  
دود و تولہ تخم کاسبی بادیان تخم نیارین خرزہ ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ تخم کرنس پسیا و شان چھ چھ ناشہ شکر سفید سوار طبع بدستور  
میں بناوین **شریت لیون** کہ گردہ و شانه کو ریگ و مود سے بہادر و صاف کرتا ہے صفت کاسبی تخم لیون چار تولہ  
کباب یعنی تخم خرزہ ایک ایک تولہ قند سفید آدھ سیر بدستور میں بناوین **شریت آلوپا** کہ اخراج ریگ و  
و سنگ گردہ و شانه بہادر و بول کرتا ہے صفت کاسبی آلوپا ایک رطل جوش و صاف کر کے دو رطل قند سفید کھانہ  
قوام کرین **شریت حشک** کہ منافع مذکور قوت باہ و غلیظہ منی زیادہ کرتا ہے صفت کاسبی گھوڑی کلان و  
خرقازہ نیم رطل ساتھ مکینم رطل قند سفید کے قوام کرین دارا گھوڑی حشک ہون تو بوزن باو یا پانچ رطل کے سینہ  
کوب کر کے عینا ساندہ و جوشاندہ کر کے بدستور بناوین **شریت کالنج** کہ قرص و سوزاک کہنے کو دافع کرتا ہے صفت  
انیسون تخم کرنس برگ گاؤ زبان خار حشک نو نو ناشہ پسیا و شان گل نبشہ چھ چھ ہاشم گل کالنج ڈیڑھ تولہ جوش  
و صاف کر کے ڈیڑھ یا د شکر سفید کے ساتھ قوام کرین **فصل** در شریت ہا و دافع امراض معدہ و اسما **شریت**  
سحر و کہ معدہ و اشتہا و ہائے قوت دیتا ہے اور منہ کو خوشبو کرتا ہے صفت کاسبی عود ہندی آٹھ مثقال و دود سبیل الطیب  
قرنفل مصطکی جو زبہ انو ناشہ نیم کوب کر کے جوش دین و صاف کر کے اوس کے پانی میں عسحق گلاب  
یا پوسیدہ شکر سفید آدھ سیر ملا کے قوام کرین **شریت قمر ہندی** کہ متوی مس و دہن و غشیان و  
ملین طبع و مسکن معز ہے صفت کاسبی پاد سیر زرشک چار تولہ زرشک صاف کر لین آدھ سیر شکر کے ساتھ

قوام کرین شربت حبث الحدید کہ مدہ ہائے کوفت دیتا ہے ویاہر بواہر کو دفع کرتا ہے ص ختم  
 کر من زنجبیل کندہ بوجہ اویان اینسون چھ چھ ماشہ زیرہ سیاہ پودینہ کشنیر خشک دارچینی ج سنبھل اہلیہ ناگر  
 مدہ ایک ایک نو ذنبٹ الحدید نیم کوفتہ پانچ تولہ دو سیر پانی میں جوش کر کے اس کے زلال میں نبات سفید  
 اڑھائی پاؤ ملا کے قوام کرین شربت انار میں مٹھنچ کستے وغنیان کو دفع کرتا ہے و تقویت مدہ کی کراہی ص  
 آب حروق پودینہ تازہ آدھ پاؤ انار آب شیرین آب انار ترش پاؤ پاؤ بھر اڑھائی پاؤ قند کے ساتھ قوام کرین شربت  
 کہ چکی کو بعد غذا کے بکثرت آتی ہے دفع کرتا ہے ص زیرہ سیاہ اینسون پودینہ کندہ دو تولہ بدستور ساتھ  
 شدہ و شکر فیہ پاؤ بھر کے بناوین شربت فواکہ مدہ دل کو قوت دیتا ہے دستے وغنیان و غلبہ تشنگی  
 کو دفع کرتا ہے ص آب سیب آب بر آب امرود آب انار شیرین آب انار ترش آدھ آدھ پاؤ میں شکر  
 پیار تولہ ساق و تولہ چار پیر شکر کے ملکہ چھان لین و اڑھائی پاؤ نبات سفید ملا کے قوام کرین شربت  
 حمام ص صفر و تشنگی دستے کو دفع کرتا ہے و مدہ و بکھڑ دل کو قوت دیتا ہے و خفقان گرم کو مفید  
 ہے ص آب حروق چوکا تازہ ڈیوہ پاؤ قند سفید آدھ سیر بدستور قوام کرین شربت انصاع کہ نبات  
 شکر اشتاہے ص برگ پودینہ تازہ آدھ پاؤ زنجبیل راشہ دار فودل پیر مور پوست ترنج ایک ایک ایک  
 تولہ جملہ نیم کوفتہ و تولہ بدستور ساتھ پاؤ بھر شکر سفید پاؤ بھر شدہ کے بناوین شربت شکرین  
 کہ غنیان دستے کو دفع کرتا ہے اور مدہ کو قوت دیتا ہے ص پوست بیردن پستہ و تولہ پودینہ گل سرخ و شکر  
 عود ہندی ایک ایک تولہ مصلیٰ رومی فواشہ برسم سرود جوش و صاف کر کے نبات سفید اڑھائی پاؤ کے  
 ساتھ قوام کرین شربت کہ درم مدہ کو پختہ کر کے تولہ ہے ص تخم حلیمہ تخم السی چار چار تولہ انجیر و لاتی میں  
 حر و حبث الثلب و تولہ جوش و صاف کر کے آدھ سیر شکر سرخ کے ساتھ قوام کرین و چھ ماشہ زعفران تھوڑے  
 جوق گلاب میں ہلکے ملاوین شربت صلیں آلو بخارا ایک سو عدد و قمر ہندی نصف رطل ترہ سفید ایک  
 تولہ کو سفوف کر کے پوٹلی میں رکھ کر سب کو جوش و صاف کر کے چھ تولہ ترنجبین اور تولہ پاؤ شکر  
 سفید کے ساتھ قوام کرین شربت فیتھون کہ مدہ کو لیم و سودا و صفرا سے باسماں و تلین صاف  
 کرتا ہے ص افیتون دو تولہ برگ گاؤ زبان گل سرخ باورینیزہ بیلہ سیاہ ایک ایک تولہ سپستان پچاس عدد آلو بخارا  
 بیس عدد و تین پاؤ پانی میں جوش دیوین جب سیروم مدہ رہے تولہ پاؤ شکر سفید میں قوام کرین خوراک شخص متوسط  
 دو تولہ شکر ۵۵ شربت ہاں مختلف قوام میں شربت عسل کہ عشاء و فلاح و جملہ امراض لطیفی دیا کہ نبات سفید



ص صعل خالص دو رطل آٹھ رطل آب دریا میں ملا کر آٹھ پر کمین و کف دفع کر کے مرج سیاہ بنجیل مع لبن  
 قرفل مصطکی پودینہ عطر قرحا ایک ایک تولہ کوٹ کر پونلی میں باندھ کر داخل کرین اور پونلی کو جنبش دیتے رہیں  
 جب شربت گارھا ہو نیکی قریب ہو پونلی کو نیچوڑ کر دفع کرین و شربت کا قوام کر لین اور ایک ایک ماشہ مشک  
 و عنبر بعد پیاری کے ملاوین قوی تاثیر ہو جاوے شربت استنیتین کو بالیو لیا مرزاقی و صنف مسدہ کو  
 کہ برودت سے ہو و سوا الفیدہ کو نہایت معید ہے و ملین طبیعت کی کرتا ہے ص صنبول الطیب دو تولہ و زبدہ  
 غار یقون سفید تین تین تولہ استنیتین رومی چار تولہ گل سرخ چھ تولہ شکر سفید آدھ سیر ایضا کہ صنف بگڑو معدہ  
 و درم لحال و ریاح روده کو دفع و ملین طبیعت کی کرے ص صفتین چھ تولہ صنبول الطیب پنج اجودہ چار چار  
 تولہ شکر سفید تین پاؤں دستور بناوین شربت قوت کہ دفع خناق جو ص آب مسرہ قوت دو رطل  
 شند خالص ایک رطل کے ساتھ قوام کرین اور تین ماشہ زعفران گسکر ملاوین شربت انجبار کہ خون تھوکنے  
 کو اور کثرت خون حیض و بواسیر خونی کو دفع کرتا ہے ص پنج انجبار دو تولہ پوست انار شیرین صب الماس  
 ایک ایک تولہ برادہ صندل سفید نو ماشہ جوش و صاف کر کے آب مرق برگ منیل تازہ چار تولہ شکر سفید آدھ  
 سیر کے ساتھ قوام کرین شربت تنبول کہ تفریح و تقویت باوفا سے رطوبت غیری کی کرتا ہے  
 ص ص برگ تنبول پختہ شکر بنگہ دو سو عدد بار یک کتر کے خواہ نیم کوب کر کے دو رطل پانی میں زعفران جاوڑی  
 جانفیل و دانہ الپٹکی سفید چھ ماشہ قرفل تین ماشہ عرق گلاب میں صلابہ کر کے ملاوین شربت انگور کہ تقویت  
 و تفریح طبع و بدن کو خوش رنگ کرتا ہے ص آب انگور دو رطل قند سفید یک نیم رطل ملا کے قوام کرین و انتائی  
 قوام کے شلب مصری دو تولہ تخم شلجم سبن سفید لسان العضا فی تخم گدڑ چھ ماشہ عرق کیوڑہ میں صلابہ کر کے  
 ملاوین شربت و رو مکر کر کہ استعمال تین تو تک معدل صفر او مصر طبع و دافع ہے ص صغراوی و حوت  
 بول و سوزش احتاد و رافع قبض و ملین شکم ہے و استعمال پچھ تولہ خلط صفر او فضلات رفیقہ کو باسماں خارج  
 کرتا ہے ص ص گلاب کے پھول مصعفی ایک رطل چار رطل آب دریا میں جوش کرین صب ایک رطل پانی بل سجاو  
 تب لکر پانی صاف کر لین اور اسی پانی میں ایک رطل پھول ملا کے جوش دین اسی طرح تین مرتبہ  
 ایک ایک رطل پھول ملا کے پکاوین اور رطل کے صاف کرین مرتبہ اخیر میں ایک رطل شکر سفید ملا کر قوام کرین  
 واقع ہو کہ جب قدر پھول زیادہ اسی تدبیر سے شامل کیے جاوین زیادتی تاثر کی ہوگی شربت و رو کہ معدل صفر  
 و مسکن حرارت و دافع تشنگی ہے ص ایک رطل پھول تازہ دو رطل پانی میں جوش کر کے کل کر صاف کرین

اول ایک رطل شکر سفید ملا کے قوام کرین **شراب گولڑہ** کہ دافع خفقان و تومش و مانع صعود و انحراف و مقوی قوت  
 مہمانی و معنی رنگ بشر ہے **صل** سودا و گل گولڑہ مل تا زہری و زیرہ سیاہ سے صاف کر کے آدھ سیر  
 عرق کیڑہ میں خوب ملا کر صاف کر لیون و سیر بھر قند سفید ملا کے قوام کر رکھین بقدر مناسب کسی عرق میں گھول کر  
 پیا کرین **مصل ۶** شراب ہاسے یکت میں جن میں نشا و سرور و نفیغ و فائدہ کثیر ہوتا ہے و **ستور**  
 اس کے بننے کا یہ ہے کہ آب افردہ از اعلیٰ کو کپڑے میں چھان کر سو لٹوان حصہ شیرینی ملا کے پھاوین جب چارم  
 حصہ پانی مل جاوے او سکود و پ میں رکھین جب از شئی نفیغ آجاوے تب استعمال کرین **شراب کنولا**  
 و **ستور** بدستور مذکور بنا کر پنا و دفع سوزش قلب و سکون تشنگی و مصفی رنگ بدن و مہندی و مغرب ہے **شراب**  
 گولڑہ و شکر سفید و پانی و دافع حرارت و یوست اسٹا و مغرب ہے **شراب گولڑہ** کہ بدستور بنائی گئی ہو سکون  
 حرارت و دافع یوست و در بول و مفید سوزاک جدید ہے **شراب انصاف** انجین کہ تیر اس کے  
 بنانے کی بدستور مذکورہ بالا نہیں ہے دافع تومش و خفقان و مقوی بدن و معنی خون ہے **صل** سودا  
 گل گولڑہ مل زہری و زیرہ سے صاف کر کے آدھ سیر لیون کاغذی میں ملا کر چار پیر رکھون اس کے بعد سیر بھر قوام  
 شکر سفید ملا کر آب و لیامین بنایا ہو ملا کر بقدر اضعاف نصف کے شیشون میں بھر کر شیشون کو تارہ گلو پانی میں ایک ہفتہ  
 تک ڈوبا رکھین جب کھٹ مارنے لگے صاف کر کے شیشون میں رکھین و بہتہ مناسب پیا کرین **مصل ۷**  
**شراب ہاسے** منشی میں و **ستور** بنانے شراب قندی منشی کا یہ ہے کہ قند سیاہ و پست تازہ و رحمتہ یہی و پخت  
 و رحمت کنار لگا کر اس کے سب کو خم میں ڈال کر بقدر مناسب پانی ڈالین مگر بدون آئینہ نش کل چکان کے پھین  
 مقول سینن اوٹھتا لہذا دہم حصہ قند سیاہ کا مہر خشک زیرہ سے صاف کر کے ایک چھلی کپڑے  
 میں بہت ڈھیلا باندھ کر خم میں چھڑا دیون جب پھین اٹھے تو پہلے مہر کو دفع کر کے بدستور عرق کھینچین و اگر تین  
 گزشتہ زیادہ ہو تو زربلین لینے اجاویں خراسانی و قند لینے جنگ و تخم و حوڑہ و پوست خشتا شش بقدر مناسب  
 ایک شب باز و ز پانی میں تر کر کے بردت کشیدگی پھین میں ڈالین ایسا ہی جواز اسے معوی و غیرہ ملانا  
 ہوے **بقاعدہ** نیساندہ ایک شب باز و ز کر کے بردت کشیدگی پھین میں ملاوین اس واسطے کہ ایسے اجڑے خم میں  
 ملنے سے پھین نہیں اٹھتا اور ان اجڑا کی بھی کیفیت و تاثیر شراب بر جاتی ہے اور اگر آب گوشت ملانا ہووے تو بقاعدہ  
 آب بخنی بنا کر بردت کشیدگی ملاوین و اگر دو گلا تازہ سے تو شیر گاؤ تازہ خام بردت کشیدگی ایسا ہی اگر ملاوین آب  
 ستور یا اسد انارین ملا ہووے اسکو بھی برو مست کشیدگی ملانا چاہیے **شراب غوث** کہ خوش نیست



نمک و دو دو چوب چینی پوست ترنج پاؤ پاؤ نارنگین و بعد تین روز کے دوسرے قدر سفید و دس سیر شیر گاؤ ملک  
 دو آتش کھینچیں **فصل ۱۱** ہر شہر و ماہ یعنی اوویہ بودا جبکہ سو گھنٹے سے مرض بخ ہوں شہر موم کہ در دس بار در  
 کو مفید ہے **ص** جوڑو اتر فضل مسادی سفوف کر کے شہر موم کہ در دس گرم کو مفید ہے **ص** خوراک اپنی سفید  
 گسکر ایضا گلاسے آدھ مثل گل سرخ و گل نیکفر ایضا خیار دراز ترش کر شہر موم کہ میان و صداع کو مفید ہے  
**ص** جوڑو ابیاسہ قرضل مچ سیاہ سفوف کر کے آب مرز پخش یا آب سداب ملا کے شہر موم کہ دوا کو مفید ہے  
**ص** جوڑو ابیاسہ قرضل مچ سیاہ سفوف کر کے مفید ہے **ص** مچ سیاہ نیم کوفہ سر کر مین و اکثر ایضا  
 شک ایضا زربق و قسط **فصل ۱۲** ہر شیا قدامے دفع امراض آنکھ مین شیان بخت پانی ایک  
 جسم صلیب کا نام ہے جو طویل و مغزولی شکل یعنی ایک گوشہ دایا و ایک پتلا دایا ہو و شور و آگ کے بنا پیکر شکل جوڑو کے  
 ہے گراس شکل کی اختراع سے ظاہر وہی مطلب ہیں ایک اگر گستا ہو تو بنا گو شتر تمام کہ مٹی گوشے و طوسی عاوی  
 کہ جوڑو د جلد گسے دوسری اگر کسی منقذ مین رکھا جوڑو تو پتہ گوشہ سے داخل کیا دے کہ مڑو اسکا آسان ہو  
 شیان کا انکھ کے در کو فوراً دفع کرتی ہے **ص** گل سرخ سو اتو زعفران چھ ماشہ افیون و شش ماشہ  
 سنبل الطیب صغ عربی تین تین ماشہ ساتھ پانی دریا کے شیان بنا رکھیں بوقت حاجت پانی مین گھس کر لکھا یا  
 کرین شیان کو واسطے ناصو گوشہ آنکھ کے مفید ہے **ص** صبر کندر گلزار ازروت دم الانخین سنگ سرمہ  
 سیاہ شب پانی تین تین ماشہ عرق گلاب مین شیان بنا رکھیں و پانی مین گھسکر منہ ناصو رکھا صاف کر کے  
 نکا وین شیان کو غارش و ڈھلکد و با معنی و نامتہ و شنی ملکون کو مفید ہے **ص** تویتاے مسئول مایران  
 چینی زبد البحر صغ کی چار پار ماشہ پوست ہلیلا زرد و سا فنج ہندی مین تین ماشہ زعفران کثیر اصغ  
 عربی دو دو ماشہ بدستور شیان بنا رکھیں بوقت حاجت گھسکر ملا کرین شیان کہ زول آب  
 آنکھون کو مجرب ہے **ص** گھریا باندی کی گھریا سونیک دار فضل کرہان اسکی مکان کا جہان تابنا گلار ہوں با  
 وزن مسادی آب بادیاں کے ساتھ شیان بنا وین شیان اسو و واسطے ڈھلکد و با معنی و غارش ملکون کے  
 مفید ہے **ص** زنگار چھ ماشہ اشق صغ عربی چار پار ماشہ گھریا سونے کی افیون دو ماشہ مازو  
 ایک ماشہ ساتھ پانی سداب کے سیان بنا وین شیان کہ زول آب آنکھون کو غارش  
 و ڈھلکد و آتش چشم و دیگر امراض ملکون کو مفید و مجرب ہے **ص** تویتاے پروردہ آب پرست  
 ترنج کا زماشہ کثیر انشا گندم ازروت گل سرخ صغ صغ کی دو دو ماشہ ششہ قلعی تین ماشہ

بلبلہ زرد مع تخم ایک عدد و اینون ایک ماشہ بدستور شیاف بناوین شیاف ابیض کہ امراض گرم ہونے کو  
 دفع اور درمون کو تحلیل کرے و مواد و درمون کو بازگشت کرے صفت نشا تین ماشہ قلعی کشتہ گونبول  
 کثیر انوزو ماشہ لعاب اہنبل خواہ سفید تخم مرغ کے ساتھ شیاف بناوین شیاف ابیض انزرونی  
 کہ ابتر اسے رعد کو مفید ہے صفت قلعی کشتہ پھر ماشہ انزورت بریان شیر خرمین متقیہ کر کے ایک تولہ پوست  
 بلبلہ زرد تین ماشہ سپیدہ تخم مرغ میں شیاف بناوین شیاف یاسمین کہ ڈھلکہ و ناخنہ و بامسنی و دیگر  
 نفل کو دفع کرے صفت غنیمہ گارہ یاسمین تیس عدد سنگ سرسنگ بھری تویا سے مارونی شورہ قلعی منہ  
 تخم سرس میں تین ماشہ و عطران و دوا ماشہ ساتھ آب لیون کاغذی کے تین روز تک کھل کر کے شیاف  
 بناوین شیاف احمہ کہ ڈھلکہ و ناخنہ و کئی دوائی و آشوب حرمین شہم کو دفع کرتا ہے صفت بھکاری منہ بڑا  
 منصف خاتم کھریا ملا سنگ بھری و سنگ مرتبہ تین تین ماشہ و مالاخوین بھرا ماشہ ساتھ سپیدہ تخم مرغ کے  
 شیاف بناوین شیاف انضر کہ غارش و ڈھلکہ و بامسنی و ناخنہ و پھلی کو مجرب و مفید ہے صفت زکار مصفی تین  
 ماشہ گھریا چاندی کی بیول قلعی کشتہ گشت دریا و دوا ماشہ ساتھ پانی سد اب تازہ کے شیاف بناوین **فصل ۵**  
 شیاف ہاسے واقع امراض کان و ناک میں شیاف کہ ہر این کو دفع کرے صفت مرز بخوش خردل سبز  
 تخم حنظل بوزن مساوی ساتھ زہرہ گو سفند کے شیاف بنا رکھیں روز عن قلع میں گھسکر کان میں پکایا کرین  
 شیاف کہ ہر این و آواز کان کو دفع کرے صفت پورہ ارمنی حب النار جند سیدتر تین تین  
 ماشہ خردل چار ماشہ انجیر ایک عدد و شراب کتہ خواہ زہرہ گو سفند میں شیاف بناوین **شیاف**  
 کہ صفت و نقل سماعت کو دفع کرے صفت تخم حنظل مسنین جند سیدتر زراوند مرہ تین ماشہ نمک سبھی چھ ماشہ  
 ساتھ پانی سد اب خواہ سیب تازہ کے شیاف بناوین شیاف کہ توڑنی ہے صفت کنڈش موز سختے  
 نمک سبھی زکار بوزن مساوی ساتھ زہرہ گو سفند کے شیاف بناوین و وقت ضرورت کے نمک  
 میں رکھیں شیاف کہ بوا سیر ناک کو دفع کرتی ہے صفت انار نام کو کچلا اسکا پانی شیشے کے برتن میں  
 و حوب میں رکھیں جب گاڑھا ہو جاوے تب شیشے کے دستے کھل کر کے شیاف بناوین و وقت  
 حاجت ناک میں رکھیں **ایضا** گنار از و پوست انار رسوت بوزن برابر زہرہ گو سفند میں شیاف  
 بناوین **فصل ۶** شیاف ہاسے امراض اعلیل میں شیاف کہ قرعہ سوزاک کو صاف و مندمل کرے  
 صفت تویا سے منول دوا ماشہ مردار سنگ ایک ماشہ سنگ بھری لوان بھکاری پر بیان مار و گھسنا



نخخ فریزہ مستطیل تخم الہی ایک ایک تولہ پانی میں میکہ لگا دین و آب گرم سے دھوئیں۔

### باب ۱۶ - حرف الضاد مجسمہ

نمادات و ستور استمال ضادات کا یہ ہے کہ او یہ خشک خواہ ترک پانی یا کسی اور شے مرطوب میں  
 میکہ امراض بار دین عار بالفضل و امراض عار میں بار بالفضل عضو ماؤف پر دینر لگا یا جاوے  
**فصل ۹۴** ضماو باے دافع امراض سرود مانع ضماو کہ در دوسر شید الحرات کو دفع کر دے ص گل  
 نیلو فر کشنیز برگ نقشہ پوست خشک چھچھ ماشہ گلاب میں میکہ چار رقی افیون اور ایک ماشہ کاغذ ملا کے  
 لگا دین ضماو دافع درد سروداوی مزمن ص سداب مرزنجوش تین تین ماشہ آرد جو ایک تولہ  
 پانی میں میکہ سرکہ دروغن گل ملا کے لگا دین ضماو کہ در دوسر گرم کو دفع کرے ص برگ خرقہ ترانہ کہ در دوا  
 کل خطنی صندل سفید ہر ایک مساوی عرق گلاب میں میکہ ستور اتھوڑا سرکہ ملا کر لگا دین ضماو دافع درد سر  
 کہ ضربی اور سقطی سے ہووے ص صبر دس دس ماشہ مونگ مٹم نلہ و بھٹوانس محل سسرخ تولہ تولہ  
 بھگل باوند چر ایتہ دو ماشہ بستور ضماو کریں اور اگر دم ہو گیا ہو تولہ مسور و گنار دو دو ماشہ امٹانہ  
 کریں ضماو کہ واسطے سرد و دوار کے مفید ہے ص سنبل الطیب مصطکی تین تین ماشہ  
 صبر مرکبی گل سسرخ چھچھ ماشہ سفوف کر کے موم زرد ایک تولہ زرد تین تولہ میں گرم کر کے  
 ملا دین اور پیشانی اور سر پر ضماو کریں ضماو کہ واسطے سرسام اطفال کے مفید ہے ص گل نقشہ چار ماشہ  
 عود ہندی عود صلیب اتھوڑا دس تین تین ماشہ دال مونگ منشر و تولہ زردہ تخم منع ایک عدد تھوڑا شیر  
 دختران ملا کے ضماو کریں خواہ کپڑے پر لگا کے سر پر رکھیں ضماو کہ سرسام بھنی کو مفید ہے ص اسٹوڑا دس  
 عود ہندی عود صلیب چھچھ ماشہ آرد مونگ چار تولہ زردہ تخم منع ایک عدد دہا ہم ملا کے ساتھ پانی و عین  
 گل کے ضماو کریں ضماو کہ واسطے سکتہ و دسبات کے مفید ہے ص خردل شیطن ہندی  
 مرزنجوش تولہ ماشہ شیر گاؤ میں میکہ ضماو کیا کریں ضماو کہ واسطے سکتہ کے مفید ہے ص گل سو سن شونیز  
 خردل چھ ماشہ جوداقر نفل عقر قرما و دو دو ماشہ شیر گاؤ میں میکہ ضماو کریں **فصل ۹۵** اصمہ  
 دافع امراض و گوش بینی ضماو کہ دم صحت کان کو مفید ہے ص آرد باقلا آرد جو ایک ایک تولہ گل باوند  
 گل نقشہ گل خلی چھ ماشہ اکلیل الکک تین ماشہ روغن بنفش ملا کر ضماو کریں ضماو کہ کان کے  
 او کھڑنے اور کچل جانے کو مفید ہے ص منفاث اماقیا راتیق چھچھ ماشہ برگ ضماو زرد



بدستور ضماو کرین ایضا شک رونی جو کی پانی مین تر کر کے شیر کا دودھ مین گل ملا کے مناد کرین ضما و  
 کہ پیشانی پر لگانے سے شیر کو بند کرتا ہے ص گلزار مین یک ایک تازہ ایک ایک تولہ کا نور تین ماشہ  
 افزون ایک ماشہ بدستور ضماو کرین ایضا از دس ہنر پوست انار گل سرخ چھ ماشہ اردو عدس ایک تولہ  
 ورسوت تین ماشہ گلاب مین ہیکر سر اور پیشانی پر لگا دین **فصل ۹۶** ضماو دسے دافع امراض و بان و  
 خلق ضماو کہ در دانت کو دفع کرتا ہے ص بیج بھنگائی کالی زیری پین کر خسارہ پر لگا دین ایضا  
 بھنگائی کا پھل و اجوان دیسی عطر مرما پیکر لگا دین ضماو دافع خناق ص تخم میٹھی تخم الہی تخم  
 سودا گل بابونہ مرزبوش ظاہر خلق پر لگا دین ایضا اردو جو برگ کوسے ایک ایک تولہ بارتنگ تخم  
 کاسنی چھ ماشہ عرق گلاب مین ہیکر تھوڑا سر کر ملا کے لگا دین ضماو کہ خناریز کو مفید ہے ص صبر  
 و نامرود و دودا ماشہ زراوند مدہج فلفل سیاہ تخم میٹھی ایک ایک ماشہ تخم الہی تین ماشہ ص دکر مین  
 ایضا آردل زبد الجبرینہ نقل بوزن مساوی لگا دین ضماو کہ خناریز کو تحلیل کرے ص زراوند  
 کندش چھ ماشہ ماشہ اشق مین ماشہ شہد ایک تولہ ضماو دافع خناق کہ روئی جو بان انگھڑنے و کھڑنے ہوا ہو  
 ص از دپوست انار بھڑا سنا افاقا یا ساتھ گلاب اسبل کے گردن و خلق پر لگا دین **فصل** ضماوات دافع  
 ذات الجنب و سرخ و ذات الیہ و سوتفنس مین ضماو کہ در ذوات الجنب و ذات الیہ کو ساکن کرنا ہے و مواد  
 کو تحلیل یا پختہ کر کے دفع کرتا ہے ص برگ بنفشہ تخم منطی گل بابونہ چھ ماشہ آرد باقلا تخم الہی  
 ایک ایک تولہ اصل السوس ڈیڑھ تولہ دودھ مین گل ملا پلو پر ضماو کرین ضماو کہ رگ سینہ کی پتہ کو مفید ہے  
 جسکے سبب سے تھوک مین خون نکلتا ہے ص پوست انار از دگلزار گل ازنی چھ ماشہ اردو جوڑ  
 نور ایضا سکون در ذوات الجنب ص اردو جو آرد باقلا اردو گندم ایک ایک تولہ برگ بنفشہ تخم منطی  
 منفر تخم کہ دسے شیر مین چھ لہاب ہدایت مین ماشہ کے ساتھ ضماو کہ تنگی دم کو مفید ہے ص آب  
 کہ دیا آب خیاب آب برگ اسبل آب جو مین الہی کا لہاب نکال کر کپڑا کر کے سینہ پر رکھین خواہ مین  
 چیزون کو سینہ پر لگا دین ایضا مصطکی سبیل الطیب خیر و جاتیہ بوزن مساوی **فصل ۹۷**  
 ضماوات دافع امراض پستان مین ضماو کہ درم پستان کو دفع کرتا ہے ص چوب میدہ پوست ورت  
 کچال تخم میٹھی پوست بچ آرد گبر و بوزن مساوی ضماو کرین ضماو کہ شیر کو زیادہ کرنا ہے ص تخم بادروج  
 آرد باقلا مساوی ضماو کہ شیر غلیظ کو اصلاح دیتا ہے ص برگ بنفشہ تخم منطی جو مقشر مساوی

ضماد کرین ضماد کو درم پستان کو جو بسبب کثرت شیر کی بود دفع کرتا ہے **ص** آر د باقلا آر و عدس  
 منتشر آر دو جو ایک ایک تولہ تخم کاہو گل سرخ گل ارمنی پانچ پانچ ماشہ روغن گل و سرکہ ملا کے ضماد کو خون  
 بنجمہ کو اصلاح دیتا ہے **ص** کنجد سیاہ باقلا و خشک گندم بوزن مساوی روغن گل و گاو دوشد ملا کے ضماد  
 کرین ضماد کو کونگی پستان کو دفع کرتا ہے **ص** مونگ و موہر و دانه بوزن مساوی پانی میں میکس ضماد  
 کرین ضماد کو دیکھ پستان کو پتہ و شکست کرتا ہے **ص** تخم کتان کنجد سیاہ و سوسن سرگین بوزن  
 سرگین کو در مساوی قدر سے روغن گل ملا کے ضماد کرین **فصل ۹۹** ضمادات وافع امر احسن منہ  
 و امعا و طحال و جگر میں ضماد کو درام سخت مسدود کو دفع کرتا ہے **ص** نستین سنبل الطیب  
 ایک ایک تولہ صبر زعفران تین تین ماشہ شیر گرم ضماد کرین ضماد کو درم کنہ مسدود کو تحلیل کرتا ہے  
**ص** تخم کرب سنبل الطیب ایک ایک تولہ سعد کوفی مصطکی انور حبه ماشہ اشق تین ماشہ نیم گرم مایہ  
 تخم میثی نیم اسی تخم نطی گل بابونہ سعد کوفی ایک ایک تولہ بھنگی مصطکی حبه ماشہ تھوڑا روغن گل ملا کے  
 ضماد کو درم خال کو دفع کرتا ہے **ص** انجیر زبانی سرکہ مین میکس شیر گرم لکادین ایضا  
 خاکستر چوب آنگور خاکستر شیک بوزن مساوی سرکہ مین ضماد کرین ضماد کو نفع و صلابت طحال کو دفع  
 کرتا ہے **ص** سداب پودینہ نو ماشہ بورک ارمنی تین ماشہ سرکہ کنہ ملا کے ضماد کو درم و ختی طحال  
 کو دفع کرتا ہے **ص** عابہ بابونہ سنبل الطیب ایک ایک تولہ انجیر زرد پانچ عدد سرکہ مین پیکر ایضا  
 متکل چند ماشہ آرو باقلا کنہ ایک ایک تولہ تخم کتان سنبل اکلیل الکک نو ماشہ سرکہ مین پیکر  
 تھوڑا روغن بابونہ ملا کے لکادین ضماد و افغ ورم کب **ص** فوغل گل سرخ صندل سنبل  
 چراتیہ چار چار ماشہ آرو جو ایک تولہ کافور تین ماشہ سرکہ مین ملا کے لکادین ضماد کو صغفہ جگر کو  
 مفید ہے **ص** خصص کی تخم کشنیز و دہندی سماق حبه ماشہ مصطکی چار ماشہ زعفران دو ماشہ  
 قدر سے روغن بابونہ ملا کے ضماد کو درم گرم جگر کو مفید ہے **ص** کافور مصطکی رومی سافج ہندی  
 تین تین ماشہ گل ارمنی گل زلفہ سرخ صندل سفید کشنیز شیک حبه ماشہ **ص** ورم جگر کو  
 مفید ہے **ص** سنبل الطیب اسارون سلیم پانچ پانچ ماشہ زعفران دو ماشہ روغن بابونہ ملا کے لکادین  
 ضماد کو اسہال کو بند کرتا ہے **ص** برگ منیل برگ انار برگ کنار گل ارمنی مساوی پیٹ پر ضماد کرین  
 ایضا الک کشنیز خشک پنج نیلوفر گبر بوزن مساوی ضماد کرین ایضا خصص کی پوست انار شیرین

اقاقیا گل سپاری گل پستہ گھنرا و بوزن مساوی ضماو کرین ضماو واسطے دفع اسہال اطفال کے  
 مفید ہے **ص** زرد و ساق کشنیز خشک تین تین ماشہ پست انار پانچ ماشہ ضماو کرین **فصل ۱۰۰**  
 ضماو دافع امراض مقصد میں ضماو کہ درم مقصد کو دفع کرتا ہے **ص** عدس متشر پست انار جفت بلوط  
 قدر سے روغن گل ملا کے ضماو کرین **ایضا** واسطے خروج ورم مقصد کے مفید ہے **ص** برگ بھانگ ایک تولہ  
 برگ بنفشہ چار ماشہ ضماو کرین **ایضا** افاقیا رسوت دم الاغون مساوی الوزن ضماو کہ درد و درم بواسیر  
 یکی کو مفید ہے **ص** تخم گندما تخم السی و قمل رزق بوزن مساوی بھٹو زرد و عن گاؤ ملا کر لگاویں **ایضا**  
 منزاق کا دمنہ تخم انور زردہ تخم مرغ روغن گاؤ حسین پیاز کا دافع ہووے ملا کے ضماو کرین **ایضا**  
 پیاز زرد و عن گاؤ مین بریان ضماو کرین **ایضا** افاقیا دم الاغون کشتہ ریز تین تین ماشہ مقل عجبہ  
 افیون ایک ماشہ قدر سے روغن گل ملا کے **ایضا** منز تخم نیب منز تخم بکائن رسوت بوزن مساوی  
**ایضا** منز تخم کدے شیرین منز تخم انور شیر گاؤ مین پیکر ضماو کرین **فصل ۱۰۱** ضماوات دافع  
 امراض گردہ و شانہ میں ضماو کہ درم گردہ کو دفع کرتا ہے **ص** گل بنفشہ برگ کشنیز زردہ برگ خرفہ چھ چھ ماشہ  
 منز باو ام شیرین پانچ دانہ عرق گلاب مین پیکر لگاؤ دن ضماو کہ درم سخت گردہ کو تحلیل کرتا ہے **ص** شبنم  
 مقل مصطکی رومی تین تین ماشہ پانی مین گھو لکر تخم منطی تخم بناری تخم سیب گل بابونہ تخم کتان بیچی باقی  
 پانچ سوٹ کر کے ملا کے ضماو ضماو مقل ورم گردہ **ص** آرد گندم برگ شبنم گل بابونہ اصل السوس  
 چھ ماشہ شند و ٹھنڈ شیر گاؤ مین پیکر لگاؤ دن **ص** آرد کہ خون بنجر شانہ کو ادا ربول سے دفع کرتا ہے  
**ص** تخم کرمن ناخواہ ساتھ ماشہ برگ جوانہ اکلیل الکاک گل بابونہ پانچ پانچ ماشہ آرد جو آرد  
 نخود سیاہ ایک ایک تولہ برگ کرمن پیکر ضماو کہ بٹگی بول کہ جو سبب انجماد ریم کے شانہ میں ہو  
 مینہ ہے **ص** برگ چترہ تخم تینمی گل بابونہ اکلیل الکاک آرد باقلا آرد و نو پیاز بریان بوزن مساوی  
 تھوڑا بھال کہ زرد و عن سرخ ملا کے ضماو کرین ضماو دافع بل الدم **ص** افاقیت صندلین مساوی کشنیز  
 خشک بوزن مساوی **ص** تخم خرفہ گل سرخ گلت ارچہ چھ ماشہ زرد و عن عربی حلق تین تین ماشہ  
 ضماو دافع بل الدم کہ سبب جراثیم کے ہوئے **ص** گل ارمنی صبر حصص افاقیا مساوی بعرق گلاب و  
 قدر سے سرکہ ضماو کہ سنگ مثانہ و سنگ گردہ کو توڑا و دفع کرتا ہے **ص** برگ خان پیاز شانہ برگ تلسی  
 پروینہ برگ سرباب باریان **ایضا** ایضہ سنگ پشت تخم ملیون سنگ جراثیم پیکر روغن

عقرب ملاک ایضا سقرب سوخته خرباص و میند سنگ پشت آلو باو گل سرنخ وزن مساوی ساتھ  
 آب سیب کے ضماد ناف و دم ماشہ صس تخم سواگل بابونہ تخم نطلی مساوی ضماد و گرم کردہ کو دفع کرتا ہے  
 صس خستہ خرا تخم نطلی وزن مساوی سرکہ میں ایضا آرد اقل سو زیرہ سیاہ نو نماشہ خاکستر تخم خرا  
 تخم نطلی تین تین ماشہ **فصل ۱۰۲** اعصاب و نافع امراض خصیہ و قنیب میں ضماد کو دم قنیب کو  
 دفع کرتا ہے صس تخم سبنا نو آرد نو خود باقلا نو ماشہ موز منقہ پندرہ عدد روغن سرشت و چربی بر پختہ  
 ضماد و ناف و تنق صس سعد کوفی بڑا ارمنی زیرہ سیاہ و تخم نطلی صبر و دو دوا ماشہ آرد و بپشک گو سفند  
 گل ارمنی چار پاد ماشہ سرکہ خالص ملاکے ضماد و ناف و تنق صس چرو بنی پوست انار مار و گلزار کندر تین تین ماشہ  
 آرد و باقلا ایسا تو شراب کندی بیکرا ایو غما سعد کوفی صغیر مرز خوش باز و اقا قیاب کندر مساوی شراب کندی تین  
 ضماد کپتھید کی قنیب کو دفع کرے صس مردس ماشہ مستطخ ریزہ چینی افیون تین تین ماشہ  
 مسدلی بھکاری پانچ پانچ ماشہ زعفران ایک ماشہ شراب انگوری میں پس کر بھٹو اروغن گل ملاکے  
 ضماد کو کوئی قنیب کو دفع کرے صس مثاث سبر مرکی اقا قیاب مساوی الوزن باریک سرکہ  
 سفید و تخم سرنخ میں ملاکے ضماد کو کبردخ اعوجاج کی قنیب کو استحکم کرتا ہے صس مخضص کی  
 فاقا گلٹ ار ازو بریان نو پوست انار ششیرین وزن مساوی ساتھ لعاب اسبیل کے ایضا پخت  
 انار ششیرین سوان کھبی بریان گل تھیم مساوی اگر بند رخ اعوجاج کے غلش یکم کی اندر اہلیل میں ہو  
 روغن گل بچکا ہے **فصل ۱۰۳** اعصاب و نافع امراض صس تخم سبنا و ناف و دم صس زعفران افیون بڑا پانچ  
 وزن دو ماشہ تخم نطلی تخم اسبی پانچ ماشہ روہہ تخم سرنخ برشت یک عدد ضماد کو سیلان خون حیض کو جو سبب  
 کشا کی دھن روغن کی ہو دفع کرتا ہے صس گلٹ ار جنت بلوط بگ مینل برگ کنار تخم خرا بوزن  
 مساوی ایضا عدد س مشر پوست انار ترش پارہ بازو تخم خرا چا پسا را ماشہ حب تلک چہ ماشہ ضماد  
 کو اگر اسے خون حیض زنان حاملہ کو سد و کرتا ہے صس گلین بازو پوست انار ترش گلزار مساوی سرکہ صس  
 ملاکے ضماد کو اختلاف روغن کو دفع کرتا ہے صس مصطکی رومی سبیل اطیب چہ چہ ماشہ اکیل الملک سیلو غنیزہ نو پختہ  
 کو ہر تخم سبب نو نماشہ روغن بابونہ ملاکے عاودہ زنان و کمر توانستہ گاہ ضماد کیا کرین ضماد و تین مودہ کو ناف کرنا جو صس  
 تخم نطلی لک سبب قلع وزن مساوی سا حذر زہرہ کو خواہ شہد کی زہار و ناف پر ضماد کرین ضماد کو تو کدین میں کو آسان کرے  
 صس تخم اسبی ایک تو رپسک شہد ایک تو رپسک روغن کجند سیاہ ملاکے شیر گرم زہار و ناف پر ضماد کرین



خانگی نرہ پھا کرانہ دیون ایضا گوشت انہی گوشت سیدھا کباب برابریک لگا دیون نہما کر کہ تیرہ کبابی مکر  
 کر دیا ہے جس بھی چونہ سینہ در پخال کنبھک صابون مسادی ضلک کیا کریں ہر گاہ تیرہ ہی دفع ہو جاوے ورنہ  
 کلاؤ لگا کر بیک نہ مپس کو باز مسین کرانہ کو تازہ نہ سے ایضا پھوڑی کچنی لگا کے صابون بھی چونہ دوسا در  
 تکر منہ باورنی پکڑوے کنبھک لگا کے لگا دیون جب سب مواد دفع ہو جائے اندال نہم کی تدبیر کریں ایضا  
 انیون ہم انصار بلکہ تھوٹا بھی دو دھ چھپر مسادی ایضا کہ نہایت مفید ہے صس بیک یندہ تھوٹ  
 بھی نو سادہ روغن کنبھک سیاہ لگا کے ضما و امثل کہ اور ام گرم درودہ فاصل دکنج ران نقیب نہ فرج و تمام  
 اعضا کو مجربات سے جو صس امثل قلم دوسے کو کنار سفون کر کے مسادی پکا دیون و تھوڑا روغن گل لگا کر

### باب ۱۰ - حرف الطاء مہملہ

طلاد و ستور طلادہ مثل مٹاؤ کے ہے کہ اس سے رقیق لگایا جاتا ہے فصل ۱۰ طلادہ دفع امرن  
 سر تر بکریون طلادہ شقیقہ بارہ کو دفع کرتا ہے صس خردل ایک ہر سوز دوز سرکہ میں پیس کر لگا دیں ایضا  
 زنجبیل دوا شہ برگ خاسے تازہ ایک تولہ پانی میں پیس کر ایضا زعفران ایک ماشہ منہ  
 اودام شیرین دو عدد و بک مرز خوش تازہ میں پیس کر طلادہ دفع شقیقہ حارص مسندل سفید گندک  
 ایک تولہ کا فوڑ دوا شہ ایضا گل ممکنہ دو ب تازہ کشنیزوزن مسادی پانی میں پیس کر طلادہ  
 گل سرخ تخم کابوترن تین ماشہ انیون چار ماشہ سرخ زعفران دوسرے عرق گلاب میں مسکرتھوڑا روغن  
 ملا کے طلادہ دفع صداع مزمن بارہ صس گندھاگ ٹولہ سا ایک جودہ ہار منی دوز پانی میں پیس کر  
 لگا دیں ایضا مسندل سفید ایک تولہ قرضل پیچ عدد ایضا ناخواہ اجمودہ تخم سوا مسادی الوزن  
 طلادہ کہ ہر منجم کے در کو بوجہ تندر کے مفید ہے صس پوست شمشاد زبردست ایک ایک تولہ انیون دو  
 ماشہ پانی میں مسکرتھوڑا کر آشوب خیم کو مفید ہے صس لودھ بھجانی رسوت بھٹکری بریان پوست  
 ہلیا زرد تین تین ماشہ انیون ایک ماشہ پانی میں مسکرتھوڑا لگا دیں طلادہ موسوم بہ گھڑا کہ آشوب خیم  
 اطفال کو دفع کرتا ہے صس بھٹکری بریان رسوت چار چار ماشہ کتھ سفید فیون ایک ایک ماشہ باریک  
 کر کے عرق ہیون کاغذی ڈالکر آٹھ ہر دسہ آہنی سے ظرت آہنی میں رگو کے استعمال کریں  
 طلادہ کہ درم گوش دس گوش دبا گوش کو دفع کرتا ہے صس مسندل سرخ سپاری صبر بوزن  
 مسادی عرق گلاب میں مسکرتھوڑا لگا کرین طلادہ کہ تھوڑی کو اندر خواہ باہر ہو دفع کرتا ہے

ص گل ارمنی دو ماشہ کا نور زعفران ایک ایک ماشہ روغن گل میں گھسکر ایضاً مردار سنگ سرکہ  
 میں گھسکر لگا دین طلا سفید سیرینی گچہ کو دفع کرتا ہے ص کیلہ ساگا خام ہلدی بکچی بوزن مسادی رتو  
 سرتون میں کھل کر کے ایضاً تلہ تھوچہ بریان مرج سیادہ چھ ماشہ مسور سوختہ تنور آٹا پوست انار  
 پوست ختمشاں کیلہ بوزن مسادی سفوف کر کے روغن سرسوں ملا کے ایضاً سفال سوختہ تنور اکتود  
 مک چھ ماشہ سرکہ میں گھس کر ایضاً مردار سنگ پوست انار ترش بازو بوزن مسادی سرکہ زین پیکر ایضاً  
 صابون عرق گلاب میں گھو لکر طلا سفید طفل کو دفع کرتا ہے ص مغز بادام سوختہ پرک حنا و مشک  
 کیلہ ایک ایک ٹوکہ مردار سنگ چھ ماشہ توتیا سے مرج سیادہ ایک ایک ماشہ سفوف کر کے سرکہ میں گھول کر تھوڑا  
 روغن گل ملا کے لگا کرین ایضاً کہ سب سے سرکہ کو دفع کرتا ہے ص بادام تلخ کو تھوڑا ہر برگ کہنہ  
 خواہ سرکہ میں گھس کر ایضاً آرد مینتی آرد نود سرکہ میں گھو لکر طلا کہنہ چھ ماشہ مین جھالین کو دفع کرتا ہے  
 ص گل سرخ آرد عدس بوزن مسادی سرکہ میں گھس کر ایضاً صبر اتخوان کہنہ جادو کہنہ رچہ چھ ماشہ  
 سداب تین ماشہ سرکہ میں پیس کر ایضاً کہ نہایت مجرب ہے ص لیون کاغذی مین سفوف ہلدی کا لہجہ کر  
 ایک ہفتہ رکھ کر پنج تازہ سرکہ دہلی ساتھ جسے سیٹھ بھی کہتے ہیں پیکر رات کو لگا دین تھو کو دھو دین ایضاً  
 چھڑیلہ آب خربزہ مین تین بار تھپیہ دیا ہو تو نوک پوست عدس پوست سرکہ نہ چھ چھ ماشہ پانی تین پیکر  
 لگا دین طلا کہ تھوچہ مین مہمان سے کو دفع کرے و رنگ کو صاف کرے ص جوتھڑا آرد پائوٹر کو لگا دین  
 مین جوش کر کے خشک کر رکھیں تھوڑا جوڑ کر دھوڑی ہلدی باہم پیکر طلا کرین ایضاً برگ  
 سوسن برگ نیب پوست درخت سرس قدر سے قدر سے باہم گھس کر طلا کرین فصل ۱۰۰ طلبہ  
 نافع امراض ثور بدن مین طلا کہتے کو بند کرتا ہے ص برگ کنار برگ نار سماق مسادی پانی مین پیکر  
 مدے پر لگا دین ایضاً آقا قیاسد مازو گل سرخ آٹا صندل سفید مسادی ایضاً گل رگل سرخ  
 صندل سفید برگ گند مسادی ایضاً پوست بیرون پتہ زرد و صندل سینہ چھ ماشہ سسٹکین  
 ماشہ عرق گلاب مین گھسکر طلا سرخ الاثر کہ پستان خرم و غلطیدہ کو سخت کرتا ہے ص برگ  
 و پھل و پھل خام و پوست درخت انار جلا مسادی سفوف کر کے ایک شبانہ روز پانی مین تر کر کے جوش دین  
 جب سوم مہہ باقی رہے روغن تلخ ڈال کر جوش کرین جب پانی جل جاوے روغن  
 صاف کر کے مہہ خواہ شیشی کے ظن مین رکھیں و طلا کرین و اگر شیشیہ یا مہے کے ظن مین



دست آہنی سے بردقت لگائیکے خوب گھس لیا کریں زیادہ قوی الاثر ہو جاتا ہے **طلحا** کہ سرطان کو تحلیل و  
دفع کرتا ہے **صل سنگ** نیم کرن جس سے زہک آہن دفع کرتے ہیں وسیعہ ہم وزن آب کشنیہ یا  
آب برگ مکوسے میں مسکر لیا کریں **ایضاً** سیسے کو آب برگ مکوسے میں لکھ کر اوس میں تھوڑا صبر و توتیا  
لٹا کے لگا وین **طلحا** اگر گندہ بفل کو دفع کرتا ہے **صل** کا فور ایک تودہ گھریا چاندی کی قرشل بھٹکری چار  
چار ماشہ سفون کر کے عرق کلاب میں گھو ل کر لگا وین **ایضاً** مردار سنک عرق کلاب میں  
گھول رکھیں و لگایا کریں **ایضاً** توتیا ایک بڑا کافور تین بڑا عرق کلاب میچ مسکر لیا کریں **مصل ۱۰۹**  
**طلحہ** دفع امر اسن حصیہ و قنصب وزن **طلحا** کہ در دوم حصیہ کو دفع کرتا ہے **صل** گل ارمنی رسوت  
ایک ایک تودہ زخمیبل چار ماشہ آب برگ تازہ مکوسے خواہ آب کشنیہ زمین پیسکر **لھینا** کالج پوست نشانی  
آرد جو عدس مساوی الوزن ساتھ زودہ تخم مرغ و روغن گل کے **طلحا** کریں **ایضاً** گل بابونہ تخم سویا ناخنو  
ایک ایک تودہ برگ تبا کو خشک چھ ماشہ پانی میں پیسکر قدر سے روغن گل ملا کے نیم گرم لگا وین **طلحا** کہ  
قرہی حصیہ کو زائل کرتا ہے **صل سنگ** گوزن و سنگ چلی کہتہ مساوی الوزن آب کشنیہ تازہ یا  
آب برگ گوی تازہ میں گھس کر لگایا کریں **طلحا** کہ عارضہ حصیہ و قنصب و عائد کو دفع کرتا ہے **صل**  
صبر نو ساد و زنتا ستہ گندم گل سرخ صندلین مساوی عرق کلاب خواہ پانی میں گھس کر تھوڑا سرکہ  
لگایا کریں **طلحا** واسطہ کچی قنصب و شستی اعصاب اسکی کے مفید ہے **صل** انہون تین ماشہ جانفل عرق  
دراپینی پانچ پانچ ماشہ پازر گس ایک تودہ پوست بچ کثیر سفید ڈوڑھ تودہ دوپہر تک شراب میں کھل کر کے  
لگا وین خواہ شیان بارہمین وقت حاجت کے شراب میں گھس کر لگا وین **طلحا** کہ لاغری  
بج قنصب کو کہ بسبب جلق مارنے کے ہوئے دفع کرتا ہے **صل** جانفل جاوڑی چھڑ پلہ چرک  
گوش آدمی چھ چھ ماشہ سفون حصیہ خرمیا تودہ شراب دو آتش میں استدر کھل کریں کپاوسیہ سیر  
صرف ہو کر قابل **طلحا** کے ہو جاوے پس اذان استعمال کریں **طلحا** دفع مضرت جلق بازیکا  
**صل** تخم میمنز کہ دس تلخ دو تودہ لنگبی سفید عرق خرمیا چھ ماشہ تیج بل چھ امور تین تین ماشہ  
تین روز تک روغن گاؤ میں کھل کر کے **طلحا** کریں و برگ تبول سے بازو چین **طلحا** دفع جلق رود  
واڈکار نہ **صل** جال گوڑ سرگین خرمین جوش کیا ہوا کچی سفید قنصل کچھ عرق خرمیا پوست بچ کثیر سفید  
دو تودہ شہر گاؤ میں استدر کھل کریں کہ دو سیر دو دھ صرف ہو جاوے زمان لب

نہایت اسانف کے کھینچین و شفعہ چھڑ کر طلا کر کے برگ پان سے بانڈھا کرین گاسہ، خراش کرنا ہوا یعنی

پوست بچ کر سیر سفید و سرخ ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ جالفل کلان ایک عدد افیون فوماشہ سب کو فوف کر کے

چنی گوہ کلان کی دو تولہ ملا کے ایک روز کھل کرین زان بعد آب برگ تازہ و دھتورہ ملا کے کھل کر

کر کے گولی بنا رکھین بروقت حاجت شراب دو آتشہ میں گھسکر شفعہ چھڑ کر طلا کر کے و برگ پان سے

بانڈھا کرین طلا مولفہ مکیم شیر علی والدہ راقم کہ عین و انکار رفتہ کو مفید ہے و مجرب ہے ص پوست بچ کرین

سفید گنگی سفید آدھ پاؤ کو تلخ جال گوٹہ دو تولہ سفوف کر کے پندرہ سیر شیر گاؤ میش میں خوب ملا کے پکانے

و دہی جبار صبح کو چار سیر پانی ڈالکر مسکے کالین و دہی کو مدفون کر دین کہ سم قائل ہو جاتا ہے و مسکے کو گرم

کر رکھین قنیب پر طلا کر کے پان سے بانڈھین و بوزن ایک رقی پان کے ساتھ کھایا کرین استعمال دو

ہفتہ صحت ہوتی ہے طلا کو درم بن ران کو فوف کرنا ہے ص صندل سرخ پھول گلاب شرم چنار رسوت

سپاری چھ چھ ماشہ زعفران دو ماشہ آب کشین تازہ یا برگ کو سے تازہ کے میکس طلا کرین ایضا صندل

سرخ گل ارمنی رسوت صبر قافی نو نو ماشہ افیون ایک ماشہ زعفران چار سرخ آب برگ تازہ کو سے

یا کاسنی میں میکس طلا کر آتشک کی قرص و زخم و شور کو فوف کر دیتا ہے ص ہر تال سیاب تین تین ماشہ

بز الیغ ایک تولہ روغن گاؤ و تولہ پھول کے برتن میں دسہ اینسب سے کھل کر کے لایا کرین **فصل ۱۱۰**

طلا ہاے دافع امراض منقہ طلا کر شکم در دو با سیرین مجرب و مفید ہے ص آب برگ تازہ کپاس نرم

نرم میں آنہ بوی گھسکر طلا کرین و خشک ہونے پر دوبارہ سبارہ طلا کرین طلا کہ بواسیر و بواسیر

کو مجرب ہے ص خراطین کو خون خرمین میکس خشک کر رکھین وقت حاجت آب چو شانڈہ پچھا بیدین

میں گھسکر لایا کرین ایضا ڈھپ لگین کی اور بادام تلخ مساوی نیس روغن گل ملا کے ایضا

ڈاکر کی قبضہ کی ہڈی عرق گلاب میں گھس کر طلا کرین ایضا منفرم کائن منفرم قنیب رسوت پانین

گھسکر ایضا منفرم کائن منفرم کہ دے شیرین شیر زمین گھسکر لگا دین **فصل ۱۱۱** طلا ہاے دافع

امراض اطراف و مناسل طلا کو درم دست و پاؤ کو کپاری ہاے در زمین پیدا ہو جاتا ہے و فوف کرنا ہے

ص اناقیاشیان امیام کی سید کو فی زعفران محض گل ارمنی مساوی سرکہ و آب برگ

تازہ کو سے میں میکس طلا کرین ایضا کھن دریا کھ سنگ پورہ ارمنی عود خام زر بناو صبر مساوی

سرکہ و عرق گلاب میں میکس ایضا گل ارمنی برگ کو سے تازہ زر نجیل مساوی الوزن پس کر تھوڑا

سر کو روغن گل ملا کے طلا کر حجامین یعنی شقاق اطراف کو دفع کرتا ہے **صل صابون** ولایتی گلابین لگاویں **ایضاً** سیاب و ناخواہ کنہ سرخ ایک ایک تو روغن گاؤ چھ تو روغن غریب سی من و تھوڑا سیاب سب سب سے کر کے لگایا کریں **ایضاً** سرسب و دو تو تھوڑا پانی ڈال کر آگ پر گھلدا کے سفوف ہر تال و صبر چھ چھ بار شہ منہ تھوڑا توڑ ایک تو ملا کے مثل مرہم کے لگایا کریں **طلا** کر ایتدی کے پھٹنے و درد کو دفع کرتا ہے **صل** خشک لکان ایک عدد سور سجان تلخ ایک تو بزرگ خنای تازہ نو ماشہ پانی میں میکس تھوڑا روغن تخم کدو کے شیر کرم لگا کے باندھیں **طلا** کر سختی اطراف و مقاصل کو دفع کرتا ہے **صل** چربی بط چربی مرغ منہ مساق کو سفند خواہ گاڑ ایک ایک تو روغن چنبیلی دو تو لکھڑ کر کے **ایضاً** لکھن تازہ شیر کو سفند میں نمک لاپوری سفوف کر کے ملاویں و لگایا کریں **ایضاً** کر پوست ناخن اکھرنے کو دفع کرتا ہے **صل** معطلی چھ ماشہ نمک سنگ ایک ماشہ روغن چنبیلی میں گھول کر لگایا کریں **مصل ۱۱۲** اطلیہ دافع حذر دہس و سبق و حکم و قوبا و دیگر امراض جلدیہ میں **طلا** کر حذر کو دفع کرتا ہے **صل** سیاب بچنگاگ تین تین ماشہ تخم دھتورہ سوختہ دو تولہ مرچ سیاہ ایک تو شیرہ بزرگ آگ میں گھول کر کے **طلا** کیا کریں **ایضاً** عرق حامو زہدینہ مساوی وزن سرکہ کنہ میں پس کر **ایضاً** مر و صب مساوی آب بودینہ تازہ حل کر کے **طلا** کیا کریں **طلا** کر چن روز لگانے سے برص کو دفع کرتا ہے **صل** شیطرج و تخم حنظل محض خردل شونیز بریان بوزن مساوی خون بزین گولی بنارکھیں و خون تازہ بز خواہ آب شور میں گھول کر **طلا** کیا کریں **صل** تخم ترب کندنش منہ بام تلخ شیطرج ہر تال اسبند کوٹ سیاہ پوست اخروت بوزن مساوی سفوف باریک کر کے شراب تیز میں حل کر کے **ایضاً** ذرا رنج غسل ملا و تخم ترب شیطرج پیاں کبود مساوی سرکہ میں حل کر کے **طلا** کریں قرصہ کر کے مواد ناقص نکال کر صحت دیتا ہے **ایضاً** خردل شونیز بودا زمینی گوگرد پنج کثیر مساوی سرکہ خالص میں پیسکر **ایضاً** پوست بجنہ خنجرنگی آلمہ دو دو تولہ کچی ایک تو روغن جشاندہ گل گولہا مکھ مع سرفی و سیاہی تین گولی بنارکھیں و **طلا** کیا کریں **ایضاً** کر برص و حجامین کو دفع کرتا ہے **صل** تخم السی تخم بزرگ خردل سرکہ میں پیسکر **طلا** کیا کریں **ایضاً** بود پنی آرد نو سرکہ کے ساتھ **ایضاً** درد شراب کا سرکہ و گند ملا کے **ایضاً** بجنہ خنجرنگی مساوی سرکہ میں پس کر **طلا** دافع برص ہر تال گندہک پست کر می مساوی سفوف کر کے سرکہ شد ملا کے **ایضاً** مر بام تلخ مجرانس تخم طرب تخم لست میرہ تخم کرکب تخم زہدینہ کرکب

چتا و بوزن مساوی سرکہ میں گھسکر ایضاً پوست چتا و رچ سرکہ تہ آب لیون میں گھسکر گادین کر  
 قرصہ ہو جاوے رومن نیب لگایا کرین کہ قرصہ دغ ہو کے جلد صبح بھگی طلا کہ سبق میں سہوان کو دفع کیجے  
 ص شیطرج تخم ترب گندس خردل مساوی سرکہ میں پیکر لگایا کرین طلا کو دغ اکوتہ میں تجرب ہے  
 ص سپیاری میں چھالیہ و بھلا نوان چار چار عدد استخوان کہتہ سرادی ڈیڑھ تولہ سب کو گھسے  
 کی لید میں جلا کر گولیہ کرین رطلیہ و عطلیہ سرکہ سا کر کے کھتا چھ ماشہ تیلہ تھو تھا ایک ماشہ سرکہ سا کر کے  
 آدھ پاؤر رومن گاؤ میں مخلوط کر کے استعمال کرین ایضاً کچھ سوختہ ایک تولہ بھجوری نیند تھو تھو کھتا  
 چھ چھ ماشہ رومن گاؤ ایک پٹا ک میں مثل مرہم کے بنا کر لگایا کرین ایضاً تخم کبی چھ تولہ نیم کوختہ کر کے آدھ  
 پاؤ شیر گاؤ کا سفید ویرین و پوست درخت کپاس و انار زرش خام ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ جلد پس کر گولی بنا جو میں  
 ساتھ آب تازہ بگ کو سے کے طلا کیا کرین ایضاً سپیاری بلدی بچی مسور پوست کو کنا ر جلد  
 سوختہ ایک ایک تولہ رال سفید ساگ بریان کھتہ پیر یا چھ چھ ماشہ مچ سیاہ تین ماشہ سب کو سفوف  
 باریک کر کے رومن سرشت میں مخلوط کر کے لگایا کرین اور چار در و ڈھاک کا پتہ سینک کر بانڈھیں پھکھلا  
 رکھیں طلا کہ غار ش خشک و ترکو دغ کر تا ہے ص گندھک سیاب نیلہ تھو تھو ہر تال بچی بوزن  
 مساوی دو چندان رومن تخم میں کھل کر کے طلا کرین ایضاً سیاب گھر یا چاندی کی گندھک برگ  
 کینر سوختہ کچھ کئی مردار سنگ کیلا زرد و چوہ نیلا تھو تھو ایک ایک تولہ کھتا سفید نوا ماشہ بگ حنا تازہ دو تولہ رومن  
 سرشت میں کھل کر کے لگاؤین ایضاً کتہ سیسہ تین تولہ گندھک دو تولہ ہر تال دیاب  
 ایک ایک تولہ سرکہ میں کھل کر کے لگایا کرین طلا کہ غار ش عضو خاص کی دشا ناسے آبلہ کو دغ کر تا ہے  
 ص سیاب تین ماشہ مغز بادام تلخ چھ ماشہ تخم خربزہ غیر مٹشہ نوا ماشہ سرکہ میں گھسکر رات کو طلا کرین و  
 صبح کو دھوین طلا کہ داد کو دغ کر تا ہے ص تخم نپاؤر آملہ لک خام زبرہ سیاہ مساوی اولون  
 سفوف کر کے پانی میں گھسکر بعد کھلانے واد کے طلا کرین طلا کہ دغ واد میں مجرب ہے  
 ص تخم نپاؤر نوسادر مدنی کھتہ سفید زرد و چوب گلی چوڑی کی مینوان گندھک بوزن مساوی عرق  
 لیون کاغذی میں گولیاں بنا رکھیں بوقت حاجت آب لیون خواہ پانی میں گھسکر لگایا کرین **مصل ۱۳**  
 اطلہا سے متوی باہ و تھیب و نمک و منزل و ماند و طلا کہ تقویت باہ و گردہ کی کر تا ہے ص  
 مسندل سفید آدھ سیر برادہ مسندل سفید پاؤ سیر لوان سفید آدھ پاؤ قرضل و تولہ برسم معروف

چونکہ کمپنیں وہ مقام پر آدھ و خنصب پر لگا کر بن طلا کہ قنوت باہکی کرنا ہے **صل** شکر ہر تال طبعی سیاب  
کیا عفر قز جا پانہ زنگس واپینی بوزن مساوی زہرہ گاؤمین کھل طلا کرین طلا کہ سستی قنصب کو  
دفع کرنا ہے **صل** پر اسور کوٹ تلخ اسگندہ ناگوری بوزن مساوی سرمہ سا کر کے مسک مین ملا کر لگا کرین  
طلا کہ قوت و فربہ قنصب کرنا ہے **صل** اسبند مغز متعم ارند خردول بوزن مساوی روغن چنبلی مین کھل  
کر کے طلا کہ قنصب کی فربہ و دورانی کرنا ہے **صل** کٹائی کلان کی یل پختہ سرشت اسبند کوٹ تلخ  
اسگندہ مساوی الوزن پانی مین پسکر چند بار طلا کرین و باندھین **طلا** کہ باہ و امساک کو قوت  
دیتا ہے **صل** پوست بچ اک دودو کہ چلہ ایک تور پوست بچ کنیر سفید چار تور رس کپور چھ ماشہ سب کو  
زہرہ زنگاؤمین گھسکر شیان بنا رکھین بوقت حاجت پوست نشانش کے پانی مین گھس کر لگاؤین **طلا** کہ  
لذت جماع کی زیادہ کرنا ہے **صل** عفر قز اسگندہ نام کا فور مساوی سرمہ سا کر کے شمد مین ملا کر  
طلا کرین بعد ایک ساعت کے کپڑے سے صاف کر کے مشغول ہوں **طلا** کہ لذت و نوت جماع کی یاد  
کرنا ہے **صل** شیر کی چربی مین تھوڑا سفوف تخم انجور ملا کر طلا کرین و بعد ساعتی صاف کر کے مشغول ہوں  
طلا کہ عورت کو جلد منزل کرنا ہے **صل** سسگ نام کا فور مساوی شمد مین ملا کر طلا کرین و مشغول ہوں  
**فصل ۱۴** طلا باہ متعلق باون کے **طلا** کہ داء الثقب یعنی بال غورہ کو دفع کرنا ہے **صل** سم بزیاء  
سوفتہ سم فرسوفتہ چھ ماشہ سرگس تین ماشہ روغن سرشت مین گھسکر لگا کرین **ایضا** کندش روغن  
نقشہ مین پسکر لگا کرین **ایضا** کف دریا پوست بچ نے پٹاک موش معنہ باوام تلخ مساوی روغن  
سرشت مین کھل کر کے **ایضا** برادہ و ذان فیل چرک گس مساوی روغن نقشہ ملا کر **ایضا** مو سونہ کو پین  
موے سوفتہ برگند حاک آٹو کہ سار بوزن مساوی روغن سرشت مین گھسکر موقع کو پیاز سے کھلا کر طلا کرین  
**طلا** کہ ڈاڑھی دمو چھ کے بال جاتا ہے **صل** کف دریا معنہ باوام تلخ مساوی روغن کمنہ سرشت خواہ روغن تھینہ  
گھسکر لگا کرین **طلا** کہ قاتل ہر قسم کی قمل یعنی جون کا **صل** صبر و ہر تال مساوی روغن گل مین کھل  
کر لگاؤین **ایضا** سیاب و عن چنبلی مین گھسکر لگا کرین و بالون کو کپڑے سے باندھین **ایضا** تخم بھڑاؤش  
تخم خرزہ و فلفل ایک ایک تول تو تیا چھ ماشہ پانی مین گھسکر لگاؤین و مبر دو پہر کے دھوین **ایضا**  
آرد و طلا آرد و عدس آرد و بھٹواٹس مساوی پانین گھسکر **ایضا** مغز تخم شریف مغز تخم کھن مساوی پانین پسکر  
لگاؤین **فصل ۱۵** طلا باہ دافع اورام و بخور و مضرب و سقطہ و غیرہ **طلا** کہ بخور یا سوزش و بخور زکو دفع

دفع کرتا ہے **ص** مندل سرخ سپیاری گل ارمنی مسادی آب کشین تر تین خواہ آب برگ کو سے مین گھس کر  
 طلا کرین **طلا** کہ اور ام سوزندہ کو دفع کرتا ہے **ص** مندلین کشین خشک ایک ایک تولہ آرد جو دو تولہ گل ارمنی چھ ماشہ  
 پانی مین پیس کر لگا دین و پانچ تراد سین رکھین **طلا** کہ کو ننگی و ننگی و آماس اعضا کو دفع کرتا ہے **ص**  
 گل ارمنی سپیاری مندل سفید ایک ایک تولہ رسوت مردانگ صبر چھ ماشہ آب برگ کو سے تازہ مین پیس کر  
**طلا** کہ اضرہ و سقہ کو دفع کرتا ہے **ص** صبر تین ماشہ تخم خطی برگ بنفشہ صبر لین بھنوا سن اکل ملک  
 چھ ماشہ سفوف کر کے سفیدہ تخم مرغ ملا کر نیم گرم لٹا کرین **ایضا** گھلی کنجد سیاہ کھلی  
 سرسوں گیدہ ایک ایک تولہ برگ سناو برگ کو سے ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ پانی مین پیس شیر گرم لگا دین **طلا**  
 کہ آزار صبر و سقہ کو دفع و زنگ عضو کو صاف کرتا ہے **ص** خاکستر شاخ گوزن گندرتین تین ماشہ  
 آرد بھنوا سن آرد با قلا نو نوا نشہ گوند بول نوسا و چھ ماشہ منتر بادام تلخ ایک تولہ پانی مین پیس کر لگا یا  
 کرین **ایضا** بادام تلخ دشمنان کشتہ ایک ایک تولہ صدف سوخته کف دریا پھٹ کرمی زرد و چھ ماشہ پانی مین  
 پیکر لگا یا کرین **طلا** کہ گوشت زائد کو تھکیل کرتا ہے **ص** ہر تال کھلی سیادہ پانچ پانچ  
 چمک مس دس ماشہ روغن گل مین کھل کر کے لٹا کرین **طلا** کہ سوختگی آتش کو دفع کرتا ہے **ص**  
 عدس چار تولہ پانی مین پکاکے گل سرخ ایک تولہ ملا کے پیکر لگا دین و کپریسے تر رکھین **ایضا** سفیدہ  
 تخم مرغ روغن گل مین ملا کر **طلا** کہ مضر کائے جان و زہر دار کو دفع کرتا ہے **ایضا** بنیک گندک  
 برگ پودینہ پنچال کیو تر با ہم پیکر لگا دین۔

## باب ۸ - حروف لعین المملہ

**فصل ۱۱** اعجمی بال تشدید یعنی خاکینہ کہ اقسام خدے و دانی سے ہے بامتناع اندہ کے عجمی کہ زیادتی باہ و  
 قوت مباشرت و تیری ذہن و حافظہ کی کرتا ہے **ص** زردہ تخم مرغ دس عدد قیمہ گوشت بز و جہان آدھ پاؤ آب  
 افشردہ پیاز پانچ پیاز تراشیدہ و دو دیگر مصالح و نمک بقدر مناسب ڈالکر روغن گاؤ مین بریان کرین **ایضا**  
 اندک کبوتر مین عدد و اندک کنجشک خاکی دس عدد تراشہ پیاز آدھ پاؤ نمک و مصالح قابل کبر و روغن گاؤ بریان  
 کرین **ایضا** زردہ تخم مرغ پانچ عدد پیاز تراشیدہ ایک مچھانک سفوف و ارپینی دو تولہ مصالح ملا کے  
 روغن گاؤ مین بریان کرین **فصل ۱۲** عرق ہاسے مندل و مصفی اخلاط مین و ستور عرق  
 کایہ ہے کہ چوب و تخم نیم کوفتہ و گل دہرگ بدستور و میوہ جات نمک ملا کر کے سب کو آب دریا مین

چارپہر سے آٹھ پہر تک زکر کے دیگ و بھیکا میں خواہ عرق انہی میں کھینچیں ولما نظر کھیں کہ پانی وودا کا بالکل سوخت نہ جاوے و زیادہ بھی باقی نہ ہے کہ دو دن احسنے تا عرق کی ناقص ہو جاتی ہو اور یہ امر بھی قرین صحت ہے کہ چند عرق آنے پر بھیکا جدا کر لیا جاتا ہے جانا ہے اوسمندر عرق تیز و قوی ہوتا ہے باقی دو این دو بارہ بھیکا لگانے سے ویسا تیز عرق نہیں آتا ہے **عرق** کہ خوش و استراحت خون دیو بست و سوزش و ملکہ و خارش و ثورات کو دفع کرتا ہے **صل** برگ شاہترہ آلمہ چارپہر سرخک گل مندری جلینب برادوشیشم پوست اندرونی درخت کچال پوست اندرونی درخت نیب پوست اندرونی درخت بجائے تخم خنساب آدھ آدھ پاوسات سیر پانی میں چارپہر زکر کے دو سیر شیر گاؤ تازہ ملا کر برسم معروف عرق کھینچیں ایضاً چوب چینی عناب آدھ آدھ پاؤ صندل سرخ خش کشیز خشک برگ گاؤ زبان باد بنجویہ طلویہ بلبلہ سیاہ گل مصفر گل نیب گل بجائے برادہ ابنوس ایک ایک چھٹانک برسم معروف عرق کھینچیں ایضاً گل مندری برگ شاہترہ پاؤ بھوچوب چینی خش آدھ آدھ پاؤ آلمہ بلبلہ بلبلہ گل غلی گل سرخ برسم زکر ایک ایک چھٹانک چار سیر پانی میں چارپہر زکر کے تراشہ کدو سے دراز ڈیڑھ سیر تراشہ پیٹھ تین پاؤ شیر گاؤ میں ڈال کر بدستور عرق کھینچیں ایضاً چھٹانک باد بنجویہ تخم کاسنی پوست پنج کاسنی ابریشم خام ایک ایک چھٹانک آلمہ پوست اندرونی درخت کچال من پوست درخت گوندنی جلینب گل مندری گل نیلوفر گل گڑمل چوب چینی گل مصفر آدھ آدھ پاؤ گل نیلوفر برگ سبز وزیرہ تخم اندرونی سے صاف کیا ہو برگ گاؤ زبان باد بنجویہ برگ و شاخنا سے خرد و مچاؤ برگ شاہترہ تخم کاسنی آدھ آدھ پاؤ بلبلہ سیاہ ایک چھٹانک انیسون و تخم کثرت دود و تولہ برادہ صندل سرخ چار تولہ سب کو چارپہر سات سیر آب دریا میں زکر کے پانچ سیر عرق کھینچیں فائدہ اس قسم کی عسرتون میں اگر کھوٹا شد خواہ شربت عناب سادہ یا شربت نیلوفر سادہ حل کر کے پیارین تو زیادہ قوت اس کی تاثیر

میں نمایاں ہوتی ہے **فصل ۱۱** عسریات محلل ریاح و تقوی مدہ جگر و ہضم طعام و شتی غذا و دفع امراض مدہ و امعا میں **عرق پان** کہ در مدہ و در و شکم و دل و پانچ ریچی کو دفع کرتا ہے **صل** پان تخم بیکہ پنچہ و تازہ پانچ سو عدد بودنیہ تازہ آدھ پاؤ خولجان ایک چھٹانک قرضل تھن تولہ الابی سینہ ایک تولہ بدستور تین سیر عرق کھینچیں **عرق** قنبا کو کہ اختراع متاخرین سے دفع قلع ریچی و محلل ریاح و مدہ ہے مگر بعض استخاص کو مصفی ہو جاتا ہے **صل** تنباکو خشک آدھ سیر برگ بودنیہ خشک



ایک چٹانک نامخواہ دارچینی آدھی آدھی چٹانک بدستور چار سیر عرق کھینچیں عروق کو دور و معده و  
قبض شکم و ریاح کو دفع کرتا ہے **صل** بلبل سیاہ ہلکا زرد و دینہ خشک نامخواہ زنجبیل ریشہ دار غولجان الکلک  
چٹانک دارچینی تیج پات الہچی سرخ آدھی آدھی چٹانک بدستور عرق نین سیر کھینچیں عرق دارچینی  
کہ تقویت معده و دفع ریح و مغص میں مجرب و منطقی ہے **صل** دارچینی ایک چٹانک نامخواہ نین بادیان گل  
بابونہ تخم کزن آدھی آدھی چٹانک بدستور دوسیر عرق کھینچیں **صل** انبر بارنس کہ مقوی معده و جگر  
و دفع صفرا و شستی طما ہے **صل** زرشک آدھ سیر ایک شباد روزین سیر آب و ریامین ترکیب و فلفل  
نیم کونہ دو تولہ سرکہ انگوڑی آدھ پاؤ ملا کے عرق کھینچیں عروق کو دفع ریاح معده و امعا و تے لبنی و قلت  
اشتمالین مجرب ہے **صل** زنجبیل ریشہ دار پوست بچ آگ پوست بچ زرد و تولہ فلفل و رازہ نینون پر ہونچ  
تیج پات ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ گل سرخ تین تولہ موز منشتہ آدھ پاؤ شہد خالص پاؤ بھر رسم معروف عرق کھینچیں  
**مصل ۱۹** عرق ہاسے مفرح مقوی اعضا و ریشہ و فلفل منی و شستی و دفع نفقان کا نوبہ عرق کھل

کبھی و مقوی و مفرح ہوس گل کو اصل تازہ نہری وزیرہ و در کردہ سوا سیر کشمش آدھ سیر دارچینی ایک چٹانک  
تکلب مصری چار تولہ بدستور عرق کھینچیں عروق سیل کہ مقوی مفرح و مہی و منطقی ہے **صل** گل سبیل نہری  
دور کردہ گل سرخ گل مندی سب سایمین خشک کیسے ہوئی آدھ آدھ سیر گل مندی تازہ آدھ پاؤ رسم معروف عرق کھینچیں  
عرق مقوی باد **صل** دارچینی الہچی سرخ سبیل الطیب ہنس سرخ ہین سفید غولجان باد رجبہ کو کھر و کلان  
چار چار تولہ مصطلکی رومی و ریح عرق چھ ماشہ شفاقل مصری و فلفل تکلب مصری دو تولہ سرخ تخم برادرہ  
کشمش خرم تخم برادرہ آدھ آدھ سیر ایک شباد روز کر کے بدستور عرق کھینچیں عروق مفرح و مقوی دل و دماغ  
**صل** گل کیکلی ایک عدد گل سبوتی گل گاؤ زبان چار تولہ گل نیلوفر آدھ پاؤ کشنیز خشک ایک چٹانک چار پر کر کے  
تین سیر عرق کھینچیں عروق دفع نفقان **صل** گل سرخ پاؤ سیر گل گاؤ زبان تین تولہ برگ گاؤ زمان چار تولہ مندی  
سفید اریشم خام دو تولہ بدستور تین سیر عرق کھینچیں عروق کہ فلفل منی و تقویت باہمین مجرب ہے **صل** تودری  
زرد تودری سفید تودری سرخ کو کھر و کلان کو کھر و موصلی سیاہ و موصلی سفید بچ بند تال کھانا قرفصل دارچینی  
دو تولہ تخم ناہم موصلاہ نینبیل چھ تولہ تخم کر زرخم سوہ گل دھاوا تین تین تولہ بافصل جاوہری ایک  
ایک تولہ کشمش خرم تخم برادرہ آدھ آدھ سیر رسم معروف عرق کھینچیں عروق چوب جینی کہ شش مندی  
توی کرتا ہے و مقوی باہ و دفع مایہ و بایہ مرقی ہے **صل** جینی ڈیڑھ پاؤ دارچینی آدھ پاؤ کباب جینی ناگر مرچہ

سافج ہندی عود عرق بمنین زربا و خولہان حٹا بانسی چھریلہ برادہ صندل سفید ایک ایک چھٹا ہنگ گاو زبان  
 بادرنجبویہ ڈیرہ ڈیرہ چٹانک الاچی خرو لوہنگ جالفل جاوتری دودو تولہ درونج عقر بنی ثعلب مصری مضطکی دی  
 تین تین تولہ موز سیر سیر شند خالص آدھ سیر پچیس سیر پانی دریا میں دو شہانہ روز ترک کے آدھ پاؤ گل سرخ گوا  
 پندرہ سیر عرق کھنچین وچہ ہاشے زعفران کی پوٹی سینے کے مٹھ پر اندر پھیکے کے پکادین **عرق**  
 گدڑ کہ مفرح و مقوی ہا ہے **ص** گدڑ استخوان و پوست دور کردہ پچیس سیر کشش پانچ سیر دیگر سیر بیتین  
 جوش دیوین و دیگر کو سرد کرین کہ دھوان اسکا نہ نکالے پس ازان داری جی نیو فٹہ گل سرخ ناگرو تھہ پوست  
 ترنج چوب چینی نیو فٹہ ہین سفید نیو فٹہ آدھ آدھ پاؤ صندل سفید ایک چٹانک الاچی سفید و تولہ ملا کے  
 عرق کھنچین **عرق** مفرح و مقوی دل و دماغ **ص** گدڑ استخوان و پوست سے صاف کر کے کوٹھو میں پلکڑا کا  
 عرق پندرہ سیر کشش مٹی آٹہ تخم برادہ ایک ایک سیر بدستور عرق کھنچین **فضل** ۱۲۰ عنقیات دافع حیات  
 مین **عرق** کافور کہ پت ہلے گرم دپ دق کو مفید ہے **ص** کشیز خشک گل گاو زبان برگ گاو زبان  
 صندلین تخم کاسنی تخم خیارین تخم کاہو تخم زعفران برگ نبشہ گل نیلوفر گل سرخ ایک ایک چٹانک تراشہ کہ دوسے  
 تازہ تین پاؤ تراشہ مجھے ڈیرہ پاؤ کافور پانچ تولہ برسم معروہ عرق کھنچین **عرق** شیر کہ تپ صفراوی و  
 سوداوی دپ دق کو مفید ہے **ص** برگ گاو زبان برگ نبشہ گل نیلوفر آدھ آدھ پاؤ صندل سفید ایک  
 چٹانک سات سیر شیر گاؤ ملا کے عرق کھنچین **عرق** کہ پت دق کو مفید ہے **ص** شیر بز تازہ پانچ سیر برگ  
 گاو زبان گل نیلوفر آدھ کوہ پاؤ برگ بید سادہ پاؤ بھربدستور عرق کھنچین **عرق** دافع حیات مارہ و تخم  
 و تخم مزمنہ کہ خفیف سی لاحق رہتی ہیں یا بعد غذا کی محسوس ہوتی ہیں **ص** گل نیلوفر تخم کاہو تخم زعفران چار چار تولہ  
 جو مقشر آدھ پاؤ کشیز تین تولہ صندل سفید و تولہ تھوڑے پانی میں چار پہر ترک کے تین سیر شیر زو آدھ سیر  
 تراشہ کندھا سفید ملا کے عرق کھنچین **عرق** کہ دافع تپ ہے و مرطبان ہے **ص** تخم کاسنی تخم کاہو گل نیلوفر  
 گل کنول گدہ کسیر و ایک ایک چٹانک صندل سفید و صندل سرخ برگ گاو زبان گل سرخ برگ  
 شاہترہ غنہ ثعلب و دودو تولہ تھوڑے پانی میں چار پہر ترک کے شیر بز پانچ سیر ملا کے عرق کھنچین **عرق**  
 کہ پت کہ نہ گرم کو ناہ ہو خواہ مزمنہ کو دفع کرنا ہے **ص** سنبل لطیف حسن آٹہ برگ شاہترہ غنہ ثعلب  
 ایک ایک چٹانک سبدا ایک تولہ چار پہر ترک کے تراشہ کہ دودو از ایک سیر ڈالکر عرق کھنچین **فضل**  
 ۱۲۱ عصا رجات مین دستور عصا رہ کا یہ ہے کہ دواسے تازہ کو پیل کر پانی اس کا

کپڑے میں ڈال کر بخور لیں۔ واک پر پکا کر گھا کر بکین عصارہ آملہ مقوی قلب دسمہ و مقرب و طبع  
 وافع سوزش جگر و مدہ و نافع قے صفر زدی و سکن تشنگی ہے عصارہ ہلیلا زرد و مسل صفرا و دافع  
 حرارت مدہ ہے عصارہ برگ زردہ کا دافع سال بلنبی و صنیق انفس ہے تنہا یا ساتھ اجڑا اسے  
 مناسب کے فضل ۲۲ عطوس میں وہ ہے کہ واسطے لائے عطسہ کے بغرض دفع انجرو و رطوبات  
 و مانع کے لیا جاوے دستور اسکے تین طرح پرین ایک یہ کہ اوہ کو سفوف کر کے بذریعہ دم کے  
 ناک سے و مانگی طرف کھینچیں دوسرے کے پڑایا پینہ کی تہی میں لگا کے ناک میں رکھیں تیسرے  
 باریک باریک کپڑے کی پوٹی میں باندھ کر دم سونجھ لیا کرین عطوس کہ در دوسر بلنبی کو باخراج رطوبات  
 و مانعی دفع کرتا ہے ص کنڈش تبا کو دوا ماشہ مرج سیاہ ایک ماشہ سفوف کر کے ایضا فلفل در افلفل گز  
 ایک ایک ماشہ خردل دوا ماشہ کنڈش چار ماشہ عطوس کہ بحالت سکتے کے ناک میں پھونکنا سفیدہ ص  
 کنڈش دوا ماشہ شونیز و مرج سیاہ ایک ایک ماشہ عطوس کہ فالج و لقوہ و جمیع امراض بار دہ و مانعی کو  
 مفید ہے ص عقر قرما زرد آوند مرج فلفل سیاہ سونجھ کنڈش جلد بوزن مساوی ایضا تخم فلفل سطر سیاہ  
 فلفل سیاہ شونیز گل یا بوزن کنڈش بوزن مساوی

### باب ۱۹ - حرف غین مجسمہ

فصل ۲۳ اغالیہ میں جبکو ارکبہ بھی کہتے ہیں دستور اوکا یہ ہے کہ اجڑا اسے خوشبو کو کچی و مرطاب  
 بزمین صفت سونگین یا بدن پر لگا دیں غالیہ کہ تقویت دل و دماغ و دفع حقائق و توحش و سونگین  
 کرتا ہے ص عنبر اشب دوا ماشہ عود ہندی آٹھ ماشہ صندل سفید ایک تولہ مشک ایک ماشہ سفوف کر کے  
 عرق گلاب میں مخلوط کر کے ایضا صندل سفید تولہ سعد کوئی سنبھل لطیب چھچھ ماشہ عرق کیڑہ میں  
 میکس عطر گلاب ملا کے ایضا گشتینز مشک گل بابونہ صندل سفید ایک ایک تولہ سفوف کر کے عرق گلاب  
 میں سان کر عطر حسن خواہ کیڑہ کا ایک ماشہ ملا کے فصل ۲۴ اغر غرہ میں دستور غرہ کا یہ ہے کہ  
 دوا ای رتیق کو ٹھہر میں رکھ کر جنبش پنجاب حلق دیں کہ تاثیر اسکی حلق میں پہونچے مگر احتیاط رکھنا چاہیے  
 کہ دوا قصبہ یہ یعنی زحطی میں بنجاوے ورنہ پھیپڑے کو مضرت ہوتی ہے و امراض بار دین و احار بالفصل  
 و حار میں بار د بالفصل استعمال کرنا چاہیے عر غرہ کہ گرائی زبان کو جو فلاج و لقوہ سے یا بدن اوس کے ہو  
 دفع کرتا ہے ص خردل زرد با دوا فلفل شونیز مرز عود ہندی تین تین ماشہ ج ترکی عقر قرما پو دین

خشک گل بابوڑا مٹو وہیں عود صلیب چھپے ماشہ قرضل وس عدد حینا ندہ وجہ شانہ گرم کر کے غرغره کرین  
 غرغره کہ استرخاسے لسات مینے ڈھیلہ ہونے کو کہ کو دفع کرتا ہے ص عدس گلنار اکیلل الملک مائین  
 برگ حنا لیلہ از دوزن مسادی جوش کر کے غرغره کہ خناق گرم کو مفید ہے جب نزل سے ص کشتیز خشک  
 پوست خشک ش گلنار کو سے پیچہ ماشہ جوش کر کے صاف کر کے اوسمین مغز فلوس نیاز شنبہ دودو تولہ مل کر کر  
 صاف کرین دین ماشہ رسون ملا کے استعمال کرین غرغره کہ درم اندرونی سلق کو دفع کرتا ہے ص  
 تخم السی تخم میتی نونو ماشہ انجیر زرد پانچ دانہ عناب سپستان پندرہ پندرہ دانہ مویر منقے میں دانہ بودینہ  
 دونا مردا چھپے ماشہ جوش کر کے غرغره کہ خناق کو دفع کرتا ہے ص درم مائل مینتی ہو ص  
 برگ بارتنگ تخم کزن اصل السوس نیم کو متہ تخم خطلی نیم کو متہ عنب الشلب گل بنفشہ  
 برگ نیب برگ جنازی اکیلل الملک دوزن مسادی شیر گاؤ بز مین جوش کر کے صاف کر کے بخور ۱  
 نشاستہ گندم ملا کر استعمال کرین غرغره کہ درم حلق کو توڑتا ہے ص میتھی چھپے ماشہ انجیر پانچ  
 عدد عناب پندرہ عدد جوش کر کے ملا صاف کرین شیر گاؤ ایک چھٹا ہک غیرہ کر دگت درم دودو تولہ مل کر  
 غرغره کرین واگو دوتین روز کے استعمال مین نہ ٹوٹے تو چھپ کری خام سفوف کر کے ملا دین غرغره  
 کہ بعد ٹوٹنے درم کے تھقیہ مواد کا کرتا ہے ص جٹا بانسی بودینہ کو عناب مویر تخم براورد  
 سات سات ماشہ جوش کرین ایک نوزد سرکہ دودو تولہ شد ملا کے غرغره کرین غرغره دفع خناق ص شیر  
 بز مین نمیر ترش آرد گندم کامل کر کے ایضا کہ خناق سخت کو دفع کرتا ہے ص برگ  
 عنب الشلب برگ کا ہو برگ کاسنی برگ کشتیز علمدہ علمدہ کل کر پانی ہر ایک کا پونڈ کر دوزن  
 مسادی لیکر اس مین شہوت تازہ مل کر خواہ آب توت مین گمول کر غرغره کرین ایضا میتھی السی لم  
 نونو ماشہ جوش کر کے ایضا برگ منا گلنار زرد و چوب ایک ایک تولہ برگ کنار و شہوت تین تین  
 تولہ جوش کر کے ایضا پوست درخت گوندنی پنج چنبیلی گل سیر فی مسادی جوش کر کے  
 صاف کر کے تھوڑا کھتا ملا کے ایضا اگر کوئی غرغره مفید ہو دے ص نیچال ابابیل زبل  
 گرگ مغز فلوس دودو تولہ جوش کر کے صاف کر کے بدون آکا ہے مرصین کے غرغره کر دین  
 غرغره کہ سوراج تاکو کو بڑا خشک سے یا نزول مواد سے ہو جاتا ہے دفع کرتا ہے ص پوست  
 خشک ش کشتیز خشک گلنار لیلہ سیاہ حب الاس برگ کنار جنگلی زرد و برگ حنا چھپے ماشہ

کرنا جگہ باز و پانچ پانچ ماشہ جوش کر کے مخصوص کل ارٹنی تین تین ماشہ ملا کے غرہ کرین غرہ کر کے در اندرون  
 گلو کو دفع کرتا ہے **ص** برگ خاکلنا زرد چوب برگ کنار پوست گوندنی پنج چنبیلی سپاری بوزن  
 مساوی جوش کر کے **ایضا** گلنا پوست کوکنا رصندلین چھ چھ ماشہ عدس مسلم ایک تولہ **ایضا** برگ  
 تازہ ابر برگ کنار باغی برگ شتوت برگ چنبیلی پوست شمشاد بوزن مساوی جوش کر کے **فضل**  
 ۱۳۵ عسول میں عسول اسے کتے ہیں کہ ادویہ کو پانی میں تر کر کے یا جوش دے کر اسی پانی  
 سے مقام مرض کو دھو دین **عسول** کہ درم و چرک و سرنجی آنکھ کو دفع کرتا ہے **ص** بلبل زرد بلبل آملہ  
 چھ چھ ماشہ چنگری خام دوا ماشہ **عسول** کہ زخم و فرسہ کو رطوبت دیم سے صاف کرتا ہے **ص** برگ گلاب  
 برگ کوسے دو دوا ماشہ رسوت تین ماشہ جوش دے کر دھو دین **عسول** کہ گنجہ و سبوسہ سرکہ و بغات دھونے  
 سے دفع کرتا ہے **ص** باقلا گلنا ایک ایک تولہ آرد و خود آرد و میٹھی تین تین تولہ ایک سنگ نوا ماشہ جوش  
 دیکر صاف کر کے دھو دین **ایضا** تخم ترب کرستہ باقلا برگ انار ترش مساوی جوش دیکر **فضل** ۱۳۶  
 غرہ میں غرہ بالفم وہ چیز کہ نسل ٹپنے کے چہرے پر یا نام بدن پر لگائی جاوے **عمرہ** کہ رنگ چہرہ کو صاف اور  
 شفاف کرے **ص** جو مقرر چار جز تخم خربزہ آرد باقلا چوبنی دو دو جز رات کو لگا صبح کو دھو ڈالیں **ایضا**  
 آرد جو آرد و خود آرد عدس برگ حنا سے خشک ایک ایک تولہ زعفران ایک ماشہ بدستور استعمال کرین **عمرہ** کہ  
 جلد بد کو خوش رنگ و نرم و خوش بو کرے **ص** صندلین اگر لکڑی چھ ماشہ زعفران تین ماشہ چوبنی چار تولہ پانی  
 میں پیسکر گندم آدھ پاؤروغن چنبیلی دو تولہ ملا کر لگا دین **ایضا** برگ مناسے تازہ خشک ایک چھٹانک  
 پانی میں پیسکر صندل سرنج دو تولہ چوبنی تین تولہ مادہ گندم آدھ پاؤروغن بیلا دو تولہ باہم ملا کے لگا دین۔

### باب ۲۰ حرف الفاء

**فضل** ۱۳۷ فالودہ میں دستور اسکے بنانیکہ ہے کہ جلا جز کو ملا کر کپائے ہیں **فالودہ** کہ اس سال ویکو  
 ولبا سرنجی و کثرت طث کو دفع کرتا ہے **ص** نشاستہ گندم چھ تولہ صمغ عربی بریان تین تولہ دم الانون ایک تولہ  
 کشنیہ خشک مقرر ڈیڑھ تولہ بازنگ صندل سفید نوا ماشہ شکر و گھی بقدر مناسب ملا کر شب کل ملو کے پکا دین و  
 بقدر مناسب کھلایا کرین **فضل** ۱۳۸ انقیدہ جات میں دستور قتیله کا یہ ہے کہ کپڑی کی بنی دو اریق میں چکر  
 خواہ کوئی اجزا بار ایک بھی اسپر چکر کر مقام مرض پر رکھیں **قتیلہ** کہ قرعہ کان کو دفع کرتا ہے **ص** زہرہ گلو  
 و دوزہ شمد خاص ایک جز باہم ملا کر قتیله اسمین تر کرین اور ایسا کان میں رکھیں کہ فرسہ تک پہنچے **ایضا**

فتیلہ شد میں ترک کر کے پٹنگری خام اسپرچر کر فتیلہ کہ کان کے در و کو اور رطوبت اور میل آئے کو دفع  
 کر تہ ص ص کاغذ سوختہ شد زردہ تخم مرغ ملا کے فتیلہ ترک کرین دیکھ کری و صبر و دم الاخوین سفوف  
 کر کے چھڑکین ایضا اگر وزن نب و شد باہم ملا کے فائدہ ایسا ہی فتیلہ جڑے مناسب یا مرہم ہے  
 فرمہ اسے غاہرین جو زخم یا پھور سے ہو جاتے ہیں یا اوہ لگانے کے عین تک سینین پہونچے کھجوتے  
 ہیں **فصل ۲۵** اگر فرزجہ ہے میں دستور فرزجہ بنین طرح پر ہے ایک شل فتیلہ کے دو سرے یک  
 دوا کے سفوف کی چھوٹی پوٹی باندھ کر زخم کے منہ پر پہونچا دے تیسرے فتیلہ کے اندر سفوف دوا کا  
 رکھ کر فتیلہ بادیں در کھین مگر ہر حال میں کپڑا اس قدر لانا باہر سے مودار ہے کہ بروقت نکالنے  
 کے کھینچ لیا جاوے فرزجہ کہ اخراج حینر حروہ وادار امیض کرتا ہے ص تخم فلفل خربن سیاہ  
 مویح لو سا و مرز بوزن مساوی سفوف کر کے روغن بید بخیر اور زہرہ گاؤ میں ملا کے فتیلہ اس میں  
 آلودہ کر کے رکھین فرزجہ کہ اور امیض کرتا ہے ص سداب مرابیل رازیانہ تخم فردوزن مساوی اگر  
 گاؤ کے ساتھ فرزجہ کہ خون جین کو قطع کرتا ہے ص کاغذ صغ عربی مساوی ایضا مراد سنگ گھنار  
 گل ارمنی سنگ سرمہ مساوی وزن ایضا اذہ سوختہ دم الاخوین برگ کنار گل ارمنی گل سرخ  
 سفوف کر کے کپڑا کہ جوشاندہ پوست انار میں ترکیا ہو آلودہ کر کے رکھین فرزجہ کہ فرج کو تنگ کرتا ہے  
 ص اقامتیا سعد کونی سہنل الطیب بوزن مساوی سفوف کر کے کپڑا کہ جوشاندہ پوست انار میں ترکیا  
 ہو سفوف میں آلودہ کر کے رکھین ایضا گل دھاوا مار دین پھل و مالین و چرس بوزن مساوی  
 سفوف کر کے باریک کپڑے میں رکھ کر تبا کے رکھین ایضا عود ہندی مگر موختہ زرد و پرب تر فلفل  
 اقامتیا بوزن مساوی فرزجہ کہ فرج کو تنگ اور رطوبت اسکی جذب کرتا ہے ص مازوی سبز جو کا خشت احمی  
 چار چار ماشہ گنار و حفت لمو طین تین ماشہ ایضا اذہ سے سبرال سفید اذہ پوست بلیلا زرد پوست  
 بلیلا دو دو ماشہ تر فلفل پانچ عدد فرزجہ کہ فرج کو تنگ و خوشبو کرتا ہے ص زعفران سعد کونی عود ہندی  
 فلفل متین تین ماشہ قحاح اذہ زرد سے سبر پانچ ماشہ عینر شنب نالص چار چار ماشہ فرزجہ کہ اور امیض کر کے  
 کرتا ہے ص فلفل ارمنی تخم فلفل تخم السی تین تین ماشہ چربی مرنگی قدری شدہ نکا ایضا انزودہ دم الاخوین  
 گل ارمنی بوزن مساوی آب بارتنگ میں گھو لکر فرزجہ کہ درد و زخم و رطوبت گندہ اسکی کو دفع کرتا ہے  
 ص باؤرنگ کھن دریا چھ ماشہ بہر و زنگ لڑا ماشہ نمک لاہوری تین ماشہ سفوف کر کے پوٹی تبا کے

دہن رحم برکھین حصہ جو وہ باؤ بڑا نک بہر روزہ خشک تین تین ماشہ تخم سودہ نک لاہوری کوڑیہ کوڑیہ ماشہ  
 سفوف کر کے شہد میں سان کر کپڑا ایک میں رکھ کر فرجہ کہ غار شرجم کو دفع کرتا ہے حصہ سداب  
 پودینہ پوست انار عدس بیشتر مسامی گلاب میں پیس کر ستور اسکر کے ملا کے فرجہ کہ عقم کو دفع کرتا ہے  
 حصہ جزوہ الامین پٹیکری پوست انار بوزن مسامی کو کر چکان کر پانی میں شیان باورین و بعد طہر کے  
 تین شبانہ روز رکھیں تجدید کر کے اوسکے بعد جماعت کریں ایضا آپشک خرگوش و پیرایہ خرگوش برابر  
 سفوف کر کے شہد ملا کے تین شبانہ روز رکھیں تجدید کر کے زان بعد باشرت کریں **فصل ۳۳** افقاعی  
 میں شیخ الرئیس نے قانون میں لکھا ہے کہ قحطانی یاہ کر اسے باہ و قحط دیتا ہے سحریت احوال کو  
 حصہ فلفل گرد و بنبل سنبل الطیب جزوہ ایک ایک کر دیندہ الحدید و زردخم و جیرہ و تخم بنبل و کزیرہ و کزیرہ  
 اور سان المصاغیر مغز چلوڑہ مغز پستہ سوسا و تودخم کو فٹہ کر کے ایک پتیلی کپڑے میں رکھ کر طرحت کلی  
 میں وہ چند دھبی مجموع کے ساتھ پتیلی کو ڈال کر نصف اسکا آب کاسہ ڈال کر دھوپ میں رکھیں و پتیلی کو نہایت  
 بنائش دیا کریں جب جوش آوے و بے تغیر ہو جاوے تب پتیلی پوڑ کر دفع کریں و ادویہ چھانکر شہدیان میں  
 رکھ لیون بعد مناسب دیا کریں **فصل ۳۴** افلونیامین فلوئیامین ہے اولاً حکیم افغان رومی  
 نے ترتیب دیا و فلوئیامین رومی اوسکا نام رکھا زان بعد ملائے و کر کے بھی فلوئیامین کے نام سے بیجوات مرتب  
 کیے **فلوئیامی رومی** کہ زلہ کو باز رکھتا ہے و درون کو ساکن کرتا ہے و فی الدم و اسہال و موی ہضم  
 و سیلان طمٹ کو دفع کرتا ہے **حصہ فلفل سفید و فلفل نذر البلیج** بنیں شیش ماشہ افیون دس ماشہ  
 زعفران پانچ ماشہ تخم کرمس کوہے عطر قرحا چھ ماشہ سافج ہندی سنبل الطیب سیلہ تین تین ماشہ کوٹ  
 چھان کر شہد و چند ان میں مخلوط کریں **فلوئیامی فارسی** کہ تقویت دماغ و محافظہ دماغ و دروسہ  
 اسند او بآدگی خون اشتاد تقویت و تحلیل رواج اسکی و محافظت جنین و اندفاع تے و اسہال و تکلیف رون  
 کی کرتا ہے **حصہ فلفل سپید نذر البلیج** میں بیس ماشہ افیون گل مخموم دس دس ماشہ فلفل  
 پانچ ماشہ سنبل الطیب عطر قرحا دود و ماشہ چند بید شہر زرد و درین ایک ایک ماشہ مروارید  
 ناسفہ مشک چار پارسیخ کا نور ڈیڑھ ماشہ بدستور دو چند ان شہد میں بناوین و اصنع ہو کہ  
 یہ دوفون غلویا کی خوراک چھ مہینے بعد بیماری سے چار دینی سے ایک ماشہ تک ہے اور واسطے درد  
 معده کے ساتھ جو شاذہ انیسون کے واسطے امراض طحال کے ساتھ سکیمین کے و در کردہ و پتچ



و نشانہ کے ساتھ جو نشانہ بادیان کے واسطے باندھنے خرمن کے ساتھ جو سادہ سماق کے چاہیے اور  
یہ دونوں غلہ نیا نسبت آٹھ و تھوڑے کے مفید ذہن ہیں جب تک حاجت قوی نہ ہو سکے استعمال کرنا  
سین ہے و بحالت استعمال کے اندر شیریں درجہ بکھانا لازم ہے اور چار سال تک انکی قوت  
بہنی ہے **غلونیا می محمودی** نشی و مقوی و عمل ریح و مسکن و جامع سببہ حصہ افینون فلفل سیاہ  
بیس برس ماشہ سنبل الطیب بارہون میاں سہ دانہ الائچی سفید و ارچی مصلیٰ ربوہ پنڈھنی زنجبیل انیتون درود ماشہ  
نیم کران زعفران کل سرخ جو جو باغہ عنبر اشب ایک ماشہ مشک چار سرخ ورق طلا پچاس عدد ورق نقرہ  
سو عدد شدہ چند ان قاعدہ استعمال غلونا کا فو لیج میں باندھا کر درود کر کے غیر مناسب اسوجہ سے  
کہ انین اجڑے جاوے شامل ہیں اور موید قوی ہوتا ہے **فصل ۳۱ افادہ فینون** میں **فلفل فینون** حکیم علی  
گیلانی نے اپنی شرح میں لکھا ہے کہ واسطے ورم و قرحہ مسوڑ خون کے و خبث و انتون کے مفید ہے  
**ص** اتفاقاً ایک نو دورہ اسنی شب بانی تو تیار بایان و اندہ الائچی سرخ فوٹی سوختہ سات  
سات ماشہ کوٹ چھان کر قرص بنا رکھیں وقت حاجت کے گھسکر مسوڑ خون پر چپکا دیں **فصل ۳۲**  
**۳۳ افادہ فینون** میں **فلفل فینون** ترکیب قدیمہ سے ہے درود معدہ و امعا کو کہ علاج و برودت  
سے ہونے کرتا ہے و متق کو مفید ہے **ص** زعفران تخم سداب تخم کرنش زنجبیل پودینہ کوہے  
منزہ و درود فلفل دراز ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ شدہ دو چند ان میں سحون بناوین **فصل ۳۴** **افادہ فینون**  
میں **فودجی** درود معدہ و کیکر کو کہ سبب برودت کے ہو و پتہ اسے بلغمی و کٹہ و پتہ سبب کو مفید  
ہے **ص** پودینہ کوہے پودینہ بستانی فطر اسالیون دو درودہ تخم کرنش بابونہ حاشا آٹھ آٹھ ماشہ  
فلفل سیاہ چار تولہ ساتھ سے چند ان شدہ کے پسینو زعفران بناوین **فصل ۳۵** **افیزور یوس**  
**فیزور یوس** مقوی مدہ و باہ و دفع سرعت ازال ہے **ص** پست پست پست پست پست پست پست پست پست  
شیطرت ہندی تخم کرنش دانہ الائچی سفید قسط شیرین سیلہ قرص سببہ سہا سہا فو لیجان ایک تولہ پست  
بیلہ آٹھ ناخواہ فلفل دراز دوری سرخ تودری سفید قرص سنبل الطیب جوز بوز زنجبیل فلفل  
مومہ نو نو ماشہ نمٹ الحدید مدھر نصن وزن جلا جلا کے کوٹ چھان کر روغن گاؤین چھپا رم  
حصہ جلا جلا کا جو ہے چرب کر کے و نیم چند شدہ کے ساتھ سحون بناوین و چھپینے کے بعد جلا جلا  
استعمال کریں ساتھ منید موز یا شیر کو مفید ہے

## باب ۳۱ حرف القاف

**فصل ۱۰۸** قرص صاع و نغ اقسام صداع و سرسام و حیات و امراض اعضای صدر و آلات تنفس میں دستور بنانے قرص کا مثل جو بکے ہو و انتفاع اس شکل سے سوائے تحفظ قوت کو ظاہر ہو وہی نامزد وہین ایک جلدی خشک دوسرے آسانی ٹوٹا قرص مثلت یعنی سہ گوشہ اس شکل کے بنانے سے ظاہر اسی مطلب معلوم ہوتے ہیں کہ گوشہ دار چیز آسانی کسی جاتی ہیں الغرض شبانی و کپٹی بڑھانے سے درد سر و درخیم سر و بخاری دفع ہوتی ہے امراض بار دین ساتھ آب برگ حنا و آب مرزنجوش و مثل اسکے حار میں آب لیون یا آب کشنیز یا سرکہ یا آب کوکنا رو مانند اسکے لکھ کر طلاء کرن ص مرکبی اینون بذرا البیج کا نور زعفران غیر لادن پوست بچ قناع دس و س ماشہ کندہ از زروت آملہ قلی ارمنی ڈیڑھ ڈیڑھ تولد سفوف کر کے عرق کلاب میں بنادین قرص کو صداع و سرسام و تب و کھانسی و یرقان و تشنگی کو دفع کرتی ہے و خواب لاتی ہے ص منفر تخم کدو سے دراز منفر تخم خیاریں تخم کدو دود و تولد رب السوس نشاستہ گندم کثیر ڈیڑھ ڈیڑھ تولد اینون ایک ساتھ لعاب اسنبل کے بنادین قرص کہ سرفہ و آماں جبکہ کو مفید ہے ص لک مسنول تخم کاسنی بادیان تخم خرفہ تخم شمشاد شمع بادیان رب السوس منفر تخم خیاریں منفر تخم کدو سے دراز تولد ماشہ ریلو بادیانی تخم کنوٹ چھ چھ ماشہ طباشیر کبر و تین ماشہ قرص بقیہ کرکشتہ سینہ و سرفہ و ذات الجنب و سل و اسہال و صفرا کو دفع کرتا ہے ص گل نبشہ و برگ نبشہ ایک ایک تولد سفوف بادیان چار ماشہ رب السوس کثیر نشاستہ چھ چھ ماشہ نبات سفید چھ تولد لعاب اسنبل میں بنادین قرص سرطان کہ سل و وق و نفثہ لدم کو دفع کرتی ہے ص سرطان عرق اڑھائی تولد طباشیر کبر یا پوست شمشاد بودادہ کا نور سنگ حراحت گل ارمنی تین تین ماشہ گندم منفر تخم خیاریں ایک ایک تولد گل سرخ رب السوس کثیر صانع عربی بریان تخم خرفہ بریان فوفو ماشہ اینون ایک ماشہ ساتھ لعاب بیدانہ کے بنادین قرص صندل کہ حیات حادہ و تشنگی و گرمی جگر و مدہ و تشنگی زبان و صغره و انجوف و صفراوی کو دفع کرتی ہے ص منفر تخم خیاریں و از کا نور کثیرا پانچ پانچ ماشہ صندلین و تولد ماشہ رب السوس تخم خرفہ کثیرا گل سرخ طباشیر سفید چار چار ماشہ ساتھ لعاب اسنبل کے بنادین و آب انار شیرین یا آب سیب ساتھ کھلین قرص طباشیر خالص تین کدو اسہال و صفراوی کو دفع کرتی ہے ص طباشیر گل سرخ تخم کاسنی تخم کدو تخم خرفہ ساق چھ چھ ماشہ

گنا رصندل سفید تخم بڑا کا فوہ تین تین ماشہ افزون دیرھ ماشہ قرص طباشیر لین کہ پیاسے مزمنہ کو  
 دفع و تقویت مددہ و تسکین حرارت کی کرتا ہے ص طباشیر سفید سیات ماشہ گل سرخ نو ماشہ زرشک  
 چھ ماشہ سمنوئیے بریان تین ماشہ ساڑھ آب برگ کمانی کے بناوین قرص کیرقان و پت ہاے گرم کو  
 سفید بے ص زرشک تخم کمانی گل سرخ سمنوئیہ تخم خربزہ مغز مکہ دسے دراز رصندل سفید نو ماشہ کثیر کا فوہ  
 رب اسوس تین تین ماشہ ساڑھ آب اسبندل کے بناوین قرص کحل کہ کمانی و عموک میں  
 خون کو دوا سیرخونی کو دفع کرتی ہے ص شاخ گوزن سوختہ سوختہ آفاقا پیراوشان گنا رماز و بیچ انجا  
 نو ماشہ سرمہ اصغفانی تین ماشہ دم الاغون چھ ماشہ ساڑھ آب بارتنگ کے بناوین قرص بکھریا  
 کہ خون تھوکنے و اجراے خون دوا سیر کو دفع کرتا ہے ص کھرا تخم خربزہ ایک ایک تولد شاخ گوزن سوختہ کثیر  
 صغی عربی کشنیز خشک بریان تخم ششاس سفید چھ ماشہ نشاستہ نو ماشہ باب بارتنگ بناوین فصل  
 ۱۳۱۱ اقراس نانغ امراض معدہ و جگر و طحال و حرارہ و حمیات سوداوی میں قرص عافیت  
 کہ کیرقان دور و جگر و طحال و پت کہنہ و پت ربیع کو دفع و سدہ اشتاکی قتیق کرتی ہے ص عصا روفا  
 از حمانی تولد سبیل الطیب دو تولد طباشیر سفید ایک تولد قرص لک کہ استقاسے می کو سفید و مفتح ستر  
 اشتاکی ہے ص لک مسنول دو تولد ریونجینی ایک تولد اسارون سبیل الطیب مصطکی تخم کرمین ایندین  
 ناخواہ افور منطاشیر بن فلفل سیاہ زنجبیل چھ ماشہ قرص گل سرخ کہ استفاد  
 امراض معدہ و جگر و طحال و اسہال کو سفید ہے ص گل سرخ ایک تولد گنا زرشک ساق کرمانج  
 تخم حاص تخم کمانی فربخشک تخم خربزہ چار ماشہ سد قلع افور سبیل الطیب ریونجینی لک مسنول  
 بیج بکر کا فوہ دو ماشہ اجون ایک ماشہ قرص فوہ کہ درم طحال کو سفید ہے ص جلیہ ایک تولد فوہ  
 طویل نو ماشہ ریونجینی نین ماشہ ساگہ بریان دو ماشہ دودھ و انجیر سرکہ میں میکا جس میں ملا کے قرص بناوین  
 قرص آتشین کہ در و درم معدہ لا کو سفید ہے ص انشتین رومی امینون تخم کرمین بوزن مساوی  
 قرص مصطکی کہ تے و بکلی و استملانی کو سفید ہے ص عود خام مصطکی ایک تولد پوست برون پسند و فوہ  
 گل سرخ توڑھ توڑھ قرص زنجبیل کہ اسمان بیش کو سفید ہے ص زنجبیل بلی گری کشنیز خشک  
 رال سفید بوزن مساوی بناوین فصل ۱۳۱۲ اقراس دفع امراض آلات لول میں قرص  
 ذیابیطس کہ مزمن ذیابیطس بہر قیوم کو دفع کرتی ہے ص طباشیر پاچھ ماشہ تخم خربزہ تخم کاہوسات سات ماشہ

تم تمام گل سے کتنی خوشک گل ارمنی تین تین پاشہ مندول سفید گل رساق دودو ماشہ کافور چار سرخ  
 آب بگ خرفہ بنادین و آب آنا شیرین کھاوین **قرص کل لکچ** کہ یکم و قمرہ کردہ و نشاء و مرمت بول کوئی  
 کرتی ہے **ص** منفر تم خیارین منفر تم خربزہ تم خرفہ چار ماشہ گل سرخ طیار شیر گل ارمنی صمغ عربی نشاء دوم اللہ  
 و نشاء شمش سیاہ تین ماشہ مغز بادام شیرین منفر چلو زہ و س و س ماشہ کل لکچ ایک تولہ ساتھ لعاب سبیدانہ کے  
 بنادین **قرص کمر** کہ بول الدم کو دفع کرتی ہے **ص** کہ با پانچ ماشہ گلنا رکند رساق صمغ عربی تین  
 تین ماشہ انون چار سرخ **قرص لبوب** کہ قرح کردہ و نشاء کو یکم سے پاک و مندول کرتی ہے **ص**  
 نشاء ایک تولہ تم غلی تم خربزہ تم خربزہ تم خربزہ تین تین ماشہ مذر البنج انیون ایک ایک  
 منفر خندق مغز بادام شیرین منفر تم خیارین منفر تم کنا منفر تم خربزہ منفر تم کدوے شیرین منفر جلیف  
 رب السوس تم تمام گل ارمنی پانچ پانچ ماشہ ساتھ لعاب تم الحی کے بنادین **قرص**  
**ماسک البول** کہ سلس البول و بول فراش کو دفع کرتی ہے **ص** کہ رانج اقا قیا پوست بلیک کالی  
 بریان گلنا گل ارمنی جفت بلوط لب الاس مساوی **قرص** دافع سوزاک **ص** قلعی کشتہ سلا حیت کثیر  
 گل ارمنی و نشاء شمش سفید صمغ عربی منفر تم خیارین تم خرفہ منفر تم کدوے شیرین بون مساوی ساتھ  
 لعاب اسپنول کے بنادین ساتھ شیر گاؤ آب آئینہ کے کھاوین **فصل ۳۹** قطورین و مستور  
 قطور کا دو ایتق کو شکاف بدن یا زخم یا قرح یا اصورین چکانا ہے کہ کان میں دوا بار دوا بفعل طبعانہ منفر ہے  
**قطور** کہ قرح کان کو دفع و چرک و یکم کو دفع کرتا ہے **ص** صبر ازروت کف دیا بورہ ارمنی دم الما خربزہ  
 کند رساقی الوزن پانی میں پسیر دو تین قطرے سرکہ ملا کے کان میں چکانا و بعد ساعتی دفع کریں  
**قطور** کہ در دھار کان کو دفع کرتا ہے **ص** انیون ایک ماشہ رومن گل دو تولہ میں گھول کر چند قطرہ  
 سرکہ میں ملا کے چکانا و **قطور** کہ درد شدید کان کو دفع کرے **ص** کافور و انیون مساوی شیر و دختر یا  
 شیر زمین گھول کر چکانا و **قطور** کہ آواز گوش گوش کو دفع کرے **ص** کندر و عطران مساوی شراب  
 میں گھول کر چکانا و **ایضا** قرضل تین عدد و دو تولہ آب مرزنجوش میں گھسک چکانا و **ایضا** خربزہ سفید  
 ماشہ بنید ستر ایک ماشہ پانی میں گھول کر قطرہ چند سرکہ ملا کے چکانا و **قطور** کہ سوزاک و قرح  
 نشاء و اعلیل کو مفید ہے **ص** صمغ عربی دو ماشہ نشاء گندم چار چار ماشہ شیر و دختر یا شیر زمین  
 حل کر کے **ایضا** پوست ختناش نشاء و رب السوس مساوی الوزن شیر زمین پسیر چکانا و

**فصل ۴۰** قروطی یعنی موم روعن میں اصل ترکیب قروطی کی ماسی قدر ہو کہ روعن مناسب بین موم کو گداحت کر لیتے تھے گلاب اور اجڑا ہی مناسب بھی مخلوط کیے جانیگے و ملائے قلیل المقدار لگانا چاہیے

**قروطی** دافع قروح ناک کے ص موم زرد و ایک تولہ روعن گل تین تولہ میں گداحت کر کے مزار سنگ دو ماشہ قلعی کثرت چار ماشہ مخلوط کریں **قروطی** کہ قروح خشک و ریشہ کو دفع کرے ص روعن چینیلی دو تولہ آگ پر رکھے موم زرد و ایک تولہ مغز ساق زبایک تولہ کثیرا چھ ماشہ حل کریں **قروطی** کہ شقاق لب دست و پائے کو دفع کرے ص روعن گل تین تولہ آگ پر رکھ کر موم زرد و دیرھ تولہ چربی مرغابی ایک تولہ کثیرا تین ماشہ ملا کے بنادیں **قروطی** کہ ذات الجنب و ذات الصد کو دفع کرے ص روعن بنفشہ پنج تولہ آگ پر رکھ کر موم سفید دو تولہ کثیرا نو ماشہ مغز ج کرین ایضا برگ بنفشہ صندل سفید تخم عظمی اکلیل الملک آرد جو بسوس گندم بوزن مساوی کوٹ چھان کے موم روعن میں کر روعن بنفشہ بار روعن گل بار روعن کچھ سفید میں بنایا ہو ص مخلوط کریں ایضا گل بنفشہ اکلیل الملک گل بابوہ تخم عظمی اسپنول گل سرخ نو ماشہ پانی میں جوتیں کر کے صاف کریں و بیانیخ تولہ روعن کچھ ملا کے پکاویں جب پانی جل جاوے تو موم زرد داخل کریں **قروطی** دافع ضیق النفس بار و ص موم زرد و تین تولہ روعن کچھ سیاہ چھ تولہ میں گداحت کر کے و جلسہ نو ماشہ قلعی اصل السوس چار چار ماشہ عقر قرحا دو ماشہ کوٹ چھان کے مخلوط کریں **قروطی** دافع ضیق النفس و سعال حار ص کاہر کشتیزہ دو تولہ گل نیلوفر برگ بنفشہ ایک ایک تولہ پانی پیس چھان کر روعن کچھ سفید چھ تولہ میں پکاویں جب پانی جل جاوے موم سفید اڑھائی تولہ داخل کریں **قروطی** دافع ورم حنطیہ ص موم زرد و دو تولہ روعن گل چار تولہ میں گداحت کر کے متصل ارزق کند چار چار ماشہ مخلوط کریں۔

## باب ۲۲ حرف الکاف

**فصل ۴۱** اکاجیل میں دستور اکاجیل کا یہ ہے کہ اجڑاے و دالہ کو باغات کسی تیل مٹی کے جلا کر اچکا و حوان سر و پش گلی خام میں لیتا **اکاجیل** کہ کچلی و ڈھلا دجالا و ناخشہ کو دفع و تقویت قوت باصرہ کی کرتا ہے ص امیران حینی قمر نقل سنگ بصری سنگ سرمہ سفید ایک ایک ماشہ زرد و چوب پنج گلاب مغز تخم کھرنی کو پیل انار کو پیل بکائن تین تین ماشہ سفوف کر کے روعن گداؤ دو تولہ میں سان کر پارچہ زنگ مصطفیٰ لپیٹ کر فیکہ بناویں و روعن تلخ کے ساتھ چراغ میں روشن کر کے طرف خام میں

کا جل لیون کا جل کہ تعزیت بصورتی آنکھ کی کرتا ہے و دفع خارش چشم کو بہت مفید ہے جس کے  
 پھول یا بجائیں کے پھول روئی میں لپیٹ کر دھن سرشت سے چراغ میں تلامین و دھواں لکھنا  
 خام میں لیون اور کپڑے کی پوٹی میں سخت باندھ کر چالیس روز تک باویان کے پانی میں خری رخصت  
 اس کے بعد نکال کر رکھ لیں و لکھنا کرین کا جل کہ بال بروئی کی جاتا ہے و سرخی آنکھ کی جو آتش ہے  
 یا زردی جو بیاریون سے آنکھ میں ہو باقی ہو دفع کرتا ہے ص بندال تازہ لکھنا بخورین اور اس پانی میں  
 تین چار بار کپڑا تر و خشک کر کے آبنہ ہلدی اکتولہ پٹکری سفید ہونا شہ سنوت کر کے لپٹیں و دھن سرشت کے  
 ساتھ چراغ میں جلا کے بہستور کا جل لیون ایضا آبنہ ہلدی کو باویان کے پانی میں پیکر گڑبانگ کر  
 کپڑے میں چند جالہ عنکبوت جو شل کاغذ کے دیوار و عین لگائی ہو کالایش صاف کر کے لیون و در دھن سر  
 سے چراغ میں جلا کے بہستور کا جل لیون **فصل ۱۴۲** کبوس میں طریقی کبوس کو کہ در و اثر خشک  
 کو پیکر پڑی یا چھوٹی چھبے بنا کے نیم گرم خواہ سرد مقام مرض پر لکھ کر برگ تازہ و مناسب اسپر چپکے کپڑے سے  
 باندھنا اگر رطوبت دوا کی ویریاک عنور پر ہے کبوس کہ اسٹرخا سے مقصد کو مفید ہے ص حنبت بلوط کندہ طریقا  
 چاندی کی تین تین ماشہ سنوت کر کے برگ تازہ بول دو تولہ میں کر لادین و سرد باندھیں کبوس کہ حریج  
 مقصد کو دفع کرے ص برگ انارہ برگ کنارہ ایک اکتولہ بھانگ دو تولہ آبنہ ہلدی و تازہ سبر چھ ماشہ  
 بعد داخل کرنے مقصد کے باندھیں کبوس کہ در ویرگی ہر مقام کو مفید ہے ص چکان تین جز و دوا  
 خورونی ایک جز پیکر شیر گرم باندھیں کبوس کہ اکوتہ کو دفع کرے ص کھلی سیاہی کی ویریاک دیا سار  
 پانی میں ٹکیہ بنا کر باندھیں چارہ پر کے بعد تجدید کرین **فصل ۱۴۳** اکھلا سے میں دستور بنانے  
 کل یعنی سرمہ کا بائو غ مختلف ہے مگر قاعدہ کلیہ یہی ہے کہ اور ٹی خشک خواہ کسی پانی کے ساتھ ہٹا  
 کر کے خشک کر کے مکر صلیا کر کے آنکھ میں لگائی جاوے محل قاطع و دافع آنکھ کی پھلی ص کلی تازہ کنبہ  
 کلی تازہ چنبیلی مے سیاہ چارہ چارہ تولہ پٹکری بریان سات تولہ خوب کھل کر سے پھر خشک کر کے کرین  
 کرین محل کہ محل دجالا و دھلک و دھند و خیالات و اجتہاد سے نزول رطوبات کو دفع و تقویت مینائی کی  
 کرتا ہے ص سنگ سرمہ آب باویان میں تین باہر بچھا کے ڈیرہ تور استخوان سوختہ خرا ایک ماشہ سافج  
 چار تری مہاسہ دو ماشہ بہستور صلیا کر کے استعمال محل کہ جالا و دھلک کو دفع کرے و تقویت لبکی  
 کرتا ہے اور امراض مذکور کبھی مفید ہے ص صحت سوختہ طویا سے منسلکات سفید بوزن مساوی

بنادین محل الجواہر کہ قوت لب کو زیادہ دھندھ و سیلان مطوبت دآنے پر کہ کو دفع کرتا ہے ص  
 مروارید نائشہ ایک ماشقہ مرجان تیزہ ماشقہ فیروزہ لاجورد منشول یا قوت ربانی عقیق سرخ چار پار  
 سرخ ورق طلا ورق نقرہ پنج اینچ عدد تین روز عرق کیو رسے میں صلیا کرین اسکے بعد امیران بینی  
 دو ماشقہ سنگ بصری تین ماشقہ توبیا چھرتی زرعفران تیزہ ماشقہ سانج ہندی کافور ایک ایک ماشقہ مرج سیاہ  
 چار سرخ سنگ سرسہ دو تولہ ملا کے آب بادیان ملا کے ڈالکر آٹھ گھنٹہ پہر صلیا کرین محل نامی صلیا کرین کہ  
 غار شخیم دھندھ و دھولک کو دفع کرتا ہے وہاں برونی کے ہوتا ہے قوت باصرہ کی زیادہ کرتا ہے شخص  
 ملی و پھلکری بریان امیران بینی گھریا چاندی و سونے کی پوست لیل چار چار ماشقہ نوسا و معدنی سانج پیک  
 سبساہ تین تین ماشقہ فلفل سیاہ کافور چھ ماشقہ توتیا طباشیر کبود نشہ رنگا ایک ایک ماشقہ سنگ سر سیاہ  
 تیزہ تولہ زہرہ بزرگ عدد آب بادیان میں آٹھ پہر صلیا کرین محل حشہام کہ آشوب چشم و اجراے  
 اشک و کوئی چشم اطفال کو دفع کرتا ہے ص مشہام بینی چاکسو دو تولہ ایک پوٹلی میں باندھ لگھو کی لید  
 یا دال ہاش میں پانی ڈالکر چاندی و منقشہ کر کے خشک کرین و ماصناتہ سنگ بصری چھ ماشقہ پھلکری بریان  
 چار ماشقہ رسوت تین ماشقہ سنگ سرسہ نو ماشقہ بستور سرسہ بنادین محل کہ شبکوری و جالاد و دھلکا و  
 غبار و رد کنندہ و ناصح و چلی کو دفع کرتا ہے ص مرج سیاہ تین ماشقہ زہرہ زمیں تسقہ کر کے و سنگ بصری چھ  
 ماشقہ چار بارہا سالیون میں نیچا کر منتر ختم کھرتی دو ماشقہ غنچہ نیلی ایک تولہ آب بادیان میں صلیا کرین **فضل**  
 ۴۴ اکاوی میں سینک میں طریق کا دکایہ ہے کہ دو ماشقہ کو نیکوب یا سفون کر کے نمبہ یا کسی  
 روغن میں چرب کر کے خواہ اجڑاے مطوب کو کچل کر دو پوٹلی کپڑے کی باندھ کر نیکوم کے بعد دیگر روغن  
 ماؤت پر رکھنا یا دوا کے پانی میں کپڑا کر کے نیکوم سینک کرنا یا دوا کا پانی گرم تیل خواہ شامہ جانوز میں  
 بھر کر سینکنا کہ دوا کے روغن سرد رہاے شدید و ریح غلیظہ کو دفع کرتا ہے ص برگ دوا مروا گل بابونہ  
 برگ تلی کل کر کپڑے کی پوٹلی میں باندھ کر نیم گرم کر کے سینکین کہ دوا کہ بکالت سکتے کے سکتے کہ  
 نفع کرتا ہے **فضل** سبساہ جو زہرہ عقترہ چھ ماشقہ نیک خرد دو تولہ سفون کر کے آرد اجرا  
 پاؤ بھڑا کے دو پوٹلی بنا کے پس سر و گردن سینکین کہ دوا کہ روغن دیکھی معدہ کو دفع کرتا ہے **فضل**  
 انخواہ زیرہ سفید بادیان جو زہرہ بنیل دو تولہ نیک کھاری چا تولہ سفون کر کے آرد یا دوسوس  
 گندم میں ملا کے ایضاً اجرا نیک سبوس گندم بعد مناسب مخلوط کر کے سینک کرین



کماؤں کو تحلیل بیان و دفع درد اشتا و مراقب کی کرتا ہے **صل** برگ نسبت تازہ پودہ تازہ دو دو تولد افیون  
بادیان کٹم کر من ایک تولد پانی میں جوش و صاف کر کے شاذہ کو سپند یا بول میں بھر کے سینک کر بن کماؤ  
کہ درد جو دلحال کو مفید ہے **صل** برگ کوہے برگ کاسنی برگ سبنا برگ سداسب بقدر مناسب جوش  
دیگر سرکہ خالص میں ملا کے کپڑا کر کرکھنا کیجیے

### باب ۳۳ صرف کا ف فارسی

#### فصل ۵۴

گلگندون کے بیان میں ترکیب ابتدائی اسکی یہ ہے کہ گلاب کے پھول تازہ کو شاذہ  
خالص میں مل کیتی و اسکو گل انگبین کتے و بزمین تلین طبعیت کے کھاتے تھے جب دوسری شیرینی ملا کر بنائی  
جانیلے تب از نام گلگند موسوم ہوئی و علاوہ گل سرخ کے اور پھول سے بھی بنانے لگے گز زیادہ تر رواج گل  
سرخ خواہ سیوتی کا ہے اور دستور اسکے بنانے کا یہ ہے کہ گل سرخ و گل سیوتی سے جہی پیکھڑی و زیرہ و دفع  
کر کے شکر سفید یا سرخ یا نبات سفید یا قند سفوف کر کے یا شاذہ خالص میں ملکر مخلوط کرین اور شیرینی ہم وزن پیکھڑی  
دو نیم چند تک ادلی ہے اور چار چند تک چار ٹمبے اور شیرینی ہم چند سے جب قدر زیادہ ملانی جاتی ہے ویسا  
علی الترتیب قوت گلگند کی کم ہو جاتی ہے اور شکر کے ساتھ بنانے سے قوت مسهلہ و ملینہ انزاج فضلات  
اعضا سے قوتش کی زیادہ ہو جاتی ہے اور گلگند دو قسم ہے ایک آفتابی و دوسرا آبی قسم اول میں تلین زیادہ  
متمم دوم میں تمرید و قلیب زیادہ ہے تمریر قسم اول کی یہ ہے کہ پھولوں کو شیرینی میں ملکر دو ہفتہ تک  
وھو پ میں رکھیں اور اس آفتاب میں دو تین باضعیف سے مالش کر دین تمریر قسم دوم کی یہ ہے کہ پھولوں کو  
شیرینی میں ملکر ایک طرف میں رکھیں کہ چارم اس کا خالی رہے و طرف کو سرسبتہ کر کے تین ہفتہ  
تک تابگلو پانی میں ڈوبا رکھیں اور اگر پھول ترو تازہ بہم نہ پہنچیں تو پھول خشک کو تھوڑے عرق  
گلاب میں یا کسی دوسرے عرق مناسب میں کچھ دیر تک ایسا کرین کہ عرق پھولوں میں جذب  
ہو جاوے تب شیرینی میں ملکر بدستور مذکورہ بالا مرتب کرین **گلگند مطلق** مقصود اس سے گلگند  
گلاب کے پھول کا ہے و دفع مضرات صفراوی و مفرح و ملین طبع و دوسرے اجزاء مناسب کے  
مسهل اخلاط ملینہ و مجروح سدہ امعاء و دفع قویج و مغص و درد و معده ہے شیخ ابو علی نے اپنی تصانیف میں  
لکھا ہے ویکھائیے ایک عورت جو ان مسکوتہ وق شروع تھی دوسرے درجے میں پنے مراءست کرانی  
صرف گلگند کی بیان تک کہ غذا میں بھی اکثر شامل کیا شدت ایک سال صحت کلیہ پایا و تولد و مثلاً

اُس سے ہوا **گفتہ سیولی** منفرح طبع و دافع وسواس و توش و خفقان و مانجولیا می مرانی جو بدستور  
گنہار آفتابی یا آبی کے بناوین **گفتہ کر اصل** دافع خفقان و توش طبع و مولد خون صالح و دافع مضرت  
صفراوی و سوداوی ہے بدستور **گفتہ آبی** کے بناوین نصف وزن بھولون کے آب لیون کا غذی خواہ  
آب تار ترش ملا کے **گفتہ خیار** شہر لیون طبع و مسل صفراوی ہے **ص** بھول تازہ خیار شہر کا  
صرف چکری ایک ہونز شکر سرخ میں ملا کے بدستور **گفتہ آفتابی** کے بناوین **گفتہ سیب** مصفی خون و دافع و  
امراض و منفع سدہ ہاے عروق ہے **ص** بھول تازہ نیب ہونز شہد خالص میں مخلوط کر کے بدستور **گفتہ آفتابی**  
کے بناوین **گفتہ خشخاش** جالس طبع و دافع ہمال و دافع زرد و فیدہ سرفہ رطوبی **ص** بھول تازہ خشخاش  
ریزہ لرزہ کر کے سہ چند شکر سفید میں اش کریں تین روز تک آفتاب میں رکھیں **گفتہ حنا** معنی  
خون و دافع زرد ہے **ص** بھول تازہ حنا کے ہم چند شہد خالص میں مخلوط کر کے تین روز تک آفتاب  
میں رکھیں **فصل ۴۶** اگر سے مین دستور اسکے بنایا یہ ہے کہ اجزائے دوا کو کسی دوا کے  
خواہ کسی چکنائی کے ساتھ طرف ربغی خواہ مسی خواہ آہنی میں صلا یہ کر کے رکھنا و بوقت حاجت آنکھ میں  
لگانا اور جب نیشک ہونے لگے کسی دوا کی پانی سے دھیل کر لینا **گفتہ** کہ آشوب شہم و در و دوا ہری شہک  
کو دافع کرتا ہے **ص** چکری بریان تین تولد افیون چھ ماشہ طرف ربغی میں دستہ آہنی سے آب لیون کا غذی  
یا آب برگ کتہ ڈال کر چار روز تک صلا یہ کر کے اٹھا رکھیں **ایضا** رسوت پشکری بریان آئینہ ہدی چھ  
چھ ماشہ لودھ تین ماشہ افیون دو ماشہ آب برگ انبل ڈال کر بھول کے برتن میں تین روز تک خرمہ را  
کلان سے رگزمین و رکھ لیں **ایضا** رتن حوت پشکری بریان لودھ تین تین ماشہ افیون دو ماشہ ظروف  
آہنی میں دستہ چوب تازہ نیب سے آب جو شانہ تر چھلا ڈال ڈال کر تین روز تک صلا یہ کر رکھیں۔

### باب ۲۴ - حرف اللام

**فصل ۴۷** ابوبین دستور بنانے لبوب کا اسطور پر اختراع ہوا تھا کہ بعض تخم کا شیرہ کا کر  
شہد کے ساتھ قوام کرتے تھے زان بعد مجربات میں کبھی شیرہ کبھی نرم کو فیدہ و کبھی ترانہ باریک مغز سے تھوٹکا  
خواہ میوہ جات کو داخل کرنے لگے لبوب کبھی کرگوس کو گرم اور فوی قوت باہ و مینی کوتا تازہ کرتا ہے  
اور ذول او دماغ کو قوت اور بدن کو نرمی دیتا ہے اور فرحت اور نشاط لاتا ہے اور امر مجامعت و اصلاح  
حق و قوت اعضا سے تناسل میں عذیم المثال ہے **ص** مغز پتہ مغز بادام مغز نارمیل مغز مندق

منزخ و رط منفر جلعوزہ منزخ تم کدو منزخید و اندہ شمشاش سفید کجند سفید شمشیر ہر ایک تین تین توار تخم کدو رخشتم  
 شلج تخم ترب تخم یاز تخم گند انسان الصبا فیہ بلون تخم ہلم و ریڑھ و ریڑھ تولد پانی میں ایسا پیسن اگر پاپ  
 منزخ کرنا چہے اور اسکو قوام شکر سفید تین پاؤ اور شہد پاؤ بھر میں مخلوط کر کے پکا دین کہ پانی جل جاوے  
 آئینہ سفوف غزلجان و شتاقل ہمین و تودورین و ثعلب مصری ایک ایک تولد داخل کریں کہ یوسب صغیر کر  
 منی کو زیادہ کرنا ہے و گردہ و شانہ و باہ کو قوت خوب دینا ہے ص ص شکر سفید و شہد نالصل آدھ آدھ سر باجمہ قوام  
 کریں و سفوف و داریمنی و غزلجان و زنجبیل تخم ہلم ہمین و تودورین و ریڑھ و ریڑھ تولد پودینہ خشک ایک تولد  
 سیاہ عقر قراچا لیل جادو تری لوگ چھ چھ ماشہ کمالوین زان بعد منفر بادام شیرین منزخ و رط منفر انور و منفر  
 نابیل منزخ و منفر جلعوزہ منزخ پستہ تین تین ماشہ و بجی چھ تولد نرم کدو کدو مخلوط کریں کہ یوسب بار د  
 نقصان باہ کو اگر حرارت سے ہو وے دفع کرنا ہے ص نبات سفید و ریڑھ پاؤ تربتین خراسانی آدھ پاؤ  
 شہد نالصل پاؤ بھر شہد کدو شمشاش و کجند سفید منزخ کدو سفید شیرین منزخ و ریڑھ منزخ و ریڑھ منزخ و ریڑھ منزخ  
 تخم خبزہ تین تین تولد ملا کے قوام کریں و سفوف ثعلب مصری و شتاقل مصری و دودو تولد کا داخل کریں  
**فصل ۴۸** الخلوین طریق خلو کا یہ ہے کہ اجڑے خوشبو کو پانی یا کسی عرق مناسب سے رقیق کر کے  
 کسے ظرف خرد میں رکھ کر سنگھنا خواہ اجڑے مذکور کو کپل کپل کی ٹولی میں باڈھ کر تر کر کے سوکھنا خلو کہ  
 صداع و شقیقہ حار کو مفید ہے ص صندل سفید کشنیہ خشک عرق گلاب میں میکر تھوڑا سرکہ نالصل ملا کے  
 خلو کریں خلو کہ صداع شقیقہ بارد کو مفید ہے ص برگ مرزنجوش برگ تلسی پانی میں پسکر آئینہ سفوف  
 قدرے زنجبیل و مرج سیاہ و حویہ ملا کے خلو کہ درد سرد و سرسام حار کو مفید ہے ص صندل کشنیہ خشک گل  
 ارمنی پانی میں میکر تھوڑا کافور ملا کے **فصل ۴۹** الطوخین و دستور الطوخ کا مسکو لائق بھی کتبہ میں بیجا  
 کہ دوا کو مثل طلا کے تیار کر کے چڑھ کاغذ پر ہمیں سوراخ پندر دیا ہو خواہ کپڑے چھچھرے پر لگا کے مقام حرق  
 چپکا دیں **طوخ** کہ دونوں کپتئی پر لگانے سے شقیقہ و درد سر کو نفع کرے ص الیوہ تخم کا ہو بذریعہ کیترا دودو  
 ماشے انیون ایک ماشہ زعفران چھرتی سرکہ میں مل کر کے ایضا کیترا منع عربی شمشاش و دودو و دودو الاغون  
 حضم گل سرخ انیون ایک ایک ماشہ سفید تخم مرغ میں ملا کے ایضا کدو رنگ سرخ کشنیہ خشک چار پارسانہ گل  
 باونڈر البیغ تین تین تولد صندل سفید و ماشہ انیون ایک ماشہ **طوخ** کہ زکام مزمن کو دفع کرے ص صلبان گل ملا کے  
 روی گل باونڈر جتا بائسی بوزن مساوی پانی میں میکر تھوڑا زعفران گل ملا کے ایضا انیون نین جزو زعفران

ایک جز باہم ملا کے **فصل ۵** العوق میں دستور بناؤ العوق کا مسکو زبان ہندی چینی و زبان یونانی  
 منطشیا کہتے ہیں یہ ہے کہ شربت کاڑھا مہجون سے بنایا جاوے کہ زبان سے تدریج فرود ہووے  
 چونکہ تاثیر دویہ خوردنی و نوشیدنی کی بڑا یہ احتمال معینہ کے اعضا سے تنفس کہ بہ توقع پہونچتی ہے  
 لہذا اطباء نے یہ نیز اختراع کی کہ تاخیر مرد و بھری سے بسبب قرب اعضا کے تاثیر جلد پہونچتی ہے  
**لعوق باوام** کہ جسکی حلق و مغزہ و کھانسی خشک کو مفید ہے **ص** منفر باوام کہ دے دراز منفر باوام شیرین  
 دود و تولد نشاستہ کثیر اصنع عربی رب السوس ایک ایک تولد سفوف باریک کر کے قوام نبات سفید یا شکر ایک  
 پاؤ میں ملاوین **لعوق** کہ ضیق انفس و گرفتگی آواز کو مفید ہے **ص** تخم السی دو تولد تخم میچی چار ماشہ  
 منفر باوام شیرین مویزستے کثیر اصل السوس منفر جلفوزہ نشاستہ اصنع عربی ایک ایک تولد سفوف باریک  
 کر کے قوام شکر سفید پاؤ بھر میں مخلوط کریں **لعوق** کہ گلے سے خون نکلنے کو نفع و مرارت مزاج کبد کو دفع کرتا ہے  
 و بواسیر خونی کو مفید ہے **ص** تخم خرطوطا شیرین سات سات ماشہ منفر تخم کدوے دراز منفر تخم نیار دراز ایک  
 ایک تولد لعاب اسبغ لعاب بازنگ تین تین تولد نبات سفید آدھ پاؤ کے قوام میں ملاوین **لعوق** کہ  
 کھانسی تری کو دفع کرتا ہے **ص** اصل السوس منفر تخم غطلی سبیدانہ ڈیڑھ ڈیڑھ تولد پوست منطشیا ایک تولد  
 تین پاؤ پانی میں خیسانڈہ و جو شاندہ بنا کے ڈیڑھ پاؤ شکر سفید میں قوام کر کے رب السوس کثیر اصنع عربی  
 ایک ایک تولد سفوف کر کے ملاوین **لعوق اہل** کہ باسنتال ایک ہفتہ کے ربو کو دفع کرنے میں  
 مجرب ہے **ص** اہل مچھ تولد سفوف کر کے تین تولد رومن گاؤ میں مخلوط کر کے پاؤ بھر شدہ خالص کھن  
 گرفتہ میں ملاوین **لعوق** کہ ربوہ سرفہ کہنے کو مفید و سبب و شش کو اعلاط غلیظ سے پاک کرتا ہے **ص**  
 روفائے یاسنج کبود ایک ایک چھٹانک جو شاندہ بنا کر ڈیڑھ پاؤ شند خالص ملا کے گرم کریں و مکرر  
 صاف کر کے قوام کریں و اگر پنج سوسن دستیاب نہ تو تھوڑن آسکے شونیز و اخل کریں **لعوق**  
 کہ مسلک کو اور سرفہ خشک کو مفید ہے **ص** سبیدانہ اسبغ تخم غطلی ڈیڑھ ڈیڑھ کا لعاب نکال کر  
 آب انار شیرین آب خیارد و راز آب کدوے دراز آب برگ مرطہ عرق ہر ایک آدھ پاؤ شکر سفید آدھ سیر  
 باہم مخلوط کر کے قوام کریں و منفع عربی کثیر منفر باوام شیرین منفر تخم منطشیا ایک ایک تولد رب السوس  
 شکر تغال مچھ ماشہ سفوف کر کے ملاوین و شبابہ روز قدر سے قدر کے لعق کریں **لعوق** کہ  
 کہ سرفہ بلغمی و زنی کو مفید و مجرب ہے **ص** سپتان پچاس عدد و عناب

تین عدد اصل السوس و تخم غنمی ایک ایک تولہ پوست شمشاد و دو تولہ سیدانہ چھ اشہ جو شانہ بنار کٹر سفید  
 آدھ سیر مار توام کرین و آخر توام میں جو پستہ منزادام شیرین مقشر تخم شمشاد ایک ایک تولہ کاشیرہ بنار  
 ملاوین بعد پیا ری توام کے رب السوسین کثیر اسمع عین چھ مچھا شہ سفون کر کے ملاوین شہاد روزین  
 پانچ چار بار مل کرین **مصل** اہ الذمین و ستور بنائے لوز کا یہ کہ ملو امین شیر ذی تر اشہ یا زرم  
 کو متہ منزاسے تخمون کا خواو میدہ جات کو داخل کر کے توام سخت بنار جاتے ہیں و ذکر اگر تر اشہ کر  
 رکھتے ہیں لوز کو تقویت باد کرنا ہے و صاحب نزہ کو نہایت مفید ہے **صل** مغز بادام مقشر آدھ پاؤ سفر  
 پستہ تخم شمشاد سفید ایک ایک چھٹانک شیرہ کر کے نبات سفید ڈیڑھ پاؤ مادہ گندم ایک پاؤ روغن گاؤ  
 تین چھٹانک میں بریان کیا ہوا باہم مثل ملو اسکے سخت پکاوین اور زعفران تین ماشہ دانہ الائچی سفید چھ  
 ماشہ سفون کر کے داخل کرین اور کھالت گرمی کے جاکر کھلا کر اگر تر اشہ رکھیں ۛ

باب ۲۵ حرف الميم

فصل ۵۲ ۱۱۱ الحکم میں شیخ الزیسی نے لکھا ہے کہ اگر یہ گوشت خدا ہے گریبان اسکا دفع  
منفعت قلب و دیگر امراض میں دو اقسام ہیں و بعض جہانے گوشت طیور کو ساتھ گوشت بز کو تب کرنا جائز و  
روا لکھا ہے اور چونکہ گوشت کی بطور عرق کے لینا مال الحکم مقدر ہے و گوشت خام کا عرف مجہوب ہوتا  
ہے و اگر علی الاویلی بریان کر کے عرق چھینتے ہیں تو قوت و فانی اسکی پہلے ہی نکل جاتی ہے لہذا تدبیر عمدہ یہ  
ہے کہ پہلے پارچہ اسے گوشت کو بطور بخنی کے پوٹی لاپکی پیاز و زعفران کی ڈال کر دیگ سرستہ میں پکاویں جب  
غوب پختہ ہو جاوے و سیاہی سرستہ سر دو کہے اسکا پانی لیکر مغز یا دوسرے ادویہ میں شامل کر کے عرق  
کھینچیں مال الحکم سا واد کہ تقویت قلب و توانائی و فریبی بدن کی کتاب ہے اور شراب مناسبہ کے ساتھ  
تپ دق کو مفید ہے **الحاصل** گوشت بکرہ و اون و فرہ کا چربی و سفیدی دفع کر کے پوٹی دھنیان و تیج پات  
و لاپکی سرخ دار یعنی مال الحکم کے دیگ سرستہ میں جوش دیویں جب گوشت خوب لگی جاوے نے و جبکہ  
لگا کے عرق کھینچیں مال الحکم مرکب کہ تقویت دل و دماغ و دیگر اعضا سے رمیہ و باہ کی اصلاح و اخلاط  
و قیہ زہون و فریبی بدن کرنا ہے **الحاصل** گوشت صامت بکرہ و اون کا سانسیر گوشت صامت کبوتر تین عدد  
کا شیر چالیس عدد و مرغ جوان دو عدد و بتر چار عدد و کشک خانگی خواہ دشتی تپاس عدد و با صنادہ پوٹلی  
دار یعنی ایک چھٹانا کہ قرضل ایک تولہ لاپکی سرخ تیج پات توڑ دھ توڑ دھ چھٹانا کہ پیاز مسلم

پاؤ بھر دیگ سرستہ میں جوش کرین جب گوشت گل جاوے پانی کو دفع کر کے گوشت کو لکر پانی صاف کرین  
 و اجڑے منفصلہ جو ایک شب پانی میں تر کھا ہوے ڈال کر پانچ سیر شیر گاؤنا زہ ملا کے عرق صغین اور اسپر  
 نیچر پر پوئی زعفران تین ماشہ وائلا پکی سفید چھ ماشہ کی باندھین اجڑا برگ گاؤ زبان گل گڑا حل خشک  
 آلو کشش خرما مصلہ سنبل بادرنجبویہ گل شادی آدھا آدھا پاؤ اسطو دوس واپسینی تیج پات گل سرخ  
 تخم کاسنی برادہ مصلہ سفید برادہ مندل سرخ برادہ آنہوس گوکھرو گلان عناب گل نیلوفر ایک ایک  
 چھٹانک بحینین تو در میں صلیبیں اندر جو چار چار تولد واضح ہو کہ جو گوشت مذہباً جائز نہ ہوے یا ہم نہ ہو پکنے  
 اسکے حملہ نہ کرنے سے نقصان فوائد میں نین برتا بشرطیکہ اور سب اجڑے داخل ہوں اور اگر تقویت  
 باہ زیادہ تر مقصود ہوے تو گوشت نیل کٹھ چار عدد و کھنڈیکہ یعنی طائر کشمیری جو برابر کوشک خانگی کے  
 بزرگ سیاہ و سفید ابن نظر آتی ہے دس عدد کا ایزاد کرین **فصل ۱۱۵۳** الشیر میں جسے شجور کہتے  
 ہیں ما الشیر سادہ اکثر اطبا کا اس بات پر اتفاق ہے کہ کوئی غذا سے دوائی ما الشیر سے بہتر نہیں ہے  
 اور اس میں دس خاصیت ہیں ایک مجرہ و دوسرے منفع مقیرے منفعی معده چوتھے متفرع  
**یا پانچویں** مسل انفور چھتے لذیذ سا تو شین مندل انڈا آکھوش مسکن عطش نوشن انہ پانچ  
 اعطاء فاسد و سوسون معده میں نفی نہیں کرتا کہ شلے بار و مزاج کو مشر و مصلح اسکا گفتہ ہے ص حو طمائل  
 مقتراب چھٹانک سوا سیر پانی میں جوش دیوین جب پانی رنگین ہو جاوے پانی دفع کر دیوین دوسرا پانی ڈال کے  
 پکا دیوین جب اس میں سرخی آوے وہ بھی تبدیل کرین اسطرح دیکھن پانی تبیل کر کے آخر میں خوب  
 پکا دیوین کہ جو بھین جاوین و پانی کاڑھا ہو جاوے تب سرد ہو جاوے صرف نبات سفید خواہ کوئی دوسرا  
 شربت ملا کے پوین ما الشیر کچھ جب مریض کو طاقت دینا زیادہ منظور ہوے ما الشیر میں گوشت  
 داخل کرین اسکی دومیہ برین پین ایک یک گوشت کو مثل تورما کے معالو مناسبہ کے ساتھ پکا دیوین  
 مگر و عن زرد و ڈالین اگر ڈالین تو نہایت کم بہت رہجھونے و خوشبو کرنے کے اس میں جو مقشر کا  
 دو پانی رنگین دفع کر کے شامل کرین و پانی جلد یثقل شوربا کے ڈال کر پکا دیوین مگر پانی زیادہ ہوے  
 کہ بخوبی اثر گوشت کا اس میں نکلے دوسرے یہ کہ جب ما الشیر اخیر پانی میں پکانے لگیں تب آب سخی شربت  
 کی اس میں داخل کر کے پکا دیوین و اگر چاہیں کہ ما الشیر میں قوت قابضہ ہوے تو جو مقشر  
 کو برمان کر کے پکا دیوین خواہ بھڑا پوست نشنا شس ایک پوٹلی میں باندھ کے

داخل پخت اخیر کے کرین **فصل ۵۴** اما الاصول میں کہ پتہ ہاے لمبی صلیقہ نفس و کثرتی کو از دوسرے ہاے  
 جگر و طحال کو دفع کرتا ہے **ص** پست بچ ہاویان پست بچ کا شی اہل السوس مقشر ایک ایک تڑمخ  
 از فرج کرش سہل لطیب چھ ماشہ مرزقہ پستان میں پس دانہ سوا سیر پانی میں موش کرین  
 جب چارم حصہ باقی رہے بدون مٹنے کے صاف کر لکھیں بقدر مناسب پیکر آئینہ کوئی شربت خواہ نبات  
 سفید لاکر پیا کرین **فصل ۵۵** امر ہاے میں **مرہاے زنجبیل** گرم و خشک ہے برودت  
 معدہ و گردہ و مثانہ کو دفع و اور اربوں و قوت باہ زیادہ کرتا ہے پتہ ہاے لمبی کو مفید ہے **ص** زنجبیل  
 بے ریشہ کو ایک برتن میں بھل کر بالو سے بند کرین اور اوپر پانی ڈالیں اکیس روز تک اسی طرح پر لکھیں  
 پھر نکال کر خوب دھوئیں اور کسی چیز لوک دار سے خوب کچھ کر پانی اور شہد کے ساتھ جوش دیوین کہ قوام  
 ہو جاوے اور قوام میں زنجبیل دیوی رہے **مرہاے تربخ** کھل اور معدے کو قوت دیتا ہے  
 او تفریح طبیعت کی کرتا ہے **ص** پست تربخ کو جوش کرین جب نیم پخت ہو جاوے نچوڑ کر ساتھ شہد یا  
 قند سفید کے جوش دیوین جب قوام ہو جاوے آٹا رکھیں **مرہاے آملہ** کہ متوی دل و  
 دماغ و معدہ و مغز طبیعت ہے و اجزائے مناسب کے ساتھ جابیں لظن و متوی باہ و ہانہم طعام  
 ہے **ص** آنولہ تازہ کہ قریب بنگلی کے ہو تیلیاے بانس سے گوہر پانی چونہ میں آنولہ کو ڈوبار لکھیں تین  
 روز کے بعد نکال کر دھو ڈالیں اور جوش غلیظ دیکر پانی دفع کر دیوین جب اثر پانی کا نہ رہے تھوڑے  
 سے گھی میں بھون لیں اور چکنائی گھی کی دفع کر کے قوام شکر قند میں ڈال لکھیں جب قوام تپا ہو جاوے  
 تب آملہ علیہ کر کے اس قوام میں تھوڑی شیرینی اور ملا کر قوام کرین اور اس میں سہر آملہ ڈال کرین  
 ایسا ہی جب قوام رقیق ہو جاوے یا کرے اس کو گاڑھا کر پیا کرین **مرہاے ہلیلم**  
 کہ طین شکم و دماغ ریاہ و متوی معدہ ہے **ص** ہلیلم تازہ اگر ہو تو بہتر ہے ہلیلم مسلم خشک کو چند  
 روپائی میں تر لکھ کر پانی بدل کر جوش دیوین کہ پست اور مغز اس کا نرم ہو جاوے اس کے  
 بعد مثل تدبیر مرہاے آملہ کے تیار کرین **مرہاے پیٹھیہ** جس کو کدھا سفید کہتے ہیں پتہاے  
 گرم کو مفید ہے مخصوص مدقوق کو اور متھقان اور دوسرے گرم کو دفع دیتا ہے **ص** پیٹھیہ کو جھلک تراشہ  
 مغز سخت اس کا علیہ کر لیں اور مغز نرم اس کا مسمین تخم ہوتے ہیں پس ڈالیں اور پانی جو پیٹھیہ  
 تراشنے میں نکلا ہو لکھ جائے لین اس میں تراشہ ہاے سخت کو جوش دیوین جب پانی



جذب ہو جاوے تراشہ یا نیم خشک کر کے روغن زردین نیم بریان کر کے چکانائی اٹکی کپڑے سے صاف کر کے قوام تند سفید میں دوبار رکھیں جب قوام رقیق ہو جاوے شل قوام مر باکو آنولہ کے درست کر لیا کریں **مرہم** کر کے مقوی باہ و مفرح طبع و مولد عن صلیح **صل** گزراستخوان اور پوست سے صاف کر کے شیر گاؤ میں جوش دین جب پختہ ہو جاوے نیم خشک کرین زان بعد روغن زردین نیم بریان کر کے قوام شکر سفید میں دوبار رکھیں اگر قوام رقیق ہو جاوے تو پھر اسکو گاڑھا کر **لیون فصل ۵۶** امرہون کے **دستور** بنانے مرہم کا یہ ہے کہ پہلے موم کو روغن کے ساتھ آگ پر گدختہ کرین اور اگر چربی نسخہ میں ہوئے تو اس کو بھی ملاوین جب یہ سب یکذات ہو جاوین تب اگر گدختہ خشک ترکیب میں دھوئے تو سفوف کر کے اگر مرطب ہو ویسا ہی ملاوین جب یہ بھی خوب مخلوط ہو جاوے تب دوسرے اجزاء کو سرسہ سا کر کے مخلوط کرین **مرہم سفید آب** کہ گوشت جاتا ہے اور زخم کو خشک کرتا ہے اور زخمی کو دفع کرتا ہے **صل** قلعی کشتہ چھ ماشہ موم سفید ایک تولہ روغن گل ایک تولہ بدستور مرہم بنادین **مرہم سفید آب کا خوری** کہ مواد ناقص پچھڑے کو دفع کر کے گوشت اور پوست صلیح جلتا ہے **صل** موم سفید ایک تولہ روغن گل تین تولہ میں گداحت کر کے قلعی کشتہ پانچ ماشہ مردار سنگ چار ماشہ کاخو رتین ماشہ ماسکے مرہم بدستور بنادین **مرہم** کہ مرہم اور سنجی پچھڑے کو دفع اور زخم کو آرام کرتا ہے **صل** موم زرد مغز مساک گاؤ چربی گوہ ز ایک ایک تولہ روغن گل تین تولہ زرد وہ تخم مرع ایک عدد آگ پر رکھ کر باہم مخلوط کرین اور زعفران گل باہر تین تین ماشہ سفوف کر کے باہم ملاوین **مرہم آبی** کہ قروحات اور جراحات کو دفع تمام دیتا ہے اور ناصور کو دفع کرتا ہے **صل** مقل چار ماشے رسوت ایک ماشہ وینون کو پانی میں خوب نل کرین زان بعد سیلاب چار ماشہ ملا کر حل کر کے مرہم بناوین **مرہم اشع** کہ تخمیل صدمات و خانیہ و پر کرنے ناصور ہاسے میں تہتا **نافع ہے** **صل** اشع مقل پانچ پانچ ماشہ چار تولہ روغن سرشہن میں حل کر کے ایک تولہ موم زرد ملا کر آگ پر رکھیں محلول و کثرت دریا زرد وندھیل گداحت آنولہ سہ پانچ ماشہ سفوف کر کے ملاوین اور جہاں کہ پچھڑے کا پکانا منظور ہو اسی مرہم میں گل خلی اور برگ قلعی ایک ایک تولہ پیس کر ملاوین اور نیم گرم پچھڑے پر باہر حین **مرہم** اعجاز کہ زخم بندوق اور زخم ناصور اور قروح ہمیشہ اور سوداویہ کہ جو کسی انجی ہوتے ہوں دفع کرتا ہے **صل** روغن کنجد و آب چاہ شیرین

پانچ پانچ تولہ لاکر تیل کی تھالی میں ہاتھ سے خوب گھونین کر مثل میں کے ہو جاوے زنان بعد پچھلکری و نیل  
 سموتھ کات سرخ رال سفید سوہو اور سفوف کر کے اس قدر گرہن کر مثل مرہم کے ہو جاوے اور چینی کے برتن  
 میں رکھیں اور جب استعمال مرہم کا کریں تب نمک کی پوٹی سے قرص اور زخم کو سینکا کریں **مرہم**  
**باسلیقون** کہ قرص ہائے اعصابی و دیگر قروح و زبانات کو صحت دیتا ہے اور پھوڑے کو نرم اور تحلیل  
 کرنا ہے **ص** آدھ پاؤہ روغن تلخ میں پانچ تولہ موم زر و پچھلا کے ایک تولہ گندہ بیردہ مخلوط کریں گے  
 بعد رال سفید و تولہ پچھلکری بریان مصطکی پتھر ماشہ سفوف کر کے ملا دین اور خوب مل کر کے مرہم بنادیں  
**مرہم جاذب** جس چیز کے کوہن میں چھوڑ کر پھوڑا کر دیا ہو اس کو نکالتا ہے اور قرص ہائے عقیق کو کثرت  
 صلح سے پر کرتا ہے اور زخموں کو اچھا کرتا ہے **ص** رال سفید ایک تولہ مصطکی رومی موم زر و  
 ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ روغن سرخ چار تولہ بستور تیار کریں **مرہم** حمیر پھوڑے کو کچا کر توڑ دیتا ہے حاجت  
 نشر لگانے کی مہین ہوتی **ص** بورہ اسنی بن ماشہ ساد بن چھ ماشہ خیسہ مشک آرد گندم نو ماشہ  
 چونا آبا رسیدہ سوہو توہ پچال کبوتر و زنج ار حانی ار حانی توہ روغن تلخ بقت در کفایت مخلوط کریں  
**مرہم و اخیون** کہ تالینہ اظہار کا ہے و معالجات بقدرتی میں بہت صفات اسکی  
 لکھی ہیں اور ام اور پھوڑا اور پھوڑے سخت کو کچا کر کے توڑ کر آرام کرتا ہے اور زخموں کو صحت دیتا ہے  
 اور اور ام گرم کے درد کو و اعصاب کی سختی کو فٹ کرتا ہے **ص** تنہم غلی اسفل تخم میتھی تخم السی و دیگر  
 طویرہ تولہ رات کو پانی میں تر کر کے صبح کو کتاب گلاٹھا جدا کر لیں و روغن زیت خواہ روغن سرخف کدہ  
 و س تولہ میں ار حانی تولہ مر و اسٹک سفوف کر کے ملا دین اور نگ پر کھین او ایک لکڑی سے حرکت  
 دیا کریں جب گلاٹھا و سیاہ ہو جاوے نہایت گرم کر ملا کے مثل مرہم کے پکا دین زنان بعد خاکستر  
 چوب انگو روار دھبہ انفس چھ ماشہ پچھلکری و زنگار تین تین ماشہ سفوف کر کے ملا دین **مرہم**  
**غسل** کو دھیل و اور ام سخت کو توڑتا ہے و صحت کرتا ہے **ص** شد کو جوش کریں کو غلیط ہوگا  
 اور پچھلکری چھارہم حصہ اس کی سفوف کر کے ملا دین **مرہم مصری** اخترہ اطباء مصر کہ  
 قرص پڑانے اور سختی کو فٹ کرتا ہے **ص** سرکہ و شہد پانچ پانچ تولہ باہم ملا کے ہوش دیوین جب  
 غلیط ہو جاوے زنگار چھ ماشہ سونا لکھی ایک تولہ سفوف کر کے ملا دین **مرہم سیندور** کہ زخم  
 اور قرصہ کو پر کرتا ہے **ص** روغن کنجد چار تولہ موم سپید و زرد گدانت کر کے شک بھری

چہ ماشہ سیند و لبان سات سات اشہ سفوف کر کے باہم مخلوط کریں ہر مہم کو زخم ہاے اندرون کان کو  
صحت دیتا ہے **ص** سر کو خالص ڈیرہ تو لشد خالص دو تولہ باہم جوش کریں جب گاڑھا ہو جاوے ننگا  
چہ ماشہ باریک کر کے ملاوین **م** ہر مہم **ج** کہ قریب ناک دو گھر قریح کتہ کو مندل کرتا ہے **ص**  
گل بقیہ نو ماشہ سہدانہ چہ ماشہ حقوے پانی میں جوش کر کے لعاب نکالیں اور صاف کر کے دو تولہ  
روغن گل او ایک تولہ موم سفید ملا کے ہر مہم بنادیں **ا** یعنی ناگز موم تہ ماروزعفران تین تین ماشہ روغن  
گل دو تولہ موم سفید ایک تولہ بدستور ہر مہم بنادیں ہر مہم کو ہونٹہ کے پھٹنے اور خشک ریشہ کو فح کرتا ہے  
**ص** موم سپید ایک تولہ روغن کبڈ سفید دو تولہ گداحت کر کے کتہ سفید کشتہ قلعی نشاستہ گندم مازو سے  
سبز تین تین ماشہ سفوف کر کے ملاوین **م** ہر مہم کو لب کو سفید ہے **ص** منبت الحدید مردار سنگ کشتہ قلعی  
زعفران چٹکری تین تین ماشہ سفوف کر کے موم زرد ایک تولہ روغن گاؤ دو تولہ مین گداحت کر کے ملاوین  
ہر مہم کو شقاق مقعد کو قلع کرتا ہے **ص** موم سفید دو تولہ برگ حنائی ماشہ روغن گل چار تولہ بدستور  
موم بنادیں **م** ہر مہم **ک** فوری کو دم دشتقاق مقعد کو فح کرتا ہے **ص** موم سفید ایک تولہ روغن گل تین  
تولہ مردار سنگ تین ماشہ نشاستہ چہ ماشہ انیون دو ماشہ ہر مہم کو دروزنہ مقعد کو مفید ہو **ص**  
کو سے وسوسہ مقشر و گل سرخ مسادہ سفوف باریک کر کے آب کشنیز تازہ ملا کر پکاوین اور روغن  
گل ملا کر ہر مہم بنادیں ہر مہم کو نواسیہ مقعد کو مفید ہے **ص** موم سپید ایک تولہ روغن سرشت چار  
تولہ مردار سنگ گلزار آجہ ہلدی دم الاغوبن پھٹکری بریان سنگ سرمہ شناع گوزن سوختہ وود و ماشہ  
ہر مہم کو جراحت متینہ کو مفید ہے **ص** موم دو تولہ روغن گل چار تولہ مین گداحت کر کے چہ ماشہ  
طویا صلیا کر کے مخلوط کریں ہر مہم **ر** ال کہ رخ قریح قیصب مین بنے نظیر ہے **ص** موم سفید دو تولہ پانچ  
تولہ روغن گل مین گداحت کر کے رال سفید ایک تولہ قلعی کشتہ دم الاغوبن مردار سنگ طویا کا قار مرچ سیا  
چہ چہ ماشہ سفوف باریک کر کے ملاوین وہ روز زخم کو آب جوشاندہ برگ حنائی جو ب چینی سے دھو کر  
بجا با اس مہم کا ملاوین **م** ہر مہم **ش** شکر ف کہ قریح حسیہ زعفران بدستور سلطان کو فح کرتا ہے **ص** مردار  
گندہ برزہ چہ چہ ماشہ لبان مصطکی برومی اشق صغیر عربی شکر ف نو ماشہ روغن سرشت مقعد کشتہ  
ملا کر صلا کریں **م** ہر مہم کہ زخم ہاے زیا ریم جیہ پچا عینا سے تناسل کو خشک و آرام کرتا ہے  
**ص** منبت الحدید مردار سنگ چہ چہ ماشہ دو تولہ سرکہ مین کھل کریں جب خشک ہو جاوے دم الاغوبن نو ماشہ

دوا کر کے کاغذ و پتھر کی سونٹ چھ چھ ماشہ روغن گل چار چار تولہ ملا کر مرہم کریں مرہم محجب دافع ذرہ قشرب  
 و غصہ ص مسم سفید ایک تولہ روغن بنفشہ یا روغن بادام چار تولہ مین کو انت کر کے مدار سنگ رال سفید  
 کشتہ نقلی بیکری سونٹ چھ چھ ماشہ سپیدہ تخم مرغ ایک عدد مخلوط کر کے کھل کرین مرہم محجب کہ  
 ایک روز مین دانت ہے مین زخم آتش کو خشک کرتا ہے ص ص چوب چینی دوا ماشہ شکر دوا ماشہ طویاس  
 سبز ایک تولہ کستر پارچہ گزی حسین پارہ مدغات حیان کر سیاہ ہو مین ماشہ دروی تخم مرغ مسکو نا کترین  
 ربان کیا ہو دو عدد روغن گاؤ اسقدر کہ مرہم ہو جاوے باہم ملا کے کھل کرین مرہم دافع آتشک  
 ص ص زنگار سیاہ ایک ایک تولہ گندھک ایوا چھ ماشہ روغن گاؤ چھ تولہ مین کھل کر کے مرہم بادین  
 مرہم کہ جس دھن کو زائل کرتا ہے ص کشتہ نابا گندھک آئلہ سا چوڑا سنگ چتار نہ اند مسادی  
 سوزن کر کے سرکہ تند مین گھول کر مین روز نک آفتاب مین رکھیں بعد اسکے کھل کر کے استعمال کرے  
 مرہم کہ سرطان مقربہ و غیرہ مقربہ کو صحت دینا ہے ص کشتہ سپیدہ طویاس مینول چھ ماشہ ساق  
 لوب اسفیل ایک تولہ اور قدرے روغن گل کے مخلوط کر کے مرہم بادین ایضا ظن سیہ مین گل  
 ارمنی و سرکہ ڈالکر دسہ سیہ سے گھسیں کر سیاہ ہو جاوے آسپر تھوڑا روغن گل ملا کر گھسیں کہ مرہم  
 ہو جاوے مرہم کہ درد شدید براسیر کو دفع کرتا ہے ص کرک کلا ایک عدد پانی مین جوش کرین جب کھل جاوے  
 پسین پڑے پیدی و دروی تخم مرغ ایک عدد روغن گل تین تولہ انیون دوا ماشہ سب کو آگ پر رکھ کر مرہم بادین  
 مرہم سلیم کہ چر کرنے زخم اور تخمیل اور ام اور غلیون مین بے تغیر ہے ص آدھ پاؤ روغن گل مین سلیم  
 سلیم بتر پانچ تولہ کڑا کڑا کر کے ربان کرین جب سلیم جل جاوے روغن کو صاف کر کے دو تولہ سپند در  
 ڈال نیب کی تازہ لکڑی سے خوب رگڑ کر چھ ماشہ کاوڑ ملاو مین مرہم کہ گوشت دایکے کاٹنے  
 مین خبر ہے اور درد مین ہوتا ص ص السطین دو تولہ زنگار ایک تولہ دو وزن کو خوب پسین کر  
 گوشت زائد پر خرا کر کے کسی مرہم کا پچھا او سپر رکھیں مرہم سیاہ کہ بنام کالا مرہم مشہور ہے  
 ہر طرح کے پھوڑے اور دہنل کو پکاتے ہیں اور موافک لکڑ حنون کو خشک و آرام کرتا ہے ص  
 سفیدہ کا شعری دو تولہ کوشک مسلاہ کرین جب مثل سرسہ کے ہو جاوے روغن کجہ سیاہ پانچ تولہ دما  
 طرف آہنی مین آگ پر رکھیں نیب کی تازہ لکڑی سے گھوٹیں جب ایسا گاڑھا ہو جاوے کہ ایک  
 قطرہ مرہم پانی مین ڈالیں قطرہ بندہ جاوے پانی مین مخلوط ہوے تب آگ سے اتار رکھیں مرہم

نہ بدالجحر کہ حکیم علی گیلانی نے اپنی تصنیفات میں واسطیہ کرنے قرضہ و خشک کرنے زمرہ کے خوب  
لکھا ہے **ص** روغن گاؤتین تولد میں موم سفید الیہ تولد الکرگد اخت کرین زان بعد سیندور و مروانگ  
وکت دریا ایک تولد نیلا تھو تھا چھرا ماشہ خوب مسلا یہ کر کے مخلوط کرین **فصل ۱۵۴** **مضمضہ**  
کو قروح مسور حاد و مزمن لب و جنبش و درد و انت و جوشش خون و بہن کو معید ہے **ص**  
گھناراز و نیم کوب کرمانج سماق مساوی الوزن جوش کر کے **مضمضہ** کرین **مضمضہ** کہ خون آنا مسور مہر نے  
دفع کرتا ہے **ص** سماق مساوی سنبھل الطیب زرد و دین تین ماشہ برگ کنار با عی بیج گنار صحرانی  
ایک ایک تولد از و چار ماشہ جوش کر کے **مضمضہ** کرین **مضمضہ** کہ درد دندان و قلاع حاد کو بہت معید ہے  
**ص** کشتہ خشک بارنگ چھرا ماشہ بانی میں پس صاف کرین و لونا ماشہ سنبھل کا لعاب و ایک  
ماشہ کا فو ملا کے **مضمضہ** کرین آب برگ تازہ کو سے یا آب برگ خرفہ زیادہ ایزاد ہو زیادہ و قوی  
و معید ہو **مضمضہ** کہ درد دندان رطوبی و تر لئی کو دفع کرتا ہے **ص** عرق قرعہ بذر البیج چھرا ماشہ  
و عدس ایک تولد پوست شمشاد سات ماشہ جوش کر کے **مضمضہ** کہ ہر قسم کے درد دندان کو  
معید ہوتا ہے **ص** پوست درخت سرش چار تولد برگ پنبلی دو تولد بے رنگ نین ماشہ جوش کرین  
ایضا کو سے پوست شمشاد اسید ایک ایک تولد معیت چھرا ماشہ جوش کر کے **مضمضہ** کہ قلاع گرم  
و سرد کو دفع کرتا ہے **ص** انجیر چار عدد اخیل الملک تخم اسی ایک ایک تولد جوش کر کے بل کر صاف  
کر کے قدر سے زعفران و روغن چنبلی ملا کر ایضا سماق زرد و لونا ماشہ افانیا از و صچھرا ماشہ  
جوش کر کے **مضمضہ** کہ گندہ دہنی کو مہینہ بنم کے معید ہے **ص** عود خام مصطکی قرقر نل سبب سے  
جوز وایتین تین ماشہ نکوب کر کے پوٹلی باندھ کر عرق گلاب میں جوش کر رکھیں شبانہ روز میں بدقت  
**مضمضہ** کیا کرین **مضمضہ** دفع بدبو سے دہن **ص** شند خالص کو پانی میں گھسکر گھول کر **مضمضہ** کیا  
کرین **مضمضہ** کہ بطلان فساد و قروح کو دفع کرتا ہے اگر بنم سے ہو **ص** خردل عرق قرعہ عامور و جوش  
کر کے و اگر حرارت سے ہو **ص** گل سرخ و سماق جوش کر کے **مضمضہ** کہ دانت کو مستحکم و دانت کے  
درد کو دفع کرتا ہے **ص** گھنار افانیا کرمانج جفت بلوط و فلفل گل سرخ صندلین پوست انار مارگوشتہ  
بوزن مساوی جوش و صاف کر کے تھوڑا دم الاغین ملا کے **مضمضہ** کہ استرخا سے زبان کو دفع کرتا ہے  
**ص** خردل زنجبیل مرچ سیاہ عطر تازہ ساورنگ سبھی کھو پنی پودینہ خشک نیک مساوی

مرقبات مساق  
 جوش کر کے مصغضہ کر درم زبان و دمان کو مفید ہے **ص** برگ نبشہ بھی تخی السی اصل السوس کہ  
 دوزماشہ انجیر چار عدد و منزخیا رشتہ تین تولد جوش و صان کر کے نیم گرم مصغضہ کرین **فصل ۵۸**  
 مطبوعات دافع المیزاج و سواس میں **قاعدہ ۵۸** بنائے مطبوع کا سبک طبع و منلی بھی عربی میں و جوشاندہ  
 فارسی میں و کاٹھا و بلکہ و پھلکا ہندی میں کہتے ہیں یہ ہے کہ دو امین جو پچول مٹی ہون بدستور و بوشاندہ  
 پنج و چوب و تخم جو اسکو نکوب کر کے پانی میں خواہ کسی عرق میں تھکر کے جوش دیوین جب بقدر مناسب  
 پانی ملجا دے کتب لکھ خواہ زلال چھان لیوین و کوئی شربت خواہ شیرینی ملا کر نوش کرین اگر ایک مقدار سے  
 زیادہ تر کرین تو صان کر کے قبل یا نشہ میں رکھ لیوین بروقت پینے کے شیرین ملا کر پیا کرین **مطبوع**  
 مسفاج المیزاج یا کہ اختراق مصغضہ سے ہون کرنا ہے ساتھ لین کے **ص** مسفاج مفتقی کہ  
 تولد لیلہ زرد لیلہ کابی سواس و تولد ایتھون دوماشہ اسطوخودوس گل نبشہ و تیرہ و تیرہ تولد غاریفون چھٹا  
 غاریفون چھ ماشہ بدستور طیار کرین بقدر مناسب قبل طلوع آفتاب کے پیا کرین **مطبوع** مولدہ محمد ذکر یا  
 رازی کہ اکثر اقسام المیزاج یا کہ بتلین طبع مفید ہے **ص** لیلہ سیاہ ارٹھانی تولد مسفاج مفتقی سوا تولد  
 ساسہ کی و تیرہ تولد ترب سفید ایتھون ایک ایک تولد مریشٹے ایتھون تولد آلو بخارا ایتھون دانہ بدستور تیار کر رکھین  
 علی الصباح بقدر مناسب پیا کرین **مطبوع** و سواس و المیزاج کو مفید ہے **ص** لیلہ کابی مسفاج مفتقی  
 اسطوخودوس برگ نبشہ و تیرہ و تیرہ تولد ساسہ کی ایک تولد سویریشٹے ارٹھانی تولد خربزہ سفید چھ ماشہ کھک سنگ  
 دوماشہ بدستور تیار کر رکھین و بقدر مناسب استعمال کیا کرین **فصل ۵۹** مطبوعات دافع لکھنی  
 و صینہ و نفس دورم و دروسینہ و پہلو کے **مطبوع** کہ صینہ و نفس و کھانسی کو کہ سردی و طوبت سے  
 ہون کرنا ہے **ص** زراوندہ حرج معطلی رومی چھ ماشہ پرسیاوشان اصل السوس برگ نبشہ تخم  
 خطمی تخم نباتی ایک ایک تولد سویریشٹے و در تولد انجیر دانہ عناب سیستان تیس تیس دانہ بدستور طیار  
 کر رکھین ہر روز شیرہ بادام شیرین ملا کر نوش کیا کرین **ایضا** تخم مٹی تین ماشہ سویریشٹے و در  
 دانہ ہر صبح جوش کر کے بدستور پیا کرین **مطبوع** و زوفا کہ کھانسی و دروسینہ دورم پہلو و رخ  
 کرنا ہے **ص** زونا پرسیاوشان تخم خطمی تخم جنازی گل خطمی پوست بنج بادیان اصل السوس مسغضہ خمر خمر  
 تخم خیاریں چار ہار ماشہ گل بناد و زعفران شلب مین تین ماشہ عناب سویریشٹے و در دس دانہ انجیر چار  
 دانہ ہر روز کھیا کر کے در تولد شربت نبشہ ملا کر پیا کرین **مطبوع** انجیر کہ ذات الصدر و ذات الرء

ذوات الحجب و شیع النفس و کما منی کو مفید ہے ص بخیر سات عدد و موزینے تندرہ عناب دس دانہ شکر  
 بادیان اینسون تین تین ماشہ شکر سرخ دو تولہ جوش کر کے ملکر چھانکر شیر بادام شیرین سات عدد حل کر  
 ہر صبح و شام پیار کرین **فصل ۴۰** مطبوعات دافع امراض معدہ و امعاء و جگر و طحال و استسقا میں مطبوخ  
 کہ درم بلغمی معدے کو دفع کرتا ہے ص شکوفہ اذخر مصطکی تخم کرفس اینسون تین تین ماشہ  
 پرسیاوشان پنج بادیان پانچ پانچ ماشہ جوش کر کے صحت کرین باضافہ شیر بادام شیرین  
 پانچ دانہ و شکر سرخ ایک تولہ پیار کرین مطبوخ دافع ورم معدہ ص بادیان کرفس مکوے مسک  
 جوش کر کے باضافہ شیر بادام شیرین و شکر سرخ کے مطبوخ کہ معدے کو قوت  
 دیتا ہے و تے کو موقوف کرتا ہے ص انار اندہ ماشہ مصطکی پودینہ عود خام تین تین ماشہ بہتر  
 جوش کر کے باضافہ ایک تولہ نبات سفید کے پیار کرین **مطبوع** دافع سنگرہنی ص  
 ناگز مٹھیل گری کشنی خشک تنزبان زنجبیل جس جلد بوزن مناسب مریض کے جوش کر کے  
 باضافہ شکر سفید مطبوخ کہ درم طحال کو دفع کرتا ہے ص الیہ سیاه بلیہ زردین تین ماشہ شاترہ  
 تخم کاسنی چھ ماشہ تخم کشوت دو ماشہ اکونار پانچ دانہ گلقدہ آفتابی دو تولہ دبستور تیار کر کے  
 مطبوخ کہ درم طحال و جگر و معدہ و طحال و استسقا و پرقان کو دفع و تکلیف اخلاط غلیظہ کی کرتا ہے  
 و جگر و معدے کو قوت دیتا ہے ص مجیہ مصطکی پوست پنج بادیان پوست پنج کرفس پوست چ کاسنی  
 اینسون تخم کرفس سنبل لطیف تین تین ماشہ تخم کشوت دو ماشہ موز ایک تولہ دبستور تیار کرین  
 و باضافہ شکر سفید ایک تولہ شیر بادام شیرین سات دانہ کے پیار کرین **مطبوع** ریونہ چینی کہ سدہ قطر  
 ہلکے کھوتا ہے ص ریونہ چینی دو ماشہ آنتین شکوفہ اذخر تین تین ماشہ سداب حلبہ چار چار ماشہ  
 موز دس عدد بخیر زرد عدد دبستور تیار کر کے شکر سفید ڈیڑھ تولہ روغن بادام دو ماشہ ملا کے  
 مطبوخ کہ ورم جگر کو دفع کرتا ہے ص ریونہ چینی ڈیڑھ ماشہ تخم کشوت تخم کرفس  
 بادیان تین تین ماشہ آنتین مینا کالی لیلی پانچ پانچ ماشہ موزینے پندرہ عدد دبستور  
 طیار کرین و ترنجبین خراسانی دو تولہ حل کر کے پیار کرین **فصل ۴۱** مطبوعات دافع علل  
 گدہ و مٹھیل مطبوخ کہ درد گردہ اور دشواری بول کو نفع کرتا ہے ص کاج تخم  
 حبابی پانچ پانچ ماشہ ریونہ سفید چار ماشہ تخم خرزہ نیم کو منتہ نوما



مطبوع دفع در گردہ ص صلبہ ناخواہ تخم گذر تخم کرمن تخم سداب گل با بونہ مسادی لوزن مطبوع  
 کر در و شک در یک گردہ دشتا کو دفع کرتا ہے ص ص بادیان اینیون گوگھر و گلکان پرسیاؤشان تخم بنہازی  
 گل بنہاشہ تخم کشت تخم قلت تین تین ماشہ تخم خزیرہ نو ماشہ تخم بنیارین ایک تولہ ساتھ شربت بزوری بارد  
 دو تولہ کے مطبوع کہ در گردہ کو مجرب ہے ص ص تخم خزیرہ نیم کونہ دو تولہ شکر سرخ دو تولہ ڈیڑھ  
 پادپانی مین پادین جب سوم حصہ رسہ صاف کر کے شیر گرم نوش کرین ایضا گل داؤدی زرد  
 بقدر مناسب میں کر شکر سرخ ملا کے صاف کرین و شیر گرم پیوین **فصل ۶۲** مطبوعات در میضین  
 مطبوع کہ اسنداد و قلت واجب ہے خون حین کو دفع کرتا ہے ص ص اسارون تین ماشہ سداب دو تولہ  
 بادیان چھ ماشہ تخم سویا نو ماشہ ایام میض مین تین روز متواتر پیوین ایضا تخم سداب بادیان تخم کرمن  
 چھ چھ ماشہ انجیر زرد پانچ ماشہ عد و گلقدان قاتی دو تولہ ایضا گویا سے سرخ اینیون مٹیہ تخم سداب بوزن  
 مسادی ایضا کہ مجرب لکھا ہے ص ص تخم کرمن نیم کونہ برگ گاؤ زبان تخم خزیرہ نیم کونہ بوزن مسادی جوش  
 صاف کر کے شکر سرخ ملا کے پیوین **فصل ۶۳** مطبوعات دفع اوجاع مین مطبوع سورنجان  
 کہ در و مفصل کو ساتھ اسمال کے دفع کرتا ہے ص ص سورنجان شیرین پوزیدان چھ چھ ماشہ تربہ سینہ  
 مجوف و مقشر و مغز تخم کرمن بنجیل تخم حنظل تین تین ماشہ مٹیہ تخم کرمن اینیون سات سات ماشہ  
 بدستور تیار کر کے شکر سرخ ایک تولہ ملا کے نوش کرین مطبوع بوزیدان کہ در و زانو در دہشت  
 اور سب در و زانو میند ہے ص ص بایزدان شیطرج ہندی زنجبیل پانچ پانچ ماشہ سورنجان پنج اذخر پوست  
 پنج کرمن پوست پنج بادیان چار چار ماشہ موز و علیہ دس دس ماشہ بدستور بادیون با صافہ نو ماشہ  
 روغن بید انجیر کے پیوین مطبوع ہلیمہ کہ اوجاع مفصل کو دفع کرتا ہے ص ص سورنجان بادیان  
 پوست پنج بادیان تخم کرمن اینیون پانچ پانچ ماشہ پرسیاؤشان برگ گاؤ زبان بادرنجبویہ چار چار  
 ماشہ گل سرخ ہلید زرد و چھ ماشہ سناہ کی سات ماشہ گلقدان قاتی ڈیڑھ تولہ بدستور تیار کر کے  
 کر بنجین تین تولہ مل کر کے صباح نوش کرین مطبوع کہ وجع الورک و عرق المنا کو دفع کرنے مین  
 قوی الاثر ہے ص ص صطلی اینیون پانچ پانچ ماشہ زنجبیل پنج اذخر تین تین ماشہ مٹیہ شیطرج ہندی  
 سورنجان بوزیدان تخم کرمن علیہ پوزیدان چار چار ماشہ موز شکرہ عدد بدستور تیار کر کے با صافہ  
 ایک تولہ روغن بید انجیر کے پیوین **فصل ۶۴** مطبوعات دفع حمیات مین مطبوع

کہ پت بلغمی ریح کو باخرج موافق کرتا ہے ص بیج اذخر شاہترہ تنگانی کباب چینی چار چار ماشہ تین  
 تین ماشہ ایلہ کابل چھ ماشہ مویر پندرہ دانہ دستور تیار کر کے باصافہ سکنجین دودھ کے نوش کریں مطبوخ  
 کہ اس پت کو دفع کرتا ہے جو ہر روز لاق رہتی ہے اور ایک روز درمیان دیکر شدت کرتی ہے ص  
 اصل السوس بیج کرمن پوست بیج رازبانہ پانچ پانچ ماشہ شکامی تین ماشہ پودینہ مصطکی دودھ ماشہ کشتینہ  
 خشک گل سرخ چار چار ماشہ دستور تیار کر کے تربخین چار تولہ ص کر کے پیاکرین مطبوخ کہ اس  
 پت بلغمی کو دفع کرتا ہے جو باوقات مختلفہ آتی ہے ص سنبل الطیب انیسون کشتینہ خشک گل سرخ پانچ پانچ  
 ماشہ مصطکی دوا ماشہ منقین تخم کشوث بیج اذخر کرمن پوست بیج رازبانہ چار چار ماشہ ایلہ زرد سات ماشہ  
 مویر پندرہ عدد گلقدہ علی تین تولہ دستور تیار کر کے سکنجین دودھ ملا کر پیاکرین مطبوخ کہ مواد پت  
 ریح کو تبلیس دفع کرتا ہے ص برگ سنار کی اقیون برگ بنفشہ تخم خربزہ نیم کوفہ تخم شبت پانچ پانچ  
 ماشہ ایلہ کابل دوا زرد سات سات ماشہ دستور تیار کر کے تین تولہ سکنجین ملا کر پیاکرین مطبوخ کہ پت  
 ریح کو تبلیس دفع کرتا ہے ص بادریجہ برگ گاؤ زبان آمل پانچ پانچ ماشہ بسا نچ منقہ اقیون  
 غار بقون تین تین ماشہ ہر سہ ایلہ چار چار ماشہ سنار کی سات ماشہ زرد مویر منقہ دہل و سلس دانہ گلقدہ  
 اقبابی تین تولہ مطبوخ کہ پت بلغمی اور دوا مشا کو دفع کرتا ہے ص بیج کرمن بیج بادیان بیج اذخر  
 پر سیاہوشان انیسون مصطکی بوزن مساوی مطبوخ کہ پت ہاسے کہنتہ پت لرنہ مزمن کو دفع کرتا ہے  
 ص خس و مندل سرخ کشتینہ خشک زکوپور زکبیل گلوے تازہ بوزن مساوی جوش کریں جب آٹھواں  
 حصہ پانی باقی رہے صاف کر کے نبات سفید بوزن مناسب مل کر نوش کریں مطبوخ کہ واسطے  
 پت ریح کے مجربات سے ہے ص پوست کوکنا ربہ در تحمل مزاج کے ساتھ ہشتم عقدہ مرج سیاہ  
 نیم کو منت کے جوش کر کے پوین مطبوخ کہ واسطے پت ریح کے منید ہے ص پوست  
 ایلہ کابل تخم کاسنی چھ چھ ماشہ بیج بادیان شاہترہ چار چار ماشہ کشوث تین ماشہ آلو عتاب دہل  
 دہل دانہ گلقدہ تین تولہ مطبوخ کہ پت بلغمی کو دفع کرتا ہے ص اصل السوس پانچ پانچ  
 ماشہ بادیان چار ماشہ گلوے تازہ سات ماشہ انجیر زرد و عدد و شکر سرخ دودھ تولہ مطبوخ  
 کہ پت کھاسنی کو دفع کرتا ہے ص پر سیاہوشان تخم خطمی تخم خبازمی بیج مک بادیان چار چار ماشہ  
 پیاز و عدد و ماشہ شکر سرخ دودھ مطبوخ کہ پت و کھاسنی خشک کو دفع کرتا ہے ص بیج مک

برگ بنفشہ برگ گاؤں بان چار چار ماہ بیدار دوا ماشہ پستان دہل واندہ شکر سفید پودہ تودہ فصل ۱۶۵  
 مطبوعات تفریقین مطبوع کہ تصفیہ ن فاصد کا کرتا ہے ص ناکر موٹہ باجی چراتیہ پوست اندرونی  
 درخت بکائن صندل سفید گوسے تین تین ماشہ کٹائی خروکھان بلبل بلبلہ آکھل با رنگ زرد چوب و ج کھل  
 کوت شیرین اندر جو بھنگرہ بے سار دو دوا ماشہ اوہ سیر پانی مین جوش کرین جب ٹوڑا چھٹا پانی باقی رہے  
 رہے ہون ملنے کے صاف کر لین اور ایک تودہ نبات سفید لاکر پیا کرین مطبوع کہ جذام و صندل و  
 اشال اس کے کو دفع کرتا ہے ص نجیہ پوست خندا ناکر موٹہ گرج تازہ زرد بخیل زرد چوب چوب کٹائی کٹائی  
 و خرد برگ تنول بنگلہ باسے رنگ چار دو دوا اندر جو بھنگرہ ستار چوب کینیز زرد چھل چراتیہ پوست درخت  
 کجائن بے سار گل فرنگ کچی صندل سفید زچھال درخت کنا زرد زچھال کرینج بت پاپرا ایتھین بیج اندر اٹھ ہر ایک  
 بوزن مساوی بدستور تیار کر لین اور بقدر مناسب پیا کرین مطبوع کہ واسطے دفع آتشک کے مجرب  
 و مفید ہے ص پوست درخت نیب پوست درخت کچال بیج منخل منسڈی چوب کٹائی خروقتند  
 سیاہ کٹہ ایک ایک چھٹا رنگ تین سیر پانی مین جوش کرین جب چارم حصہ باقی رہے صاف کر کے  
 ایک ٹیشہ مین رکھین بقدر احتمال طبیعت کے پیا کرین مطبوع کہ طعن مین لگی جو بنگ کہ  
 کاتا ہے اور مارتا ہے ص انستین ٹونیز قطن رنگ کابی بوزن مساوی سہ کہ مین جوش کر کے  
 قدرے قدرے نوش کرین فصل ۱۶۶ امیونات دفع امراض دماغ و اعصاب عسہ و ق مین  
 قاعدہ بنائے مہجون کا یہ ہے کہ اگر سب اجزاء و سکے لائق ہو سفوف کر کے ہون تو علیحدہ علیحدہ سفوف  
 کر کے یکجا کرین و شیرینی کے قوام مین یا شد کف گرم تہ مین کہ ہنڈ گرم ہو سے مخلوط کرین اگر تیزی  
 کے ساتھ شہد بھی ہو تو دو وزن ایک ساتھ اک پگرم کر کے چھان کر قوام کرین و اگر مہجون کے بعض  
 اجزاء قابل جو شانہ کے ہون تو انکا جو شانہ بنا کے آب صاف جو شانہ مین قوام بنا کر سفوف  
 ملاوین و اگر شیرہ جات خواہ آب مروہ مانا ہو تو ان کو قوام مین داخل کرین و بعد ایک دو جوش کے  
 سفوف شامل کرین مہجون بخل ح کہ امراض سوداوی و جین و صرع کو دفع اور تنقیہ دماغ کرتا ہے  
 جس میں سیاہ آملہ بلبلہ ایک ایک تودہ سفوف مفتقی انجیون اسلزو دوس جزب سفید مہجون  
 متبصر اڑھائی اڑھائی تودہ غاریقون نرم کو فہ نجیہ چھ ماشہ ساتھ سہ چند ان شد کے بناوین  
 مہجون مہلقہ چھ زکریا زدی کہ دوا مست اس کی صرع و لقوہ و فالج کو دفع کرتا ہے

**صل** استیمون اسطودوس بسفلیج مشتقی عطر قرعاجوزن مساوی ساتھ سپندان سکنجین منضلی کے یا سپندان  
 موزینٹے کے سون بناوین **معجون** استیمون کہ تفریق سودا و بلغم کا دافع اور تمام بدن سے اور مایہ لیا اور  
 اور جنون کو دفع کرتا ہے **صل** استیمون بسفلیج سناوکی غاریقون تربد سفید ایک ایک تولہ برگ  
 گاو زبان اسطودوس باورینکویہ لونا ماشے باے ہنگ نرنبج شک لاجورد منسل چھچھ ماشہ مشط  
 شیرین تین ماشہ سفید سپندان مجموع کے **معجون** قویب دافع صرع **صل** بلبل  
 کابلی بلبلہ زرد بلبلہ آملہ اسطودوس ایک ایک تولہ عود صلیب چھ ماشہ عطر قرعاجوزن ماشہ ساتھ  
 پاؤنار موزینٹے کے معجون بناوین ایضا بلبلہ زرد تربد سفید زنجبیل مصطکی عود صلیب ایک  
 ایک تولہ اسطودوس بلبلہ سیاہ آملہ دو تولہ دارپینی ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ روزغن بادام شیرین مین چرب  
 کر کے ساتھ سپندان شدہ کے بناوین اور بعد چالیس روز کے استعمال کریں **معجون** کہ  
 نسیان کو نہایت مفید ہے **صل** کندر حق سفید ارحانی ارحانی تولہ زنجبیل مرج سیاہ سوسا  
 تولہ ساتھ سپندان شدہ کے بناوین **معجون** کہ واسطہ دفع نسیان و تقویت دل و دماغ کے  
 مجرب ہے **صل** دارپینی سنبلی اٹھیب صلبان عود صلیب مصطکی زعفران کندر بیج  
 سوسن و روغن عرقی سعد کونی بہنیں وج اسطودوس کباب چینی اسارون تین تین ماشہ  
 بلبلہ کابلی مغز نابیل مغز خندق چھچھ ماشہ ایشیم قمرض موزینٹے ایک ایک تولہ پراسور زنجبیل  
 مرج سیاہ دو دو ماشے ساتھ سپندان شکر سفید و پوند شدہ کے بناوین **معجون** یوٹش  
 متوقی حلقہ دافع نسیان **صل** سیلخ وج زراوند دارپینی مصطکی دو دو تولہ مشط شیرین سنہم  
 سداب فلفل سفید تین تین تولہ باور استیمون غاریقون ایک ایک تولہ ساتھ سپندان  
 کے بناوین **معجون** کندر کہ نسیان رطوبی کو دفع کرتا ہے اور عقل اور ذہن کو بڑھاتا ہے  
**صل** کندر و روغن سعد کونی زنجبیل بے ریشہ فلفل و زعفران و دبا ایک ایک سفون کر کے چار چند  
 شدہ کن وریا مین مخلوط کرین تین ماشے سے پانچ ماشہ کما یا کرین **معجون** کچی ابن خالد  
 کہ قمرض و درمفاصل کو نہایت مفید و مجرب ہے **صل** اسارون زنجبیل زیرہ سیاہ دار فلفل سونچا  
 شیرین چھچھ تولہ سناوکی تین تولہ سپندان **معجون** کہ قمرض بلبنی کو مفید ہے **صل** بلبلہ زرد  
 سعدن بان شیرین عطر قرعاجوزن اسطودوس فلفل سفید پانچ ماشہ زیرہ سیاہ دو تولہ

در شکر ایک تولد بخمیل سات ماشه انقیرین دو ماشه شد و نویم چند معجون مجرب دافع فقر ص  
 سورنجان شیرین توڑید و بج کتید و در لعل لعل سفید سیاه زیره سیاه پانچ پانچ ماشه و ساور زرد الجبہ سیل  
 سالدین تین ماشه و زعفران سفید خردل و بخمیل سات سات ماشه شد سه چند ان **فصل ۱۶۷ معجزات**  
 دافع مال و دیار و حقیقت و صلیق انفس و ریو و سال و سر و نه بین معجون مجرب کدو دافع مال و دیار و حقیقت  
 ص آله باد و بجزیه ایله کالی طباشیر سفید و جوز بواسف جندی قرقر سیاه وانه الالبی سفید  
 عود خام و نونا ماشه پوست چاسه خطائی پوست بیرون پوست ایک ایک تولد سفوف کر کے چار چند  
 نبات سفید کے قوام میں کر آب انارین یا عرق کلاب یا آب در شک یا آب لیمون میں تیار کیا جو  
 ملاوین معجون مالیت حکیم سید اسماعیل حرجانی کہ الی خویا سے مراد کو سفید ہے ص سلید  
 کالی چار تولد آله برگ کاؤ زبان چہرہ توڑید و بزرگ سیر باقی میں عرش کرین جب نصف باقی رہے مل کر چھ  
 لیون اور آسین شد فالح پاؤ سیر شکر سفید آدھ سیر ملا کے قوام و باد و بجزو: پوست ترنج بہن سفید  
 زرد باد تخم انار و زعفران سفید ایک ایک تولد و قرقر و زعفران تین تین ماشه  
 مصطکی وانه الالبی سفید و رنج عرقی چہرہ ماشه سفوف کر کے ملاوین معجون و ج کہ ابتدا سے  
 صلیق انفس کو سفید ہے ص حرجانی بخمیل سیل و دیش باوایان سادی شد و و چند ان معجون کے  
 معجون صندل مالیت حکیم محمد الملحان کو حقیقتان گرم و صندل و بجز و معدہ و مران و رحم کو دفع کرتا ہے  
 ص صندل سفید تولد کو بیس تولد و تر ہدی کے لال اور توڑید پاؤ آب انار ترشش میں گھس  
 تین پاؤ شکر سفید میں قوام کرین و طباشیر عود خام ایک ایک تولد و عطران، چہرہ ماشه سفوف کر کے  
 مخلو و کرین معجون کہ سعال طرسین کو دفع کرتا ہے ص وارینی سپر اور مصطکی رومی و نونا ماشه و و زعفران  
 کشتش و و و تولد و نونا ایس ایک تولد شد سه چند ان میں و بجز و نونا بین معجون کوضیق انفس و دیو کو دفع کرتا ہے  
 ص اصل السوس نقشہ و تولد و سپاؤ شان تخم فطی برگ نبشہ عب الشلب ایک ایک تولد باقی میں  
 جوش دیکر ملکر چھان کر شدہ فالح آدھ پاؤ شکر سفید و ٹیڑھ پاؤ کے ساتھ قوام کرین و رب السوس  
 کثیر صنع عربی ریان و تکریتال منہ و تخم کتان بریان و نونا ماشه سفوف کر کے ملاوین **فصل ۱۶۸ معجزات**  
 دافع اعراس و مدد و اسما و بجزو سیرین معجون اسود کہ زحیر و اسما کہنے کو دفع کرتا ہے ص ایون  
 بجز و زعفران اسارون تخم کرش انیسون سفید الطیب سلین گل اسنی مسوس سه چند ان

نبات سفید کے بدستور بنادین خوراک تین ماشہ میچون مقل کہ بوا سیر بادی و خونی وریح امغا و درد  
مقعہ کو دفع کرتا ہے ص مقل چار تولہ میوزیشقہ انجیر دو دو تولہ پانی لین میکرنگا دین و ہلیدہ کابلی آملہ ہلیدہ  
گل سرخ تخم اسیند تخم گناسات سات ماشہ سفوف کر کے ملا دین میچون خربشت الحدید کہ خون بوا سیر  
ہند کرتا ہے ص ثبث الحدید مدیر سو تولہ ہلیدہ سیاہ ہلیدہ آملہ کرمانج نو نو ماشہ سبیل الطیب او خرسعہ کو فی  
بہرہ چھ ماشہ ساتھ دو چندان نبات کے بنادین میچون کہ قویغ و منض کو دفع کرتا ہے ص سورجیان شمرین  
دو تولہ سناہ کی ایک تولہ زیرہ سیاہ دار فلفل نو نو ماشہ ساتھ سہ چندان شہد خالص کے بدستور بتا دین  
میچون ناخواہ کہ معدہ کو صاف کرتا ہے و اشتہار لطعام لانا ہے ص ناخواہ پودینہ زوقا و خشک زیرہ سیاہ  
ایک ایک تولہ مرچ سیاہ سیباسب بادیان زنجبیل کرفس جزر بوانو نو ماشہ شہد سہ چندان مجموع کے  
میچون نمک کہ معدہ کو صاف کرتا ہے و تھے بلغمی و سوداوی کو دفع کرتا ہے ص ہلیدہ کابلی ہلیدہ سیاہ  
ہلیدہ آملہ اسطوخودوس افقیہ غاریقون ایارہ فیقر نو نو ماشہ نمک سنگ تولہ بھر سفوف کر کے دین  
سکینین سادہ دین غلو ما کرین خوراک نو ماشہ ساتھ آب تیکرم کے فصل ۱۶۹ میچونات  
خصوص الامراض طحال و جگر گردہ و مثانہ میچون گل کہ درم لحال کو دفع کرتا ہے ص گل سرخ  
ایک تولہ بنہ سوسن ڈیڑھ تولہ ریوند پنی لک مستول چھ ماشہ سیلغہ و زعفران تین تین ماشہ ازہرہ باب  
شہد کہ ایک چھٹانک سرکہ خالص کے توام کر کے ملا دین میچون ریوند کہ دفع درد و درم بکار لحال  
مخصوص درد معدہ و ریم کو بھی مفید ہے ص ریوند پنی و ج کرفس بادیان انیسون ناخواہ درد  
لک منسول جلد سادی شہد سہ چندان مجموع کے میچون ابن سراقیون کہ سنگ گردہ و مثانہ کو  
توڑتا ہے و گراتا ہے ص عقرب سوختہ ایک تولہ زنجبیل پار ماشہ فلفل سفید فلفل سیاہ آٹھ آٹھ ماشہ  
کاکچ ڈیڑھ تولہ کشہ سیہ تین ماشہ خاکستر پوست تخم مرغ جس سے بچ نکلا ہو کے حجر الیود پودینہ  
ماشہ سہ چندان شہد کے ساتھ بنادین و جوشاندہ خود و گوکھر دے کلان سات سات ماشہ بعد کھا  
اس میچون کے پیون میچون حجر الیود کہ سنگ گردہ و مثانہ کو گراتا ہے ص مغز تخم کہ دے شین  
مغز تخم نیارین مغز تخم خربوزہ کاکچ ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ حجر الیود نو تولہ شہد سہ چندان ایضاً  
حجر الیود دس تولہ کاکچ اسارون مغز تخم خربوزہ تخم کہ دے تخم کرفس مغز تخم معصفرا نیسون مغز تخم تیز  
مغز تخم کہ دے شین مغز تخم خیار و دواز ایک ایک تولہ شہد سہ چندان میچون کاکچ کہ قرطہ مثانہ و گردہ

دبول الدم کو فقع کرتا ہر ص بڑا بیج تخم کرفس بازیا چار چار ماشہ مغز تخم خریشہ تخم قاقش مغز پانچ وزہ کینرا  
 مغز بادام شیرین مغز فاق ایک ایک تولہ ایون زعفران دودہ ماشہ کالنج تین تولہ شدہ چندان **مجموع**  
 ماسک الیول تالیف علونجیان کدوہ مسلسل بول و بول فراش سیلان بنی ندی ندی کو مجرب ہے  
 ص ہلیہ سیاہ ہلیہ کابی روغن زردین بران کیا ہوا چھ چھ ماشہ کمر با ایک تولہ کتھہ سفید جفت ہلو ط ۴  
 حب الناس ثعلب مصری نو نو ماشہ کنترین ماشہ سفوف کیا ہوا پس تولہ موز سرخ دکلان کو عرف  
 گلاب میں جوش دیکر پیکر ملا دین **فصل ۱۰** اعوجبات مقوی و مسی مغلط منی میں چون کہ مجرب  
 ہے تقویت باہ و اصلاح منی میں حتی کہ مایوس کو بھی مفید ہوتا ہر ص ثعلب مصری موصلیں بن و صلدہ  
 سنبل کامراج زنجبیل ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ تخم شلم تخم شبت تخم گدہ تخم یاز فلفلین آٹھ آٹھ ماشہ شدہ و شکر سرخ  
 پاؤ پاؤ سیرد ستور نیادین خوراک نو ماشہ سے ایک تولہ ایک ترشی پودہ زکریا **مجموع** دار چینی  
 کہ تقویت باہ میں مجرب ہر ص دار چینی ڈیڑھ تولہ قط شیرین زنجبیل فلفل سفید گوگرد دکلان و حررد  
 سانچ بندی اسارون قرقل مصطلی دانہ الایچی سفید تخم ترب تخم شلم چھ چھ ماشہ کتھہ سفید بے شکر خواہام  
 شیرین مغز سیبہ مغز چلغوزہ ثعلب مصری شقائق مصری کہین کھجور کوئی ایک ایک تولہ بابت سفید  
 ہموزن شدہ دو چندان خوراک چھ ماشہ سے ایک تولہ ایک **مجموع** ثعلب مصری کہ تقویت  
 باہ و تغلیظ منی میں مجرب ہر ص ثعلب مصری پانچ تولہ شقائق مصری تین تولہ عقر قمر حانولجان ہندو  
 مغز بلا ہا سنگدھ ایک ایک تولہ بیاسہ زعفران تین تین ماشہ قند سفید ہموزن شدہ چندان خوراک  
 تین ماشہ سے پچھما شکر صمغ و شلم **مجموع** لولوی کثیر المنافع موکفہ بالیسوس کہ امور باہنفت  
 غلیظ رکھتا ہر قریب وقت جماعت کے پانچ ماشہ کھا کر کے قدرے آب گرم پینا چاہیے ص ماریہ  
 ہاسفہ عربان پانچ پانچ ماشہ انیسون بن سفید دس دس ماشہ کالنج بیج بلابل چار چار ماشہ ققل  
 اذخر سعد کوفی کزاج سیلخہ دار چینی اسارون مصطلی تین تین ماشہ صمغ عربی کثیر لدو و و ماشہ شدہ  
 ہچندان **مجموع** مصری موکفہ الملباے مغز کہ تقویت باہ میں بے نظیر ہے ص تخم گدہ تخم ترب  
 تخم شلم شقائق مصری ثعلب دار فلفل فلفل دراز بیاسہ عقر قمر حانول مصطلی ایک ایک تولہ فلفل  
 دو تولہ زنجبیل چار تولہ سفوف کر کے زردہ تخم مرغ یا لیس عدد و خفیف جوش کر کے باہم دست  
 مال کر کے قوام شکر سفید ہموزن میں مخلوط کو کین خوراک نو ماشہ سے ایک تولہ ایک **مجموع**



مقوی و مہی و منعظ مجرب ہر صں بہمن شتر قافلہ صری دار چینی بوزیدان بیاسہ کبابا بہمنی نولخان  
اند جو قافلین بنال الطیب فرخ شک قمر نفل مصلی سانج ہندی نو نو ماشہ ثعلب مصری من عود نام نمخ  
ایون چہر ماشہ ورق النحال پار تول مغز بادام شریں مغز خروٹ چہر چہر تول شد و شکر بالناصفہ و دہن  
مجموع کے نور اک چہر ماشہ سے نو ماشہ تک میچون ریگ ہابی مولف حکیم ابانعلی برار راقم کہ  
تقویت باہ و تغلیظ منی من مجرب ہر صں ریگ ہابی لسان العصافیر تخم شخاس سفید زرد باد صندل  
سفید مغز نارجل مغز بادام شریں مغز پستہ مغز جلوزہ مغز اخروٹ موزیتقے کجند سیاه قشہ دود تول تخم  
پیاز تخم شلیم مغز کیون تخم ہالم کز باریج تخم اسبد تخم گندڑ مصلی سعد کونی عود ہندی سیطیج پوست ترنج  
سانج ہندی تخم شبت تخم ترب تو درین موصلین ایک ایک تول سلاجیت عقر قرعہ قمر نفل بیاسہ جوز ہوا  
میں سیاه دار چینی نو نو ماشہ شد و شکر سفید بالناصفہ دو چندان مجموع کے نور اک چہر ماشہ سے ایک تول  
تک میچون سیحی کہ نایت مقوی باہ و پشت و ہاضم طعام ہر صں عقر قرعہ حاد و طیرہ تولہ جوز ہوا تین عدد  
ورق الزشاط چرب کیا ہوا روغن بادام شریں من اڑحالی تول قوام شکر سفید سچندان میچون ہلا  
کہ تقویت باہ و امساک من بنیطر و مجرب ہر اور بوڑھون کو طاقت مثل جوانی کے ہو جاتی ہے اگر موسم ہری  
من استعمال کرنا پائیے صں ہلا دریک نیم سیر شکتہ کر کے ایک ہانڈی من رکھیں اور اوس ہانڈی کے  
نیچے بہت سے سورن کرین کہ شد بلاور کی ادون سورن کے نیچے سے نکل سکے و منہ ہانڈی کا جینی سے مل  
ایک گلی پر رکھ کر دیکھی کو گڈھ من رکھیں ہانڈی کو پچکدشتی سے بند کر کے جلا دیون جب اوس قدر کٹے  
جل جاذب اور کٹے رکھ کر آج دیون اسی طرح تین دن کرین تب سرد کر کے دیکھی نکالیں قند  
شد و دیکھی من جمع ہوا ہو کے اوسکامیں چند شیر گاد ملا کے پکا دیں جب حیرام حصہ باقی رہے تب  
تین چوتھائی شد بلاور کار و روغن کجند سفید ملا کے پکا دیں کہ بالکل یکذات مثل لہوق کے ہو جاوے  
ہر صلیج نو ماشہ کھایا کرین میچون تخم مرغ کہ واسطے قوت باہ کے بنیطر ہر رنگ بدن کا سرخ و بدن  
کو قرہ و منی کو زیادہ کرتا ہر صں زردی و سفیدی تخم مرغ روغن گاؤ آب پیاز آب گذر شد  
ہر بوزان مساوی پکا کر لہوق بناوین و بقدر احتمال طبع کے چالیس روز تک کھایا کرین میچون  
کھیگوار کہ تقویت باہ و دلخ امراض بارہ دین نایت مجرب ہر صں مغز کھیگوار بادام شیر گادین و اسیر ہوش  
دیکر دست مال کر کے غلو ط کرین و شکر سفید سیر بھر ملا کے پکا دیں کہ میچون ہو جاوے و مغز کھیگوار نایت

ملک ہوتا ہے جس کی مالباب کی سفوف کر کے اوپر خوب چڑھ کر کہ چند ساعت دھوپ میں رکھ کر دھوا لیتے تلخی  
 دفع ہو جاتی ہے **مچھون** کہ تقویت باہ کو واسطہ قصب کو بخوبی کرتا ہے جس اس بنا جاو تری جانیل کو بھنک چینی  
 ایک ایک تولہ کنجد سیاہ منشر دو تولہ شدہ چندان حاصل ایک ایک اجونہات میں جو دفع امراض اکثر اعفا کر  
 بن **مچھون** تالیف حکیم ارسلو جاس یونانی کہ نفث الدم وسعال وقرصہ دریم مجتہ سیدہ وسوزش ہیلو و  
 قے طعام و ہیضہ و سکر ہی و قوع امعاء و بیاریات مثانہ و اخفاق رحم و حیات نائبہ کو قبل کی ساعت  
 نوبت سے ملا غمی بدن و دفع سموم خوردنی و زہر حیوانات گزندہ و پیش زرن کو اربس سفید عجیب الافر  
 حص بہ وزہ مصفی میعدہ سالہ و نیم و ڈھ تولہ پودا شہدین ملا کر اگر آب برکھیں جب گداخت  
 ہو جاوے صاف کر کے سفوف دار حنفی قسط شرن فلفل سیاہ دار فلفل ایک ایک تولہ کنجد ستر  
 چھ ہاشم افیون دو ماشہ مخلوط کرین **مچھون** اچھا طبع کہ تقویت جگر و معدہ و گردہ و باہ و دانتہائی  
 کرتا ہے و بلغم و ریاح و بدہنی و سیلان امعاء دہن کو دفع و دہن کو خوشبو کرتا ہے اور سیٹ کے کیرٹون کو  
 مارتا ہے جس ناخواہ تخم گندہ زنجبیل اڑھائی اڑھائی تولہ زعفران بھلج پانچ پانچ ماشہ بیج کرفس حلو  
 شدہ چندان **مچھون** تالیف محمد زکریا کرمانی و معدہ و باہ کو قوت دیتا ہے اور بدن کو خوشترک طعام  
 کو ہضم اور دہن کو خوشبو و موٹھو کو متحکم اور ریاح کو دفع اور مثانہ کو ریگ اور رحم سے صاف اور قصب  
 کو سخت کرتا ہے جس تخم کرفس ناخواہ تخم شبت تخم گندہ اڑھائی اڑھائی تولہ مصطفی قرفل قرفہ  
 عقر قرحا سارون بیاسہ عود خام پانچ پانچ ماشہ زعفران تین ماشہ مشک ایک ماشہ معیزادہ بانو  
 پیکر و ڈھ پاد شکر سفید ملاوین و یکا وین جب بختہ ہو جاوے سفوف اود ویدہ شکر ملاوین **مچھون** ازرقی  
 جب کو اکیس الیدین و تبدل المزاج کتھوین واسطے ترک عادت افیون و دفع استرخا و قالیج و امراض باعدہ  
 و درد مفاسل و عرق النساء و سلس البول کے نہایت مفید ہے جس ازرقی یعنی کچھ چھ تولہ شیر گاؤین  
 تر کر کے پوست دفع کرین و بار یک و رقی تراش کے خشک اور سفوف کرین کل گاؤین بان چار تولہ  
 ادنیٰ الایچی سفید زربنا و شقاقل سفید آملہ بید سیاہ و تولہ بود بندہ قرفل ایک ایک تولہ  
 ملو و دوس غمزہ پلٹوزہ کثیر ناریل تین تین تولہ شدہ چندان **مچھون** طولی کہ واسطہ تقویت باہ و معدہ  
 و دانتہا و قوت مجامعت کے مجرب ہے جس جوڑہ بواقرنفل بیاسہ اندر جوخ اذخر زنجبیل و اجینی مصطفی  
 زعفران خود عرقی ایک ایک تولہ دانہ الایچی سفید کنہ راشہ چھ ماشہ قند سفید شدہ غالص تین تین

تین تین چھٹا تک آدھ پاؤ عرق کلاب کو ساتھ توام کر کے ملاوین **مجموع** سا فلفل الا حشاکہ سورہ القینہ و  
استفاد امراض بارودہ و مایع و معدہ و جمیع اعضا کو مفید ہر ص **دایچنی** پوست کثیر بطنی اذخر و زید  
ڈیڑھ تولہ زعفران ایک تولہ سنبل الطیب تین تولہ سارون ریونہ چینی قط شیرین جھینڈا اگر موختہ ایک ایک  
تولہ سفوف کر کے روغن بابونہ میں چرب کر کے چنداں شد میں ملاوین **مجموع** سیحی کہ در دہشت و در پ  
کو مفید ہر منقہ و مقوی معدہ ہر ص گل سرخ سعد کونی سداب عقر قرقر فلفل سنبل الطیب مصطکی  
زرباد زعفران قاتلین جوز بوا بوزن مساوی شد و قند بالناصفہ سے چنداں مجموع کے ملا کر بناوین  
**مجموع** چوب چینی کہ امراض بارودہ و او بیاغ مقاصد و در اعضا کو مخصوص جو بسبب آتشک کی  
ہوئے نہایت مفید ہر ص چوب چینی نو تولہ قنفل جوز بوا بسا گل سرخ زعفران دانہ الایچی سفید  
زرباد خولجان سعد کونی چار چار ماشہ دایچنی فلفل سیماہ مصطکی سورنجان شیرین بوزیران نملکی  
سان العصارہ ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ زنجبیل دار فلفل عقر قرقر مایعہ دار خطائی نو تولہ ماشہ شد سے چنداں  
**مجموع** جاوید تالیف حکیم عماد الدین محمود کہ مداومت اوسکی امراض بہت دیریں و فالج و لقوہ و  
توانج و تیارکی شیم و گرمی گوش کو دفع کرتا ہر ص عورتون کو عمل پر معین ہر ص قنفل دایچنی سانج  
بندی جوز بوا بلبلہ کابی فلفلین ایک ایک تولہ زنجبیل بلبلہ دو تولہ آما تین تولہ ناخواہ چار تولہ زیرہ  
پانچ تولہ سفوف کر کے سرکہ میں تھپہ دیکر توام نہایت بہت میں مخلو ما کرین **مجموع** فلا سفہ حکو  
مادۃ الحیات کہتے ہیں فترتہ حکم اندر ماحس کہ باستصواب حکماء فلسفی معاصر اپنے کے ترکیب دیا ہر  
وجہ تسمیہ کی یہی ہر مقوی قلب و باطن و اشتہا و باہ و واقع بلغم و تیان و سلسلہ بول دور دہشت  
دور درگدہ و مقاصد دندان کا زیادہ تر موافق مزاج بوڑھوں کے ہر ص زنجبیل فلفل گر فلفل  
دایچنی آملہ بلبلہ شیطیح ہندی زراوند مرچ ثعلب مصری منغرہ پلغوزہ پنج بابونہ منغرہ زاجل ایک ایک  
تولہ تخم بابونہ خبث الحدید چھ چھ ماشہ موزینقہ تین تولہ شدہ و نیم چنداں بدستور بناوین  
**مجموع** سیر کہ لقوہ و فالج و رعشہ و بواسیر بادی و بہت و برص و مادہ بلغم کو دفع کرتا ہے  
مقوی معدہ و اشتہا و حرارت عزیز کی کا ہے و بدن کو موت دیتا ہے و رنگ بدن کو سرخ  
و بہتر کرتا ہے و بوڑھوں کو نہایت مفید ہے ص سیر یعنی لسن پوست دور کردہ توہ سیر  
تین پاؤ ڈیڑھ گاؤین بکاوین جب اثر لانی کا باقی نہ رہے پیکر لوگ جاؤ تری جا فلفل چھ سیماہ

مصطفیٰ دائہ الایچی خورد و کلان بلیله کابلی عود تمام دارچینی زنجبیل ایک ایک تولا زعفران چھ ماشہ کوٹ چھانکر  
 ملا دین و ارضائی پاؤ شکر سفید کے قوام میں مخلوط کریں **معوون** کہ مداومت اسکی امراض سوداوی و خدام  
 کو دفع کرتی ہے ص برک بنفشہ بادبان انیسون کا وزبان ہلکہ سیاہ ہلکہ کابلی ہلکہ زرد دائہ الایچی سبز  
 سوا سوا تولا قرضل دائہ الایچی سفید بھانج فستقی پودینہ تربید سفید ایک ایک لکھلک سبز چار تولا سفوف  
 پارچہ سبز کر کے آب افشردہ آملہ ملازہ و دوسرے میں ملا کر کچا دین جب گاڑھا انگشت پیچ ہو جاوے تب اوقار  
 رکھیں بقدر مناسب کھلایا کریں **فصل ۲۰** بیان مفرجات میں دستور بنانے مقرر کا مثل معجون  
 کے ہے مقرر کہ مایخو لیا کو اجہ تنقیہ کے نفع کرتا ہے ص ہلکہ کابلی دس تولا آملہ پندرہ تولا جوش کر کے  
 ناکر چھانکر ایک رطل شہد ملا کے قوام کریں و سفوف بادریغ جو یہ پوست تربج قرضل مصطفیٰ جوز بوافر  
 قاقلمہ بن سفید و رومج عقربی زرنباؤ زعفران تخم بادریغ و نمشک سات سات ماشہ شکر ماشہ  
 مخلوط کریں مقرر کہ مایخو لیا کو جو اتراق سوداوی و دفع کرتا ہے و مقوی دل ہے ص گل سبز سفوف  
 سوا سوا تولا بیا سہ تخم قرع نمشک قرضل نو نو ماشہ نمشک دو ماشہ سفوف کر کے آدھ بیر شربت شبت  
 میں ملا دین یا قوام میں کہ آدھ بیر قند کا عرق گاؤزبان میں بنایا ہوئے مقرر بار درک واسطہ صفت  
 قلب خفقان و سوزش و مایخو لیا کے نہایت مفید ہے ص مرداریدہ ہفتہ تین ماشہ کمر با شعی بید  
 سات سات ماشہ دو روز عرق کیوڑہ من صلاہ کر کے صندل سفید کشنیر خشک طباشیر سفید بہن  
 سفید گل سبز گل گاؤزبان سوا سوا تولا بہن سبز پوست بیرون پستہ تخم خرفہ مقشر زرشک ابریشم  
 مقرض نو نو ماشہ گل ارمنی چار ماشہ ورق انقرہ بیس عدد ورق طلا دس عدد قند سفید آدھ بیر  
 بدستور بنادین مقرر حار کہ تفریح طبع و تقویت دل میں قوی تاثیر ہے ص سبیل سیلخہ قاقلمہ لایچ  
 پانی ماشہ رومج عقربی اسطوخودوس تمام ایک ایک تولا کہ زعفران زرنباؤ عود غرقی ساغہ ہندی  
 دایہینی تخم بادریغ جو یہ کمر بارگ گاؤزبان گل سبز نو نو ماشہ شہد سہ چندان مقرر و لکشا ضعف  
 دل و سوزش سوداوی و مایخو لیا و خفقان کو زائل کرتا ہے و دل کو قوت و تیار و نشاط تمام لانا ص  
 مرداریدہ ہفتہ و مرجان تین تین ماشہ پوست بیرون پستہ چند لین گل سبز تخم قرع نمشک طباشیر سفید  
 نو نو ماشہ کمر با شعی سنگ شیب سبز قرضل زعفران کافور لایچ پانی ماشہ کباب پینی بہن دارچینی  
 عود غرقی کشنیر ماشہ زرنباؤ گل گاؤزبان آملہ زرشک سات سات ماشہ نبات سفید

آدھ سیر ساتھ عرق گلاب و عرق کیوڑہ بالناصفہ کے قوام کر کے بدستور بناوین **مفصح معتدل** کہ مقوی  
اعضائے زمینہ دافع خفقان و احتلاح قلب و سواس ہر ص **برگ گاوزبان** کمر باسے **عمی کشیز** منقش  
ابریشم مقرض بہن سفید گل سرخ پوست ابرج تخم خرفہ صندل سفید سب مساوی الوزن نبات سفید سہ چند  
مفصح کہ مقوی باہ و دل و جگر و مولد مینی و لذہ و جماع و منقہ گروہ و غشاء و دفع کدورت و اس ہے  
ص **شفاقل** نولہان قلب مصری بہین تو درین سالن العصارہ تخم بلون خار خاک تخم شلم مغز  
تخم خربزہ مغز تخم خیارین دانہ خشتاش سفید مغز تخم کرہ مغز تخم پنہ دانہ نولہان شہ جوز بواز خلیل کباب طینی  
اسادون عود خام نوزیدان چھ چھ ماشہ نبات سفید ڈیڑھ پاؤ بدستور بناوین **مفصح** نالیف یکم گلابی  
کہ خوش کیفیت و دفع یخ زیادہ کرتا ہر ص **بھنگ** ستر لچ تولہ ایک تولہ روغن بادام میں چرب کر کے کھک  
ہفتہ رکھیں زبان بعد بران کرین و سنبل الطیب سا فح ہندی زنجبل بے ریشہ تین تین تولہ مرچ سیاہ  
مصطکی ردی دو دو تولہ زعفران ایک تولہ سب کو سفوف کر کے سہ بندان شد کف گزشتہ میں  
مخلو کر کے دس عدد ورق ملا میں عدد ورت انقرہ ملاوین **مفصح** کہ مقوی قلب و اعضائے  
زمینہ دافع جوست ہر ص **ابریشم** مقرض لمبا شیر سفید گل سرخ آملہ کشیز خشک مقشگل گاوزبان  
صندل سفید زرشک دو دو تولہ بادرنجبویہ و تخم خشتاش تخم کاہو بہن سفید تخم بالنگا مغز تخم کدو شیرین  
مغز تخم خیارین تخم خرفہ ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ زعفران دانہ الائچی سفید چھ چھ ماشہ سفوف کر کے قوام نبات  
سفید ارٹھانی پاؤ میں کہ ساتھ ڈیڑھ پاؤ عرق گلاب کے بنایا ہوے مخلو کر رکھیں بقدر مناسب کھایا  
کرین ص کدو و جگر و معدہ کو قوت دیتا ہر و خفقان و تومش کو دفع کرتا ہر و فرحت و نشاط لایا  
ص **ابریشم** خام تین تولہ برگ گاوزبان فرغ شک گل سرخ سنبل الطیب عشبہ ایک ایک تولہ  
ارٹھانی پاؤ عرق گلاب میں ایک شبانہ روز تر کر کے جوش دیوین مکر صان کر کے آدھ سیر نبات  
سفید کہ ساتھ قوام کرین صندل سفید طابیر کمر با نولہ ماشہ سفوف کر کے مخلو کرین بقدر مناسب کھایا کرین۔

### باب ۲۶ حروف التون میں

**فصل ۳۷** انبیز میں دستور بنانے نبیذ کا ترکیب منشی ہے یہ کہ چند اجزاء کو خسیانہ کر کے جوش  
دین جب نصف پانی جل جاوے تب دوسرے اجزاء کو کھینچ کر لیں گلی میں لکڑ دھوب میں  
رکھیں کہ نصف طرٹ خالی رہے دو چار بار لکڑی سے دو کو کھینچ دیکھ کر ان زبان بعد نگران تین جوش

مار کے جوش فرد ہو جاوے تب یار پھنگلین میں بلا مالش و جنبش کے چھانکر ظروف جلی یا شیشہ میں کچھ لیون  
 و بقدر مناسب پیا کرین پییدہ ترما کہ تولد بینی و تقویت باد و فزوی بڑی کرتا و و نشط و منشی ہے ص خرا  
 سات سیر ایک من پانی میں جوش کرین جب نصف پانی باقی رہی جو زبور قرضل دارینی زنجیل سانج ہندی  
 ایچی سنج دو دو تولہ پوست تریج تین تولہ برگ نارنج تین تولہ زعفران چھ ماشہ بیکوفتہ کر کے ملاوین دستور  
 مرقومہ بالا تیار کرین پییدہ کشش کہ خون صالح پیدا کرتا و دمقوی و نشط و منشی ہر ص کشش پانی زیر  
 گذر مصفی تین سیر پانی اور دس سیر آب نیشکرین جوش کرین جب نصف باقی رہی دارینی تانج  
 ہندی پوست تریج پانچ پانچ تولہ بذر البیج قرضل زنجیل دو دو تولہ بیکوفتہ کر کے ملاوین و دستور تیار کرین  
 پییدہ خوا کہ کہ مصلح خون و دمقوی و منشی و منظر ہر ص خرا کشش ڈیوٹھ سیر ابو بخارا غاب  
 پاؤ پاؤ سیر پوست اندرونی درخت مغیل کنار و انہ آدھ آدھ پاؤ و س سیر پانی میں جوش دیوین جب  
 نصف باقی رہی بذر البیج دارینی سعد کوفی خس قرضل دو دو تولہ ملا کے بستور بناوین فصل ۴۴  
 انطولات میں طریق نطول کا جسکو ہندی میں تلیلا اور ترپڑا کہتے ہیں یہ ہے کہ ادویہ کا پانی سرد خواہ گرم  
 جیسا موقع ہو طرقت نوئی دارین بھر کے کچھ فاصلہ کی راہ سے مقام مرض پر گراوین کہ اس طریق سے  
 انقوڑ دو کا با حسن جہ ہوتا و امراض کردہ اور شانہ میں آب نطول سے آرن کرنا بھی مفید و نطول کے صلاء  
 سار و شنج یا بس و جنون و مسہام کو مفید ہر ص برگ بنفشہ تم کہ دے نیکوفتہ تم کرناں تم شمشاد تم غلطی  
 تم کا ہو گل سنج جو نیکوفتہ بوزن مساوی پانی میں جوش کر کے دستور سر پر نطول کرین نطول کے صلاء  
 غباری کو دفع کرتا ہر ص عرق گلاب آدھ پاؤ سر کہ ایک چھٹا تک پانی سرد و دیرین ملا کے سر پر نطول  
 کرین نطول کہ سر سام سوداوی کو دفع کرتا ہر ص برگ بنفشہ گل بابونہ شاہ سفیرہ شبت گل نرگس  
 مساوی وزن جوش کر کے تھوڑا روغن کچھ پییدہ ملا کے یکدم استعمال کرین نطول کہ درم پستان کو  
 جو انجاد شیر ہو ا ہو تحلیل کرتا ہر ص گل بابونہ شبت عام جلابہ کل الملک پودینہ بوزن مساوی نطول  
 کنگ کردہ و شانہ کو ٹکرا ٹکرا کر کے براہ بول دفع کرتا ہر ص اکلیل الملک گل بابونہ گل سنج ڈیوٹھ  
 تولہ پوست خرپڑہ خشک پیریا و شانہ تم قات نیکوفتہ دو دو تولہ اشنان اصل السوس پوست بجز ازبانہ  
 کا کچھ ملبہ ایک ایک تولہ پنجاسف برگ بنفشہ برگ نیلوز نو ماشہ نطول کہ کنگ یک در کردہ و شانہ  
 دفع کرتا ہر ص تم بجز پیریا و شانہ خشک گل بابونہ گل نرگس گل غلطی تم کفر حب لعلت جابجہ غلب

مرز بنوش پرست پنج رازیانه کا کچ بربجاست بک سداب گل سرخ انیسون تخم کثرت تخم کتان دو دو توکر پرت  
 خشک خریزه سبوس گندم چار چار توکر تخم لیمون ایک توکر فطول کہ در تخم مار و مضیق و قضیب کو مفید ہے  
 اسکی مسوا غلیظ کا تحلیل کرتا ہے **حص** پودینہ مرز بنوش عنب الثعلب دو دو توکر زہرہ گاڈ ایک عدد شمشد  
 ایک توکر باہم جوش کر کے مطلق کرین **فصل ۵۷** انفعولات میں طریق نفوخ کا یہ ہے کہ سفوف باریک  
 اور یہ کو کاغذ کی ٹوپی یا کسی دوسری چیز بون میں رکھ کر ناک یا حلق یا دوسرے مقام غرض میں پھونکین  
 نفوخ کہ در دس بار دو در نیم سر و زول آب اور دوسرے امراض بار و دس بار ایک کو مفید ہے **حص** غلغلیہ  
 کو تین بار شیر آگ میں استنہ کرین سفوف کر کے ناک میں استمال کرین نفوخ کہ در دس بار و شقیقہ کو مفید  
 ہے **حص** جوز بوزار غلیظ قرنفل و ارچینی غلیظ سیاہ تین تین ماشہ دانہ الایچی مرز و عفران دو دو ماشہ  
 صندل سفید چار ماشہ سفوف کر کے عرق کلاب میں تخم کر کے بعد خشک کر نیچے استمال کرین نفوخ کہ صبر  
 کو دفع کرتا ہے **حص** قحط فوسا و سوتھہ کندش غلیظ گردہ بوزان مساوی سفوف کر کے نفوخ کہ کہتہ کہ نفوخ  
 کرتا ہے **حص** جنید تتر غلیظ گرد کندش سداب هموزن نفوخ کہ مفلوح کو نہایت مفید ہے **حص** کندش  
 غلیظ سیاہ عطر قرعاز بکبیل بوردہ ارمنی ابوسا و صبر و ارچینی خربت سفید مرز بنوش خشک بوزان مساوی سفوف  
 نفوخ کرین خواہ سب کے سفوف کو آب مرز بنوش میں حل کر کے ناک میں فطور کرین نفوخ کہ حرارت کو  
 بند کرتا ہے **حص** کاغذ سونہ ایک چو سونا کھس نیم بزا ایضا ازو سے نیم سوختہ کشیز کندر خون سیاہ و شان  
 صبر شب یا ن بوزان مساوی نفوخ کہ سقوط ہنات کو مفید ہے **حص** بازو سے سنہرے گل سرخ گلنا پودینہ چار  
 چار ماشہ عطر قرعہ دانہ الایچی طباشیر دو دو ماشہ عفران ایک ماشہ سفوف کر کے دبستور حلق میں پھیون کرین  
 کہ ہنات پر پہنچے ایضا عدس فوسا و زرد و زرد مساوی الوزن **فصل ۵۸** انفعولات میں مسکونہ  
 فارسی غلیظ اندہ کتہ بن طریق بطرح مطبوع میں لگی گیا اسی طور پر دواؤں کو آب نیم گرم بنین تر  
 کر کے لکڑ چھان کر استمال کرتا چاہیے خواہ صحت کامل مستمل کیا جاوے نفوخ کہ خشک کہ حرارت  
 مگر دین کرتا ہے و معدہ و جگر کو قوت دیتا ہے **حص** زرشک چار ماشہ تخم کاشنی نیم کوکتہ تخم کثرت چار چار ماشہ  
 نبات سفید تر ویدہ توکر نفوخ کہ ریقان زرد و سدہ مار ساریا کو دفع کرتا ہے **حص** تخم کاشنی چھ  
 ماشہ بادبان پنج بادبان تین تین ماشہ گلے چار ماشہ سکبیتین ساوہ دو توکر توکر نفوخ کہ ریقان سیاہ کو  
 دفع کرتا ہے **حص** گل سرخ اور کبیرہ چار چار ماشہ بکنا ہترہ عفران تین ماشہ موثرہ منقہ ایک توکر سببجہ بار و دو توکر



نقوع کہتے صفردی کو دفع کرتا ہے ص برک گاؤں بان برگ نبشہ گل نیلوفر گل سحر جہا چار ماشہ اونچا بار  
 وس دانہ نبات سفید دیرھ تول ایضا تخم کاسنی نیم کوندہ نماشہ تخم خرفہ نیم کوندہ چھ ماشہ گل سیدنی چار ماشہ اونچا بار  
 سات دانہ قرندی دو تولہ نبات سفید دیرھ تول نقوع کہتے صفردی کہ جس کے ساتھ کھانسی نشک  
 بھی ہونے ہوئے ص اصل السوس مقشر نیم کوندہ چھ ماشہ برک گاؤں بان غلب چار چار ماشہ بعدہ  
 دو ماشہ دبستور تیار کر کے نبات سفید دیرھ تولہ کے نقوع کہتے بلغمی و کھانسی کو مفید ہے ص اصل السوس  
 مقشر تخم غلی تخم بنادی بادیان چار چار ماشہ مورینتہ و تل دانہ بجز دو دانہ شکر سرخ دیرھ تولہ دبستور بناؤں  
 و صبح شام پلاوین نقوع کہتے مدمنہ کو دفع کرتا ہے ص کوئے تازہ نیم کوندہ اصل السوس مقشر نیم کوندہ  
 پوست اندوین دشت سب کہتے چھ ماشہ خرمقہ باوردہ ایک عدد کشنیز خشک چار ماشہ نبات سفید  
 دبستور بنا یا د پلا کرین نقوع کہتے کہ جس کے ساتھ دشت و حقانیت بھی ہوئے دفع کرتا ہے  
 ص اربیشم خام تین ماشہ برک گاؤں بان گل نبشہ آلم کشنیز خشک چار چار ماشہ صندل سفید تین ماشہ  
 دبستور بنا یا د پلا کرین نقوع کہتے مرکب بلغم کو و صفرا کو دفع کرتا ہے ص غلب بادیان  
 تخم کاسنی تخم کاہر تخم خرفہ چار چار ماشہ مورینتہ و وس دانہ تخم غلی نیم کوندہ تین ماشہ شکر سفید دو تولہ ایضا  
 برگ شامہ کشنیز خشک گل نیلوفر گل سحر چار چار ماشہ تخم غلی تخم بنادی اصل السوس پانچ پانچ ماشہ  
 سکبجین ساودہ دیرھ تولہ دبستور بناوین پلاوین

### باب ۲۷ حرف الواوین

فصل ۷۷ اور جو رین واضح ہو کہ وجہ دوا می رقیق کے پکانے کو کہتے ہیں مبیہ قطور مرقط قطور کی عمر ہست  
 ہوتی ہے اور وجہ اسیکو کہتے ہیں وطن یا ناک میں چپائی جادوے وجہ کہ حالت صرع کو دفع کرتا ہے  
 و صرع کو ہوش میں لاتا ہے ص حلیت و وجہ بند بیدرہ ایک جہ پانی میں گھول کر ناک میں چپاوین  
 ایضا بادیان انیسون زیرہ سیاہ مسادی پانی میں پیس کر شیر گرم کرین وجہ کہ کھانسی بلغمی اطفال  
 شیر خوار کو دفع کرتا ہے ص امین جہ چار چار ماشہ سارنگی کا کڑا سیلنگی ناگڑ موہقہ یا با شایہ پیل چھ چھ ماشہ  
 سفوف کر کے لیکن چند میں ملا کر رکھین بقدر دورتی یا زباہ اس سے موافق احتمال مزاج مرین کے  
 شیر دایہ خواہ پانی میں گھول کر ملن میں چپاوین ایضا کہ مجمع امتام کھانسی اطفال کو مجرب  
 ہے ص جیکر مول کا کڑا سیلنگی پیر اور شکر تیال بوزن مسادی شند لیکن چند بقدر مناسب ساتھ شیر دایہ

یا پانی کے وجہ سے کہ صبح اطفال کو مفید ہے صلی صغیر جنید ستر زید سیاہ الیسا ایک - فی سائیکہ شیر دایہ  
کے وجہ سے کہ فن حالت غشی کو مجرب ہے صلی مشک و غیر قدر و قدر گلاب میں لکھ کر وجہ سے کہ غشی کو جو بہ  
میفید ہے ہو فوراً دفع کرتا ہے صلی نازیل و ریانی عرق گلاب میں لکھ کر حلق میں پچا یا کریں -

### باب ۲۸ - حرف الیامین

مختصر ۱۲۸ یاقوتی مین وضع ہو کہ بعضوں کے نزدیک یاقوتی کی ترکیب جدید ہے مگر کتب قدیمہ سے دریافت  
ہوتا ہے کہ اسطونے واسطے سکندر کے یاقوتی بنایا تھا پس مد اوست اسکی ظاہر ہو اور یاقوت سب جواہرات  
خوردنی سے مفید و زیادہ اور قوی ہے اور لہذا گھسن زیادہ چاہیے کھنے سے طبیعت قبول کرتی ہے  
و منافع تنگ مین سپنچا ہے بارہ ہر سے کم پچا ہے و اٹھا میس ہر سے زیادہ نہیں و یاقوت کو مع دیگر جواہر  
کے عرق کیڑہ و گلاب مین کھل کر نا چاہیے اور باقی اجزاء کو علیہ سفون کرنا چاہیے و دستور تیار کر یاقوتی  
کا مثل مہون کے سبب الاسفون جریات کو قوام مین سبے ملانا چاہیے کہ رقت قوام سے بخوبی مخلوط ہو جائے  
ایسا ہی ورق طلا و تھرقہ پس اذان سفون و دیگر اجزاء کے یاقوتی کہ شیخ الریلس نے واسطے مہون و سوس  
و جیح امراض سودوسی کے مفید و مقوی و دفع و قلب لکھا ہے صلی یاقوت رمانی مین ماشہ مرورید  
نامستہ پانچ ماشہ جبر الیہ و ارمنی لاجورد سات سات ماشہ مشک دو ماشہ زعفران کا موز تین تین ماشہ  
عرق گلاب مین صلیا یہ کیے جاوین سفون گل گاؤ زبان بخم کاسنی کمر با سے شمس ابریشم مقرر  
سرطان محرق تخم فرنیٹک اسٹون و سوس بہن عود خام و اٹا الیچی سفید جودار حنائی و روج عرقی طبعی  
گل سرنج مغز تخم خیارد از چھ چھ ماشہ سچندان شربت انار شیرین مین دستور مخلوط کر کے  
معد جالیں روز کے مین ماشہ سے چھ ماشہ تک استعمال کیا و یاقوتی مرتبہ حکیم مافوق الملک  
محمد اکمل خان کہ عبد اتمام الیو لیا کو مفید و مقوی باہ ہے صلی یاقوت مرورید کمر با سبب ایشب لاجورد  
نوز ماشہ سافج ہندی سرنج بگ گاؤ زبان بہمنین نود مین کشتیز مشک آملہ مسند لین و در دقتہ عود  
ہندی و اندر قائلین و چینی ابریشم مقرر مین الطیب پست تربج ایک ایک تولہ مشک دو ماشہ  
زعفران فرنیٹک و روج عرقی بو زید ان چھ چھ ماشہ ورق تھرقہ مین عدد ورق طلا مین عدد نبات  
سفید کیم زطل عرق کیڑہ و گلاب تو خیرہ پاؤ مین قوام کر کے دستور بناوین یاقوتی کہ اخراج مفضل  
محررہ و رطوبات غلیظہ و سودوسی و دفع الیو لیا و ماسے کرتا ہے و تھرقہ دس و دس و دس



اسما و دیگر با کیفیت مختصر	اسما و دیگر با کیفیت مختصر	اسما و دیگر با کیفیت مختصر	اسما و دیگر با کیفیت مختصر
والا اسد	منہ شہر کا ایسا ہو جانا۔	تزلزل	بانی سورج زمین آگ سبز ورم سنا والا
کلفت	جھانڈین۔	خسرت	خسرت زمین آگ کی جھانڈین۔
شور لمبورو	منا۔	امراض احسان	شور و زماون
امراض چشم	لحظین	لحظین	لحظین
رملہ	آتش چشم و جہان چشم	آتش چشم	آتش چشم
ورونج	کھانا جو جانا کھانا۔	آتش چشم	آتش چشم
حمہ امین	سرخ چشم کی۔	آتش چشم	آتش چشم
خفہ	ناخن میں ریشہ ہاے سرخ سپا	آتش چشم	آتش چشم
طرفہ	نظر میں ریشہ ہاے سرخ سپا	آتش چشم	آتش چشم
دوقہ	پیشانی میں ریشہ ہاے سرخ سپا	آتش چشم	آتش چشم
بیاض	پیشانی میں ریشہ ہاے سرخ سپا	آتش چشم	آتش چشم
سبل	پیشانی میں ریشہ ہاے سرخ سپا	آتش چشم	آتش چشم
ومہ	پیشانی میں ریشہ ہاے سرخ سپا	آتش چشم	آتش چشم
عشا	پیشانی میں ریشہ ہاے سرخ سپا	آتش چشم	آتش چشم
جھر	پیشانی میں ریشہ ہاے سرخ سپا	آتش چشم	آتش چشم
خفتش	پیشانی میں ریشہ ہاے سرخ سپا	آتش چشم	آتش چشم
انتقال	پیشانی میں ریشہ ہاے سرخ سپا	آتش چشم	آتش چشم
مورخ	پیشانی میں ریشہ ہاے سرخ سپا	آتش چشم	آتش چشم
قرمہ امین	پیشانی میں ریشہ ہاے سرخ سپا	آتش چشم	آتش چشم
صفت بصر	پیشانی میں ریشہ ہاے سرخ سپا	آتش چشم	آتش چشم
تجلیات	پیشانی میں ریشہ ہاے سرخ سپا	آتش چشم	آتش چشم

اسماء مستعملہ	اسماء دیگر ایکفیت مختصر	اسماء دیگر ایکفیت مختصر	اسماء دیگر ایکفیت مختصر	اسماء دیگر ایکفیت مختصر	
بثور فروج	پسینی یا قرحہ بثور فروج	قروح الفم	خندین ترے لڑنا۔	انفقت الدم	خون نکلنا۔
امراض الانسان وکلمات	بجی و اجوان اور سو جان کے	لشرا ب	موت کو اپنی زادہ سے آنا۔	انفقت الدم	بیمہ خون کا سبب ترے کر۔
وجع الاذن	دور و آواز نکلنے جو کا۔	نخر الفم	گندہ دہی مری ہوئی منہ کی۔	ذات الصدور	دوم غشا و سینہ۔
ضرر	گندی دندان۔	ورم الجناک	آماں کا آماس۔	ذات الریه	دوم غشا و سینہ۔
نصب اللسان	دانتوں میں سران یا لکھنا۔	امراض الحلق		ذات الحنجرب	دوم غشا و گلو۔
حضر اللسان	پچی جہا دانتوں پر۔	ورم اللسان	آماس۔	شوصه	دوم غشا و زبان۔
حضر اللسان	بیمہ سرور دندان و دانت پینا۔	استرخاء اللسان	کوا و ٹھیکہ جھاننا۔	ویا فرغنا	دوم غشا و زبان۔
تغیر اللسان	دانتوں کا تبدیل ہونا۔	مقوفا اللسان	کو اگر رہنا۔	سل	فریہ سشش کا۔
تحول اللسان	جنبش دانتوں کی۔	تثاق	آماس اندرون حلق کے	امراض قلب	
ورم اللسان	مسوز حلق کا آماس	ثبور الحلق	پسینا حلق کے اندر۔	خفقان	طیش دل لکھنا۔
ثبور قروح	مسوز دہی پسینی و قرحہ	تعاث الحلق	جو یکایک یا کثرت یا دبی حلق میں ہوتا ہے۔	عبد و خانہ	معلوم ہونا کہ دل یا زبان۔
استرخاء اللسان	مسوز حلق کو ٹھیکہ جھاننا۔	ورم الطری	بیمہ کھانا یا دانت پینا۔	عیشی	بیمہ دوش ہو جانا۔
امراض اللسان و فم		التصاویج	پت جابھری یا بیمہ کھانا یا دانت پینا۔	تفتت القلب	معلوم ہونا کہ دل چھلکا ہے۔
ان	جو حلق کو جھاننا زبان کا حرکت میں سستی و گوانی نقصان ہونا۔	احتجاج	بیمہ برین بھڑکنا یا دانت پینا۔	فقد القلب	معلوم ہونا کہ دل نکلتا ہے۔
استرخاء اللسان	نقصان ہونا۔	تسرخ و خبزہ	بیمہ برین بھڑکنا یا دانت پینا۔	غلب القلب	معلوم ہونا کہ دل چھلکا ہے۔
نقل اللسان	گرائی جنبش زبان و حکم میں	بجۃ الصوت	بیمہ گلو کا دانت پینا۔	غلب القلب	معلوم ہونا کہ دل چھلکا ہے۔
شقاق اللسان	زبان کا چھلکا۔	خنا ریز	دوم غشا و گلو۔	انواع الحلق	معلوم ہونا کہ دل یا زبان۔
جفاف اللسان	خشکی زبان کی	امراض یہ و صدر	بیمہ برین بھڑکنا یا دانت پینا۔	حمیات	بیمہ برین بھڑکنا یا دانت پینا۔
منقوع	زبان کے نیچے پھولنا۔	سعال	بیمہ برین بھڑکنا یا دانت پینا۔	حمی یومی	بیمہ برین بھڑکنا یا دانت پینا۔
فنا و فوج	بیمہ برین بھڑکنا یا دانت پینا۔	سرفه	بیمہ برین بھڑکنا یا دانت پینا۔	حمی عصفه	بیمہ برین بھڑکنا یا دانت پینا۔
مطلان و فوج	بیمہ برین بھڑکنا یا دانت پینا۔	حقیق	بیمہ برین بھڑکنا یا دانت پینا۔	حمی مطبقه	بیمہ برین بھڑکنا یا دانت پینا۔
فلزع	موتنا۔	ربو	سازک بلنی۔	سوا حسن	بیمہ برین بھڑکنا یا دانت پینا۔

اسرار مستجاب	اسرار با کیفیت مختصر	اسرار مستجاب	اسرار با کیفیت مختصر	اسرار مستجاب	اسرار با کیفیت مختصر
تنتا فصد	جوت با سوسوی مذکور است بر روز اوسته کجی که بجای نیاورد -	حمی دبا نیمه	فنا و براسه غامض هر سه	وسیلان معده	درم کجی که بجای نیاورد -
حمی واقعه	جوت با سوسوی مذکور است بر روز جوت با سوسوی مذکور است بر روز	امراض معده	قروح مخور	قروح مخور	فنا و براسه غامض هر سه
حمی خرقه	جوت با سوسوی مذکور است بر روز جوت با سوسوی مذکور است بر روز	صعق معده	غذا کم برنا - نسیم	احتیاج معده	فنا و براسه غامض هر سه
نشیب لاس	جوت با سوسوی مذکور است بر روز جوت با سوسوی مذکور است بر روز	نفخ المعده	بیت پران	حرقت معده	سوزش معده کی
شطر انقب	جوت با سوسوی مذکور است بر روز جوت با سوسوی مذکور است بر روز	سج المعده	باد گول	استرخا معده	فنا و براسه غامض هر سه
حمی با نیمه	جوت با سوسوی مذکور است بر روز جوت با سوسوی مذکور است بر روز	وجع المعده	سول	تشنج معده	غذا کم برنا - نسیم
حمی الفصد	جوت با سوسوی مذکور است بر روز جوت با سوسوی مذکور است بر روز	بیت پران	سول	جسارت معده	فنا و براسه غامض هر سه
حمی بوس	جوت با سوسوی مذکور است بر روز جوت با سوسوی مذکور است بر روز	بیت پران	سول	در سبب معده	فنا و براسه غامض هر سه
حمی لیضوری	جوت با سوسوی مذکور است بر روز جوت با سوسوی مذکور است بر روز	بیت پران	سول	عطش معده	فنا و براسه غامض هر سه
حمی انما	جوت با سوسوی مذکور است بر روز جوت با سوسوی مذکور است بر روز	بیت پران	سول	وجع الفواق	فنا و براسه غامض هر سه
حمی ایلیه	جوت با سوسوی مذکور است بر روز جوت با سوسوی مذکور است بر روز	بیت پران	سول	امراض کبد	فنا و براسه غامض هر سه
حمی لازمه	جوت با سوسوی مذکور است بر روز جوت با سوسوی مذکور است بر روز	بیت پران	سول	بیت پران	فنا و براسه غامض هر سه
حمی بی	جوت با سوسوی مذکور است بر روز جوت با سوسوی مذکور است بر روز	بیت پران	سول	بیت پران	فنا و براسه غامض هر سه
حمی خماسی	جوت با سوسوی مذکور است بر روز جوت با سوسوی مذکور است بر روز	بیت پران	سول	بیت پران	فنا و براسه غامض هر سه
حمی سدس	جوت با سوسوی مذکور است بر روز جوت با سوسوی مذکور است بر روز	بیت پران	سول	بیت پران	فنا و براسه غامض هر سه
حمی سب	جوت با سوسوی مذکور است بر روز جوت با سوسوی مذکور است بر روز	بیت پران	سول	بیت پران	فنا و براسه غامض هر سه
حمی غلط	جوت با سوسوی مذکور است بر روز جوت با سوسوی مذکور است بر روز	بیت پران	سول	بیت پران	فنا و براسه غامض هر سه
حمی دینه	جوت با سوسوی مذکور است بر روز جوت با سوسوی مذکور است بر روز	بیت پران	سول	بیت پران	فنا و براسه غامض هر سه
در جداول	جوت با سوسوی مذکور است بر روز جوت با سوسوی مذکور است بر روز	بیت پران	سول	بیت پران	فنا و براسه غامض هر سه
در جبه دوم	جوت با سوسوی مذکور است بر روز جوت با سوسوی مذکور است بر روز	بیت پران	سول	بیت پران	فنا و براسه غامض هر سه
در جبه سوم	جوت با سوسوی مذکور است بر روز جوت با سوسوی مذکور است بر روز	بیت پران	سول	بیت پران	فنا و براسه غامض هر سه
حمی حیدری	جوت با سوسوی مذکور است بر روز جوت با سوسوی مذکور است بر روز	بیت پران	سول	بیت پران	فنا و براسه غامض هر سه

[illegible]



اسما و دیگر کیفیت مختصر	اسما و دیگر کیفیت مختصر	اسما و دیگر کیفیت مختصر	اسما و دیگر کیفیت مختصر	اسما و دیگر کیفیت مختصر
سوزش اوریل اوریل اوریل	دوبالی	دوبالی	دوبالی	دوبالی
خبر باد پشاپ اوار کا۔	دار الفیل	دار الفیل	دار الفیل	دار الفیل
اور اور بل جوشوری غفلت ہونا	وجع الفیل	وجع الفیل	وجع الفیل	وجع الفیل
پیشاب کو پیشاب ہونا۔	تقطیر الفیل	تقطیر الفیل	تقطیر الفیل	تقطیر الفیل
سلسلہ بول	سلسلہ بول	سلسلہ بول	سلسلہ بول	سلسلہ بول
بول افرا	بول افرا	بول افرا	بول افرا	بول افرا
بول الم	بول الم	بول الم	بول الم	بول الم
امراض آلات تناسل	امراض آلات تناسل	امراض آلات تناسل	امراض آلات تناسل	امراض آلات تناسل
عریان منی	عریان منی	عریان منی	عریان منی	عریان منی
رقیق منی	رقیق منی	رقیق منی	رقیق منی	رقیق منی
تغصص منی	تغصص منی	تغصص منی	تغصص منی	تغصص منی
سوزناک	سوزناک	سوزناک	سوزناک	سوزناک
امراض ظہر یعنی پشت	امراض ظہر یعنی پشت	امراض ظہر یعنی پشت	امراض ظہر یعنی پشت	امراض ظہر یعنی پشت
سرطان	سرطان	سرطان	سرطان	سرطان
حدیج	حدیج	حدیج	حدیج	حدیج
رایج الاوتہ	رایج الاوتہ	رایج الاوتہ	رایج الاوتہ	رایج الاوتہ
وجع ظہر	وجع ظہر	وجع ظہر	وجع ظہر	وجع ظہر
وجع اطفال	وجع اطفال	وجع اطفال	وجع اطفال	وجع اطفال
وجع الخاشر	وجع الخاشر	وجع الخاشر	وجع الخاشر	وجع الخاشر
امراض الرطاف یعنی رت و یا استسقا قلوب	امراض الرطاف یعنی رت و یا استسقا قلوب	امراض الرطاف یعنی رت و یا استسقا قلوب	امراض الرطاف یعنی رت و یا استسقا قلوب	امراض الرطاف یعنی رت و یا استسقا قلوب

[illegible]

جدول تعرفت الاودیه

اسرار مستند	اسرار دیگر یا اسرار مختصر	اسرار مستند	اسرار دیگر یا اسرار مختصر
آبی	آتش	آبی	آتش
آبگیتہ	آبگیتہ	آبگیتہ	آبگیتہ
آبالبزرگ	آبالبزرگ	آبالبزرگ	آبالبزرگ
آبثل	آبثل	آبثل	آبثل
آبہل	آبہل	آبہل	آبہل
آبترج	آبترج	آبترج	آبترج
آبباص	آبباص	آبباص	آبباص

اسما مستند	اسما دیگر با مایت مختصر	اسما مستند	اسما دیگر با مایت مختصر	اسما مستند	اسما دیگر با مایت مختصر
اقا قیا	عساره جیوں کی پیکر	مید	مرغان و موٹا	پشک	پیشک
آک	دار	میساس	مار دی	پلاس	پلاس
اکیل ملک	نامن در شنگان	مستانج	جرمے دہنے سے اندھیل	پلاس پاره	قرعہ صابک
انگوزہ و نرہ	سینگ	استان افروز	کج خوس کھانج کیر	پیارا آٹکا	جڑے سوئی نقد دھکی کے
انگور سالن	کوسے سے سرور	بقم	بک تپائی لکڑیاں سرخ بیک	پیا یا اسنا	اویٹید می مشابہ رو سٹا
اناروانہ	خارے پشکل شلوک	بقلمہ لھمتا	خزنگہ کاساک	ت	
انجرو	نغمہ انگن	بقلمہ الیانیہ	چولائی کاساک	ترمس	بھٹو من
انیشوٹ	بادیان روی	بقلمہ الی منہ	لویا کاساک	ترمہ	منوت
انزروت	سونگھی	لماور	بھلا دان	ترہ تیرک	وانہین مسخ
انبرائیں	زنگ	بلوط	عفت ہوا کھلا جھنڈی شکل	ترنج	سیرن
ایلوہ	مھیر اور کانا	بورہ ارمنی	استام ملک سے ہے	ترجہ مرو	کنڑپ
ایر سنا	بج سیرت کپور	بورق	شمارو بجی	تشنیر کج	چاکس دانہ ہائے سیاہ وزرور
		لوزیدان	جرطے	تفاح	سیب
بادر کجیو یہ	بلی لٹن گھاس بڑا ہے	بہنیں	خرپن مسخ یا سید	تودیرین	دانہ ہائے خرمسند یا سرخ یا زور
بادیان	سوف	بج برب	خچ جڑ ہے	تیولج	پرست و منت لسان العنایر
باقتلا	پھل نہیں داتہ ہوتے ہیں	سید انجیر	ازنورینڈ	ت	
باد ورج	لستی جنگل	بج تفاح	جڑ ہے	تیل و جھو	برن وچ
بزر البنج	اچھن خراسانی	بج تیر	جڑ ہے سید رنگ	مچرۃ الطرفا	کھیل کھلا و مایت خرو کوان
بزر قطنونا	اسبنول	بیش	بچناگ زہر ہے	قوم	سیرہ لہسن
بزر کابلی	بائے بنگ	پ		تج	
برنجیافت	تسی	پرسیاوشن	سبل چاہے کھاس رہے	جھاو شیر	گوند ہے مہرور

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



اسماء مستفادہ	اسماء دیگر باہایت مختصر	اسماء مستفادہ	اسماء دیگر باہایت مختصر	اسماء مستفادہ	اسماء دیگر باہایت مختصر
موز	کیلا	نرجس	گلشن	ورو	گلکاب
موصیٰ شمس	جڑ ہے سفید رنگ	سوس و چکر	سوسون	ورق بنال	کاجالک و سبزی
موصیٰ سفید		برادہ جلاہ		ورق الشکلا	
موصیٰ سود	جڑ ہے رنگ سیاہ	گھاس ہے		دسرخ	چوک و میل
موصیٰ سیاہ		نکھڑا		ہ	
میچہ سالک	درود خوشبوئی کسی ہنٹ	نکھڑا ہیری		ہالو و لوان	پسینہ شارب کوڑکاس کچھ لٹا
ن		تلمی		بالم	چنڑا دھان سے خوشترخ
ناریل	گری نایل کی	لوسا	شے تھوڑی مدتی ہے	ہند با	کاسنی
نارقیصر	ننگ کیر	نیلو فر	گوہری و کاسی	می	
ناخوڑا	اجوائن و بی	و		یاسمین	چینی
ناروان	بیل پیل ہندی ہے	وج	بیج	یا قوت	مشور ہے
نخاع	وام منز	ورل	کھنڈا نرنگہ و سچا و چلا نا	تیو ح	درخت شیردار

## خاتمہ کتاب

بیان تاثیرات اجزاء کل بعض حیوانات میں جو فرو یا شمول قومی التاثير مع النفسین  
 ایل - اکھ جلا کر در کرنا دفع زہر الدہم و زہر پاپہ اکھ مقوی باہ بال سونہ چرنی کو سفند میں ملا کر کانا زخم  
 کھنڈ کو دفع کرتا ہے چرنی کو بان لگانا دفع بواسیر و مغلل اور دم صلیہ کی ہے۔  
 این آومی - جگر کھانا ہر روز چار پار ماشہ دان صرع مزمن کا ہے چرنی لگا کر تاسیر صرع و جنون کو دفع کرتا ہے  
 این عرش - گوشت کچل کر باندھنا مقام گزیدگی سنگ و دیوانہ و دیوانہ دفع اسکی سیبت کا و خون پاک گوشت نازد  
 خواہ خشک پیکر ملا کرنا مغلل خنیز و اسیل کا ہے و زہر عن کھنڈ سیاہ میں سونہ کر کے لگا دافع اوجاع مفاصل و زہر  
 وغیرہ کا و کھانا سفوف گوشت خشک کا مقوی باہ و دفع استسقا و جملہ سوم حور و فی کا و اکھ کو سرمہ میں  
 شامل کرنا مقوی بصیر ہے۔

اور شت و دماغ بریان کھانا کرنا دماغ صرع و فالج و استرخا و لغوہ کا دستور ان سوختہ سرستے سنون کا کرنا  
دفع رنگینی و موجب برائی و شقاقی و استخام و ندان و سپر یا یہ سے محول کرنا بعد طہ کے تین روز تک عین حال ہے  
دینا اور سکاتین روز تک بعد طہ کے منع تل ہے و تھوڑے سرکہ میں ملا کر لپا دماغ ام الصبیان ہے و کسی بزرع  
یا سرکہ میں گھول کر لپکانا بدن چھبھی چیز کل جاتی ہے خون خشک یا آہ لگانا و کھلانا مہ و دہ اطفال کو جیسے باخبر  
لگنا کہتے ہیں دفع کرتا ہے۔

اسلہ - چھڑے بے و باغیت کی ٹوپی سر پر رکھا کرنا خواہ گردن پر باندھنا دماغ صرع ہے۔ چربی طلاء کرنا تعقیب جن  
ران پر مقوی باہر تعقیب کا و مدین پر لٹا دماغ فالج و استرخا کا پتہ طلاء دماغ و ام الصبیان و تھوڑا سا دفع ناشتہ خون طلاء  
مزلی سلطان و خناریز و بال اسکا اٹھا از جلا سموم قاتل ہے۔

انتمی - خون لگانا مقوی بھر پوست و گوشت باندھنا طلاء کرنا دماغ و ام الصبیان و خناریز و ام الصبیان و ام الصبیان  
و دھاگا اوکے گلے پر اسقدر باندھنا کہ رطوبت اوکے دھاگے میں آجائے سنون کے گلے میں باندھنا اور دھاگا دماغ خن  
سے سلج اتیہ یعنی کھیل سے بوز کرنا خن جنین میت ہے و دھون ان سانپ کو مار کر زمین میں دفن کریں جب  
گوشت پوست اوکے گلے جاوے استخوان سسل دھاگے میں گوندھ کر گلے میں باندھنا خناریز کو دفع کرتا ہے۔

امشان - آب دھن تھار کا کان میں ڈالنا اوکے کٹر دھون کو سبے و طلاء دماغ و قبا و دھق ہے و ندان سوختہ پانی  
میں گھسکر مرقہ گزیدگی سانپ پر لپکانا اوکے سمیت کو دفع کرتا ہے چرک گوش و ندان الٹیا و مقوی و بزر دماغ بیل و  
طرفہ و غیرہ کا سوی سرخ روغن کاو کے ساتھ لگانا و دھون کو تھیل و زعمون کو خشک کرتا ہے و عت گلاب میں سان کر  
ران پر باندھیں موجب تسہیل و لاوت و اپنی کے ساتھ طلاء کریں زخم گزیدگی سبک دیوانہ پر دماغ اوکے مضرت کا و  
استخوان کہتے سر سفوت کر کے شہد میں ملا کر لپکانا سرکہ گنے کو دفع کرتا ہے و سوختہ و عجمہ سوختہ اجز اسے مناسب  
کے ساتھ طلاء آکوٹہ کو زائل کرتا ہے بول لگانا مکر و قبا و سپوسہ کو دکت بول مسہ کو زائل کرتا ہے و دودھ  
پنیا عارضہ سسل دھق کو معید ہے و روغن سرعت و موم کے ساتھ لگانا نفرس کو دفع کرتا ہے و فرز جہ  
کرنا قرطہ دم کو صحت دیتا ہے۔

اوز - دماغ بریان اسکا آب ابوان کے ساتھ تھار کھانا دماغ لباسہ و اوجاع سم و صداع ہے و زبان کھانا  
دماغ نظیر البول و چربی دماغ شقاقی اعضا و ام الصبیان و موجب جلا سے رنگ مدین و گوشت کھانا موجب  
فری بدن و تقویت باہ و خون پنا دماغ و روشانہ استخوان کی حشا کسر لگانا موجب صحت

زخمون کا اکل اکلنا مقوی باہ و مزیل سال ہے۔

ایل۔ منہ او سکا کھانا نافع بلبل و دیگر امراض بارود و خون پناہ و شفاء کو دفع کرتا ہے شاخ سوختہ سے سنون کرنا دافع درد موجب استہکام فدان و خاستراو کے شلخ کی رونغن گل میں ملا کر کھانا دافع شقاق اعضاد شاخ غیر سوختہ کھانا دافع درد بارود اعضاے ظاہری و باطنی کا ہے۔

بقصر۔ خواص دودھ اور گوشت کے ظاہر میں شاخ کی خاسترہ جو گل حلیت میں جلایا ہو دسے اکلنا سب بارود کو ذیل و قوت باد کو زیادہ کرتی ہے واک میں پھر کھانا نافع رعایت ہے و قینب گاؤ جوان سوبان کر کے تنہا یا دیگر اجزاء مناسبہ کے ساتھ کھانا نہایت مقوی باد ہے سرگین منہ او مفید ہے استقا و مزیل اور ام رنومغز ساق محلی عوام حلیب۔

بوہم۔ ذیل بریان او سکا کھانا دافع خلیج و لقوہ ہے تہ اکتلا دافع تیرگی نظر و خاسترہ چوب انجو رین مخلوط کر کے کھانا شک کردہ و شفاء کو اگر آسے و مغز سرد سکارونغن کنجد سفید میں بریان و حل کر کے سر پہلانا دافع شکروری و تیرگی تھو ہے و دیگر اسکا قائل و مورث تو نافع شدید ہے۔

مستطاب۔ آگے باندھنا آگے پر آگے کے دفع کو دفع کرتا ہے داہنی داہنی پر بائیں بائیں پر تہ لگانا آگے کی چلی و جال و اٹما کر کھانا سب کو شستہ چربی او سکی اگر دسی کے کاٹے پر نہا کرین تو خور اور دوسیت کو ذائل کرتا ہے چربی او سکی ظاہر و مجب و مقوی باد و قینب سوبان کر دہ تنہا یا اجزاء کے مناسبہ کے ساتھ مقوی باد و دندان راستہ باز و دسے راستہ باندھنا مجرب باد ہے۔

شکب۔ گوشت کھانا بلبل و لقوہ کو شدید ہے چربی و انتہی پرانا دافع درد دندان و پوست سوختہ تخم مزج کے ساتھ لگانا دافع و انتہی شک اور دم و اوجاع بارود پر باندھنا مزیل او کجا جگر شک کھانا تھو خور بادہ دافع و رطوبت و گوشت پوست کے جو باندھانی سے نطو کرنا دافع درد و مفصل و جو باندھنا مذکورہ و رنومین پکائے بعد نہا او س کے رونغن صاف کر کے لگانا دافع اوجاع اطراف و مفصل۔

جاموش۔ دافع او سکا اگلنا بڑی لاتا ہے و شک پانی ملا کر لگانا کثرت و رص و شقاق کو دفع کرتا ہے تھو خور و شاخ سوختہ سے زور کرنا مجتہد اجاعات ہے۔

جزر او بخور او سکا دافع سوزاک و بواسیر کی و بالونکو دفع کر کے گلے میں باندھنا دافع سہ رنج تین حصہ

- تندی و ایک حصہ حساب الہ اس سفون کر کے چند روز روز ماشہ کھانسی استسقا دفع ہو جاتی ہے۔
- نہا و خون۔ لکھا دفع جنین انفس و روپ و دن کو جلا کے پانی میں گھول کر پیا دفع نفوس زہرہ تازہ یا خشک لکھا دفع سمیت حیوان گزردہ و نہیں زتہ کاسہ۔
- حر یا۔ گوشت سمیت رکھتا ہے خون اگر بال لکھا کر لکھا جاوے تو بال نہیں جتے و اگر اشتا و اطراف دفع کر کے روزغن کو کبہ سفید میں پکا کر ذغن زخمون پر لکھا جاوے تو سندل و مستحکم کرتا ہے۔
- حلم و لون۔ گرشت اسکا دفع حرارت و خشکی اعضا و زمرہ زرد و سوسنہ دفع امراض اللہ و مقوی مذاق بہرہ اجزیلے۔ نہا سبک لکھا تھیلی و جال و اندا لکھ کر دفع کرتا ہے۔
- حمار۔ سم او سکے سے انگشتی بنا کر ہاتھ میں پھینکا صرع کو مفید ہے و سرگین تازہ کا پانی پنجہ ڈال کر اک میں ٹپکانا سرگین خشک سفون کر کے ناک کے اندر بھجوانا یا سرگین سرکہ ڈال کر سوکھنا رمان کو بند کرتا ہے و معمول فرزند ہر گزین سے دفع کرتی میض ہے و در و حیدر مسکول کو از بس سفید زپہ آنکھوں میں لکھا دفع نزول آب چشم حیرتی کرتی بلالین لاکر دفع ہوتی ہے۔
- حما۔ گوشت غذا و فالج و لغوہ و رعشہ و غیرہ امراض متقارب کو دفع کرتا و کبوتر بالی جلا کر چھڑکنا زخم کتہ و زخم کو سمیت دیتا جو پتہ لکھا دفع شکری باصرہ و خون لکھا دفع کھن و دفع زخم آنکھ کا و کبوتر معدیج کو پھاڑ کر گرم معدی و زرد و ہر بلالین مسکن و در و مزیل سم ہے۔
- حوت۔ گوشت غذای ہوتی باہر جگر خشک کردہ و زور کرنا دفع زنت الدم تپہ ناک میں ڈالنا دفع صبر۔
- خرطین۔ جوش کر کے کان میں ٹپکانا دفع درد گوش و طلا و صناد و یا رومن میں پکا کر لکھا قشیش پر مضمون باہر قشیش کا ہے۔
- خطاف۔ گوشت خصوصاً دل لکھا شراکے ساتھ نہایت مقوی باہر و دفع ہے الیہا مقوی لہو و دفع تیرگی نظر و بچال سر سرکہ کے لکھا دفع پھیلا کھ کا غرغہ کرنا اس سے دفع خناق و طلا و محلل اور ام و مفر باسبل۔
- خفاش۔ شیخ الرئیس سے تجربہ اسکا منقول ہے و پروا اشتا و اطراف دفع کر کے سرکہ کے ساتھ گل حکمت کر کے ملبا و یون و سفون کر کے چھ ماشہ کھانا کرین دفع درم طحال میں بے نظیر ہے۔

و بدون سر کے گل مکت میں جلا کر سرہ کر کے انکھ میں لگانا مقوی بصیرت و مانع اور کاشدہ کے ساتھ لگانا مانع نزول آب چشم ہے۔

خمسینہ خلد اکلا۔ خشک کر کے بخور کرنا وافع عسر و ل نون لگانا وافع بھلی چشم کا وافع لگانا رزغن سرشت کے ساتھ محلل اور ام و خاریز و وافع برص و بھق و قوبا میں بے نظیر غرن میں بھی مثل اسی کے تاثیر ہے۔

خیل۔ سم سوختہ اور کاردغن سرشت کے ساتھ لگانا مانع خناریز و اکوتہ کا بخور کرنا سم سے موجب تسبیل و لاوت وزن بچانا وافع درد گوش عرق لگانا مانع برآمدگی موسے و عرق فوفہ و آلت کا جو سواری کے وقت کھیا ہے تعقیب و بن ران پر لانا مقوی اعصاب و باہ ہے۔

و ایک و جاج۔ گوشت و بینہ او سکے بھی و مقوی چشم و قوی و لاج مزوس کا سفوف لگانا وافع وزن خون لگانا وافع بیاض چشم پوست سنگدان حابس اسہال و پوست سوختہ معینہ مانع وزن الدم و دروا۔

و و لیل۔ سرمد پاؤں او سکے و اف کے خشک کرین و دو چند سمبک کے ساتھ سفوف کر کے سوم سوم و صیدین روز مک کھا وین سنگ گروہ و شاد کو دفع کرتا ہے۔

و یاب۔ سر او ساکانور کے کاٹے پر لانا وافع او سکی سمیت کا ہے و سر دفع کر کے نیم او سا شہرہ پر لانا مفید و و سرکہ میں گیس گھسکر لگانا وافع دار الشلب ہے۔

و زارح۔ سرکہ کے ساتھ طلا کرنا وافع برص و نزول کے ساتھ پیکر و رزغن سرشت میں جوش کر کے کانا دار الشلب و قوبا کو نفع کرتا ہے و ترکیب کے ساتھ کھانا وافع سنگ گروہ و شاد و استبقا و سمیت کاٹنے سنگ دیوانہ کا ہے۔

و تیل۔ خاندہ عکبوت جوش کا غذ کے سفید ہوتا ہے زخم پر چکا دینے سے وزن کو بند کرتا ہے و قرحہ پر چکانے سے اس کو دفع کرتا ہے و پیشانی پر چکانے سے ایک گلوہ پوست بڑ کے ساتھ گردن خواہ پازو پر باندھنے سے بالنا صیت می عتب و ریح کو دفع کرتا ہے و عکبوت پیکر او سکے کاٹے ہوئے پر لگانا وافع او سکی سمیت کا ہے۔

و سلخا۔ وزن تازہ خواہ خشک کو پانی میں گھول کر گرم کر کے لگانا وافع و دفع میں بے نظیر ہے و مرض نفرس میں پائے راست راست پر و پائے چپ چپ پر باندھنا نفع کرتا ہے گوشت بھون کر سرکہ کے ساتھ کھانا وافع میں برل ہے بیضہ کو آرد اٹلا لاکے بھون کر کھانسی وافع کھانسی ہے استخوان پشت پانی میں

اُسکی لکھنا اور اشعلب کو دفع کرتا ہے۔

صفت - سوختہ سے سنون کرنا امراض دندان و لثہ کو مفید ہے غیر سوختہ سفوف کر کے سپید و مخرج  
میں لگا کر لکھنا از حنت سوختگی آگ کو دفع کرتا ہے و ذرا مانع نزول دم و تم کلان گل حکمت میں جلا کر ذرا  
یا سنون لکھنا دافع حمیات مزمنہ و مقوی قلب ہے۔

عقرب - گوشت نہایت گرم مقوی و باہ و دوا و جاذب شاہ خلیہ بدن کا صفا دوسر گین لکھنا دافع  
بیاض چشم و ساتھ سر کے طلاؤ دافع کف و بقی و نمش۔

صفدر - اشاد و اطراف دفع کر کے جو شانہ پینا دافع سم اخی اور ام اعصاب سے عصبانی  
و مخرج اشیا سے غلیظ بدن چربی تنہا یا دوسرہ کے ساتھ تعین و بن ران پر لکھنا مقوی قصب  
و باہ ہے۔

ولی دوس - شو - با و سکا پینا مقوی باہ و دافع ذات الحجب و دیگر امراض بارود و قلع و در و مدد و  
مغز بیان یا تہ طلا کرنا زبان پر دافع لکنت زبان ہے۔

خلجی - گوشت دافع امراض بارود و مقوی ارواح تہ کان سین و لثا دافع درد گوش و انگھ میں لکھنا  
مقوی اہر و زور و شخ سوختہ مانع نزول دم۔

عصفور - غذا و مقوی باہ کباب اُسکا شمد کے ساتھ کھانا دافع بوا سیر ریجی و مخرج کباب کھانا  
دافع سنگ مثانہ ہے۔

عقرب - گل حکمت میں جلا کر خاک او سکی لکھنا دافع سنگ مثانہ ہے و زعفران ریشکے ساتھ لکھنا  
دافع و اشعلب - ہے و عقرب سیاہ خشک کر کے پانی میں گھسکر لکھنا دافع برص ہے۔

فادر - اگر بال اُکھاڑ کر خون او سکا لایا جاوے تو بھر بال نین جتا و نیگی او سکی قلعی شورہ کے ساتھ  
نات پر رکھنے سے جنس بول کو دفع ہوتا ہے۔

قنفذ - گوشت قدرے قدرے کھانا خدام کو مفید ہے خون لکھنا زخم کاٹنے سگ و دوا و دافع حنت  
ہے تہ لکھنا بال اُکھاڑ کر مانع نکلنے بال کا ہے و انگھ میں لکھنا دافع بیاض چشم ہے۔

کلب - زبان او سکی اگر مٹ کاٹے ہوئے سگ یوانہ پر باندھیں سمیت کو مذہب کہیتی ہو و اگر سوختہ  
زخم و قرحہ پر دوز کرین صحت دیتی ہو و اگر مٹ میں داخل کرین التیام کرتی ہو بھر بیان لکھنا جبکہ سگ

دیوانہ سے کامیاب دوسے صحت دیتا ہے وچڑا ستم ان کا در تفتیقہ کو دفع کرتا ہے۔

نفس پرچہ اوس کا پکا بہر اپن کو دفع کرتا ہے و انکھ میں لکھا ٹھنڈا حکو وائل کرتا ہے و مانع نزول آب چشم ہے براد کے گفن دریا طامین باندھنا موجب تسکین و راحت ہے۔

ہڈ ہڈ سر باوس کا شیر گرم پینا و دفع قوی میں بے نظیر ہے خون لانا انکھ میں دافع بیاض چشم چہ طہ کرنا نافع شود ہے و تانہ و چہ اسر بر باندھنا دفع سرنگی ہے۔

یہ بر مجع - زیت بار و عن سر شفت میں پکا کر و عن کان میں ڈالنا و دفع بہر اپن و طنین و دوی کا ہر خون اوس کا لکھا اسے زائد و کھا کر یا دفع برآمدگی موسے ہے و اللہ اعلم بالصواب والیہ المرجع المآب۔

## خاموشی

لہذا الحمد والمثنتہ کہ منو اللہ انانی مرسوم بہ مرکبات احسانی جو بن طب میں ایک مختصر رسالہ

ماوی خواہر مطلق ہے اور تصنیف شریف سے بقراط زمان فداطون و دوران طبیب

نامی و گرامی جناب ملک محمد احسان علی خان صاحب مرحوم آنجنابی وکیل

گوشت متوطن قصبہ سکون متعلقہ او دھکے سے کہ علم الادب ان میں وہ

مرحوم عذیم المثل و بے نظیر تھے اور معالجات احسانی

اور طب احسانی وغیرہ کتب حکمت بھی اچھین مرحوم کی

تصنیفات سے ہیں اور اسی مطبع میں مطبوع ہو چکی

ہیں مطبع منشی نول کشور سی آئی ای واقعہ

کانپور ماہ دسمبر ۱۳۵۷ء میں پانچویں

مرتبہ طب طبع سے آراستہ

اور زیور الطبع

سے پیراستہ

ہوا۔

نقطہ



ہر مطبوعہ مطبع نظامی بہ اضافہ مقاصد مفیدہ تہذیبیہ  
حضرت مصنف حکیم محمد عظیم خان المحیط بنام  
بد عطاسے حق تالیف مطبع لطیف درجہ شایان  
اور جناب ارسلو زمان حکیم صاحب موصوف نے اس  
کتاب میں یہ ترتیب رکھی ہے کہ مقدمہ متضمن جمیع  
امراض و تشخیص سو مزاجات علاج کلی بعد ازان  
تفصیل امراض ہر عضو باسباب و علامات و طرق  
تشخیص و مخصوص علاج آن بزرگرا و دیگرہ و مفردہ  
المرض یہ کتاب نہایت مفید ہوا و غلطی نہ بھی نظر آئی  
حکیم صاحب موصوف شامل ہوا ہے۔  
ایضاً - کاغذ گندہ و خانی و سفید۔  
ایضاً - کاغذ گلابی۔  
ایضاً - کاغذ سفید رسمی و خانی۔  
دستور املاج - از حکیم سلطان علی خراسانی۔  
مفروح القلوب - شرح قانون پنج طب از حکیم  
محمد اکبر ازانی۔  
مجموعہ میزان الادویہ - والفاظ الادویہ و فزائلیہ  
و مخزن الادویہ - یہ ایک مجموعہ نادر و نایاب طب کا ہے۔  
کفا یہ منصوری مع رسالہ چوب چینی۔  
از حکیم منصور بن حکیم یوسف۔  
غیاۃ الالبصار - از حکیم محمد دقان دہلوی۔  
مغربات رضائی - امراض ضعف با و دشنام  
از حکیم سید رضا حسین صاحب۔  
مطب علوی خان نسخہ مغربات علوی خان کے  
ہر امراض کے لیے منتخب ہیں۔  
میزان الطب - مع رسائل دیگر یہ شہرہ راہ ہے

و غیرہ غوار زم شاہی - آرد و کاس کتاب  
پورے دس جلد میں مترجم حکیم مادی حسین خان  
مراد آبادی۔  
تربیع مسوم - علاج زہر مار مع اشکال قسام  
سانپوں کے مولد حکیم محمد حبیب الدین احمد۔  
قانون شیخ رئیس اردو - جلد اول کلیات طب  
میں از مولوی غلام حسین قدر۔  
ایضاً جلد چہارم شیخ رئیس اردو و حیات میں  
از مولوی غلام حسین قدر۔  
مجموعہ میزان الطب اردو حسین پنج سالہ  
(۱) میزان الطب (۲) رسالہ بحران (۳)  
حب عزیزی (۴) دلائل لنہض (۵) رسالہ  
دلائل البدل مترجمہ حکیم صادق علی۔  
مطلوب اطباء البین خطہ استلاوی۔  
مغربات عاقل - از حکیم مرزا محمد علی۔  
مغربات لبیر مخصوص علاج قوت باہ میں از حکیم  
بشیر احمد صاحب۔  
نجمۃ البحرین - اجتماع بیدک و طب یونانی از حکیم  
رحمن علی خان صاحب۔

### کتاب طب فارسی

غایۃ اشفا - کاغذ سفید یہ رسالہ نادر طب میں ہے۔  
قرابادین جلالی - مصنفہ سید جلال الدین صاحب  
اردو ہی یہ رسالہ طب میں عجیب ہے۔  
اکسیر اعظم - اعلیٰ درجہ طب کی کتاب چار جلد میں  
کلیات و معالجات امراض از سر تا پا بد نظر ثانی

درس کی کتاب جو کہ قبل اسکے بھیج دہشتی تمام طبع  
محمدی حاجی محمد حسین مرحوم میں طبع ہوئی تھی اوسى  
مقتول منہ سے بکتابت پاکیزہ طبع ہوئی۔

امم العلاج - رسالہ عربیہ عجائب ہادی  
تراکیب دویہ طیفہ تفتیف حکیم امان اللہ فیروز جنگ  
بن مہار خان خانم خانان عہد دولت نور الدین  
محمد جہانگیر بادشاہ غازی میں تھی یہ کتاب فہم  
طریقہ آسان معالجہ ہر قسم مرض میں مستند و کارگر  
کئی مرتبہ بھیجی ہے۔

طب یوسفی - مشتمل بہ رسالجات رسالہ انض  
رسالہ قارورہ رسالہ مسند فروغ مملکت یوسفی  
رسالہ مالوں و مشورہ - قصیدہ و حفظ محنت بدن  
رسالہ بھوان مشہور کتاب ہے۔

میران اشعار سنگت در شاہی - ایک  
کتاب ہم غالب طب یونانی پر مبنی ہے جسکو  
طیب داؤد جہ و دان حکیم یوسف خان بن مہار  
مقرب بادشاہ دولت پناہ سنگت نے لکھ کر حکم شاہ  
شاہ حسین بہت سی کتابوں پر مبنی ہے انتخاب  
کیا ہے۔

عجائبہ نافعہ - تفتیف حکیم محمد شریف خان صاحب  
و ہر قسمی صنف علاج الامراض -

ترجمہ مختصر فصول بقدر اعلیٰ مشہور کتاب  
حکیم بقدر اعلیٰ کی جسکی تصنیف مولوی غلام حسین صاحب  
فرمانی

طیب اکبر تفتیف حکیم محمد اکبر ازانی عالم طبین  
مستند کتاب ہے۔

زاوہ غریب - رسالجات ہر موسم کے اہم مواد و معلومات  
خلافتہ انجاریہ - طب مجربات حکیم علی محمد خان  
مدد و مرتبہ بقراط زمان جناب حکیم مبارک الدین مبارک  
یہ اعلیٰ درجہ طب کی کتاب قابل دیدہ ہے۔  
ایضاً بطورہ جدید۔

مجربات اکبر می - محشی تفتیف حکیم محمد اکبر صاحب  
عرف حکیم ازانی۔

تکشیف الحکمت - حکیم سلیم الدین خان کی  
تفتیف سے ہے قدروانی شائقان سے کمی نہ رہے  
چھپ چکی ہے۔

قرابادین قادری - از حکیم محمد اکبر صاحب  
عرف حکیم ازانی۔

کنز الاسرار - از حکیم ہادی حسین صاحب مراد آبادی  
بیچ المذقت - از حکیم قدرت احمد۔

رسالہ جنتہ الواقیتہ نسیم الامراض البوابیہ  
از حکیم شفا الدولہ بہادر بخش بلوچ۔

رسالہ ارادۃ سوار طریق لطالب سہل تصنیف  
سیاحۃ ڈاکٹری دیوانی۔

### علاج خاص امراض بہائم و طیور

علاج الواسی - عمدہ رسالجات بہائم و طیور کے۔  
علاج حسانی - سہلی بہ دوار البہائم و الطیور از حکیم  
احسان علی صاحب۔

زینت النخیل - باتصویرات و اشکال قسام گلین  
گھڑوں اور انکی حالت بیماری اور حالت صحت میں  
از منشی محمد مہدی صاحب گلین تھانویہ۔



آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار  
کئی تہی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی  
مورت میں ایک آنہ یومیہ دیرا نہ لیا جائے گا۔

۱۔ اگر ایسی کوئی بات ہو جس کا اعلیٰ نشان  
 عبادت شریعت و طاعت ہے تو اس کے لئے  
 ۲۔ اس لئے کہ اس کا نشان ہے کہ اس کا  
 ۳۔ اس لئے کہ اس کا نشان ہے کہ اس کا  
 ۴۔ اس لئے کہ اس کا نشان ہے کہ اس کا  
 ۵۔ اس لئے کہ اس کا نشان ہے کہ اس کا  
 ۶۔ اس لئے کہ اس کا نشان ہے کہ اس کا  
 ۷۔ اس لئے کہ اس کا نشان ہے کہ اس کا  
 ۸۔ اس لئے کہ اس کا نشان ہے کہ اس کا  
 ۹۔ اس لئے کہ اس کا نشان ہے کہ اس کا  
 ۱۰۔ اس لئے کہ اس کا نشان ہے کہ اس کا



